منشور جاوید

نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی

نگارش

استاد جعفر سبحانی

جلد هشتم

مؤسسه امام صادق (ع)

قم - ایران

بسم الله الرحمن الرحیم

منشور جاوید

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

دار القرآن الکریم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

منشور جاوید جلد ۸

مشخصات کتاب

سرشناسه:سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدیدآور:منشور جاوید / نگارش جعفر سبحانی.

مشخصات نشر:قم: موسسه امام صادق (ع)، ۱۳ -

مشخصات ظاهری:۱۴ج.

شابک:دوره ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۱-۰ : ۳۰۰۰۰ ریال ؛ ج.۲ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۳-۷ : ۳۸۰۰۰ ریال ؛ ج.۳ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۴-۵ : ۲۹۰۰۰ ریال ؛ ج.۴ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۵-۳ : ۵۰۰۰۰ ریال ؛ ج.۵ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۶-۱ : ؛ ج.۶، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۱-۷ : ؛ ج.۷، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۲-۴ : ۲۲۰۰۰ ریال ؛ ج.۹ : ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۸-۸ ؛ ج.۱۱، چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۳-۱ : ؛ ج.۱۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۴-۸

یادداشت:فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۸۳.

یادداشت:ج. ۲ - ۵ و ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۳).

یادداشت:ج.۶ (چاپ دوم: ۱۴۳۰ق.= ۱۳۸۸).

یادداشت:این کتاب تحت عنوان "منشور جاوید قرآن" در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت نیز منتشر شده است.

یادداشت:ج.۷ (چاپ دوم: ۱۳۸۸).

یادداشت:ج.۱۱و ۱۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۸).

یادداشت:عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت:بالای عنوان: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت:کتابنامه.

مندرجات:- ج. ۲. تجزیه و تحلیلی از اسماء و صفات خدا در قرآن.- ج.۳. درباره پیامبران " نبوت عامه".- ج.۴. عصمت پیامبران و امامان در قرآن.- ج.۶. پیامبر در قرآن.- ج.۵. ضرورت معاد ، پاسخ به شبهات منکران، ارائه نمونه هایی از احیا، و کیفیت معاد.- ج.۷. تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبر اکرم (ص).- ج.۹. منافقان در قرآن وشناخت انسان.- ج.۱۱. تجزیه و

تحلیل از زندگانی پیامبران خدا از حضرت آدم تا حضرت یوسف (ع)

عنوان روی جلد:منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

عنوان دیگر:نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

موضوع:تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده:موسسه امام صادق (ع)

رده بندی کنگره:BP۹۸/س ۲م ۸ ۱۳۰۰ی ث

رده بندی دیویی:۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی:۱۲۳۱۷۶۲

ص:۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

پیش گفتار

عدل و امامت دو اصل از اصول مذهب

در کلام شیعی پایه های عقیده به دو بخش تقسیم می شود: بخشی «اصول دین» و بخشی دیگر «اصول مذهب» نامیده می شود.

مقصود از بخش نخست آن رشته اصولی است که همه مسلمانان جهان درباره آن اتفاق نظر دارند، و عقیده به آن اصول سبب می شود که انسان در شمار مسلمانان قرار گیرد، و جان و عِرض و ناموس او محترم شمرده شود.

این سه اصل عبارتند از:

۱. توحید.

۲. معاد.

۳. نبوّت عامه و خاصّه.

این سه اصل، با تمام فروع و شاخه هایی که دارد، در اجزای چهارگانه این منشور از نظر قرآن مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

اکنون وقت آن رسیده است که به تبیین بخش دیگر، که همان «اصول مذهب» است، بپردازیم و مقصود از آن، اصل و یا اصولی است که شیعه

امامیه بر آن معتقد است عبارت است از اصول:

۱. عدل الهی.

۲. امامت و جانشینی از پیامبر.

در اصل نخست معتزله با شیعه امامیه هم عقیـده بوده و هر دو گروه به عنوان عدلیه معرفی می شوند. در حالی که اصل دوم از خصایص شیعه امامیه به شمار می رود.

در این جا دو سؤال به نحو یاد شده در زیرمطرح می باشد و آن این که:

۱. چگونه اعتقاد به عـدل، از آنِ شـیعه و معتزله باشـد مگر گروههای دیگر مانند اشاعره خدا را عادل نمی دانند؟! و العیاذ باللّه خدا را ظالم و ستمگر می دانند.

۲. مسأله امـامت یـک مسـأله همگانی است و همه فِرَق اسـلامی به خلافت از پیامبر معتقدنـد در این صورت چگونه عقیـده به امامت و خلافت از خصایص شیعه به شمار می رود.

در پاسخ سؤال نخست یادآور می شویم که همه فِرَق اسـلامی خدا را به عدل توصـیف می کنند و احدی نمی گوید خدا ظالم و ستمگر است، چیزی که هست، اختلاف در مفهوم عـدل و دادگری است، شـیعه و معتزله می گوید: عدل یک معنی روشـن وواضـح دارد که همه عقلای جهـان آن را از آن لفـظ می فهمنـد و اگر خـدا را به عـدل توصـیف می کنیم، با توجه به همان مفهوم عمومی است . مثلاًـ انسان بی گناهی را کیفر دادن بر خلاف عـدل است و خـدا عادل است. یعنی بر چنین کاری دسـت نمی زنـد در حـالی که غیر این دو گروه می گویـد هر چه خـدا انجـام دهـد، آن عین عـدل است. خواه کار خـدا با آن مفهوم گسترده نزد عقلا تطبیق بکند یا نه. و در همان مثَل اگر فرد بی گناهی را

کیفر دهد، آن عین عدل است.

و به دیگر سخن: از نظر «شیعه» و «معتزله»; «عدل و ظلم» برای خود ملاکی دارند که همه افعال و کارها با آن سنجیده می شوند. و به نوعی درباره آنها قضاوت و داوری انجام می گیرد، در این مورد فرقی میان فعل خدا و انسان نیست و امّا این ملاک چیست بعداً درباره آن بحث و گفتگو خواهد شد.

در حالی که طرف مخالف یعنی اشاعره می گویند: «عدل» و نقطه مقابل آن «ظلم» برای خود ملاک و معیاری ندارند تا افعال الهی را با آن سنجید، اصولاً ـ تعیین معیار برای کارهای الهی یک نوع تعیین تکلیف برای اوست. و خدا فراتر از آن است که بشری برای فعل او، حد و اندازه ای تعیین کند، در این صورت هر چه در عالم تقنین و تشریع به آن امر کند، و یا نهی کند، عین «عدل» خواهد بود و همچنین در جهان خلقت و آفرینش هر کاری را صورت دهد، عین عدل به شمار خواهد رفت:

(لا يُسْئَلُ عَمّا يَفْعَلُوَهُمْ يُسْئَلُونَ). (۱)

«از کارها سؤال نمی شود، بندگان مورد سؤال قرار می گیرند».

بنابراین هر دو گروه در اصل قاعده اختلاف نظر ندارند، اختلاف نظر در تفسیر عدل است.

و درباره پرسش دوم یادآور می شویم : اصل امامت و خلافت یک مسأله همگانی است. ولی در کیفیت آن اختلاف نظر هست، شیعه می گوید: امامت یکی از اصول است و امام بسان پیامبر باید از جانب خدا تعیین شود در حالی که اهل سنت می گویند امامت و خلافت از مسائل فرعی است و

۱- [۱] انبیاء/۲۳.

شاخه ای از امر به معروف و نهی از منکر است و امام مجری این اصل می باشد و تعیین آن به دست گروهی از صحابه و یا علما و دانشمندان و احیاناً به وسیله امیران سپاه است.

اکنون وقت آن رسیده است که نظر قرآن را درباره این دو اصل روشن سازیم و از خداوند بزرگ درخواست می کنیم که ما را در پیمودن این راه یاری نموده و ما را از لغزش در بیان و گفتار و عمل و کردار حفظ بفرماید.

ترتیب طبیعی بحث ایجاب می کند که بحث عدل الهی را بر مسأله امامت مقدم بداریم و مجموع بحث های قرآنی درباره عدل در چند فصل بیان می گردد.

فصل نخست : عقل و خرد، حسن و قبح افعال

اشاره

از مسایلی که ریشه دیرینه در کلام اسـلامی دارد و پایه بسـیاری از مسایل آن به شمار می رود، مسأله حسن و قبح افعال است. این که آیا عقل و خرد بدون استمداد از مقامی، توانایی درک زیبایی یا نازیبایی افعال را دارد یا نه.

و به دیگر سـخن: اگر خرد از همه چیز چشم بپوشـد و تنهـا به خود فعـل بنگرد، خواه فاعـل واجب باشـد یـا ممکن آیـا توانایی درک کارهای نیک و بد را دارد یا نه؟

عـدلیه در این بخش پاسـخ مثبت می دهنـد و توانایی خرد را بر درک حسن و قبـح افعال با دلایل روشن ثابت می کنند، اینک برخی از براهین آنها:

۱. از بدیهیات عقل عملی است

می گویند: انسان با مراجعه به وجدان خود، حسن و قبح پاره ای از افعال را درک می کند و به زیبایی ونازیبایی آنها حکم می نماید، مثلاً عمل به پیمان و نیکی به افراد را می ستاید، و در مقابل، بدی به انسانها و پیمان شکنی را نکوهش می کند.

در این داوری موضوع، خود فعل است به فاعل یا نتایج و پیامدهای کار نظری ندارد. خصوصیت فاعل و نتایج کار، در قضاوت و داوری اومؤثر نیست از این بیان روشن می شود مقصود از حسن و قبح همان ستودن فعل و نکوهش آن است. بدون این که فاعل آن را در نظر بگیرد و یا پیامدهای آن را مورد بررسی قرار دهد.

و به عبارت دیگر: همان طوری که در حکمت نظری یک رشته قضایای بدیهی و خودمعیار داریم که صدق و کذب دیگر قضایا از طریق آنها به دست می آید، مانند «امتناع اجتماع نقیضین» یا «امتناع ارتفاع نقیضین» و در فلسفه اسلامی «اُمّ القضایا» شمرده می شوند. همچنین در حکمت عملی یک رشته قضایای روشن و خودمعیار داریم که خرد با مطالعه خود فعل، آن را نیک یا بد می شمرد. بدون آن که فاعل آن را در نظر بگیرد یا از پیامدهای آن آگاه شود. از این جهت نیکوکاری و خدمت به انسانها، پرورش یتیمان و نگهداری بیچارگان و دهها فعل در میان تمام انسانها زیبا بوده، در مقابل زیان رسانی به انسانها وپایمال کردن حقوق دیگران نکوهیده به شمار می رود. و هر فردی به روشنی، حسن و قبح این نوع کارها را درک می کند. و در درک و داوری آنچنان جازم است که خود را از رجوع به مقام دیگر بی نیاز می داند.

بنابراین، تحسین عدل و تقبیح ظلم از مسائل خودمعیار و روشن عقلی است و خرد در قضاوت خود به برهان و دلیل نیاز ندارد. کسانی که این نوع داوری عقلی را منکر می شوند و می گویند هیچ انسانی به طور مستقل بدون استمداد از شرع، توانایی درک زیبایی و یا نازیبایی افعال را ندارد با وجدان خود به جنگ و نزاع برخاسته و روشنترین امر وجدانی را منکر می شوند.

شما به هر نقطه ای از جهان بروید، با هر فردی روبرو شوید و از او

بپرسـید عمـل به پیمان چگونه است؟ می گویـد: بسـیار زیبا است و آن را عمل جوانمردانه تلقّی می کنـد، آنگاه از او بپرسـید، پیمان شـکنی چگونه است؟ می گوید: بسـیار بد و ناجوانمردانه است. او در داوری خود فاعل را در نظر نگرفته و به نتایج، نظر نمی افکند، بلکه خود فعل را «مدّ نظر» قرار می دهد.

از این بیان نتیجه می گیریم اگر خرد بر زیبایی عـدل، داوری می کنـد، خود عـدل را موضوع قرار می دهد، خواه مبدأ آن خدا باشـد یـا مخلوق خـدا، و همچنین به خود عـدل می نگرد نه به نتایـج سازنـده آن که عمران و آبـادی و برقراری نظم در جامعه است. کسانی که در تفسـیر حسن و قبح نتایج را مطرح می کنند و به خاطر پیامدها، فعل را زیبا و نازیبا می دانند، در این مورد دچار اشتباه شده اند، زیرا در معرفت های اولیه خرد، خود فعل با قطع نظر از هر چیز مورد بحث می باشد.

این بیـان هر انسـان واقع گرایی را قـانع می سازد، در مقابل کسانی هسـتند عقل را کمتر از آن می داننـد که بتوانـد زیبایی و یا نازیبایی برخی از افعال را درک کنـد، بلکه می گوینـد باید در این قسـمت به شـرع مراجعه کرد ولی آنان از نکته ای غافلند و آن این که انکار حسن و قبح عقلی، مسـتلزم نفی حسن و قبح به طور مطلق است. خواه عقلی و خواه شـرعی و این همان برهان دوم است که اکنون به بیان آن می پردازیم.

۲. انکار درک عقل، ملازم با انکار شرعی آن است

اگر حسن و قبح تنها به حکم شـرع ثابت شود، لازمه آن این است که حسن و قبح به طور مطلق (عقلی و شرعی) منتفی گردد، زیرا اگر خوبی و بدی افعال تنها از طریق شرع و گزارش پیامبران الهی معلوم گردد، نمی توانیم به

حسن و قبح هیچ فعلی پی ببریم، زیرا وقتی پیامبری از قبح کذب خبر می دهد، و صدق را زیبا می شمارد، اگر احتمال دهیم که او در گفتار خود دروغگو باشد، از کجا بدانیم که او در گفتارش راستگو است اگر گفته شود خدا پیامبران خود را راستگو دانسته و آنها را به عنوان افراد صادق معرفی کرده است، در پاسخ گفته می شود:

اوّلاً: ما شهادت خدا را به راستگویی پیامبران از طریق گزارش خود آنان دانسته ایم، از کجا معلوم که آنان در این گزارش راستگو باشند؟

ثانیاً: احتمال سابق در مورد سخن خدا حاکم است، از کجا بدانیم که خود او نیز راستگو است، به طور مسلم این نوع پرسش ها قطع نمی شود مگر این که بگوییم عقل با قاطعیت تمام، دروغگویی را از هر فاعلی قبیح تلقی می کند و معتقد است که این داوری به او اختصاص ندارد، بلکه هر فاعل دانایی آن را نکوهیده می شمرد در این صورت چگونه خدا در عین نکوهش کردن دروغ العیاذ باللّه دروغگو باشد؟ و در گزارش خود از انبیا، خلاف بگوید؟

۳. اثبات شرایع سماوی در گرو حسن و قبح عقلی

اشاره

طرفداران قبح عقلی می گویند اگر حسن و قبح عقلی صحیح نباشد، اثبات شرایع انسانی غیر ممکن خواهد بود، زیرا بنا به امکان «درک حسن و قبح» عقل با صراحت و قاطعیت حکم می کند که خداوند از ارتکاب هرگونه فعل قبیح پاک و منزّه است. و پیامبران مجهز به معجزه، قطعاً از جانب خداوند مبعوث شده و راستگو می باشند، زیرا دادن معجزه به دست افراد دروغگو قبیح است. بنابراین پیامبران الهی که به سلاح اعجاز مجهز می باشند راستگو بوده و

نمایندگان خدا روی زمین هستند اما اگر حسن و قبح عقلی را انکار کنیم احتمال این که خداوند معجزه را در اختیار دروغگو گذارده است قابل دفع نیست، چون قبیح بودن این عمل برای خدا ثابت نشده است و عقل نیز توان درک این مطلب را ندارد. حتی اگر خود پیامبران این سخن را از جانب خدا نقل کنند، ما علم به صحت گفتار آنان نداریم، زیرا هنوز قبح کذب ثابت نشده است.

این دلایل سه گانه که روشنترین دلایل قائلان به حسن و قبح است، وجدان هر انسانی را قانع می سازد. چیزی که مهم است باید دلایل منکران حسن و قبح عقلی را نیز بررسی کنیم.

آنان با بیانات مختلفی منکر یک چنین علمی وجدان روشن شده است اینک به نقل گفتار آنها پرداخته است آنگاه نظر قرآن را در این مورد مطرح می کنیم:

۱. اگر بدیهی بود همه در آن یکسان بوده اند

اگر حسن و قبح یک رشته افعال، بدیهی بود، لازم بود در ردیف قضایای بدیهی قرار گیرند، مانند این که کل از جزء بزرگتر است وحال آن که قضیه زیبایی عدل و زشتی ظلم در پیشگاه عقل با قضیه یاد شده یکسان نیست، به گواه این که دومی مورد اتفاق، ولی اولی مورد اختلاف است.

پاسخ: وجود تفاوت میان دو قضیه بدیهی، گواه بر بدیهی نبودن آن نیست، زیرا قضایای بدیهی، اقسام ششگانه دارد که همگی از نظر بداهت در یک درجه نیستند، مثلاً گزاره :ماه نور خود را از آفتاب می گیرد جز بدیهیات به شمار می رود در حالی که از نظر بداهت به پایه «کل از جزء بزرگتر است» نمی رسد.

خلاصه: نتیجه استدلال مستدل جز این نیست که قضیه حسن و قبح بسان (کل بزرگتر از جزء است) نیست. ولی این به معنای نفی عقلی بودن نیست و این که عقل مطلق یارای درک حسن و قبح افعال را ندارد.

۲. اگر دروغ قبیح بود، تجویز نمی شد

می گویند اگر افعالی چون دروغگویی قبح ذاتی داشته باشد، باید در همه حالات و در همه شرایط دارای چنین ویژگی باشد، در صورتی که اگر مصلحت مهمی چون نجات پیامبر از خطر دشمن به گفتن دروغی متوقف می باشد، باید مرتکب آن شد.

پاسخ: گوینده دروغ مصلحت آمیز در مقابل انجام دو قبیح قرار گرفته است، که قبح یکی فزونتر از قبح دیگری است اگر راست بگوید جان پیامبر را به خطر افکنده و کار بسیار زشتی انجام داده و اگر دروغ بگوید، هر چند جان او را حفظ کرده، ولی کار زشتی را مرتکب شده است، عقل و خرد در چنین کشاکش فرمان می دهد، قبیحی را مرتکب گردد که قبح آن کمتر است.

بنابراین قبح کذب در این صورت نیز محفوظ است و چیزی که هست، انسان از ارتکاب یکی از آن دو چاره ای ندارد.(۱)

۳. پذیرش حسن و قبح عقلی تعیین تکلیف برای خداست

مهمترین دلایل منکران حسن و قبح عقلی همین است که اگر حسن و قبح برای خود معیاری داشته باشد و خرد در داوری خود از شرع بی نیاز می باشد

۱- [۱] کشف المراد، ص ۲۳۶; شرح تجرید قوشچی، ص ۳۳۹.

و فعل حق تعالی با آن سنجیده شود، لازمه آن این است که قدرت خدا را محدود ساخته و برای او تکلیفی معین کند که از توان او بیرون است.[۱]

پاسخ: کار خرد کشف واقعیت است نه حکم بر خدا و مستدل میان کشف حقیقت در نزد شارع و حکم بر او فرقی قائل نشده است اگر ما درباره انسانی که از علم و حکمت و عدل برخوردار است، به قضاوت بنشینیم و بگوییم به مقتضای آن دو وصف، او مبدأ چنین کاری نمی شود، آیا ما برای او تکلیفی معین کردیم، یا این که با توجه به اوصاف موجود در او، واقعیتی را کشف کردیم.

این سخن درباره خدا نیز صادق است، زیرا آنگاه که خدا را حکیم و عادل دانسته ایم، از وجود این دو صفت شیوه فعل او را کشف می کنیم و می گوییم: محال است کار غیر حکیمانه و بر خلاف عدل از او سر بزند. مسأله کشف غیر از مسأله تعیین تکلیف است، مهندس به حکم قوانین هندسی ثابت می کند که سه زاویه مثلث مساوی با دو زاویه قائمه است در این جا مهندس کاشف یک قانون است نه تحمیل کننده حکم خود بر زوایا.

متکلم نیز درباره خدا مقام کاشفی دارد نه مقام حکم و تحمیل، او پس از وصف الهی به حکمت و عدل، مقتضای آن دو وصف را کشف می کند و می گوید: با توجه به این دو اصل (حکمت و عدل) محال است معجزه را که مایه جذب مردم به دارنده آن است، در اختیار مدعی نبوت دروغگو بگذارد و یا طفل بی گناهی را در آتش بسوزاند، و یا وعده دهد و به وعده خود عمل نکند، زیرا همه آنها بر خلاف مقتضای حکمت و عدل اوست.

[۱] اسفراینی، التبصیر فی الدین، ص ۱۵۳; ابن تیمیه، مجموعه الرسائل الکبری:۱/۳۳۳، رساله پنجم.

در میان متکلمان اهل سنت تفتازانی که تمایل به مکتب «ماتریدی» دارد، این حقیقت را درک کرده و در شرح گفتار نسفی«وفی ارسال الرسل حکمه» چنین می گوید: «أی مصلحه وعاقبه حمیده و فی هذا إشاره إلی انّ الإرسال واجب لا بمعنی الوجوب علی اللّه بل بمعنی انّ قضیه الحکمه تقتضیه لما فیه من الحکم والمصالح».(۱)

یعنی: «در اعزام پیامبران مصلحت است و عبارت مصنف حاکی است که ارسال انبیا واجب است ولی نه به این معنی که بر خدا واجب است، بلکه مقصود این است که در این کار، مصالح حکیمانه موجود است».

ص : ۱۶

۱- [۱] شرح عقائد نسفی ص ۱۶۴.

فصل دوّم : عدل خدا در قرآن

آیات موضوع

۱. (شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ وَالْمَلائِکَهُ وَأُولُوا العِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)(آل عمران/۱۸)

۲. (ذلِکَ بِما قَدَّمَتْ أَیدیکُمْ وَأَنَّ اللّهَ لَیْسَ بِظَلّامٍ لِلْعَبیدِ) (آل عمران/۱۸۲)

۳. (إِنَّ اللّهَ لا یَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّه وَإِنْ تَکُ حَسَنَه یُضاعِفْها وَیُؤتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظیماً)(نساء/۴۰)

۴. (...فَما کانَ اللّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَلکِنْ کانُوا أَنْفُسهُمْ یَظْلِمُونَ) (توبه/۷۰)

۵. (...وَما ظَلَمَهُمُ اللّهُ وَلکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ* فَأَصابَهُمْ سَیِّئاتُ ما عَمِلُوا...)(نحل/۳۳_ ۳۴)

۶. (...وَمَا اللّهُ یُرِیدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ)(مؤمن/۳۱)

ص : ۱۷

ترجمه آیات

۱. «خداونـد گواهی می دهـد که خـدایی جز او نیست، و فرشـتگان و صاحبان دانش گواهی می دهند، در حالی که بپا دارنده عدل است ، خدایی جز او نیست او توانا و حکیم است».

۲.«این به خاطر چیزی است که دستهای شما از پیش فرستاده (نتیجه کار شما است) و حقا خدا به بندگان خود ستم نمی کند».

۳.« خداوند به اندازه سنگینی ذره ای بر کسی ستم نمی کند، و اگر کار نیکی باشد، پاداش آن را دو برابر می کند، و از فضل و کرم خود پاداش بزرگ می دهد».

۴. «شأن خدا نبود که به آنان ستم روا دارد، بلکه خود آنان به خود ستم می کردند».

۵. «خدا به آنان ستم نکرد، خود آنان به خویش ستم می کردند، بدیهای کارهای خود به آنان رسید».

۶.«خدا برای بندگان خود ستم اراده نمی کند».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

در فصل گذشـته یادآور شدیم: زیربنای مسأله عدل الهی را، اعتقاد به توانایی خرد بر تشخیص «حسن و قبح افعال فاعل مختار» تشـکیل می دهد و خرد کارهای فاعل مختار را به دو نوع تقسـیم می کند: فعل حَسَن و زیبا و قابل ستایش، فعل قبیح و نازیبا و شایسـته نکوهش و در این داوری نه خصوصـیت فاعـل جز فاعل مختار بودن برای او مطرح است و نه نتایـج و پیامـدهای فعل، بلکه خود فعل پیراسـته از هر قید و شرطی، به یکی از دو صورت جلوه می کند، یا او را می پسندد، و فاعل را ستایش می کند، و یا او را تقبیح کرده و

ص : ۱۸

فاعل را نکوهش می نماید و می گوید: حُسن ذاتی یا قبح ذاتی فعل فاعل مختار، از واقعیات غیر قابل تفکیک از فعل است، به این معنی آنچه را که زیبا، و نازیبا تشخیص دادیم، نزد خدا نیز، چنین می باشد زیرا در غیر این صورت «حُسن و قبح» ذاتی فعل نبوده و قابل انفکاک نخواهد بود همین، داوری او بر زیبایی ونازیبایی یک رشته افعال، از چنین گستردگی برخورداراست .

حُسن عدل و قبح ظلم، از قضایا روشن و خود معیار عقل عملی است، در برابر این واقعیت، مانند سایر واقعیت ها، واجب و ممکن یکسان است و قضا و داوری هر دو هماهنگ می باشند، اگر بنده خدا از عدل ستایش و از ظلم نکوهش می کند، خدا نیز از عدل ستایش کرده و از دومی نکوهش می کند، همچنانکه ادراکات عقل نظری (مساوات سه زاویه مثلث با دو زاویه قائمه) فراگیر است، واجب و ممکن بودن مدرِک در آن قسمت تأثیر ندارد.

با توجه به اصل، اوباید عادل و عدالت پرور باشد و از ظلم و ستم پروری دور باشد در غیر این صورت باید، فعل خویش را نکوهش کند.

گذشته از این آن کس به ستم دست دراز می کند که از قبح و زشتی آن کار آگاه نباشد ویا به آن نیازمند باشد و هر دو عامل در خدا محکوم به عدم است.

و به عبارت دیگر: کسی که از همه چیز با خبر و آگاه است می داند که ستم زشت و ناروا است، و از طرفی از هر چیزی مانند،انتقام و کینه توزی بی نیاز است ، انگیزه ندارد که دست به ظلم و ستم بزند.

گذشته از این، عدل در فعل، یک نوع کمال است و خدای نامتناهی از نظر کمال باید چنین کمال را در مقام فعل دارا باشد.

آنچه بیـان گردیـد یـک تحلیل عقلی است و در آیات مورد بحث اشاراتی به برخی از این نکات هست که به توضیح آنها می پردازیم:

جمله (قائِماً بِالقِسْط) در آیه آل عمران، حـال از لفـظ جلاله «اللّه» یا از ضـمیر منفصل در جمله (إِلّا هُو) است و مقصود از آن این است «به پا دارنـده قسط و عـدل در تمام شـئون»یعنی: اجرا کننده آن در قلمرو خلقت و تدبیر جهان آفرینش، در تشـریع و تقنین، در پـاداش و کیفر، که تفصـیل هر سه در فصـل آینـده خواهـد آمـد و هیـچ جمله ای، رسـاتر و جـامع تر از جمله (قـائِماً بالقِسْط) نیست که خـدا خویش را به پا دارنـده عـدل و قسط به طور مطلق معرفی می کنـد، عرب درباره مـدبر لایق می گوید: «قائم بالتدبیر».

نه تنها خـدا بر این حالت خود گواهی می دهـد، بلکه فرشـتگان و صاحبان معرفت و دانش، نیز بر این گواهی می دهند و برای پرهیز از تکرار، جملـه (قائِمـاً بالقِسْط) را در آخر آورده و تفهیـم می کنـد کـه بر توحیـد و بـه پـاداری قسط، هم خـدا ، و هم فرشتگان و هم دانشمندان گواهی می دهند و تقدیر آیه چنین است:

١. «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ قائِماً بِالْقِسْطِ» .

٢. «شَهِدَت المَلائِکه انَّهُ لا إِله إِلّاهُوَ قائِماً بِالقِسْطِ» .

٣. «شَهِدَ أُولوا العِلْمِ انَّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ قائِماً بالقِسْطِ».

چگونگی شهادت خدا بر توحید و عدل

در این آیه، توحید و عدل، کنار هم آمده و خدا و دو گروه دیگر همزمان بر هر دو شهادت می دهند.

مهم این است که بدانیم که چگونه، خدا بر توحید ویکتایی خود اولاً، و عدل و به پا داری قسط ثانیاً گواهی می دهد، مسلماً این شهادت، شهادت لفظی نیست، بلکه شهادت عملی است و از طریق آفریدن جهان منظم و منسجم و تشریع عادلانه بر این دو مطلب گواهی می دهد.

شهادت عملی او بر یکتایی وی ایجاد نظام واحد در جهان هستی است، نظامی که از انسجام و به هم پیوستگی آن، به یکتایی آفریدگار و مدبر جهان پی می بریم، قانونی که بر ذره ای به نام «اتم» حاکم است، همان قانون که بر کهکشان و جهان بالاتر حکومت می کند.

شهادت او بر عدل و دادگری و اقامه قسط، جلوه های متعددی دارد.

۱. اعتدال در خلقت بالأخص در آفرینش آسمانها و زمین، زیرا جذب و دفع اجرام آسمانی را آنچنان معتدلانه تنظیم کرده که کاخ دلاویز خلقت پیوسته بر افراشته می باشد چنانکه می گویند:«بالعدل قامت السماوات والأرض»(۱) و شاید آیه (وَالسَّماءَ رَفَعَها وَوَضَعَ الْمِيزانَ)(۲)ناظر به عدل تکوینی باشد که همان ایجاد سنجش در خلقت است.

۲. عدل در تقنین و تشریع.

۳. عدل در جزا و کیفر.

و ما درباره هر یک به تفصیل سخن خواهیم گفت:

ظهور عدل و قسط در این سه مورد نشانه (قائماً بالقسط) بودن او است.

ص : ۲۱

۱- [۱] مجمع البیان:۱/۴۲۰، ط صیدا، و در تفسیر صافی در ضمن تفسیر آیه :(وَالسّماء رَفَعَها وَوَضَعَ الْمِيزان) این جمله را از رسول گرامی نقل می۳کند.

۲- [۲] الرحمن/۷.

صاحب بن عباد(۳۲۹_۳۸۶) مضمون آیه را که شعار عدلیه است در قالب شعر ریخته و می گوید:

لو شُقَّ عن قلبی یُری وُسْطَه *** سطران قد خُطّا بلا کاتب

العدل والتوحید فی جانب *** وحبّ أهل البیت فی جانب(۱)

اگر، قلب من شکافته گردد، در میانه آن دو دیده می شود که بدون نویسنده ای نوشته شده است:عدل و توحید در یک سو و دوستی خاندان رسول در سوی دیگر.

و از روزگار دیرینه شعار پیروان علی (علیه السلام) توحید و عدل، و شعار امویان جبر و تشبیه خدا به ممکنات بوده است چنانکه می گویند: «العدلُ والتوحیدُ علویّان والجبرُ و التشبیه أُمویّان».

قرآن برای بیان پیراستگی قرآن از هر نوع ظلم و ستم، از لفظ «ظَلّام» بهره گرفته و می فرماید:(وَلَیْسَ بِظَلّام لِلْعَبیدِ) (۲) و این نوع صیغه در دو مورد به کار می رود، گاهی برای بیان کثرت، و به اصطلاح مبالغه مانند: لفظ «علاّم» و «علامه» و گاهی برای بیان نسبت مانند : عطار و مقصود از آن در آیه معنی دوم است و هدف آیه این است که هیچ نوع نسبتی میان خدا و ستم وجود ندارد، چنانکه عرب در مقام نکوهش تیراندازی می گویند: «ولیس نبال» یعنی فلانی تیرانداز نیست یعنی هیچ نوع آگاهی از فن ندارد.

در دید حسّی بشر،چیزی کوچکتر از «ذره» نیست، قرآن برای تقریب پیراستگی خدا، به ذهن مخاطبان از این واژه بهره می گیرد و می فرماید:

(إِنَّ اللّهَ لا یَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرّه...) .

۱- [۱] طبقات الفقهاء:۴/۱۰۹.

۲- [۲] آل عمران/۱۸.

« به اندازه سنگینی ذرّه ای ستم نمی کند».

نه تنها ستم نمی کند، پاداش نیکو را دو برابر می دهد چنانکه می فرماید: (...وَإِنْ تَکُ حَسَنَةً یُضاعِفْها...) .

«و اگر کار نیکی صورت دهد دو برابرش می کند».

آنگاه برای روشن کردن مؤاخذه های الهی یادآور می گردد که همه آنها واکنش کارهای خود آنان است.

(فَما کانَ اللّهلِیَظْلِمَهُمْ وَلکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ) .(۱)

«و خدا برای آنان ستم روا نمی دارد، آنان خودشان هستند که بر خویش ستم می نمایند».

در آیه ای مؤاخذه ها را، واقعیت بد اعمال خود آنان می داند و می فرماید:

(فَأَصابَهُمْ سَیِّئاتُ ما عَمِلُوا...) .

«بدیهای کردارهای خود به آنان می رسد»،

تو گویی اعمال انسان دو رویه است ظاهری در این جهان دارد به نام دروغ، غیبت، و خیانت، و باطنی در آن جهان، به نام: «عذاب الهی که باطن عمل انسان است».

در آیه دیگر نه تنها می رساند که او ستم نمی کند، بلکه یادآور می شود که حتی آن را هم اراده نمی کند و به تعبیر ما، اندیشه ستم نیز به او راه ندارد.

چنان که می فرماید:

(وَ ماَ اللّهُ یُرِیدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ)(۲)

«خدا ستم بر بندگان را اراده نمی کند».

۱- [۱] توبه/۷۰.

۲- [۲] مؤمن/۳۱.

فصل سوم : جلوه های گوناگون عدل الهی در تکوین

آیات موضوع

۱. (خَلَقَ السَّماواتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها وَأَلْقى فِی الأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيها مِنْ كُلِّ دابَّه وَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زَوجٍ كَريم)(لقمان/۱۰)

۲. (إِنَّ اللّهَ يُمْسِكُ السَّماواتِ وَالأَرْضَ أَنْ تَزولا...) (فاطر/۴۱)

۳. (وَالسَّماءَ رَفَعَها وَوَضَعَ الْمِيزانَ)(الرحمن/۷)

ترجمه آیات

۱.«او) آسمانها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید، و در زمین کوه هایی افکند، تا شما را نلرزاند(وجایگاه شما آرام باشد)، و از هر گونه جنبده ای روی آن منتشر ساخت; و از آسمان آبی نازل کردیم و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویانیدیم».

۲. «خداوند آسمانها و زمین را تا از نظام خود منحرف نشوند نگاه می دارد».

۳. «آسمان را برافراشت و میزان و قانون (در آن) گذاشت».

اشاره

عدل الهی در تکوین و تشریع، جلوه هایی دارد، جلوه ای در آفرینش جهان، جلوه دیگری در تقنین و تشریع قوانین، اینک در باره هر یک به صورت موجز به بحث و گفتگو می پردازیم:

۱. جلوه عدل تکوینی، در آفرینش آسمان ها

اشاره

مقصود از «تکوین» آفرینش جهان اعم از فلکی و طبیعی است، آیات قرآن حاکی است که جهان بر اساس سنجش خاص آفریده شده است چنانکه می فرماید:

(وَالسَّماءَ رَفَعَها وَوَضَعَ المِيزانَ) .(۱)

«آسمان را برافراشت و میزان و قانون (در آن) گذاشت».

وجود تعادل در جهان بالا و در وجود گیاهان و جانداران از مظاهر عدل الهی در تکوین است.

آیاتی بیانگر بیان تعادل در خلقت است بیش از آن است که این جا مطرح شوند و ما تنها به تشریح یک آیه می پردازیم که در چند مرحله، پرده از «عدل تکوینی» بر می دارد آنجا که می فرماید:

(خَلَقَ السَّماواتِ بِغَيْرِ عَمَـد تَرَوْنَها وَأَلْقى فِي الأَرْضِ رَواسِـيَ أَنْ تَميدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيها مِنْ كُلِّ دابَّه وَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زَوج كَريم) .

(«او) آسمانها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید، و در زمین کوه هایی افکند، تا

۱- [۱] الرحمن/۷.

شما را نلرزاند(وجایگاه شما آرام باشد)، و از هر گونه جنبده ای روی آن منتشر ساخت; و از آسمان آبی نازل کردیم و بوسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویانیدیم».

۱. کاخ بدون ستون مرئی

برافراشته شدن کاخ دلاویز بدون ستون مرئی حاکی از وجود سنجش دقیق در خلقت آنها است و اگر چنین سنجشی نبود، نظام با عظمت جهان بالا فرو می ریخت، این میزان و سنجش، در نظر دانشمندان در پرتو تعادل میان دو قوه جاذبه ، و دافعه است که آنها را از اصطکاك و فرو ریزی حفظ می کند، قانون «جاذبه عمومی و قانون گریز از مرکز» گردش ستارگان را تحت یک قانون کلی گنجانیده و می رساند که جاذبه عمومی به ضمیمه قوه گریز از مرکز، بر تمام اجرام آسمانی حکمفرماست، و این دو قوه در تمام اجرام بالا به طور متعادل وجود دارد.

منظور از جاذبه عمومی این است که در تمام اجسام، قوه جذب وجود دارد و می خواهد همه را به خود جذب کند، و هیچ موجودی از جاندار و غیره از این قانون مستثنی نیست. و نیروی جاذبه با فاصله دوجسم نسبت معکوس دارد، یعنی هر چه فاصله اجسام کمتر باشد جاذبه آنها بیشتر می شود و اگر فاصله آنها بیشتر باشد جاذبه آنها کمتر می گردد.

اگر تنها در اجسام نیروی جاذبه بود در این صورت اجسام و اجرام آسمانی به هم می خوردند، و انتظام از بین می رفت، ولی در پرتو قانون گریز از مرکز، تعادلی به وجود آمده است، قوه گریز از مرکز در تمام اجسامی که حرکت دورانی دارند موجود است. هنگامی که آتش گردان را می چرخانیم احساس می نماییم که دست ما را می کشد، این همان نیروی گریز از مرکز

است.

در سایه این دو قانون، میلیون ها منظومه شمسی و کهکشان و سحابی در فضا به طور معلق و بدون ستون تحقق پذیرفته و از سقوط و اصطکاک آنها جلوگیری بعمل آورده است.

قرآن مجید متجاوز از ده قرن قبل از «نیوتن» به این حقیقت علمی در دو جای قرآن (۱)تصریح کرده و می فرماید:

(اللّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّماواتِ بِغَیْرِ عَمَد تَرَوْنَها...) .

«خداوندی که آسمانها را بدون ستون مرئی برافراشته است».

توضیح این که مفسران جمله (بغیر عمد ترونها) را چنین تفسیر می کنند.

جمله (ترونها) صفت (عمد) که جمع «عمود» است می باشد و ضمیر در (ترونها) به (عمد) بر می گردد نه به (سماوات) در این صورت معنای جمله چنین خواهد بود: خداوندی که آسمانها را بدون ستونی که دیده شود برافراشت. و در حقیقت آیه، ستونی مرئی را نفی می کند نه اصل ستون را. این نظر را بسیاری از مفسران مانند ابن عباس و غیره اختیار کرده اند(۲) و احادیثی که از پیشوایان ما رسیده، کاملاً آن را تأیید می کند.

حسین بن خالد از امام هشتم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت فرمود: «أليس اللّه يقول بغير عمد ترونها؟ فقلت: بلی قال: ثَمَ عُمد لكن لا ترونها»(۳): آیا خداوند نمی فرماید که بدون ستونی که دیده شود، گفتم

ص : ۲۷

۱- [۱] یکی سوره لقمان آیه ۱۰، دیگری سوره رعد آیه ۲.

۲- [۲] تبیان:۶/۲۱۳.

۳- [۳] برهان:۳/۲۷۸.

آری چنین است. فرمود: در آسمانها ستون هایی وجود دارد ولی دیده نمی شوند.

مؤید این نظر روایتی است که از امام امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل شده که فرموده است:

«هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الأرض مربوطه کلّ مدینه إلی عمود من نور».(۱)

این ستارگان بسان شهرهایی هستند مانند شهرهای روی زمین و هر شهری با شهر دیگر، با ستونی از نور مربوط می باشد. روی این نظر باید دید منظور از ستونهایی که ستارگان را از سقوط و اصطکاک حفظ می نماید چیست؟ آیا جز آن نیروی مرموز ناپیدایی است که نیوتن و دانشمندان دیگر نام آن را «جاذبه عمومی» نهاده اند؟ و عبارتی رساتر و همگانی تر از «ستون نامرئی» می توان پیدا کرد؟

قرآن در رساندن این حقیقت علمی تعبیری را انتخاب نموده که در تمام ادوار، برای بشر قابل درك و فهم باشد حتی در آن دورانی که بشر به واقعیت این ستون نامرئی پی نبرده بود از این عبارت می فهمید که این کاخ بی ستون، ستون هایی نامرئی دارد که بسان ستون های عمارت، این کاخ برافراشته را حفظ می نماید.

قرآن مجید در آیات دیگر نیز به وضع آسمان ها و زمین اشاره کرده آنجا که

۱- [۱] سفینه البحار:۲/۵۷۴، ماده نجم، و قریب به همین در مجمع البحرین ماده کوکب وارد شده است و به جای جمله عمود من نور، عمودین من نور، و ممکن است منظور از عمودین(دو ستون) همان دو قانون نیروی جاذبه و گریز از مرکز باشد. مجمع البحرین، ص ۱۳۲.

می فرماید:

(إِنَّ اللّهَ یُمْسِکُ السَّماواتِ والأَرضَ أَنْ تَزُولا...) .(۱)

«خداوند آسمان ها و زمین را تا از نظام خود منحرف نشوند نگاه می دارد».

و این که خداوند نگاه دارنده آسمان ها و زمین است مانع از آن نیست که یک رشته عوامل طبیعی، به فرمان خدا، در حفاظت آنها مؤثر باشد.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در برخی از خطبه ها به این حقیقت علمی درباره زمین تصریح کرده و می فرماید:

«أرساها علی غیر قرار، وأقامها بغیر قوام، ورفعها بغیر دعائم».

«زمین را بدون تکیه گاه استوار ساخت، و آن را بدون پایه، به پا داشت و بدون ستون برافراشت».(۲)

۲. اسرار کوهها، جلوه دیگری از عدل تکوینی

قرآن مجید، راز آفرینش کوهها را چنین بیان می کند:

(...وَأَلْقی فِی الارْضِ رَواسی أَنْ تَمیدَ بِکُمْ...) .

«کوهها بسان لنگرهای کشتی، شما را از حرکات ناموزن زمین حفظ می کند» .

و مضمون همین قسمت از آیه در سوره نحل نیز وارد شده است.(۳)

و در آیه دیگر کوهها را میخ های زمین معرفی کرده و می فرماید:

(وَالجِبال أَوتاداً) .(۴)

۱- [۱] فاطر/۴۱.

۲- [۲] نهجالبلاغه، خطبه ۲۲۸

۳- [۳] نحل/۱۰.

۴- [۴] نبأ/۷.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در نخستین خطبه نهج البلاغه می فرماید:

«و وتَّد بالصُخُور مَیَدان أَرضه».

«زمین را با کوه از لرزش بازداشت».

و در برخی از سخنان امیرمؤمنان کوهها به لنگر کشتی نیز تشبیه شده چنانکه می فرماید:

«وعدّل حرکاتها بالراسیات من جلامیدها».(۱)

«حرکات زمین را وسیله لنگرهایی از سنگ تعدیل نمود».

و در آیه مورد بحث از کوهها به لفظ «رواسی » تعبیر آورده که جمع «راسیه» به معنی لنگر است.

در زبان عرب گفته می شود:

«راستْ السفینه» أی وقفتْ علی الأنجر.

یعنی روی لنگر ایستاد و «انجر» همان معرب« لنگر» است.

حالا ـ مقصود از این حرکات ناموزن چیست که کوهها نقش تعدیل کننده آن را دارند، فعلاً برای ما مطرح نیست، مهم همان است که امیر مؤمنان (علیه السلام) در سخن گذشته خود بر آن اشاره کرد و فرمود:«وعدّل حرکاتها بالراسیات من جلامیدها»: حرکات زمین را وسیله لنگرهایی از سنگ تعدیل کرد.

۳. وجود جاندار، جلوه سوم از عدل

یکی دیگر از مظاهر عدل تکوینی وجود جاندار در روی زمین است چنانکه می فرماید:(وَبَثَّ فِیها مِنْ کُلّ دابّه) پیدایش حیات در روی زمین در

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

گرو تعادل یک شرایط است که فقدان یکی از آنها، وجود حیات را در روی زمین به صورت امر ممتنع در می آورد.

از باب نمونه، استقرار حیات در روی زمین بر اثر گرمای متناسبی است که از خورشید به زمین می رسد اگر فاصله زمین تا خورشید دو برار مقدار کنونی بود، حرارتی که از خورشید به زمین می رسید به ربع حرارت کنونی کاهش می یافت، و سرعت حرکت بر مدار آن نصف می شد، و طول مدت زمستانی دو برابر می گردید و همه موجودات زنده یخ می زدند.

آنچه که توانسته است حیات در روی زمین تحقق بخشد تعادل فاصله زمین با مرکز خود (خورشید) می باشد.

۴. وجود گیاهان نشانه عدل تکوینی

در آخر آیه، به فرو فرستادن باران از آسمان و پرورش جانداران در روی زمین اشاره می کند ومی فرماید:

(...وَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زَوج كَريم).

«از آسمان آب بارانی نازل کردیم و از هر نوع گیاهی زیبایی رویانیدیم».

گذشته از اینکه در ساختمان هر گیاهی، نظم و تعادل وجود دارد که حیات گیاهی را بیمه می کند، وجود گیاه در روی زمین در برابر جاندار، خود نشانه عدل در تکوین است زیرا: موجود جاندار پیوسته اکسیژن تنفس کرده، و گاز تولید می کند، در حالی که گیاهان مولد اکسیژن بوده مصرف کننده گاز می باشند، اگر در عالم خلقت به یکی از آنها اکتفا می شد، هیچ یک توان بقا نداشت.

یکی از براهین وجود تدبیر در آفرینش جهان مسأله «موازنه و کنترل» در طبیعت است مقصود از موازنه همان کنترلی است که در جانداران و گیاهان

دیده می شود، به طوری که اگر به وضع طبیعی آنان دست بزنیم، موازنه به هم می خورد، و تا حصول کنترل مجدد، چه آفات و امراضی که دامنگیر موجودات زنده می گردد!

کنترل و موازنه، آشکارا دلالت می کند که این جهان روی یک حکمت بالغه ای آفریده شده، و اگر آفریدگار دردی داده درمان نیز داده و هر موجودی را در جای خویش نیکو قرار داده است و به گفته گوینده:

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست *** که هر چیزی به جای خویش نیکوست

نمونه ای از توازن و تعادل

در زمان های سابق، دریانوردان در طول مسافرتهای ممتد به واسطه خوردن غذاهای ناسالم و کهنه دچار زخم های شدید جلدی می شدند، بعدها معلوم شد که شیره لیمو و نارنج علاج این بیماری ها است مسافرین پیش از این دوره، اطلاعی از علت بروز این مرض نداشتند و یک نفر در «ماداگاسگار» علاج قطعی آن را کشف کرد، و این در موقعی بود که ملاحان از این بیماری به هلاکت می رسیدند، یک قرن طول کشید تا معالجه زخم بدن به وسیله آب لیمو کشف شد.

جای گفتگو نیست بسیاری از بیماریها مولود کمبود ویتامین ها در بدن است، بشر در این کره خاکی قرنها زندگی کرده بود و هرگز اطلاعی از این ویتامین که سرچشمه حیاتی او است نداشت و نمی دانست که به زندگی او

تعادل و توازن می بخشد.

تا این جا بحث درباره جلوه های عـدل الهی در تکوین به پایان رسـید اکنون وقت آن رسـیده است که به بیان جلوه های عدل در تشریع بپردازیم.

ص : ۳۳

فصل چهارم : جلوه های عدل الهی در تشریع و جزا

آیات موضوع

۱ . (فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ اَخِیهِ شَیٌ فاتِّباعٌ بِالمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِاِحْسان ذلِکَ تَخْفِیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَهٌ فَمَنِ اعْتَدی بَعْدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ اَلِیمٌ)(بقره/۱۷۸)

۲ . (و اِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُؤوسُ اَمْوالِکُمْ لا تَظْلِمُونَ وَ لا تُظْلَمُونَ)(بقره/۲۷۹)

۳ . (وَ اِنْ کانَ ذُو عُسْرَه فَنَظِرَهٌ إِلی مَیْسَرَه وَ اِنْ تَصَدَّقُوا خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ)(بقره/۲۸۰)

۴ . (وَ لْیُمْلِلِ الَّذِی علیه الحقُّ وَلْیَتَّقِ اللّه رَبَّهُ وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُشَیْئاً)(بقره/۲۸۲)

ترجمه آیات

۱.«هرکس از جانب برادرش (ولی مقتول) چیزی از حق قصاص به او گذشت شود، باید از گذشت ولیِ مقتول به طور پسندیده پیروی کند و با رعایت نیکی خونبها را بپردازد. این تخفیف و رحمتی است از پروردگار شما هرکس بعد از آن از اندازه درگذرد، وی را عذاب دردناکی است».

۲ . «هرگاه از رباخواری توبه کردید، مالک سرمایه خود هستید».

۳ .« اگر بدهکاران تنگدست هستند تا هنگام گشایش مهلتی به او دهید و اگر قدرت پرداخت ندارد، بخشیدن برای شما بهتر است».

۴ . «کسی که بدهکار است، باید املا کند و نویسنده بنویسد، و از خدا پروا نماید و چیزی از آن نکاهد».

تفسیر آیات

اشاره

رعایت عدالت در تکلیف، یکی از جلوه های عدل الهی در قلمرو تقنین است او به حکم این که (قائماً بالقِسْط) است، دادگری در تکالیف بندگان را کاملاًـ رعایت کرده و بررسی آیات مربوط به احکام مکلّفین گواه روشن بر این جلوه است اینک ما به برخی از آنها که روشنگر «عدل در تشریع» است، اشاره می کنیم و نقل همه آیات از هدف ما بیرون است.

۱. روزه یک تکلیف الهی است و باید بر فرد عاقل بالغ، ماه رمضان را روزه بگیرد، ولی برای رعایت حال برخی از روزه داران گروهی را از این تکلیف به گونه ای عفو نموده است.

۲. مردان و زنان پیری که به خاطر کهولت در انجام این وظیفه بی تاب می شوند، از گرفتن روزه معاف می باشند چنانکه می فرماید:

(...وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعامُ مِسْكِينٍ...) .(۱)

«کسانی که روزه برای آنها طاقت فرساست (مانند بیماران مزمن، و پیرمردان و پیر زنان) لازم است کفّاره بدهند، مسکینی را اطعام کنند».

۲. در مسأله «قتل عمده ای» راه را برای عفو قاتل و تبدیل قصاص به

۱- [۱] بقره/۱۸۴.

«دیه» نبسته و دست ولیّ الدم را در قصاص و یا گرفتن خونبها باز گذارده و آن را یک نوع تخفیف و رحمت نامیده است چنان که می فرماید:

(...فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِوَأَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسان ذلِکَ تَخْفِیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَرَحْمَهٌ فَمَنِ اعْتَدی بَعْدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِیمٌ) .(۱)

«اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود چیزی به او بخشیده شود(حکم قصاص او به خونبها تبدیل گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند.یعنی صاحب خون، حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد. و او (قاتل) نیز به نیکی دیه را بپردازد و در آن مسامحه نکند، این تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما، ولی هرگاه بعد از آن تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت».

۳. فردی که آگاهانه یا ناآگاهانه مبلغی را با سودی معیّن، قرض داده باشد، آنگاه که از کردار خود پشیمان گردد، فقط سرمایه خود را مالک است نه باید ستم کند، نه مورد ستم قرار گیرد، چنان که می فرماید:

(...وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُؤُوسُ أَمْوالِکُمْ لا تَظْلِمُونَ وَلا تُظْلَمُونَ) .(۲)

«اگر توبه کنید، سرمایه های شما از آنِ شماست، نه ستم می کنید و نه بر شما ستم وارد می شود».

و در حقیقت شعار یک فرد مسلمان، جمله (لا تَظْلِمُونَ وَلا تُظْلَمُونَ) است نه ظلم می کند و نه ستم را تحمل می نماید.

۴. بدهکاری که تمکّن پرداخت دین ندارد نباید در زندان بسر ببرد، بلکه دستور می دهد که طلبکار به او مهلت دهد تا در صورت تمکن بپردازد و اگر برای او ببخشد بهتر است. چنان که می فرماید:

(وَإِنْ کانَ ذُو عُسْرَه فَنَظِرَهٌ إِلی مَیْسَره وَ اَنْ تَصَدَّقُوا خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ

۱- [۱] بقره/۱۷۸.

۲- [۲] بقره/۲۷۹.

كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) .(۱)

«اگر بـدهکار قـدرت پرداخت نداشـته باشـد او را تا هنگام توانایی، مهلت دهید و در این صورت اگر ببخشـید، بهتر است، اگر مصلحت این کار را بدانید».

۵. در بدهی های مدت دار، به خاطر گرفتن وام با داد و سـتد، دستور می دهند آن را بنویسند، به نویسنده سند دستور می دهد که از روی عدالت سند را تنظیم کند چنان که می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْن إِلی أَجَل مُسَمّیً فَاکْتُبُوهُ وَلْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالعَدْلِ...).(۲)

«ای کسانی که ایمان آورده ای د، هنگامی که بـدهی مـدت داری به یکـدیگر پیـدا کنیـد آن را بنویسـید، و بایـد نویسـنده ای ازروی عدالت (سند را) بنویسد».

۶. هنگام تنظیم سند به بدهکار دستور می دهد که آنچه بر ذمّه دارد، به دقت املا کند تا کاتب به درستی بنویسد چنان که می فرماید:

(...وَلْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیهِ الحَقُّ وَلْیَتَّقِ اللّهَ رَبَّهُ وَلا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً...) .(۳)

«آن کس که حق بر عهـده اوست، بایـد به درسـتی املاـ کنـد و از خداونـد که پروردگـار اوست، بپرهیزد وچیزی را فروگـذار ننماید».

۷. آنچه که بـدهکار توانایی املا را نـدارد تا نویسـنده سـند به دقت بنویسـد، ولی اوباید با رعایت عدالت املا کند و دو نفر از مردان عادل خود را بر این حق شاهد بگیرد چنان که می فرماید:

(...فَإِنْ کانَ الَّذِی عَلَیْهِ الحَقُّ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً أَوْ لا یَسْتَطِیعُ أَنْ

۱- [۱] بقره/۲۸۰.

۲- [۲] بقره/۲۸۲.

۳- [۳] بقره/۲۸۲.

يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجالِكَمْ...) .(۱)

«اگر کسی که حق بر ذمّه اوست، سفیه و یا ضعیف باشد وتوانایی بر املا کردن ندارد، باید ولی او به جای او با رعایت عدالت املا کند و دو نفر از مردان عادل خود را بر این حق شاهد بگیرد».

این بخش ها از آیه ۲۸۲ سوره بقره که همگی در مورد تنظیم سند بدهکاری سخن می گوید، روشنگر عدل خدا در تشریع می باشد و ما به همین مقدار درباره این آیه بسنده می کنیم.

۸. طهارت نفسانی که از طریق وضو و غسل به انسان دست می دهد، یکی از شرایط صحت نماز است ولی آنگاه که معذور باشد، راه آسان را در پیش می گیرد و به تیمّم اکتفا می کند قرآن در بیان این حکم وعلت آن می فرماید:

(...فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيدِيكُمْ مِنْهُ ما يُرِيدُ اللّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُم لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) .(۲)

«هرگاه آب (برای غسل و یا وضو) پیدا نکردید، با خاک پاکی تیمم کنید و از آن برصورت و دستها بکشید خداوند نمی خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند، بلکه می خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام کند شاید شکر او را بجا بیاورید».

در مورد جهاد سه گروه نابینا و لنگ و بیمار را از حضور در جبهه جنگ

ص : ۳۸

۱- [۱] بقره/۲۸۲.

۲- [۲] مائده/۶.

معاف دانسته و می فرماید:

(لَیْسَ عَلَی الأَعْمی حَرَجٌ وَلا عَلَی الأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلا عَلَی الْمَریضِ حَرَجٌ...) .(۱)

«بر نابینا و لنگ و بیما ر اگر در جهاد شرکت نکنند فشار و سختی نیست».

۹. در برخی از آیات متذکر می شود که در دین اسلام، تکلیف مشقّت بار، وضع نشده است و تمام تکالیف در حدّ قدرت و توانایی افراد است، چنان که می فرماید:

(...وَما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَج...) .(۲)

«در دین اسلام، کار سنگین و سخت بر شما قرار داده نشده است».

۱۰. برخورداری امت اسلامی از لطف بیشتر

امت اسلامی از لطف بیشتری برخوردارند، زیرا هرگاه امت های گذشته ازروی تقصیر و کوتاهی تکلیفی را فراموش می کردند، و همچنین با تقصیر در مقدمات، خطایی از آنان سر می زد، مسؤول نسیان و خطاهای خود بودند، ولی امت اسلامی از آن دوجهت سبکبال ترند، نه تنها از این جهت مورد رأفت الهی قرار گرفته اند، اصول تکالیف مشقّتبار در تشریع آنان وجود ندارد چنان که می فرماید:

(...رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِینا أَوْ أَخْطَأْنا رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَیْنا إِصْراً کَما حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِنا رَبَّنا وَلا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ

۱- [۱] فتح/۱۷.

۲- [۲] حج/۷۸.

وَاعْفُ عَنّا وَاغْفِرْلَنا وَارْحَمْنا أَنْتَ مَولانا فَانْصُرْنا عَلَى الْقَومِ الكافِرينَ) .(۱)

«پروردگارا! اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن، پروردگارا تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آنچنان که (به خاطر گناه و طغیان) بر کسانی که پیش از ما بودنـد، قراردادی. پروردگارا آنچه طاقت تحمّل آن را نـداریم، بر ما مقرر مدار. و از ما عفو بفرما و ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده، تو مولا و سرپرست مایی پس ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان».

محدّث کلینی از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) این حدیث را نقل می کند:

«انّ هـذا الـدین مـتین،فـاوغلوا فیه مرفـق ولاـ تکرهـوا عبـاده اللّه إلی عبـد اللّه فیکونوا کـالراکب المنبت لاـ سـفراً قطع ولاـ ظهراً أبقی».(۲)

«آیین اسـلام، آیین اسـتواری است و در آن با رفق و ملایمت وارد شویـد، تکالیف الهی را بر بنـدگان خـدا ناخوش آیند جلوه ندهید، در این صورت بسان آن سوار تندروی خواهید بود که نه به مقصد رسیده و نه مرکبی باقی گذارده است».

باز از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود:

«بُعِثْتُ بالشَّریعهِ السَّهْلَه السَّمْحَه» .(۳)

«من با شریعت سهل و آسان برانگیخته شده ام».

جلوه هـای عـدل الهی در تشـریع و تقنین در کتاب و سـنت بیش از آن است که در اینجا بیان گردد، ما به همین مقـدار بسـنده کرده و فقط به تشریح

۱- [۱] بقره/۲۸۶.

۲- [۲] کلینی، کافی:۲/۸۶.

۳- [۳] سفینه البحار:۱/۶۹۵.

مسأله «تکلیف مالا یطاق» که فرقه اشاعره مدعی جواز از نظر قرآن می باشند، می پردازیم:

۱۱.تکلیف در حدّ امکان

اشاره

تکلیف در حـدّ امکان از مسایل روشن عقلی است که هیـچ فردی نمی توانـد آن را انکار کنـد، از این جهت علم به تکلیف، و توانایی بر انجام آن از شـرایط عمومی هر نوع تکلیف شمرده شده است، از این جهت تکلیف به فوق توان طرف، قبیح و زشت شمرده و مجازات بر عدم انجام آن، از مصادیق «ظلم» و تعدّی می باشد.

همگی می دانیم که جـای دادن جسم بزرگ در ظرف کوچـک امکان پـذیر نیست، و یا پرواز در آسـمانها، بـدون اسـباب، از توانایی انسان بیرون است. در این صورت تکلیف زیردستی به انجام یکی از این دو، در اصـطلاح متکلمان «تکلیف مالا یطاق» نامیده می شود.

از نظر محققان «عدلیّه» گذشـته از این که متعلق تکلیف، امر محال است، خود تکلیف نیز در این مورد، نمی تواند جدی باشـد زیرا انسـانی که می دانـد طرف مقابـل تـوان کـار مورد درخواست او را نـدارد، چگونه به صورت جـدی آن را درخواست می کند.

قرآن در این مورد، به تأییـد حکم خرد برخاسـته و می گوید:(لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْساً إِلاّوُسْـعَها...)(۱) . و در آیه دیگر می فرمایـد: (...لا یُکَلِّف اللّهُ نَفْساً إِلاّ ما

۱- [۱] بقره/۲۸۶.

آتاها...) .(۱) و مفاد هر دو آیه یکی است و آن این که : خدا انسانی را در خور قدرت و توانایی او تکلیف می کند.

با وجود حکم قاطع فرود آیات یاد شده ، جای تأسّف است که متکلمان اشاعره و پیروی از بنیان گذار مکتب «شیخ ابوالحسن اشعری» (۲۶۵_ ۳۲۴) اصل یاد شده را انکار کرده و تکلیف به غیر مقدور را صحیح دانسته است وبا ظهور ابتدایی برخی از آیات بر اندیشه خرد استدلال کرده اند.

شایسته بود که آنان در درجه نخست به عقل و خرد و آیات روشن قرآن که یادآور شدیم، مراجعه کرده و در تفسیر آیات مورد نظر خود دقت بیشتری می کردند، ولی پیش داوری آنان در این مسأله سبب شده که عقل و خرد، و آیات روشن قرآن را کنار نهاده، و به ظهور بسیار ابتدایی برخی از آیات استدلال کنند. آیاتی که پس از امعان نظر و دقت، مفاد واقعی آن روشن می گردد.

دستاویزهای اشاعره

دستاویز نخست

(أُولئِکَ لَمْ یَکُونُوا مُعْجِزِینَ فِی الأَرْضِ وَما کانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ مِنْ أَوْلیاءَ یُضاعَفُ لَهُمُ العَذابُ ما کانُوا یَسْتَطیعُونَ السَّمْعَ وَما کانُوا یُبْصِرُونَ).(۲)

«سرپیچی آنان از توحید و گرایش به بت پرستی، نشانه عاجز کردن (و غلبه اراده آنان بر قدرت خدا) در زمین نیست، آنان را توانایی عاجز کردن (فرار از

۱- [۱] طلاق/۷.

۲- [۲] هود/۲۰.

مجازات های) در زمین نبود و جز خدا ولی و سرپرستی نداشتند، عذاب خدا برای آنان دو برابر خواهد بود(هم گمراه بودند و هم دیگران را گمراه می کردند) و توانایی شنیدن (سخن حق را) نداشتند وحقایق را نمی دیدند».

ابوالحسن اشعری، با دوجمله ای که در ذیل آیه قرار دارد، استدلال کرده است:

۱. (ما کانُوا یَسْتَطِیعُونَ السَّمْعَ) :«توانایی شنوایی نداشتند».

۲. (وَما کانُوا یُبْصِرُونَ) : «حقایق را نمی دیدند».

وی چنین می گوید: آنان مکلف بودند که سخن حق را بشنوند وواقعیات را ببینند، ولی توان شنوایی و بینایی برای آنان نبود.

یک چنین استدلال خالی از سطحی نگری در مفاد آیه است و ما برای روشن شدن مفاد آیه، به تفسیر فرازهای آن می پردازیم:

الف: (أُولئِکَ لَمْ یَکُونُوا مُعْجِزینَ فِی الأَرْضِ) ، اشاره به این است که سرپیچی آنان از فرمان خدا نشانه غلبه اراده آنان بر قدرت خدا نیست، زیرا مشیت او بر این تعلق گرفته است که افراد به طور اختیار او را بپرستند، نه از روی جبر و سلب اختیار.

ب: (وَما کانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ أَولیاء) :«آنان هر چند به ظاهر، بت را ولیّ اتخاذ کرده اند ولی بر آنان، ولی و سرپرستی جز خدا نیست».

ج: (یُضاعَف لَهُمُ الْعَذابُ) :«به طور مضاعف کیفر می بینند».

د: (ما کانَ یَسْتَطِیعُونَ السَّمْعَ وَ ما کانُوا یُبْصِرُونَ) « کفر و تمرد آنان به این جهت نبود که اراده آنان بر قدرت خدا غلبه کرد، در این جهت نبود که برای آنان ولی و سرپرستی جز خدا بود، بلکه به خاطر این بود که توانایی شنیدن سخن حق، و دیدن آیات او را نداشتند»، البته نه به این معنی که از نخستین

روز از این نعمت الهی بی بهره بودند، بلکه به خاطر یک رشته گناهان و نافرمانیها، پرده ای بر گوش و چشم آنان افتاد و آنان را از بهره گیری از این دونعمت محروم ساخت.

روشنگر این آیه، دو آیه دیگری است که می فرماید:

(...لَوْ کُنّا نَسْمَعُ أَو نَعْقِلُ ما کُنّا فی أَصحابِ السَّعیرِ* فاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِاَصْحابِالسَّعیرِ).

«می گویند اگر ما می شنی(۱)دیم یا تعقل می کردیم، در میان دوزخیان نبودیم، اینجاست که به گناه خود اعتراف می کنند، دور باشند دوزخیان از رحمت خدا».

در همه موارد گناهکاران از مواهب طبیعی الهی برخوردارند، ولی متأسفانه از آن بهره نمی گیرند چنان که می فرماید:

(...لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها وَلَهُمْ أَعْینٌ لا یُبْصِرُونَ بِها وَلَهُمْ اذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُ...) .(۲)

«برای آنان دل هایی است که با آن اندیشه نمی کنند، و چشمانی است که با آن نمی بینند، و گوشهایی است که با آن نمی شنوند، همچون چهارپایانند بلکه گمراهتر».

مجموع آیات ناظر به این است که کافران و گنهکاران از مواهب الهی بهره نمی گیرند، نه این که فاقد این مواهب می باشند و آیه مورد بحث ناظر به این است که آنان بر اثر فرورفتگی در گناه به پایه ای می رسند که قدرت شنوایی، بینایی آیات حق از آنان سلب می گردد.

۱- [۱] ملک/۱۰_ ۱۱.

۲- [۲] اعراف/۱۷۹.

دستاویز دوم

(وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْـماء کُلّها ثُمَّ عَرَضَـهُمْ عَلی الْمَلائِکه فَقالَ أَنْبِؤنی بِأَسـماءِهؤلاءِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ* قالُوا سُـبحانَکَ لا عِلْمَ لَنا إِلاّما عَلَّمْتَنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ) .(۱)

«خدا، اسـماء را به آدم آموخت، بعد آنها را به فرشـتگان عرضه کرد و فرمود: اگر راست می گویید، اسـماء اینها را خبر دهید، فرشتگان عرض کردند، منزهی تو و ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده ای، نمی دانیم تو دانا وحکیمی».

در این آیه خـدا فرشـتگان را مـأمور سـاخت تـا از اسـماء گزارش دهنـد، در حـالی که می دانست آنان توانایی پاسـخ گفتن را ندارند.

ولی پاسـخ اسـتدلال روشـن اسـت، زیرا امر در ایـن مـورد، جـدی و حقیقی نیست، بلکه هـدف از آن، آشـکار سـاختن عجز و ناتوانی طرف است مانند:

(وَإِنْ کُنْتُمْ فی رَیْب مِمّا نَزَّلْنا عَلی عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَه مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَداءَکُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقین) .(۲)

«اگر درباره آنچه که بر بنـده خود نازل کرده ایم شک و تردیـد دارنـد (دست کم) یک سوره هماننـد آن بیاوریـد، و گواهان خود را غیر خدا برای این کار فرا خوانید اگر راست می گویید».

طلب مبارزه با قرآن جـدّی و حقیقی نیست، بلکه هـدف اثبات عجز آنان از آوردنماننـد آن است، تا در نتیجه ارتباط پیامبر با مقام ربوبی روشن گردد، زیرا اگر در توان مصنوع بشر بود، باید غیر او نیز بر آن کار توانا باشد.

۱- [۱] بقره/۳۱_ ۳۲.

۲- [۲] بقره/۲۳.

دستاویز سوم

(یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساق وَ یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ فَلا یَسْتَطِیعُونَ * خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَد کانُوا یُدْعُونَ إِلَی السُّجُودِ وَهُمْ سالِمُونَ).(۱)

«روزی که ساق پاها (از وحشت) برهنه می گردد، و به سجود دعوت می شوند، امّا نمی توانند (سجده کننده) این در حالی است که چشمانشان (از شدت شرمساری) به زیر افتاده و ذلّت و خواری وجودشان را فرا گرفته، آنها پیش از این، به دعوت سجده می شدند در حالی که سالم بودند».

کیفیت استدلال طرف این است که ستمگران روز رستاخیز به سجود دعوت می شوند، در حالی که نمی توانند انجام دهند، هرگاه تکلیف فراتر از امکان در سرای دیگر روا باشد در این سرا نیز روا خواهد بود.

پاسخ استدلال با آیه، از بحث پیش آشکار گردید، زیرا روز رستاخیز روز جز ا است، و روز تکلیف نیست طبعاً درخواست سجده از آنان که نمی توانند، هدف دیگری را تعقیب می کند و آن، ایجاد حسرت و ندامت در این گروه است، زیرا این گروه آن روز که سالم و قدرتمند بودند، از پرستش و سجود خدا، سرپیچی کرده و راه تمرد را در پیش می گرفتند اکنون که، با عذاب الهی کیفر اعمال خود روبرو شده اند، از کردار خود پشیمان شده و خواهان اطاعت و فرمانبرداری می شوند ولی هیهات امروز دیگر توانایی سجود از آنان سلب می گردد و قدرت بر آن ندارند و برای ایجاد حسرت به سجود دعوت می شوند، در حالی که دیگر توانایی آن را ندارند.

قائلان به جواز تکلیف فراتر از امکان برخی از آیات نیز استدلال کرده(۲)

۱- [۱] قلم/۴۲_ ۴۳.

۲- [۲] به کتاب الالهیات:۱/۳۷ مراجعه بفرمایید.

که پاسخ آنها روشن است و ما در این بحث به همین اندازه بسنده می کنیم.

جلوه های عدل الهی در اجرای کیفر

در گذشته یادآور شدیم که عدل الهی برای خود جلوه هایی دارد، جلوه ای در تکوین و آفرینش، جلوه ای در تشریع و تقنین، جلوه ای در جزا و کیفر.

در دو موضوع پیش به گونه ای سخن گفتیم، اکنون وقت آن رسیده است که جلوه عدل الهی را در جزا و کیفر روشن سازیم.

قرآن اصل رستاخیز انسان و پاداش دهی پاکان و کیفر بینی ناپاکان را، جلوه ای از عدل الهی می داند به گونه ای که اگر رستاخیزی در کار نبود، و یا میان هر گروه برابری برقرار بود، عدل الهی تحقق نمی پذیرفت و این حقیقت در آیات یاد شده در زیر منعکس است.

(أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحات كَالْمُفْسِدينَ فِي الأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقينَ كَالفُجّارِ).

«(۱)آیا کسانی که ایمان آورده اند و کار نیکو انجام داده اند با مفسدان در زمین، یکسان قرار می دهیم، آیا پرهیزکاران را مانند افراد گناهکار».

۱. (أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمينَ كَالْمُجْرِمينَ* ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ).(۲)

«آیا مسلمانان را مانند گنهکاران یکسان می گیریم، شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید».

۲. (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئاتِ أَنْ نَجْعَلَهُم كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ سَواءً مَحْياهُمْ وَمَماتُهُمْ ساءَما يَحْكُمُونَ) .(۳)

«آیا کسانی را که مرتکب بدیها شده اند، گمان کردید همچون کسانی قرار می دهیم که ایمان آورده اند، و عمل نیک انجام داده اند که حیات و مرگشان یکسان باشد چه بد داوری می کنید».

۱- [۱] ص/۲۸.

۲- [۲] قلم/۳۵_ ۳۶.

۳- [۳] جاثیه/۲۱.

این نوع آیات، یکسان گرفتن هر دو گروه را بر خلاف عدل الهی می دانند و می رسانند که باید میان این گروه تفاوتی وجود داشته باشد، و چون این تفاوت در جهان تکلیف، تحقق نمی پذیرد، قهراً، پس از مرگ تحقق خواهد پذیرفت در این آیات به طور اجمال، بر لزوم تفاوت میان دو گروه تأکید شده است، و امّا تفاوت این دو گروه چگونه است، این قسمت را آیات دیگر به خوبی روشن ساخته اند که به نقل یک آیه اکتفا می کنیم.

(إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعَدَ اللّهِ حَقّاً إِنَّهُ يَبْدَءُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ بِالقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِيم وَعَذابٌ اَلِيمٌ بِما كانُوا يَكْفُرُونَ).(۱)

«بازگشت همه به سوی او است، خداوند وعده حقّی فرموده او آفرینش را آغاز می کند، سپس آن را باز می گرداند تا کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، به عدالت جزا دهد، و برای کسانی که کافر شدند نوشیدنی از مایع سوزان است و عذابی دردناک به خاطر این که کفر میورزیدند».

این نوع آیات که شمار آنها در قرآن زیاد است، بیانگر کیفیت تفاوت میان این گروه و در نتیجه بیانگر جلوه های عدل الهی در جهان سزا است.

۱- [۱] یونس/۴.

ترازوی عدالت در رستاخیز

آیات فراوانی حاکی است که در روز رستاخیز، اعمال انسان با ترازوی خاصی که حقیقت آن برای ما معلوم نیست، سنجیده شده و در این سنجش دادگری با کمال دقت رعایت می گردد چنان که می فرماید:

(وَنَضَعُ المَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَومِ القِيامَهِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَإِنْ كانَ مِثْقالَ حَبّه مِنْ خَرْدَل أَتَيْنا بِها وَكَفى بِنا حاسِبينَ) .(۱)

«ما ترازوهای عدل را در روز رستاخیز برپا می کنیم، پس به هیچ کس کمترین ستم نمی شود، اگر به اندازه سنگینی یک دانه خردل (کار نیک وبد) داشته باشد ما آن را حاضر می کنیم، کافی است که ما حساب کننده باشیم».

در آیه بعدی نتیجه سنجش را بیان می کند و می فرماید:

(وَالْوَزْن يَومَئِذ الحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَمَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِما كانُوا بِآياتِنا يَظْلِمُونَ).(۲)

«سنجش اعمال آن روز حق است، کسانی که میزانهای عمل آنها سنگین است همان رستگارانند وکسانی که میزانهای عمل آنها سبک است آنان افرادی هستند به خاطر ظلم و ستمی که به آیات ما می کردند، زیانکار شدند».

آیاتی که بیانگر جلوه های عدل الهی در روز رستاخیز است بیش از آن است که منعکس کردیم.

ص : ۴۹

۱- [۱] انبیاء/۴۷.

۲- [۲] اعراف/۸_۹.

فصل پنجم : عدل الهی و فاعلیت انسان

اشاره

عدل الهی در قلمروهای مختلف مورد بحث قرار گرفت، چیزی که باقی مانده پاسخ به یک رشته پرسشها است که افراد ناآگاه و جسور، آن را به عنوان اعتراض بر عدل الهی مطرح می نمایند.

این پرسشها بر چهار محور دور می زنند:

۱. عدل الهی و فاعلیت انسان.

۲. عدل الهی و علم و اراده پیشین خدا.

۳. عدل الهی و مسأله قضا و قدر.

۴. عدل الهی و کیفرهای اخروی.

حکیمان و متکلمان پیرامون هر چهار موضوع به صورت گسترده سخن گفته اند، و از راههای گوناگون به حل مشکل پرداخته اند، ولی از آنجا که بحث ما، یک بحث قرآنی است فقط درباره این چهار موضوع از دریچه آیات قرآن سخن می گوییم، کسانی که علاقمندند موضوعات چهارگانه را از همه زاویه ها بررسی کنند می توانند به دیگر کتابهای ما مراجعه کنند.(۱)

۱- [۱] مانند:« الالهیات»، ج۲، و «جبر و اختیار»، بحثهای اینجانب به قلم آقای علی ربّانی گلپایگانی، «سرنوشت از دیدگاه علم و فلسفه » به قلم اینجانب و «لب الأثر»، تقریر درس حضرت امام خمینیرحمه اللّه درمورد جبر و اختیار.

اینک درباره نخستین موضوع سخن می گوییم:

عدل الهی و فاعلیت انسان

مسأله جبر و اختیار از معدود مسائل فلسفی است که برای نوع مردم نیز مطرح می باشد، بر خلاف بسیاری از مسائل فلسفی که فقط گروه خاصی از متفکران مطرح است، مثلاً قاعده «الواحد » به نام : «الواحد لا یصدر منه إلاّ واحد» مسأله فلسفی است که فقط جمعی از متفکران با آن سرو کار دارند و توده مردم را یارای درک واقع آن نیست، امّا مسأله جبر و اختیار و اینکه آیا انسان واقعاً در زندگی خود آزاد است یا آزاد نما است مسأله ای است که نوع مردم به آن توجه دارند و هر فردی فراخور فکر خود، درباره آن اظهار نظر می نماید . ما اکنون نظر قرآن را با توضیحات بیشتر در این مورد مطرح می کنیم تا روشن گردد که فاعلیت انسان در افعال مسئولیت زا، کوچکترین تصادمی با عدل الهی ندارد، قبلاً تاریخچه مختصری از اندیشه عرب عصر جاهلی را که قرآن در آن محیط فرود آمده است یادآور می شویم.

از آیات متعددی استفاده می شود که عرب عصر جاهلی معتقد به جبر بوده، و کردار خود را خصوصاً مسأله بت پرستی از طریق مشیت الهی تفسیر می کرد، و چنین می اندیشید که مشیت الهی بر «بت پرستی» افراد، تعلق گرفته است و اگر او نمی خواست آنان بت را نمی پرستیدند و چون مورد خواست اوست ترک آن امکان پذیر نیست.

قرآن چنین اندیشه را در آیاتی از آنان نقل می کند و می فرماید:

(سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شاءَ اللّهُ ما أَشْرَكْنا وَلا آباؤُنا وَلا حَرَّمْنا مِنْ شَيْء...) .

ص : ۵۱

«به زودی مشرکان می گویند اگر خدا نمی خواست ما برای او (در عبادت) شریکی قائل نمی شدیم و چیزی را تحریم نمی کردیم».

قرآن در رد اندیشه آنان می فرماید:

(...کَذلِکَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتّی ذاقُوا بَأْسَنا قُلْ هَلْ عِنْدَکُمْ مِنْ عِلْم فَتُخْرِجُوهُ لَنا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلاّ تَخْرُصُونَ).(۱)

«پیشینیان نیز مانند آنان دروغ گفتند تا عذاب ما را چشیده اند بگو آیا برای این مطلب سند و دلیلی دارید، آن را به ما ارائه دهید شما فقط از ظن و گمان پیروی می کنید، و کاری جز حدس و تخمین ندارید».

قرآن در جای دیگر نیز اندیشه عرب عصر جاهلی را در مورد کارهای خود منعکس می کند و می فرماید:

(وَإِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَیْها آباءَنا وَاللّهُ أَمَرَنا بِها قُلْ إِنَّ اللّهَ لایَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِأَتَقُولُونَ عَلَی اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ) .(۲)

«هرگاه کار زشتی انجام دهند می گویند ما نیاکان خود را بر این راه یافته ایم و خدا به آن امر کرده است (شما ای محمد**!**) در پاسخ آنان بگو: خدا بر کار زشت فرمان نمی دهد. آیا آنچه را نمی دانید به خدا نسبت می دهید».

بخش نخست آیه مبین عقیده آنهاست و آنان کارهای زشت خود را از این راه توجیه می کرده اند که مشیت خدا بر آن تعلق گرفته است و اگر خواست خدا نبود بت را نمی پرستیدند و یا دیگر کارها را انجام نمی دادند. انجام عمل نشانه تعلق مشیت و خواست اوست، در این صورت ما مقصر نیستیم. توگویی کلمه (أَمرنا) در آیه کنایه از مشیت و خواست الهی است.

۱- [۱] انعام/۱۴۸.

۲- [۲] اعراف/۲۸.

ذیل آیه بیانگر پاسخ این اشتباه است که هرگز خدا بر کار زشت فرمان نمی دهد و در نتیجه نباید انسان کار زشت خود را از طریق مشیت الهی توجیه کند.

شگفت آنجا است که پس از نزول قرآن و گذشت زمان، هنوز اندیشه جبر در اذهان خلفا و مسلمانان باقی بود، عبد اللّه بن عمر می گوید: مردی بر ابی بکر وارد شد و به او گفت آیا عمل زشتی مانند (زنا) به تقدیر الهی است؟ خلیفه در جواب گفت: آری! در این موقع سؤال کننده در پرتو وجدان بیدار خود گفت: اگر به تقدیر الهی است پس چرا مجازات می کند؟ خلیفه در پاسخ، عاجز و ناتوان ماند جز بدگویی پاسخ دیگری نداشت، و گفت: ای فرزند انسان کثیف اگر کسی در این مجلس نبود فرمان می دادم که بینی تو را نرم کنند.(۱)

اتفاقاً خلیفه دوم نیز برخی از کارهای خود را از طریق جبر توجیه می کرد، واقدی نقل می کند: مسلمانان از جمله عمر بن خطاب در جنگ «حنین» پا به فرار نهادند، زنی به نام «ام حارث» که از انصار بود گفت: عمر را در حال فرار دیدم، گفت: این چیست؟ در پاسخ گفت: فرمان خداست، یعنی هزیمت و شکست مربوط به ما نیست بلکه خواست خداست که ما در این نبرد محکوم شویم.

خلیفه کوتاهیهای مسلمانان و غرور بی جای آنها را به حساب نیاورد، ولی اگر در علل شکست دقت می کرد، پی به علل آن می برد.

اندیشه جبر بعد از خلفا در میان امویان از رشد بیشتری برخوردار بود زیرا آنان با این اصل تمام کارهای خود ووضع جامعه را توجیه می کردند و چنین

۱- [۱] تاریخ الخلفاء:۹۵.

وانمود می کردند گرسنگی توده ها و پرخوری خویشتن معلول خواست الهی است و از این طریق خود را از هر نوع گناه تبرئه می نمودنـد، حتی روزی که معاویه فرزنـد خود یزیـد را به عنوان خلیفه مسـلمین معرفی کرد، مورد اعتراض عایشه قرار گرفت معاویه در پاسخ گفت: خلافت فرزندم تقدیر الهی است و بندگان خدا حق مداخله در امور مربوط به او را ندارند.(۱)

این نه تنها امویان نبودند که کلیه کارهای خود را از طریق جبریگری و احیاناً تقدیر الهی توجیه می کردند بلکه در طول تاریخ غالباً گنهکـاران و تبهکـاران کارهای زشت خود را به عاملی غیر خود نسـبت می دادنـد و عجیب اینجاست عارف وارسـته ای خواسته و ناخواسته بر این اندیشه صحه نهاده و چنین می گوید:

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت *** یا رب از مادر گیتی به چه طالع زاده ام

تو گویی در جهـان مقصـری جز کوکب و بخت، و عـاملی جز طالع در کار نیست و خود انسان و اراده و تمایلات فزون از حد وی کوچکترین تأثیری در سرنوشت او ندارند، شایسته بود این عارف وارسته از گفته شاعر دیگری «ناصر خسرو» عبرت بگیرد آنجا که می گوید:

تو خود گر کنی اختر خویش را بد *** مدار از فلک چشم نیک اختری را

ما در این جا دامن سخن را کوتاه می کنیم و نظر قرآن را در باره افعال انسان مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- [۱] ابن قتیبه، امامت و سیاست:۱/۱۶۷.

قرآن منادی اختیار است

در اینکه قرآن منادی اختیار است جای سخن نیست و به عناوین گوناگون او را در انجام کارهای مسئولیت زا مختار و آزاد معرفی می کند:

۱. (إِنّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمّا شاكِراً وَإِمّا كَفُوراً) .(۱)

«ما طریق حق و باطل را به انسان ارائه کردیم و در نتیجه او با کمال آگاهی و اختیار در مقابل نعمت های الهی یا شکرگزار و یا کفر ورز است».

۲. (قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّما أَضِلُّ عَلى نَفسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِما يُوحى إِلَيَّ ربّی إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ).

«(۲)بگو اگر گمراه شده ام به زیان خویش گمراه گشته ام، و اگر راه یافته ام به خاطر چیزی است که خدا به من الهام کرده است او شنوا و نزدیک است».

آیه یاد شده عامل ضلالت را خود انسان می داند نه خدا، در حالی که هدایت را به خدا نسبت داده و او را هادی معرفی می کند و نکته آن این است که خدا تمام ابزار هدایت را از فطرت و عقل گرفته تا اعزام پیامبران و مصلحان در اختیار بشر نهاده است و اگر فردی از این سرمایه علمی بهره گرفت خدا او را هدایت کرده است و اما اگر به خاطر خودخواهی ها و تمایلات نفسانی از بهره گیری سرباز زد طبعاً خود او عامل گمراهی خود بوده است.

۳. (وَقُلِ الحَقّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شاءَ فَلْيَكْفُر...).(۳)

«بگو حق از جانب خدا فرو فرستاده شد هر که بخواهد ایمان بیاورد، و هر که نخواهد کفر بورزد».

۱- [۱] انسان/۳.

۲- [۲] سبأ/۵۰.

۳- [۳] کهف/۲۹.

چه آیه ای روشنتر از این که ایمان و کفر انسان را مربوط به خواسته او می داند و او را مسئول فعل خویش معرفی می کند.

در این جا شایسته است دو بیتی را از فقیه و متکلم بزرگ شیعه مرحوم زین الدین عاملی(۹۰۹_ ۹۶۶) سروده بیاوریم و در حقیقت مضمون آیه را در دو بیت خود گنجانیده و چنین می فرماید:

لقد جاء فی القرآن آیه حکمه *** وتخبـر أن الاختیـار بـأیدینـا

تُدمِّر آیاتِ الضلال ومن یُجبِر *** فمن شاء فلیُؤْمن ومن شاء فَلیَکفر

۴. (قَدْ جاءَکُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِیَ فَعَلَیها وَما أَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفیظ).(۱)

«اسباب بصیرت از جانب خدا به سوی شما آمده است هرکس بصیرت یابد به سود اوست و هرکس چشم بپوشد به ضرر اوست و من نگهبان شما از عذاب خدا نیستم».

۵. (...لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَه وَیَحْیی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَه وَإِنَّ اللّهَ لَسَمیعٌ عَلِیمٌ).(۲)

«تا آن کس که محکوم به هلاکت است پس از اتمام حجت، هلاک شود، و آن کس که شایسته زندگی است، با اتمام حجت زنده بماند».

۶. (مَنِ اهْتَدی فَإِنَّما یَهْتَدی لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها...) .(۳)

«هرکس هدایت پذیرد به سود خویش هدایت پذیرفته و هرکس گمراه شود به ضرر خویش گمراه شده است».

۱- [۱] انعام/۱۰۴.

۲- [۲] انفال/۴۲.

۳- [۳] اسراء/۱۵.

۷. (...کُلُّ امْرِی بِما کَسَبَ رهِینٌ) .(۱)

«هر فردی در گرو عملی است که به دست آورده است».

۸. (إِنَّما تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) .(۲)

«کیفر و پاداش اعمال خود را می بینید».

این آیـات و نمونه های آنها انسان را مسـئول افعال خود معرفی می کنـد، و او را در کارهای مربوط به ایمان و کفر و آنچه که پاداش و کیفر دارد مختار و آزاد معرفی می نماید. بنابراین نسبت اندیشه جبر به قرآن نسبت ناروا است و کاملاً با این آیات در تضاد است.

البته طرفـداری از اختیـار و آزادی انسـان، نبایـد به گونه ای تفسـیر شود که نیاز او را به خـدا در انجام کار نادیـده بگیرد، و در نتیجه بـا نفی «جبر» به «تفویض» پناهنـده شود، و به نوعی «ثنویت» و دوگـانگی در تـأثیر دچار گردد، و به دیگر سـخن: آزادی انسـان در تصـمیم گیری و گزینش یکی از دو طرف فعـل به معنی تفویض و وانهـادگی نیست به گونه ای که فعـل او به تمـام معنی به وی وابسـته شود، و از خـدا منقطع و بریـده گردد زیرا یـک چنین عقیـده با توحیـد افعالی (در جهان یک مؤثر مسـتقل بیش نیست) منافات دارد، بنابراین باید راهی میان جبر و تفویض برگزیند.

خانـدان رسالت پیامبر از روز نخست با دو انـدیشه باطل مبارزه کرده اند و کاملاً با آن دو مخالف بودند این دو اندیشه عبارت است:

۱. جبر یعنی انسان در کارهای خود فاقد اختیار است.

۲. وانهادگی (تفویض) و اینکه بشر در کارهای خود مستقل بوده و در انجام کارهای خویش نیازی به خدا ندارد.

۱- [۱] طور/۲۱.

۲- [۲] طور/۱۶.

این دو مکتب متأسفانه در گذشته و حالا نیز طرفدارانی دارد و پیشوایان معصوم درباره هر دو، موضع گیری داشته اند.

امام (علیه السلام) در ابطال هر دو مکتب می فرماید:

«انّ اللّه أکرم من أن یکلّف الناس بما لا یطیقون، واللّه أعزّ من أن یکون فی سلطانه ما لا یرید».(۱)

«خدا بزرگوارتر از آن است که انسانها را به بیش از توانایی آنان تکلیف کند (یعنی جبر باطل است) و خدا گرامی تر و بالاتر از آن است که در قلمرو قدرت او کاری صورت بگیرد که اراده وی به آن تعلق نگرفته باشد است (یعنی تفویض و وانهادگی باطل است)».

در حدیث دیگر آزادی انسان به این نحو تفسیر شده است:

«وجودُ السبیل إلی إتیان ما أُمروا به وترک ما نهوا عنه».(۲)

«برای انسان راه اطاعت وجود دارد تا اینکه اوامر الهی را انجام داده و از نواهی و محرمات الهی اجتناب جوید».

این آیات و روایات بیانگر موضع گیری اسلام درباره افعال انسان است افعالی که مسئولیت آن بر دوش اوست، و امّا کارهایی از قبیل قحطی، سیل و زلزله و طوفان و دیگر عوامل خارج از اختیار، کسی درباره آنها مدعی اختیار نیست و لذا مسئولیتی نیز متوجه او نمی باشد.

با وجود این آیات و روایات، گروهی از مسلمانان به نام اشاعره به مکتب جبر گرویده و برای انسان درباره افعال خویش، نقشی قائل نشده اند.

آنان در برابر این آیات روشن، گرفتار یک سلسله شبهه ها شده و برای شبهات خود آیاتی را دستاویز خود قرار داده اند. آنچه که مهم است ما آیات مورد نظر آنان را توضیح دهیم تا مخالف خلع سلاح گردد.

۱- [۱] بحار:۵/۱۶.

۲- [۲] بحار:۵/۱۲.

فصل ششم : شبهات و تحلیل ها

شبهه خلق اعمال

نخستین شبهه قائلان به جبر مسأله خلق اعمال است و شبهه آنان بر دو اصل استوار است:

۱. آیاتی از قرآن گواهی می دهند که خالق و آفریدگاری جز خدا نیست و همان طور که خدا آفریدگار انسان است آفریدگار افعال او نیز می باشد، و آیات این قسمت عبارتند از:

الف. (...قُلِ اللّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْء وَهُوَ الْواحِدُ القَهّارُ) .(۱)

«بگو خدا خالق همه چیز است اوست که یگانه و غالب».

ب. (ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمْ خالِقُ کُلِّ شَیْء لا إِلهَ إِلاّ هُوَ...) .(۲)

«این است پروردگار شما آفریدگار همه، خدایی جز او نیست».(۳)

ج. (یا أَیُّهَا النّاسُ اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللّهِ عَلَیْکُمْ هَلْ مِنْ خالِقِ غَیرُ اللّهِ...) .(۴)

«ای مردم! نعمت هایی را خدا بر شما نازل کرده است یاد بیاورید آیا جز او خالقی هست».

۱- [۱] رعد/۱۶.

۲- [۲] مؤمن/۶۲.

۳- [۳] به همین مضمون است آیه های ۱۰۱ و۱۰۲ سوره انعام.

۴- [۴] فاطر/۳.

د.(هُوَ اللّهُ الْخالِقُ البارِئُ المُصَوّرُ...) .(۱)

«اوست خدای آفریننده صورتگر».

۲. هرگاه در جهان هستی آفریدگاری جز خدا نیست، قهراً انسان و افعال وی، مخلوق خدا بوده است، دیگر انسان در کارهای خود نقشی نخواهد داشت، و به دیگر سخن: اگر در صحنه هستی، خالق واحدی وجود دارد و برای او در مسأله خلقت، شریک و انبازی نیست طبعاً فعل بشر نیز، مخلوق خدا بوده است و اراده او درباره فعل خویش مؤثر نخواهد بود.

در حقیقت آنچه که این گروه را به جبریگری کشیده است، رعایت یک اصل عظیم از اصول اسلامی است، بنام: «توحید در خالقیت»، آنان برای حفظ این اصل، تأثیرگذاری انسان را در افعال خویش منکر شده و تصور کرده اند که اگر فعل انسان را به خود اونسبت دهیم اصل یاد شده خدشه دار می شود و مسأله دو خالقی بلکه چند خالقی پیش می آید سرانجام برای حفظ این اصل، خواسته یا ناخواسته یک رشته اصول مسلم اسلامی را منکر شده اند.

۱. فطرت و وجدان یکی از حجت های الهی است و هر انسانی در وجدان خویش کاملاً مختار و آزاد می انگارد و مضمون این بیت را زمزمه می کند:

این که گویی این کنم یا آن کنم *** این دلیل اختیار است ای اصنم

۲ . بعثت پیامبران برای هدایت های انسان اصل بارزی است و پیروان همه شرایع این اصل را پذیرفته اند و اگر مسأله توحید در خالقیت را به نحوی تفسیر کنیم که نقش انسان درباره افعال خود منتفی گردد، در این صورت بعثت

۱- [۱] حشر/۲۴.

تمام پیامبران لغو و کار عبث خواهد بود.

۳. تمام قوانین کیفری وجزایی اسلام بی پایه بوده بلکه نوع ستم در حقّ تبهکاران و گنهکاران خواهد بود.

و به تعبیر شاعر عرب:

غیری جَنا وأنا المُعاقبُ فیکم *** فک_أنّنی سب_ّاب___ةُ المتن_دِّم

شایسته بود گروه اشاعره با در نظر گرفتن این اصول، به تحلیل اصل توحید در خالقیت می پرداختند و آن را به گونه ای تفسیر می کردند تا با دیگر اصول، تعارض پیدا نکند نه اینکه اصل واحدی را بگیرند و بر دیگر اصول خط بطلان بکشند.

اینک ما به تفسیر این اصل می پردازیم:

حصر خالقیت در خدا، یا توحید افعالی

آیات مربوط به حصر خالقیت در خدا را به دو نحو می توان تفسیر کرد:

۱. آفریدگار جهان به طور مستقیم هر پدیده ای را بدون سبب و علتی پدید می آورد و خود جانشین تمام علل و اسباب طبیعی و غیر طبیعی می باشد در این صورت جز به یک علت (خدا) معترف نبوده، و همه مظاهر هستی اثر مستقیم فعل خدا خواهد بود، در این صورت، افعال انسان از این اصل مستثنی نبوده، و به طور مستقیم مخلوق او خواهد بود.

۲. جهان آفرینش همه متکی به خدا بوده و قائم به وجود اوست، ولی او از طریق آفریدن اسباب و علل مادی و غیر مادی به اشیا، هستی می بخشد، و به دیگر سخن: جهان آفرینش بر نظام علت و معلول، اسباب و مسببات استوار است، و چه بسا برای تحقق پدیده، علل و اسباب بی شماری

لازم است تا آن پدیده تحقق پذیرد.

و در نتیجه در جهان یک خالق اصیل و مستقل بیش نداریم امّا خالق های مأذون و تبعی و ظلّی فزون از حدّ هست که همگی در پرتو قدرت او، به آفرینش گری اشتغال دارند.

تفسیر نخست از آن اشاعره است که با دیگر اصول اسلامی مخالف می باشد در حالی که تفسیر دوم از آن عدلیه است . این تفسیر علاوه بر اینکه با دیگر آیات هماهنگ می باشد با سایر اصول نیز همگام است و از آنجا که آیات قرآن می تواند ابهام آیات دیگر را بردارد ما در این جا بخشی از آیات را که تأیید کننده نظریه دوم است نقل می کنیم، در این آیات خواهیم دید که قرآن نیز به وجود علل طبیعی و تأثیر آنها در دیگر پدیده ها تصریح می کند و این می رساند که پدیده های طبیعی اثر مستقیم کار الهی نیست بلکه خدا از طریق توجیه اسباب و علل پدیده را هستی می بخشد.

قرآن و تأثیر علل طبیعی و مادی

آیات قرآن گواهی می دهند که موجود طبیعی هم تأثیر پذیر است و هم تأثیر گذار، مهم این است که آیات مربوط به تأثیر گذاری موجود مادی را منعکس کنیم، این مطلب در آیات یاد شده در زیر به روشنی وارد شده است:

الف: (...وَتَرَى الأَرْضَ هامِدَةً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَيْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْج بَهيج).

«(۱)زمین را خشک و بی گیاه می بینید آنگاه که باران بر آن فرو فرستاده ایم تکان خورده و بالا می آید، و انواع گیاهان زیبا و نشاط آور را می رویاند».

۱- [۱] حج/۵.

در این آیه رابطه آب با حرکت و رویش گیاه و تأثیر گذاری آب در پرورش گیاهان، به روشنی وارد شده است.

ب. در آیه دیگر می فرماید:

(...وَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا فِیها مِنْ کُلِّ زَوج کَریم) .(۱)

«از آسمان آب فرو فرستاده ایم پس در زمین از هر نوع گیاه یک جفت زیبا رویانیدیم».

در این آیه به تأثیر آب در رویش گیاهان تصریح شده است.

ج. قرآن آنجا که می خواهد ارزش انفاق را بیان کند آن را به رویش سنبله ها از دانه گیاهان تشبیه نموده و چنین می فرماید:

(مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فی سَبیلِ اللّهِ کَمَثَلِ حَبَّه أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فی کُلّ سُنْبُلَه مِائَهُ حَبَّه وَاللّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُوَاللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ) .(۲)

«اموال کسانی که در راه خدا انفاق می کنند مانند دانه ای است که هفت سنبل را می رویاند و در هر یک از این سنبل ها، هفت دانه وجود دارد و خداوند برای هرکس که بخواهد افزایش می دهد و خدا دارای قدرت گسترده و دانا است».

در این آیه، رویش دانه ها را به «حبه» نسبت داده و می گوید:(أَنبتت) تو گویی «حبه» توان تبدیل به چنین سنبلها را دارد. (رویاندن گیاه).

روشن ترین آیه ای که به اثر پذیری و تأثیر گذاری میان پدیده های طبیعی تصریح می کند آیه یاد شده در زیر می باشد:

(اللّهُ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیاحَ فَتُثیرُ سَحاباً فَیَبْسُطُهُ فِی السَّماءِ کَیْفَ

۱- [۱] لقمان/۱۰.

۲- [۲] بقره/۲۶۱.

يَشاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسَفاً فَتَرى الوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ فَإِذا أَصابَ بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ إِذا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ).(۱)

«خدایی که بادها را می فرستد پس آن بادها ابرها را برمی انگیزند سپس ابرها را به هر کیفیتی که بخواهد در آسمان می گستراند، و بعد به صورت قطعات تیره در می آورد، آنگاه دانه های باران را می بینی که از خلال آنها بیرون می آید و به هر کس که اصابت نماید خوشحال می گردد».

این آیه آشکارا به اصل سببیت در پدیده های طبیعی گواهی می دهد زیرا آمدن باران را به عواملی مختلف همچون : ۱. وزش باد، ۲. حرکت ابرها، ۳. به هم پیوستگی آنها، نسبت می دهد. بنابراین هر یک به نوبه خود در آمدن باران که یک پدیده طبیعی است مؤثر می باشد.

این آیات به تأثیرگذاری اموری طبیعی گواهی داده آیات دیگری نیز به تأثیرگذاری انسان در فعل خود شهادت می دهند به گواه اینکه در قسمتی از آیات، عمل را به خود انسان نسبت می دهد و می فرماید:

(...قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالمُؤْمِنُونَ...) .(۲)

«بگو عمل نمایید پس به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان عمل شما را می بینند».

در آیه دیگر می فرماید:

(...أَطِيعُوا اللّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلا تُبْطِلُوا أَعْمالَكُمْ) .(۳)

«خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید و اعمال خود را باطل ننمایید».

برخی از آیات برای انسان نصیبی جز از طریق سعی او قائل نمی شود و

۱- [۱] روم/۴۸.

۲- [۲] توبه/۱۰۵.

۳- [۳] محمد/۳۳.

می فرماید:

(وَأَنْ لَيْسَ لِلإِنْسانِ إِلّاما سَعى* وَانَّ سَعْيَهُ سَوفَ يُرى) .(۱)

«و اینکه برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست، و اینکه تلاش او به زودی دیده می شود».

روشن تر از این که گاهی به انسان نسبت خلقت می دهد و در دو آیه مبارکه، مسیح را خالق مرغی از گل می داند، و این گواه بر این است که موجود امکانی در فعل خود مؤثر است اینک هر دو آیه را می آوریم:

(...وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِى فَتَنْفُخُ فيها فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِى وَتُبْرِئُ الأَكْمَهَ وَالأَبْرَصَ بِإِذْنِى وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوتى بِإِذْنِى...).(۲)

«آنگاه که از گِل شکل پرنده ای را به اذن من می آفرینی، و در آن می دمی و به اذن و مشیت من پرنده می گردد، به اذن من کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی را، بهبود می بخشی و آنگاه که مردگان را به اذن من زنده می کنی».

و نیز حضرت مسیح خود را به گونه ای خالق مأذون معرفی می کند و می فرماید:

(...إِنِّی أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللّهِ وَأُبْرِئُ الأَكْمَهَ وَالأَبْرَصَ وَأُحْيِى الْمَوتى بِإِذْنِ اللّهِ...) .(۳)

«من برای شما از گِل، صورت پرنده ای را می آفرینم و در آن می دمم در نتیجه به فرمان خدا پرنده می شود و کور مادرزاد و بیماری پیسی را بهبود می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم».

۱- [۱] نجم/۳۹_۴۰.

۲- [۲] مائده/۱۱۰.

۳- [۳] آل عمران/۴۹.

در این آیه حضرت مسیح خود را، آفریننده شکل پرنده، بهبود بخشنده بیماران، زنده کننده مردگان به اذن خدا معرفی می کند و قرآن نیز در آیه قبل از آن ادعاهای او را تصدیق می کند.

۴. از بررسی مجموع این آیات می توان به مفاد «حصر خالقیت» پی برد و تفسیر آن، همان است که در گذشته بیان گردید و آن اینکه در جهان آفرینش انسان و دیگر موجودات طبیعی که بخشی از هستی را تشکیل می دهند هر کدام مبدأ یک سلسله آثار و خواص ویژه می باشند و نسبت این موجودات به این آثار، از قبیل نسبت فاعل به فعل، و علت به معلول است ولی همه این مؤثرها و اثرها، فاعل ها وفعل ها با اعتراف به وجود رابطه و علیت و معلولیت میان آنها، قائم به وجود خدا بوده و رشته علیت به آنجا منتهی می گردد.

روی این بیان فعل هر موجودی اعم از طبیعی و غیر طبیعی را می توان هم به خدا نسبت داد و هم به فاعل طبیعی، مثلاً رویش گیاهان هم کار اشعه خورشید و آب زلال است که به پای درخت ریخته می شود و هم فعل خدا، امّا فعل فاعل طبیعی است برای اینکه اسباب طبیعی تأثیر مستقیم روی «رویش» گیاه دارند، امّا فعل خداست برای اینکه نظام علت و معلول به خدا منتهی می گردد و جهان با آنچه که درون او هست از فاعل و فعل همه قائم به او بوده است.

بنابراین نباید توحید در خالقیت را مزاحم در تأثیر گذاری موجود بدانیم از این بیان نتیجه می گیریم که حصر خالقیت در خدا مایه جبر نیست، زیرا اگر مفاد آن اعتقاد به یک فاعل و انکار دیگر فاعل های تبعی بود در این صورت چنین توهمی جا داشت ولی هرگاه جهان هستی بر اساس علل و معالیل و اسباب و مسببات استوار شده که سرانجام به واجب الوجود منتهی می گردد یک

چنین تفسیر ملازم با جبر نیست بلکه تابع کیفیت تأثیر گذاری فاعل می باشد، هرگاه تأثیر گذار فاقد علم، شعور، اراده و اختیار باشد قهراً فعل او توأم با جبر خواهد بود و امّا اگر فاعل دارای علم و شعور و اختیار اراده باشد در این صورت فاعلیت او در عین قیام به خدا، از روی اراده و اختیار خواهد بود.

و آخرین سخن اینکه آیاتی که می گوید: (هَلْ مِنْ خالِقٍ غَیر اللّه) ناظر به خالق اصیل مستقل و قائم به ذات است و یک چنین خالقیت منحصر به اوست در حالی که خالقیت و فاعلیت دیگر موجودات قائم به نفس نبود و قائم به خدا می باشند و به صورت ظلّی و تبعی، تأثیر می گذارند.

و از این بیان، مفاد توحید افعالی نیز روشن گردیده و مفهوم آن این است که مؤثر اصل و هستی بخش حقیقی، و علت قائم به نفس یکی بیش نیست، و تأثیر گذاری دیگر اسباب و علل در پرتو قدرت و اراده و خواست او صورت می پذیرد و به یک معنی مؤثری جز خدا نیست، اگر مقصود، مؤثر مستقل و قائم به نفس باشد، و به معنی دیگر، مؤثر جز او هست امّا مقصود مؤثّر به نحو تبعی و ظلی و قائم به او باشد.

ص : ۶۷

فصل هفتم : عدل الهی و علم و اراده پیشین خدا

اشاره

از شبهاتی که در مورد عدل الهی از زمانهای دیرینه مطرح می باشد، مسأله علم و اراده پیشین الهی نسبت به افعال بندگان است، و اشکال چنین تقریر می شود:

علم خدا از ازل، بر تحقق کلیه حوادث و رخدادهایی که در جهان واقع می شود، تعلق گرفته است او از ازل می دانست که فلان پدیده، و یا رویداد در کدام روز و در چه شرایطی جامه هستی می پوشد، با وجود چنین علم پیشین و خطا ناپذیر، تحقق پدیده و یا کار انسان رنگ قطعی به خود گرفته و انسان از انجام کار ناچار و ناگزیر می شود، و ترک آن برای او ممکن نمی باشد، زیرا اندیشه امکان ترک، ملازم با این است که علم خدا صحیح و پا برجا نبوده و آمیخته با جهل باشد، در حالی که خدا بر همه چیز از ازل آگاه، و دانش او خطا پذیر نیست.

این شبهه تازگی نداشته و از زمانهای دیرینه دستاویز گروهی بوده که در پوشش جبر، خواهان آزادی عمل، و با ترویج چنین فکر طرفدار انحلال اخلاقی بودند و دو بیت منسوب به خیام بیانگر این شبهه است:

من می خورم و هر که چون من اهل بود *** می خوردن من به نزد او سهل بود

می خوردن من حق ز ازل می دانست *** گر می نخورم علم خدا جهل بود

ص : ۶۸

حتی این شبهه اختصاص به گروهی که افعال خدا را مخلوق مستقیم خدا می دانند، ندارد بلکه دامنگیر گروه مخالف نیز می باشد حتی آنها که فعل انسان را مخلوق خود انسان می دانند با چنین شبهه روبرو هستند، شارح مواقف بر این نکته توجه پیدا کرده چنین می نویسد:

«آنچه را خدا می داند که بندگان او انجام نخواهند داد، انجام آن برای آنها محال است، زیرا در غیر این صورت علم او واقع نما، نخواهد بود، و آنچه از اعمال آنها که علم به تحقق آن دارد، انجام آن برای آنها، واجب و حتمی بوده، و ترک آن محال باشد، و در غیر این صورت علم خدا به جهل منقلب خواهد بود، در این صورت افعال انسانها پیوسته میان دوحالت دور می زند:

۱. ممتنع و محال.

۲. واجب و حتمی.

چیزی که از دایره امتناع و وجوب بیرون نباشد، فعل اختیاری نخواهد بود در نتیجه چیزی که دامنگیر قائلان به «خلق اعمال» شده بود، دامنگیر مخالفان این اصل نیز خواهد بود هر چند نه از جهت خلقت اعمال بلکه ازجهت علم پیشین خدا که به افعال انسان رنگ امتناع یا وجوب می بخشد».(۱)

این شبهه در نظر فخر رازی به اندازه ای استوار و پابرجا می باشد که می گوید:

«اگر همه خردمندان جهان دور هم گرد آیند، نمی توانند بر این استدلال خرده بگیرند مگر اینکه مذهب هشام بن حکم شیعی را برگزینند که وی منکر

۱- [۱] شرح مواقف:۸/۱۵۴ این استدلال را تفتازانی در شرح مقاصد:۲/۱۳۰ و فاضل قوشچی در شرح تجرید، ص ۳۳۵ در مبحث علم و ص ۴۴۴ در مبحث افعال خدا و علامه حلی در کشف المراد، ط صیدا، ص ۱۸۹ نیز نقل نموده۳اند.

علم پیشین خدا می باشد».(۱)

این شبهه اختصاص به علم الهی ندارد بلکه در مورد اراده خدا نیز حاکم است، زیرا آنچه که در جهان تحقق می پذیرد خارج از قلمرو اراده خدا نیست.

در این موقع شبهه چنین تقریر می شود:

«چیزی در جهان آفرینش، بدون اراده خدا صورت نمی پذیرد و آنچه در جهان رخ می دهد از قلمرو اراده او بیرون نیست، و در نتیجه پدیده ها و رخدادها (و از آن جمله افعال انسان) مراد خدا بوده، و اراده ازلی بر تحقق آنها تعلق گرفته است و ناگفته پیداست که تحقق مراد پس از تعلق اراده امر قطعی و الزامی است و نتیجه این اصل این می شود که فعل انسان به صورت یک رخداد مراد خدا بوده و تحقق آن در ظرف خود ضروری وواجب می باشد و ضرورت و وجوب با اختیار سازگار نیست».

ولی خو(۲)شبختانه پاسخ هر دو شبهه یکی است و آن آگاهی از کیفیت تعلق علم و یا اراده الهی بر صدور فعل از انسان است.

اینک ما به پاسخ شبهه به صورت موجز می پردازیم و تفصیل آن را به کتابهای کلامی موکول می کنیم و پاسخ را در مورد علم پیاده می کنیم بعداً پیرامون تعلق اراده خدا بر افعال انسان نیز سخن می گوییم.

پاسخ از شبهه

درست است که علم خدا بر این تعلق گرفته که فعلی از انسانی در روز و مکان مشخصی سر بزند ولی باید دید متعلق علم او چیست؟ در این جا دو

۱- [۱] شرح مواقف:۸/۱۵۵، آنچه که رازی به هشام نسبت داده است ، عاری از حقیقت است.

۲- [۲] شرح مواقف: ۸/۱۵۶.

احتمال وجود دارد:

۱. علم او تعلق گرفته است که افعال انسان به هر صورتی شده سر بزند، خواه اضطراری و خواه اختیاری.

۲. علم او تعلق گرفته است که فعلی از انسان به طور آزادانه و به صورت اختیار از او صادر گردد.

محور اشکال احتمال نخستین است، در حالی که در احتمال دوم نه تنها اشکالی متوجه نیست بلکه علم خدا مؤید اختیاری بودن فعل است.

توضیح اینکه: فعل انسان را به دو قسم می توان تقسیم نمود:

اول: افعالی که از او به صورت اضطراری و ناخواسته سر می زند مانند گردش خون در عروق و ضربان قلب و تحلیل غذا در دستگاه هاضمه.

دوم: افعالی که از روی اراده و اختیار از او سر می زند به گونه ای که بخواهد انجام می دهد و نخواهد انجام نمی دهد.

با توجه به این تقسیم، باید دید متعلق علم خدا چیست، آیا علم او بر اصل صدور فعل تعلق گرفته یا دانش او علاوه بر صدور فعل، بر حدود فعل و صدور آن از فاعل با ویژگی خاصی نیز تعلق گرفته است.

اگر تعلق علم او به صورت نخست باشد، اشکال موجه خواهد بود ولی اگر علم او بر صدور هر فعل با ویژگیهای موجود در فاعل، تعلق بگیرد در این صورت علم خدا مؤکّد اختیاری بودن فعل خواهد بود.

از آنجا که علم خدا، علم واقع نما است طبعاً احتمال دوم متعین است بنابراین تقسیم، رشته نخست از افعال باید از فاعل ناخواسته سر بزند، و قسم دوم از روی اختیار، و اگر صدور فعل در هر دو مورد بر خلاف فرض یاد شده باشد، علم خدا واقع نما نخواهد نمود.

خوشبختانه حکیمان و بزرگان فن کلام و فلسفه، فخر رازی را خلع سلاح کرده و به شبهه او پاسخ روشن داده اند که عصاره آن همان بود که یادآور شدیم.

در اینجا سخنی را که حکیم سبزواری بیان کرده است و عصاره آن در اسفار صدر المتألهین(۱) نیز موجود است یادآور می شویم، وی می گوید:

«خدا نه تنها از صدور فعل از انسان آگاه است، بلکه از مبادی و مقدمات دور و نزدیک آن نیز آگاه می باشد، و یکی از مقدمات و اسباب فعل، توانایی و انتخاب انسان است، تا آنجا که می گوید: اختیار برای انسان یک امر ضروری و حتمی است، و اگر صدور افعال او به مرز ضرورت و لزوم می رسد این ضرورت از قدرت و اختیار وی نشأت گرفته و هرگز با اختیار او منافات ندارد».

وی سپس به یک بیان عرفانی پرداخته و حاصل آن این است که انسان مظهر اسما و صفات خدای قادر و مختار بالذات است، پس چگونه می شود مظهر او، فاعل مجبور باشد.(۲)

تا این جا بیان شبهه ونقد آن از دریچه تعلق علم الهی به افعال بشر به پایان رسید اکنون شبهه را از نظر دیگر مطرح می کنیم و آن تعلق اراده خدا به آنچه از جهان امکانی رخ می دهد.

عدل الهی و اراده گسترده او

در گذشته، خود شبهه و نحوه تعارض آن با عدل الهی بیان گردید، اینک

۱- [۱] اسفار:۶/۳۸۵.

۲- [۲] شرح منظومه:ص ۱۷۶.

به تحلیل آن می پردازیم:

نخست بایـد دید: اراده الهی تنها بر صدور فعل از موجودات طبیعی تعلق می گیرد یا اراده او گسترده است و تمام آنچه که در جهان امکانی روی دهد حتی افعال انسان متعلق اراده اوست.

مسـلماً نظر دوم مقتضـای برهـان عقل و آیات و روایات است، زیرا با توجه به توحیـد افعالی و این که در جهان، خالق مسـتقلی جز او نیست و نیز با توجه به وابستگی جهان امکانی به ذات حق، چاره جز گستردگی اراده اوچیزی دیگری نیست.

و به دیگر سـخن: مقتضای اصل نخست این است: هیچ پدیده از قلم آفرینش و خلقت خدا بیرون نیست و با توجه به اصل دوم: فقر و نیـاز سراسـر جهـان هستی را فرا گرفته، چـاره جز تعلق ممکن به واجب چیزی نیست (بـا توجه به این دو اصل) نمی توان فعل انسان را از گستره اراده خدا بیرون دانست.

قرآن نیز این برهان عقلی را تأیید می کند و در دو مورد چنین می فرماید:

(وَما تَشاؤُونَ إِلاّ أَنْ یَشاءَ اللّهُ رَبُّ العالَمینَ) .(۱)

«نمی توانید چیزی را اراده کنید مگر اینکه پروردگار جهانیان آن را بخواهد».

در آیه سوم می فرماید:

(...ما کانَ لِنَفْس أَنْ تُؤْمِنَ إِلاّبِإِذْنِ اللّهِ...) .(۲)

«هیچ انسانی ممکن نیست بدون خواست خدا ایمان بیاورد».

در آیه چهارم می فرماید:

(ما قَطَعْتُمْ مِنْ لِینَه أَوْ تَرَکْتُمُوها قائِمَهً عَلی أُصُولِها فَبِإِذْنِ اللّهِ

۱- [۱] تکویر/۲۹و انسان/۳۰.

۲- [۲] یونس/۱۰۰.

وَلِيُخْزِيَ الْفاسِقِينَ) .(۱)

«هر نخلی را قطع کردید و یا آن را بر ریشه های خود رها نمودید همگی به اذن خداوند بوده است».

مجموع این آیات حاکی از اصل کلی در نظام آفرینش است و آن این که تمام رخدادهای جهان دور از قلمرو اراده او نیست.

و به قول فردوسی:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای *** نبرد رگی تا نخواهد خدای

از روایات پیشوایان معصوم نیز گستردگی اراده او نسبت به موجودات امکانی استفاده می شود اینک برخی را یادآور می شویم:

۱. از آنجا که اندیشه محدودیت اراده خدا و بیرون بودن کارهای اختیاری انسان از قلمرو اراده الهی، به معنای محدود کردن قدرت و سلطنت خدا در نظام هستی است رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در رد این اندیشه می فرماید:

«من زعم انّ الخیر والشرّ بغیر مشیئه اللّه فقد أخرج اللّه من سلطانه».(۲)

«آن کس که می اندیشد که خیر و شر بدون خواست و مشیت خدا تحقق می یابد پس خدا را از قدرت نامحدود و حکمرانی مطلق بیرون کرده است».

۲. در حدیث دیگری امام صادق (علیه السلام) نادرستی اندیشه کسانی که کارهای اراده انسان را از قلمرو اراده خدا بیرون می دانند، چنین بیان کرده اند.

«واللّه أعزّ من أن یکون فی سلطانه ما لایرید».(۳)

«خداوند عزیزتر و تواناتر از آن است که در قلمرو و حکمرانی (نامحدود) او چیزی که اراده

او به آن تعلق نگرفته است، صورت پذیرد».

۳. در حدیث قدسی چنین روایت شده است:

«یابن آدم بمشیئتی کنت الذی تشاء لنفسک ما تشاء، وبإرادتی کنت أنتالّذی ترید لنفسک ما ترید».(۴)

«ای انسان به مشیت و اراده من کارهای مورد خواست خود را اراده می کنی».

۴. امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

۱- [۱] حشر/۵.

۲- [۲] بحار الأنوار: أبواب عدل، باب ۱، حدیث ۸۵.

۳- [۳] بحار الأنوار: أبواب عدل، باب ۱، حدیث ۶۴.

۴- [۴] توحید صدوق: باب ۵۵، حدیث ۶، ۱۰ و۱۳.

هیچ پدیده ای در آسمان و یا زمین قدم به هستی نمی گذارد مگر از رهگذر این امور هفتگانه:

۱. مشیت ، ۲. اراده، ۳. قدر، ۴. قضا، ۵. اذن، ۶. کتاب، ۷. اجل.

آنگاه فرمود: «فمن زعم انّه یقدر علی نقض واحده منهن فقد کفر».(۱)

«کسی که گمان می کند می تواند یکی از آنها را در پیدایش پدیده ای حذف نماید طریق کفر را پیموده است».

مسأله گستردگی اراده خدا مورد تصدیق عقل و نقل است ولی برداشت جبر از این اصل کاملاً نا استوار می باشد، و پاسخ ما در این مورد همان پاسخی است که در مورد علم گسترده و پیشین خدا یادآور شدیم، زیرا درست است که افعال بشر به عنوان پدیده های امکانی متعلق قدرت و اراده خدا می باشد، و درست است که متعلق اراده تکوینی حتماً تحقق می پذیرد ولی باید دید اراده او به چه چیز تعلق گرفته است هرگاه بگوییم اراده خدا بر صدور فعل از انسان بدون قید و شرط (اختیار و آزادی) تعلق گرفته است در این صورت

۱- [۱] بحار الأنوار: ۵/۱۲، باب قضاء وقدر، حدیث ۶۵.

وجود چنین اراده گسترده، مـایه جبر خواهـد بود، ولی اگر بگوییم اراده او بر صـدور فعلی از انسـان بـا خصوصـیات و ویژگی هایی که فاعل داراست تعلق گرفته است، در چنین صورت تعلق این اراده نه تنها مایه جبر نیست بلکه پشتوانه اختیار است زیرا:

اراده او تعلق گرفته است که آتش بـدون اختیار بسوزاند و انسان از روی اختیار و آزادی کاری را صورت دهد، و اگر انسان با چنین قیـدی مبـدأ فعل شـد مراد خـدا تحقق پـذیرفته است، و امّا اگر او بدون این قید مبدأ فعل گردد، در این صورت مراد وی جامه هستی نپوشیده است.

در کتابهای کلامی بحثهای فراوانی درباره واقعیت اراده خدا هست و آن اینکه اراده صـفت ذات خداست یا صفت فعل، آنگاه در مورد اشکال یاد شده جوابهای مختلف و گوناگونی گفته اند که مجال بازگویی آنها نیست.(۱)

توضیح مفاد سه آیه

لازم است به توضیح برخی از آیـات (که در نظر نخست، بـا آیـات پیشـین که حـاکی از گستردگی اراده خـدا، منافات دارد) بپردازیم، اینک متن و ترجمه آیات، آنگاه تحلیل آنها.

۱. (...وَمَا اللّهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ).(۲)

«خدا بر بندگان خود اراده ظلم نمی کند».

۱- [۱] علاقمنـدان می۳تواننـد به بحثهـای اینجـانب در کتابهـای : جبر و اختیـار نگـارش جنـاب آقای علی ربانی دامت برکاته مراجعه کننـد، در این کتـاب مسـأله اراده خـدا و پاسـخهای حکیمان و متکلمان که در این مورد گفته۳انـد به صورت گسترده مورد بحث واقع شده است.

۲- [۲] غافر/۳۱.

۲. (...وَلا یَرضی لِعِبادِهِ الکَفْرَ...).(۱)

«و خداوند بر کفر بندگان خود راضی نمی باشد».

۳. (...وَاللّهُ لا یُحِبُّ الْفَسادَ) .(۲)

«خداوند تباهی و گناه را دوست ندارد».

در باره آیه نخست یادآور می شویم : این آیه ارتباطی به بحث ما (افعال بندگان خارج از قلمرو اراده خدا نیست) ندارد، و آیه درباره افعال خدا سخن می گوید، نه افعال انسان و هرگز در این صدد نیست که ظلمی را که بنده ای بر بنده انجام می دهد، اراده می کند یا نه.

ما آیات مربوط به این جمله را مطرح می کنیم آنگاه به توضیح آیه می پردازیم، خدا از قول آل فرعون چنین نقل می کند:

(وَقالَ الَّذِی آمَنَ یا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ مِثْلَ یَوْمِ الأَحْزابِ* مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوح وَعاد وَثَمُودَ وَالَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللّهُ یُرِیدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ) .(۳)

«آن مرد با ایمان گفت ای قوم من! من بر شما از روزی همانند روز (عذاب) اقوام پیشین بیمناکم. و از سرنوشی چون سرنوشت نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان بوده اند می ترسم، خداوند ظلم و ستمی بر بندگان نمی خواهد».

بررسی این آیات و همچنین آیاتی که پس از آنها آمده اند حاکی است که مؤمن آل فرعون با این جمله هدف دیگری را تعقیب می کند و آن اینکه هلاک اقوامی مانند قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که پشت سر آنها آمده اند و هلاک

۱- [۱] زمر/۷.

۲- [۲] بقره/۲۰۵.

۳- [۳] غافر/۳۰_ ۳۱.

شدند نتیجه وواکنش عمل آنان بوده است و هرگز خدا با این عمل، بر آنها ستم نکرد.

بنابراین اگر شما هم به ندای موسی لبیک نگفتید گرفتار همان عکس العمل خواهید بود و چنین سرنوشت وکیفر دادن عین عدل و داد بوده و برخاسته از ظلم و ستم نخواهد بود.

بنابراین ، آیه ناظر به تبیین کیفرهای الهی است و مسلماً خدا در کیفر دادن عادل و دادگر است و این مطلب ارتباطی به مسأله کلامی ندارد.

و امّا دو آیه دیگر نیز از موضوع بحث ما بیرون است، زیرا در آنها راضی نبودن خدا نسبت به کفر و فساد مطرح است نه اراده تکوینی، و این مطلب در برخی از روایات پیشوایان معصوم وارد شده است، در برخی از روایات آمده که اراده و مشیت و رضا و خرسندی از نظر گسترش متعلق، متفاوت می باشند و متعلق اراده او گسترده در حالی که متعلق رضا و خرسندی او به آن گستردگی نیست و دلیل این تفصیل روشن است زیرا به حکم این که در جهان خالق اصیل و موحد مستقل جز خدا نیست کفر کافران نمی تواند دور از قلمرو اراده او باشد، امّا در عین حال او دوستدار کفر انسانها نیست اینک ضمن هر دو روایت:

۱. فضیل بن یسار می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود:

«شاء وأراد ولم یُحبّ ولم یرضَ، لا یکون شیء إلاّ بعلمه وأراد مثل ذلک، ولم یحب أن یقال له ثالث ثلاثه، ولم یرض لعباده الکفر».(۱)

«خداوند (برخی از کارها را) اراده کرده ولی آن را دوست نداشته و از آن راضی نیست آنگاه فرمود: اراده خدا مانند علم او گسترده است و به همه چیز

۱- [۱] توحید صدوق، باب مشیت و اراده، ص ۳۳۹، حدیث ۹.

تعلق دارد ولی عقیده تثلیث را دوست ندارد و از کفر کافران راضی نیست».

۲. ابوبصیر می گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم:

شاء لهم الکفر وأراد؟

فقال: نعم.

قلت: فأحبَّ ذلک ورضی، فقال: لا.

قلت: شاء و أراد، ما لم یُحبُّ و مالم یرض، قال: هکذا خرج إلینا.(۱)

آیا خدا کفر کافران را اراده کرده است؟

فرمود: آری.

گفتم: آیا آن را دوست داشته و از آن راضی است؟

فرمود: خیر.

گفتم: پس خدا کارهایی را اراده کرده ولی آنها را دوست نداشته و از آنها راضی نیست .

فرمود: این مطلب به همین صورت از عالم غیب به ما رسیده است.

۱- [۱] بحار الأنوار: ۵/۱۲۱، باب قضا و قدر، حدیث ۶۶.

فصل هشتم : عدل الهی و قضا و قدر

اشاره

تقدیر از «قدر» به معنی اندازه گیری است، و «قضا» به معنی قطعیت و حتمی بودن شیئ است، از مجموع آیات و روایات به دست می آید، که خدا آفرینش هر موجودی را اندازه گیری کرده آنگاه به آن قطعیت وجود بخشیده است. و جهان و آنچه در آن رخ می دهد، پیش از اندازه گیری و قطعیت بخشی، همگی در کتابی نوشته شده است در اینجا به سه مطلب اشاره می شود:

۱. آفرینش هر موجودی اندازه گیری و پس از اندازه گیری آفریده شده چنانکه می فرماید:

(إِنّا كُلَّ شَيْء خَلَقْناهُ بِقَدَر) .(۱)

«هر چیزی را به اندازه خاص آفریده ایم».

و نیز می فرماید:

(وَإِنْ مِنْ شَيء إِلاّعِنْدَنا خَزائِنُهُ وَما نُنَزِّلُهُ إِلاّ بِقَدَر مَعْلُوم) .(۲)

«خزاین همه چیز تنها نزد ماست و فقط به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم».

ص : ۸۰

۱- [۱] قمر/۴۹.

۲- [۲] حجر/۲۱.

۲. هر چیزی پس از انـدازه گیری قطعیت پیـدا می کنـد، در این موضوع، آیه های متعددی در موارد مختلف وارد شده که می توان از إمعان در آنها به ضابطه کلی پی برد، مثلاً در باره آفرینش آسمانها می فرماید:

(فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماوات فِی یَوْمَیْن وَأَوْحی فی کُلِّ سَماء أَمْرَها وَزَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابِیحَ وَحِفْظاً ذلِکَ تَقْدِیرُالْعَزِیز الْعَلِیم).(۱)

«در این هنگام آنها را به صورت هفت آسـمان در دو روز آفرید، و کار آن آسمان را به خود او وحی نمود، و آسمان پایین را با چراغهای (ستارگان) زینت بخشیده ایم (و با شهاب ها) از رخنه شیاطین حفظ کردیم این است تقدیر خداوند توانا و دانا».

و درباره آفرینش انسان می فرماید:

(هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ طِین ثُمَّ قَضی أَجَلًا...) .(۲)

«اوست شما را از گِل آفرید سپس مدتی مقرر داشت و اجل حتمی نزد اوست».

این آیـات و نظـایر آن هـا حاکی است که وجود شـیئ به هنگام آفرینش از قطعیت خاص که لفظ (قضـی) حاکی از آن اسـت برخوردار بوده وحکم الهی حکمی است که بازگشت برای آن نیست.

۳. هر پدیده ای پیش از آفرینش در کتابی نوشته شده است، چنانکه می فرماید:

(ما أَصابَ مِنْ مُصِیبَه فِی الأَرْضِ وَلا فِی أَنْفُسِکُمْ إِلاّ فی کِتاب مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِکَ عَلی اللّهِ یَسِیرٌ).(۳)

«هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد، مگر اینکه همه آنها

۱- [۱] فصلت/۱۲.

۲- [۲] انعام/۲.

۳- [۳] حدید/۲۲.

پیش از آنکه زمین را بیافرینیم، در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خدا آسان است».

در آیه دیگر می فرماید:

(وَعِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إِلاّ هُوَ وَیَعْلَمُ ما فِی الْبَرِّ وَالبَحْرِ وَما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَه إِلاّ یَعْلَمُها وَلا حَبَّه فی ظُلُماتِ الأَرْضِ وَلا رَطْب وَلا یابِس إِلاّ فی کِتاب مُبین) .(۱)

«کلیدهای غیب، تنها نزد اوست، و جز او کسی آنها را نمی داند، او آنچه را در خشکی و دریاست می داند، هیچ برگی (از درختی) نمی افتد، مگر اینکه از آن آگاه است، و نه هیچ دانه ای در تاریکیهای زمین، و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد، جز اینکه در کتابی آشکار (در کتاب علم خدا) ثبت است».

و در آیه سوم می فرماید:

(وَاللّهُ خَلَقَکُمْ مِنْ تُراب ثُمَّ مِنْ نُطْفَه ثُمَّ جَعَلَکُمْ أَزْواجاً وَما تَحْمِلُ مِنْ أُنْثی وَلا تَضَعُ إِلاّ بِعِلْمِهِ وَ ما یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّر وَلا یُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلاّفی کِتاب إِنَّ ذلِکَ عَلی اللّهِ یَسیرٌ) .(۲)

«خداوند شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه ای، سپس شما را به صورت زوجهایی قرار داد، هیچ جنس ماده ای باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند، مگر به علم او، و هیچ کس عمر طولانی نمی کند یا از عمرش کاسته نمی شود مگر این که در کتابی ثبت است این ها همه برای خداوند آسان است».

با توجه به این مقدمه یادآور می شویم شبهه ناسازگاری قضا و قدر با عدل الهی شبهه جدیدی نیست بلکه بازگشت آن به همان علم پیشین خدا و اراده

۱- [۱] انعام/۵۹.

۲- [۲] فاطر/۱۱.

سابق اوست که در فصل قبل به روشنی آن را پاسخ گفتیم اینک برای توضیح بیشتر اطلاقات قضا و قدر را به صورت موجز بیان می کنیم هر چند برخی از این موارد از محل بحث ما بیرون است.

۱. سرنوشت، سنن و قوانین کلی

گاهی قضا و قدر در معنی قوانین و سنن کلی آفرینش به کار می رود، سننی که همگی تقدیرهای خداست، اگر بیماری به پزشک مراجعه کند و دارو بخورد سنت الهی این است که او سلامتی خود را باز یابد، ولی آن کس که از این سنت سرباز زند باید رنجور و دردمند بماند تا چه پیش بیاید.

قضا و قدر به این معنی در کلام نخستین پیشوای شیعه به کار رفته است، امیر مؤمنان از زیر دیوار خراب که مشرف به افتادن بود، فرار کرد وقتی افراد نادان به او گفتند که از قضا و قدر فرار می کنید؟! پاسخ فرمود: «أفر من قضاء اللّه إلی قدر اللّه»(۱): یعنی از تقدیری به تقدیر دیگر و از سرنوشتی به سرنوشت دیگر پناه می برم زیرا هر دو، سنت الهی است اگر زیر دیوار که در حال فرو ریزی است بنشینم سنت الهی این است فرو ریزد و من کشته شوم، و اگر فرار کنم، سالم بمانم، و هر دو، سرنوشت و تقدیر خداست.

قضا و قدر به این معنی هرگز با عدل الهی منافات ندارد، زیرا گزینش هر یک از این سنت ها در اختیار انسان است، و قرآن در یکی از آیات به چنین سنت ها اشاره فرمود:

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکات مِنَالسَّماءِوَالأَرْضِ وَلکِنْ کَذَّبُوا فَأَخْذناهُمْ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ) .(۲)

۱- [۱] ترجمه صدوق: ص۳۶۹.

۲- [۲] اعراف/۹۶.

«اگر اهل شـهرها و آبادیها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات آسمانها و زمین را بر آنها می گشودیم» .(این یک سرنوشت) ولی آنها حق را تکذیب کرده اند ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم(این هم سرنوشت دیگر)».

و بشـر در گزینش هر یک از این دو سرنوشت کاملاً مختار است، شاید شاعر عارف وحکیم میرفندرسکی(متوفای سال ۱۰۵۰) در شعر خود به این نوع قضا و قدر اشاره می کند و می گوید:

تو همی گفتی، مکرر گشت این بالا و پست *** تا نصیب قضای آسمان، بیرون ز حکم ماستی

پیش خود گفتن، قضا آسمان این هر دو خواست *** خود قضای آسمان بیرون ز حکم ما ستی

غافل از سر قضائی کاقتضای فعل ما *** گاه اینسان زشت، و گاهی آنچنان زیباستی

هیچ قومی بی سبب مغلوب یا غالب نگشت *** جز در او ضعفی نهان یا قوتی پیداستی

تو نداری قدرت تشخیص پیدا از نهان *** لاجرم پنهان تو را پیداترین رویاستی

دانش و تقوا قوام ملک هر قوم است و نیست *** قائم آن قومی، که دور از دانش و تقواستی

۲. سرنوشت، تشریع واجبات و محرمات

یکی دیگر از معـانی سـرنوشت تشـریع احکـام اعم از واجبـات و محرمـات است و امیر مؤمنان به هنگام بازگشت از صـفین در پاسخ پرسشگری آن را چنین تفسیر کرد:

«هو الأمر بالطاعه، والنهی عن المعصیه، والتمکین من فعل الحسنه وترک

السیئه... کلّ ذلک قضاء اللّه فی أفعالنا وقدره لأعمالنا».(۱)

«قضا و قدر خدا در افعال بندگان این است که فرمان داده است او را اطاعت کنیم و از نافرمانی او بپرهیزیم و برانجام کارهای نیک، و ترک کارهای زشت گردن نهیم، این است معمای تقدیر خدا در کارهای بندگان خود».

سرنوشت به این معنی کوچکترین اختلاف با عدل الهی ندارد، زیرا هر فردی در گزینش هر حکمی مختار و آزاد است.

۳. سرنوشت، قضا و قدر تکوینی و خارجی

سرنوشت به این معنی همان است که در آغاز بحث یادآور شدیم و توضیح آن این است: هر پدیده ای بدون اندازه گیری جامه وجود نمی پوشد زیرا لازمه معلول بودن داشتن حد و خصوصیت است و همچنین هیچ پدیده تا به سر حدّقطعیت نرسد و وجود آن ضروری و عدمش ممتنع نگردد تحقق نمی پذیرد.

و قطعیت پذیری، به گونه ای که عدم، ممتنع گردد با عدل الهی منافات ندارد باید سرچشمه این ضرورتها و قطعیت ها در افعال انسان را به دست آورد و این او است که به عمل خود، قطعیت می بخشد مثلاً یک حادثه اجتماعی یک پدیده کیهانی بالأخره پیدایش یک موجود زمینی در گرو علتی است که به آن جامه وجود بپوشاند، هرگاه تمام اجزا و شرایط علت پدید آمد و کوچکترین نقص و کمبودی در اجزای علت وجود گذاشت وجود آن معلول قطعی خواهد بود، و فعل انسان بسان همین پدیده ها است، این انسان است که با اراده قاطعانه خود به موجود ضرورت می بخشد و به تقدیر قطعیت می دهد.

۱- [۱] بحار الأنوار:۵/۱۲۶.

در روایات به این نوع قضا و قدر اشاره شده است، امام هشتم (علیه السلام) در روایتی می فرماید:

«القدر هی الهندسه ووضع الحدود من البقاء والقضاء هوالابرام و اقامه العین».(۱)

«قدر اندازه گیری موجود از نظر بقا و فنا است و قضا ابرام و پدید آوردن پدیده است».

بنابراین قضا و قدر دو مفهومی است که از مقام وجود و تحقق خارجی موجود انتزاع می گردد. و در این مورد میان مادی والهی فرق نیست چیزی که هست الهی سلسله علل رابه خدا منتهی می کند، ولی مادی به طور سر در گم عللی جز ماده، چیزی دیگری نمی انگارد.

۴. سرنوشت ، علم ازلی الهی

یکی از معانی سرنوشت این است که خداوند جهان از روز نخست از تمام حوادث و رویدادهای جهان آگاه بود و از افعال هر انسانی اطلاع داشت و چون علم خدا واقع نما است بنابراین بشر از انجام آنچه که علم او بر آن تعلق گرفته است چاره ندارد.

و به دیگر سخن خداوند پیش از آنکه بشر بیافریند از کردار جانیان و بزه کاران، و می خوارگی میگساران و خونریزی سفاکان، آگاهی داشت و می دانست شخص در چه زمانی کاری را صورت می دهد.

در این صورت نقشه عینی جهان با نقشه علمی او مطابق خواهد بود و در نتیجه بشر به حکم اینکه علم خداوند خطا پذیر نیست، در انجام کار خود، مجبور خواهد بود، زیرا هر نوع کار بر خلاف علم او، امکان پذیر نیست،

۱- [۱] اصول کافی:۱/۱۵۸.

بنابراین چگونه افراد گنهکار مجازات می شوند در حالی که با عدل الهی سازگار نیست.

پاسخ: این اشکال را هم در بخش پیش و هم در معنی چهارم قضا و قدر یادآور شدیم، زیرا درست است که خداوند از ازل می دانست که فلان شخص در زمان و مکان مشخصی دست به جنایت می زند ولی او نه تنها از اصل صدور آگاه بود بلکه ازکیفیت صدور نیز آگاه بود و آن اینکه شخص این جنایت را از روی اختیار و با کمال آزادی انجام می دهد.

و به دیگر سخن: علم او از ازل بر این تعلق گرفته است که هر معلولی از علت خود و از مجرای سبب خویش صادر گردد و نتیجه آن در انسان این است که علم خدا تعلق گرفته است، که فعل فاعل مرید ومختار، از روی اراده و اختیار صادر گردد. و فعل فاعل مضطر از روی اضطرار و بدون علم و شعور تحقق پذیرد، یعنی علم خدا بر این تعلق گرفته است که خورشید بدون اختیار و اراده بتابد، ولی انسان از روی اراده و آزادی هر عملی را خواست انجام دهد.

یک چنین علم و تقدیر قبلی و سرنوشت ازلی که قرآن و احادیث از آن حکایت می کند، نه تنها موجب جبر نیست بلکه مؤکد اختیار و حریت و آزادی است، علم خدا در صورتی واقع نما و صد در صد مطابق واقع می گردد که فعل انسان با کمال آزادی از او صادر شود، اگر همین فعل از روی جبر و اضطرار از انسان صادر شد در این صورت علم او خلاف واقع خواهد بود.

۵. سرنوشت، و مشیت ازلی الهی

سرنوشت این است که تمام موجودات جهان با تمام جلوه هایش پس از

مشیت و اراده الهی، جامه وجود می پوشند و آنچه که در جهان هستی مشاهده می کنیم همگی از مشیت و اراده پروردگار جهان، سرچشمه می گیرد و هیچ موجودی بدون اذن و خواست الهی تحقق نمی پذیرد و همه صفحه هستی نقطه ظهور و جولانگاه اراده اوست.

اعتقاد به چنین سرنوشت مقتضای دلایل فلسفی و آیاتی قرآنی وروایات ائمه اهل بیت (علیهم السلام)است، و ما در بخش اراده پیشین خدا به برهان فلسفی و آیات و روایات اشاره کردیم و یادآور شدیم که تعلق اراده حق بر افعال انسان موجب سلب اختیار نمی شود هر چند برخی از دانشمندان با صراحت کامل به عجز خود در حل این اشکال اعتراف کرده اند.(۱)

و ما در حلّ این مشکل در آن بحث به صورت موجز سخن گفته ایم و اکنون نیز اضافه می کنیم.

اراده وی در ازل بر این تعلق گرفته که هر معلولی از علت خود سر بزند و هر پدیده ای از علت ویژه خود صادر گردد.

یعنی اراده او بر این تعلق گرفته که آفتاب بدون شعور و درک، اشعه خود را بر دشت و دمن فرو ریزد و زنبور و مورچه از روی غریزه و یا حس و شعور امّا بدون اختیار و آزادی شیره درختان را بمکد، و لانه شش گوشه ای بسازد و همچنین او خواسته است که انسان از روی اراده و با کمال اختیار و آزادی کارهای خود را انجام دهد.

و به عبارت روشن تر: همان طور که اصل وجود انسان و فعل او مورد خواست خداست، همچنین صفت و قید فعل او نیز که همان (اختیاری بودن) آن است مورد خواست او می باشد.

۱- [۱] فرید وجدی: دائره المعارف:۷/۸۴۴.

یک چنین اراده ازلی نه تنها مخالف آزادی انسان ها نیست بلکه به اختیار آزادی او تحکیم می بخشد.

تا اینجا با تفاسیر پنجگانه سرنوشت آگاه شدیم و روشن گشت که هیچ کدام از این تفسیرها تعارضی با عدل الهی ندارد.

تنها بحثی که مانده است مسأله کاستی ها و نارسایی ها و به اصطلاح بلاها و ناگواریهای فردی و اجتماعی است چه بسا تصور شود با عدل الهی معارض است.

مسأله بلاها و گرفتاریها از مسائل فلسفی و کلامی که بزرگان فلسفه درباره آن سخن زیاد گفته اند و مرحوم صدرالمتألهین به صورت روشن آن را مطرح نموده و چون بحث ما قرآنی است این مسأله را از این زاویه مطرح خواهیم کرد، و این قسمت بحث آینده ما را تشکیل می دهد.

ص : ۸۹

فصل نهم : عدل الهی و کاستی ها و نارسایی ها

اشاره

موضوع کاستی ها و نارسایی ها در کتابهای عقایـد در مراحل مختلف مطرح گردیده و احیاناً تصور شده که بلاها و گرفتاریها با چهار اصل مسلم در تضاد است.

۱. توحید در خالقیت.

۲. نظام احسن.

۳. حکمت خداوند.

۴. عدل الهی.

و مـا در این جـا این موضـوع را فقـط از دیـدگاه چهـارم بررسـی می کنیم، تـا روشن شـود این نـوع کـاستی هـا بـا عـدل الهی کوچکترین تضادی ندارد، پرسشهایی که در این مورد وجود دارد به سه صورت مطرح می شود:

۱. اگر خدا عادل است چرا حوادثی رخ می دهد که همگی زیان بار و ضرر خیز است.

۲. اگر خدا عادل است چرا انسانها را با شایستگیهای متفاوت آفریده است.

۳. اگر او عادل است چرا فقر و بدبختی دامن گروهی را گرفته است.

در این جا پاسخ اجمالی وجود دارد که برای اهل ایمان کافی است و آن این

ص : ۹۰

که هرگاه با دلایل قطعی عدل الهی ثابت شد طبعاً ناآگاهی ما از مصالح این رویدادها، بر عدل الهی خدشه ای وارد نمی سازد، زیرا چه بسا در این مورد مصالحی باشد که ما از آن ناآگاهیم.

ولی برای کسانی که هنوز به عدل الهی از دیده شک و تردید می نگرند باید پاسخ دیگری داد اینک ما هر سه پرسش را مطرح و به تحلیل آنها می پردازیم.

۱. درباره بلاها و مصیبت ها

اشاره

داوری قاطع درباره بلاها و گرفتاریها مانند سیلها و زلزله ها و آفت ها در گرو آگاهی ما از وضع عمومی جهان است یعنی بدانیم که این پدیده ها کوچکترین سودی در پهنه زندگی بشر ندارد، و ناگفته پیداست چنین علم محیط برای انسان عادی دست نمی دهد.

غالباً افراد به این نوع پدیده ها از نقطه نظر مصالح خود و هم میهنان خود می نگرند وقتی آنها را بر خلاف مصالح خود تشخیص دادند با خود می گویند: این نوع بلاها و گرفتاریها با عدل الهی سازگار نیست ولی چه بسا این نوع پدیده ها زیان بار نباشد بلکه نسبت به گروهی مایه حیات باشد خصوصاً اگر مقیاس را مطلق انسان چه در گذشته و چه در حال و چه در آینده، بدانیم.

ما در این جا برای تقریب مطلب به مثالی اکتفا میورزیم.

طوفانی در شعاع چند کیلومتری پدید می آید و شاخه های برخی از درختها را شکسته و برخی را نیز از بن می افکند، از دیده یک کشاورز و صاحبان باغ بلا است، امّا چه بسا، این طوفان معلول وزش باد مفید و سودمند است که قطعات ابر را از سواحل دریا همراه داشته است و به سرزمین آماده رسانیده است.

بشر در ارزیابی پدیده ها دچار یک خودبینی خاصی است و هر پدیده ای را از دریچه سود خویش می نگرد، در حالی که باید هر پدیده را با نظام کل جهان سنجید آنگاه درباره آن داوری کرد.

«جزئی نگری» و «خود محوری» سبب می شود که جزئی از جهان که در مقایسه با مجموع «صنع احسن» است، نازیبا جلوه می کند در حالی که اگر به مجموع می نگریست سپس داوری کرد چه بسا آن را موزون و زیبا تلقی می کرد، قرآن مجید می فرماید:

(الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیء خَلَقَهُ...) .(۱)

«او همان کسی است که هرچه را آفرید نیکو آفرید».

تصدیق به مضمون این آیه در گرو «جمع بینی» است نه «خود بینی».

آثار تربیتی بلاها

گذشته از این، از آثار تربیتی بلاها نباید در غفلت بود، و از آثار ثمربخش مصایب نباید دیده پوشید، این نوع بلاها مایه توجه انسان به جهان غیب و سبب وارستگی اوست، زندگی شیرین و لذیذ مایه غفلت و خواب آور است، آنگاه که نظام آن به هم خورد، پرده های ضخیم غفلت دریده می شود و انسان ناخود آگاه به جهان غیب متوجه می شود.

در حقیقت این نوع گرفتاریها ترمزی است که بشر را از خواب غفلت بیدار کرده و او را به معنویت و اخلاق سوق می دهد، قرآن مجید به این نکته چنین اشاره می کند:

(وَما أَرْسَلْنا فِی قَرْیَه مِنْ نَبِیّ إِلاّ أَخَذْنا أَهْلَها بِالْبَأْساءِ وَالضَّرّاءِ

۱- [۱] سجده/۷.

لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُون) .(۱)

«هیچ پیامبری را در هیچ دهکده و شهری نفرستادیم مگر آن که مردم آنها را به شدت و سختی دچار نمودیم تا شاید (متنبه شده) و به ما متوجه شوند».

(وَلَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِینَ وَنَقْص مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَرُونَ) .(۲)

«قوم فرعون را به خشکسالی وکمی میوه دچار نمودیم تا شاید متذکر گردند».

قرآن فلسفه گرفتاریهای آنان را با جمله های (لَعَلَّهُمْ یَضّرّعُون) و یا (لَعَلَّهُمْ یذکَّرون) بیان می نماید.

در حقیقت این نوع گرفتاریها که مایه ناخوشایندی انسان است، چه بسا ممکن است در آن خیر کثیری باشد که آگاه نیست چنانکه می فرماید:

(...فَعَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَیَجْعَلَ اللّهُ فِیهِ خَیْراً کَثیراً) .(۳)

«چه بسا چیزی را خوش نشمارید ولی خدا در آن خیری فزونی قرار بدهد».

این بلاها و گرفتاری های دردناک، تازیانه بیداری است و سرانجام خوبی دارد.

در قرآن واژه ای به نام «استدراج» وجود دارد، مقصود از واژه نخست، انسان غافل و گنهکاری است که پیوسته در نعمت بوده و هیچ گونه گزندی در زندگی به او نمی رسد و او می پندارد که یک چنین رفاه مستمر به سود اوست، در حالی که یک چنین شرایط، مایه خسران و زیانکاری می باشد، زیرا چنین فردی هیچ گاه از خواب غفلت بیدار نشده و به آغوش حق باز نمی گردد.

۱- [۱] اعراف/۹۴.

۲- [۲] اعراف/۱۳۰.

۳- [۳] نساء/۱۹.

در حالی که اگر فرد مؤمن در مسیر زندگی دچار ابتلاـ گردد وبا حوادث تلخ روبرو شود این حالتها برای او کاملاً سازنده بوده، غبار غفلت را از روح و روان او پاک می سازد، قرآن می فرماید:

(وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِ آياتِنا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ* وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ) .(۱)

«آنها که آیات ما را تکذیب کرده اند به تدریج به نحوی که نمی دانند گرفتار مجازاتشان می نماییم و به آنها مهلت می دهیم (تا مجازاتشان دردناکتر باشد) زیرا طرح و نقشه من قوی و حساب شده است».

در آیه دیگر می فرماید:

(فَذَرْنی وَمَنْ یُکَذِّبُ بِهذَا الْحَديثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ) .(۲)

«اکنون مرا با آنها که این سخن را تکذیب می کنند واگذار، ما آنان را از آنجا که نمی دانند به تدریج به سوی عذاب پیش می بریم».

بخشی از نارسایی ها معلول کوتاهی ها است

در اینجا نکته سومی هست و آن این که متوجه ساختن همه بلاها و مصایب به جهان غیب، دور از واقع بینی است، زیرا بخشی از این نارسایی ها معلول کوتاهی خود انسان است، چه بسا او می تواند بخشی از این گرفتاریها را کاهش دهد، او می تواند با هوش خدادادی از زیانهای آنها بکاهد، بلکه از

۱- [۱] اعراف/۱۸۲_ ۱۸۳.
۲- [۲] قلم/۴۴.

آنها به سود خود بهره بگیرد. ساختن خانه های ضد زلزله در مراکز زلزله خیز، و احداث سدهای استوار در مسیل ها، بخشی از زیانهای ناشی از این دو حادثه طبیعی را جلوگیری می کند، و چه بسا انسان از آن به سود خود بهره می گیرد.

امروزه ساختن سدها در برابر سیلابها مایه رونق بیشتر حیات بشر گردیده، بلکه از اهرمهای لازم حیات به شمار می رود.

۲. درباره اختلاف استعدادی

شکی نیست که افراد انسان با استعدادهای گوناگونی آفریده شده است ولی این تفاوتها، ارتباطی به ظلم ندارد زیرا، ایراد کنندگان از یک اصل اساسی غفلت کرده اند و آن اینکه اختلاف در ذوق و هوش مایه بقای زندگی دسته جمعی است اگر همه افراد از نظر ذوق و استعداد یکنواخت بودند رشته زندگی اجتماعی از هم می گسست زیرا اختلاف ذوق ها سبب می شود افراد جامعه، به صورت فردی درآیند، هر عضوی از او پاسخگوی بخشی از نیازهای اوست.

روانشناسان می گویند: تمام افراد بشر با شایستگیهای ویژه آفریده شده اند، آنچه مهم است این است که شخص ذوق خود را دریابد و بداند که عقربه استعداد او به چه سمتی متوجه است.

در جهان فرد سالمی را پیدا نمی کنیم که برای هیچ کاری شایستگی نداشته باشد، این ما هستیم که برخی از کارها را پر اهمیت و برخی دیگر را بی اهمیت جلوه می دهیم.

در نظام اجتماعی وجود استعدادهای مختلف لازم و ضروری است، و اگر همه افراد از نظر هوش و درک یکسان باشند چرخ زندگی از گردش افتاده و سرانجام زندگی جمعی می باشد.

ص : ۹۵

در روایت است امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

«لا یزال الناس بخیرها ما تقاوثوا وإذا استووا هلکوا».(۱)

«تا مردم با هم متفاوتند در خیر و رفاه اند ولی هنگامی که یکسان شوند زندگی آنان می پاشد».

۳. درباره فقر و نارسایی

خدای دادگر سفره نعمتی را به نام طبیعت گسترانیده و روزی همه افراد را در آن پدید آورده است چیزی که هست باید فرد از طریق فعالیت و کار بر روزی خدا دادی دست یابد.

البته نوع فعالیت نسبت به مرحله عمر متفاوت است فعالیت کودک شیرخوار، مکیدن پستان و تلاش جوان نیرومند، کار و سخت کوشی است.

بنابراین فقر و بدبختی معلول تقسیم الهی نیست بلکه نتیجه نظام ظالمانه اجتماعی است که گروهی از پرخوری رنج ببرند و گروهی دیگر از گرسنگی، اگر در جهان نظام عادلانه حاکم بود، همه در زندگی آبرومندی برخوردار بودند.

آمارها گواهی می دهند در فصلی میلیون ها بشر در شرق آسیا و آفریقا از گرسنگی جان می سپارند و در همان فصل دولتهای سرمایه داری به خاطر حفظ قیمت گندم، مبالغ زیادی از آن را آتش می زنند.

۱- [۱] امالی صدوق: چاپ سنگی، ص ۲۶۷.

فصل دهم : عدل الهی و کیفرهای اخروی

اشاره

آخرین پرسش که در مورد عدل الهی مطرح است مسأله جزا و کیفرهای اخروی است و پرسش به نحو یاد شده در زیر مطرح می شود.

انگیزه از کیفر یا تشفی خاطر است یا عبرت گیری دیگران و جایگاه هر دو زندگی دنیوی است، و در سرای دیگر هیچ یک از دو ملاک وجود ندارد .

توضیح اینکه: انتقام از قاتل در زندگی دنیوی جنبه تشفی دارد چنانکه می فرماید:

(...وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً) .(۱)

«هرکس که بی گناه کشته شود برای ولی او حقّ قصاص قرار دادیم امّا در قتل اسراف نکند چرا که او مورد حمایت است».

درباره عبرت گیری دیگران از کیفر مجرمان چنین می فرماید:

(اَلزّانِیَهُ وَالزّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِد مِنْهُما مِائَه جَلْدَه وَلا تَأْخُذْکُمْ بِهِما رَأْفَهٌ فِی دِینِ اللّهِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَومِ الآخِرِ وَلیَشْهَد عَذابَهُما طائِفَهٌ مِنَ الْمُؤْمِنینَ) .(۲)

۱- [۱] اسراء/۳۳.

۲- [۲] نور/۲.

«هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید، و نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو، شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند».

پاسخ این سؤال این است: که یکسان نگری به مجرم ومطیع خود، یک نوع ظلم و ستم است، و اگر گنهکاران که در این دنیا مجازات نمی شوند در آخرت نیز کیفر نبینند نتیجه آن یکسان بودن عاصی و مطیع است.

قرآن مجید می فرماید:

(أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِینَ كَالْمُجْرِمِینَ* ما لَكُمْ كَیْفَ تَحْكُمُونَ) .(۱)

«آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار می دهیم، شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟».

ممکن است گفته شود در رفع این محذور کافی است که تنها مطیعان زنده شوند و مجرمان برانگیخته نگردند ولی یک چنین پیشنهاد از یک اندیشه خامی سرچشمه می گیرد، زیرا مفاد آن این است که آفرینش مجرمان بی هدف باشد در حالی که حیات اخروی غایت فعل خدا است و فعل پیراسته از غایت و هدف، جز لغو و عبث چیزی نیست و ساحت قدس الهی از آن مبرا می باشد.

چنانکه می فرماید:

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَیْنا لا تُرْجَعُون) .(۲)

«آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم، و به سوی ما باز نمی گردید؟».

۱- [۱] قلم/۳۵ـ ۳۶.

۲- [۲] مؤمنون/۱۱۵.

کیفرهای اخروی لازمه وجود ما است

در اینجا جواب علمی تر و بالا۔تر نیز هست که تنها اهل معرفت از آن بهره می گیرند و آن اینکه: هر عملی که انسان در این جهان انجام می دهد در جهان دیگر با وجود متناسب با آن جهان خود را نشان می دهد تو گویی کردار انسان برونی دارد و درونی و آنچه برای ما در این جهان ملموس است وجود دنیوی است ولی در آخرت با وجود اخروی ظاهر و آشکار می گردد.

مثلاً۔احتکار طلاها و نقره ها در این جهان همان صورتی را دارد که می بینیم ولی در سرای دیگر به صورت آتش خود را نشان می دهد چنان که می فرماید:

(...وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالفِضَّةَ وَلا۔يُنْفِقُونَها فی سَبِيلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذاب أَليم* يَومَ يُحْمى عَلَيْها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوى بِها جِباهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هذا ما كَنَزْتُمْ لأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ) .(۱)

«کسانی که طلا و نقره گنجینه می سازند و در راه خدا انفاق نمی کنند به مجازات دردناکی بشارت ده، در آن روز که آن را در آتش جهنم گرم و سوزان کرده، و با آن صورتها و پهلوها و پشتهایشان را داغ می کنند(و به آنها می گویند) این همان چیزی است که برای خود اندوختید(و گنجینه ساختید) پس بچشید چیزی را که برای خود می اندوختید!».

جمله (هذا ما كَنَزْتُمْ) می رساند که آتش وجود اخروی طلا و نقره گنج زده است، تو گویی برای آن طلا و نقره دو نوع ظهور است، ظهوری در دنیا و به صورت فلز زرد و سفید، و ظهوری در آخرت به صورت آتش.

۱- [۱] توبه/۳۴_ ۳۵.

هرگـاه به این مطلب مقـدمه دیگری افزوده شـود و آن این که: این اعمـال از لـوازم وجود مـا به شـمار می رود به گونه ای که تفکیـک میـان ذات و این افعـال امکـان پـذیر نیست، در این صورت سؤال پیشـین (چرا خـدا کیفر می دهـد) سؤال بی موردی خواهـد بود زیرا هرگـاه ذات و فعـل تفکیـک پـذیر بود جا داشت که از چنین (کیفر دهی) سؤال شود و امّا اگر از لوازم وجود مجرمـان و گنهکـاران باشـد قهراً برانگیختن آنان با برانگیختن اعمال آن نیز همراه خواهـد بود، و شایـد آیات یاد شـده در زیر مؤید این گفتار باشد.

(...کُلَّ إِنْسان أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ القِیامَهِ کِتاباً یَلْقاهُ مَنْشُوراً) .(۱)

«هر انسـانی اعمـالش را بر گردنش آویخته ایم روز قیـامت کتـابی برای او بیرون می آوریم که آن را در برابر خود گشوده می بیند».

(یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْس ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْر مُحْضَراً...).(۲)

«روزی که هر کس آنچه را از کار نیک انجام داده حاضـر می بینـد و آرزو می کند میان او و آنچه که از اعمال بد انجام داده فاصـله زمانی زیادی باشد خداوند شما را از نافرمانی خودش برحذر می دارد و در عین حال خدا نسبت به همه بندگان مهربان است».

(...وَوَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَلا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً) .(۳)

«کتـاب «نـامه اعمـال» در آنجـا گـذارده می شود پس گنهکـاران را می بینی که از آنچه در آن است ترسان و هراساننـد و می گوینـد ای وای بر مـا این چه کتابی است که هیـچ عملی کوچک و بزرگ را فرو نگذاشـته مگر این که آن را به شـمار آورده است او

۱- [۱] اسراء/۱۳.

۲- [۲] آل عمران/۳۰.

۳- [۳] کهف/۴۹.

در این حالت است که همه اعمال خود را حاضر می بیند و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند».

(عَلِمَتْ نَفْسٌ ما أَحْضَرَتْ) .(۱)

«آری در آن هنگام هرکس می داند چه چیزی را آماده کرده است».

(یا بُنَیَّ إِنَّها إِنْ تَکُ مِثْقالَ حَبَّه مِنْ خَرْدَل فَتَکُنْ فی صَخْرَه أَوْ فِیالسَّماواتِ أَوْ فِی الأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللّهُ ...).(۲)

«پسرم اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی کار نیک یا بد باشد و در دل سنگی و یا در گوشه ای از آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را در قیامت می آورد خداوند دقیق و آگاه است».

این آیات همگی گواهی می دهد که اعمال نیک و بد انسان در آن جهان به صورت های پاداش کیفر مجسم می شود و این جز از طریق تلازم بین ذات و فعل امکان پذیر نیست.

پاسخ سوم: در اینجا پاسخ دیگری نیز هست و آن این که نفس انسانی در این جهان بر اثر طاعت عصیان، ملکه های گوناگونی تحصیل کرده و در روز قیامت با همین ملکه ها محشور می شود و هر نفسی مطابق روحیات خود صوری را می آفرینند، که این صور گاهی مایه نشاط و شادمانی و گاهی دیگر مایه ایذا و ناراحتی است.

وخلاقیت نفس در جهان اخروی خلاقیت طبیعی است و اگر پاداش ها وکیفرها همین صور غیبی باشند قهراً سؤال پیشین ساقط است زیرا این خود مجرم است که خواسته و ناخواسته این صور را که مایه سرور و یا حزن است

۱- [۱] تکویر/۱۴.

۲- [۲] لقمان/۱۶.

می آفرینند به گونه ای که یک لحظه آرام نمی گیرد.

از اینجا پاسخ سؤال دیگری نیز روشن می شود و آن این که: کفر کافران و نفاق منافقان در این جهان بسیار محدود بوده ولی عذاب آنان در آخرت جاودان است و اگر قانون (کیفر به مقدار جرم) پذیرفته شود این قانون در این مورد به هم خورده و کیفر هزاران برابر گناه است.

پاسخ این سؤال نیز روشن است هرگاه کیفرهای اخروی جنبه جعلی و قراردادی بود این سخن مورد داشت ولی اگر کیفرها معلول خود وجود انسان باشد و گنهکار در سایه ممارست گناه به پایه ای می رسد که متناسب روح خود صوری را ایجاد کند این صور مربوط به خود گنهکار خواهد بود.

ص : ۱۰۲

۱- مفهوم امامت و خلافت در میان دانشمندان

اشاره

در آغاز بحث عـدل، یادآور شدیم دو اصل از اصول دین به نام های «عدل» و «امامت»، به عنوان: «اصول مذهب» از ویژگیهای مـذهب شیعه است هم چنان که خصوص عدل از ویژگیهای گروهی از اهل سنت، به نام معتزله است که منقرض شده اند، به شمار می رود.(۱)

در بخش پیشین پیرامون عدل الهی سخن گفته شد، در این بخش پیرامون موضوع امامت از نظر قرآن بحث می نماییم فزون از این حد مربوط به کتابهای عقاید است که در این باره به صورت گسترده سخن گفته است.

دو دیدگاه در مسأله خلافت

در مسأله خلافت پس از رحلت رسول گرامی (صلی الله علیه وآله)، دو دیـدگاه متفاوت وجود دارد، یکی از آنِ اهل سـنت و دیگری از آن شیعه است، هر دو گروه معتقدند که خلیفه پس از پیامبر، کسی است که زمام امور را باید به دست

۱- [۱] اشـاعره و همچنین پیروان احمـد بن حنبـل «معتزله» را از اهل سـنت نمی۳داننـد. ر.ک بحوث فیالملل والنحل:۱/۴۱، ط بیروت.

بگیرد، و بـه تنظیم امـور بـپردازد، ولی در قلمرو کـار او، کاملاًـ دو نظر مختلـف و همین امر سـبب شـده که مـاهیت خلافـت و همچنین شرایط امام، در دو مکتب به دو گونه جلوه کند، اینک ما نخست نظریه اهل سنت را منعکس می کنیم ، آنگاه به بیان نظریه شیعه می پردازیم:

خلافت در نظر اهل سنت جزء فروع دین و از شاخه های امر به معروف و نهی از منکر است، عضدالدین ایجی می گوید:

«وهِی عِندنا من الفروع وَإنّما ذکرناها فی علم الکلام تأسّیاً بِمَنْ قبْلَنا».(۱)

«خلافت نزد ما جزء فروع دین است و اگر در «علم کلام» از آن سخن گفتیم به پیروی از پیشینیان است».

سعدالدین تفتازانی می گوید:

«لا نزاع فی انّ مباحث الإمامه بعلم الفروع أليق لرجوعها إلى انّ القيام بالإمامه ونصب الإمام الموصوف للصفات المخصوصه من فروض الكفايات... ولا خفاء انّ ذلك من الأحكام العمليه دون الاعتقاديه».(۲)

«شـکی نیست گفتگو درباره امامت به علم فروع شایسته تر است زیرا واقعیت امامت به این برمی گردد که امامی با صفات ویژه ای، برای اداره امور از طرف امت منصوب گردد واینکه این کـار از احکـام عملی و فرعی است نه اعتقـادی، بر کسـی پوشـیده نیست».

در حالی که شـیعه امامت را اصلی از اصول می داند، البته نه از اصول دین، بلکه از اصول مذهب ومفاد آن این است که ایمان و کفر به مسأله امامت بستگی ندارد، ولی در عین حال تکمیل ایمان و نجات اخروی در گرو اعتقاد به این اصل است.

۱- [۱] مواقف:ص ۳۹۵.

۲- [۲] شرح مقاصد: ۲/۲۷۱.

در این جـا بایـد از نویسـندگان اهـل سـنت دوسـتانه گله کرد، زیرا هرگاه امامت فردی، پس از رسول خـدا جزء فروع دین می باشـد، در این صورت نبایـد اختلاف در خلافت فردی مایه تفسـیق و تکفیر گردد، جایی که خود اصل حکم جنبه فرعی دارد، موضوع وخلافت خود شـخص آن، به نحو شایسـته تر جنبه فرعی خواهد داشت، و اختلاف در فروع در میان علما و دانشمندان فزون از شمارش است.

بنـابراین اختلاـف در مسـأله خلاـفت چـه از نظر حکـم کلی (نصـب امـام بر عهـده خـداست یـا امـت) و چـه از نظر موضـوع و متصـدی(خلاـفت از آن علی است یا ابو بکر) بسان اختلاف در دیگر مسایل فرعی ماننـد اختلاف در جواز مسـح بر جوراب یا کفش یـا عمـل به قیاس خواهـد بود، همان طور که اختلاف در دو حکم یاد شـده هیـچ گاه مایه جنگ وجـدال نبوده همچنین مسأله خلافت چه از نظر حکم کلی و چه از نظر متصدی نیز نباید مایه جنگ و جدال شود.

شگفت این جـا است که امام حنبلی ها (۱) اعتقاد به خلافت چهار امام را در عـداد مسایل عقیدتی آورده همچنان که ابوجعفر طحاوی (۲) از او پیروی کرده، و پس از این دو، اعتقـاد به خلاـفت خلفا در کتاب های ابوالحسن اشـعری(۳) و شیخ عبدالقاهر بغدادی(۴) در ردیف اصول آمده است.

حقیقت همان است که آن دو متکلم نخست بیان کرده اند ، و دیگران که آن را جزء اصول آورده اند از واقعیت امامت غفلت کرده و آن را از اصول شمرده اند و از نظر تاریخی نخستین کسی که با شیطنت خاصی آن را در عداد

۱- [۱] کتاب السنه: ص ۴۹.

۲- [۲] شرح عقیده طحاوی: ص ۴۷۱.

۳- [۳] الابانه فی أُصول الدیانه: باب ۱۶، ص ۱۹۰.

۴- [۴] الفرق بین الفرق: ص ۳۵۰.

مسایل عقیدتی قرار داد، عمروعاص بود، آنگاه که با ابو موسی اشعری در «دومه الجندل» در مسأله حکمیت به شور پرداخت، و هدف او از قرار دادن خلافت دو خلیفه نخست در شمارش عقاید ،تعریض به امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود.(۱)

اختلاف در ماهیت خلافت

در گذشته یادآور شدیم، که اختلاف در اینکه، خلافت جزء احکام فرعی است، یا از اصول است، سبب اختلاف در ماهیت خلافت و امامت شده است. امام در نزد اهل سنت شبیه رئیس دولت است که امروزه افراد از راههای گوناگون به چنین مقامی می رسند، گاهی او را مردم انتخاب کرده و گاهی نمایندگان مردم در مجلس شورا، و احیاناً از طریق کودتای نظامی بر سر کار می آیند، در چنین فرمانروایی شرطی جز لیاقت و شایستگی برای اداره امور و آگاهی اجمالی از شریعت، چیز دیگری لازم نیست، در طول مدت خلفای اموی و عباسی به عنوان جانشینان پیامبر بر مردم حکومت کردند و برخی فاقد بعضی از این شرایط نیز بودند.

با توجه به این اصل (ماهیت خلافت شبیه رؤسای دولت انتخابی مردم است) در شگفت نخواهید بود که متکلمان بزرگی مانند «باقلانی» و «طحاوی» و «تفتازانی» درباره خلیفه مسلمین سخنی گفته اند که با توجه به ماهیت خلافت نزد آنان، دور از حقیقت نیست.

ابوبکر باقلانی می گوید:

«لا ینخلع الإمام بفسقه وظلمه بغصب الأموال، وضرب الابشار، وتناول

۱- [۱] مروج الذهب: ۲/۳۹۷.

النفوس المحرّمه، وتضـييع الحقوق، وتعطيل الحدود، ولا يجب الخروج عليه بل يجب وعظه وتخويفه وترك طاعته فی شیء ممّا يدعو إليه من معاصی اللّه».(۱)

«امام با نافرمانی خـدا و غصب اموال مردم و زدن چهره ها ، و دست درازی به خون های حرام و نابودی حقوق دیگران، و عدم اجرای حـدود الهی، از مقـام و موقعیت خود برکنار نمی شود، بلکه بر امت است که او را نصـیحت کنـد و بترسانـد و در مورد گناه از او فرمان نبرد».

این سخن تنها سخن ابوبکر باقلانی نیست بلکه همه افرادی که از آنها نام بردیم آن را تکرار کرده اند. مثلًا تفتازانی می گوید:

«ولاـ ينعزل الإمام بالفسق أو بالخروج عن طاعه اللّه تعالی والجور(أی الظلم علی عباد اللّه) لانّه قـد ظهر الفسق وانتشـر الجور من الأئمه والأُمراء بعد الخلفاء الراشدين، والسلف كانوا ينقادون لهم ويقيمون الجُمَع والأعياد بإذنهم ولا يرون الخروج عليهم، ونُقِل عن كتب الشـافعيه انّ القاضـی ينعزل بـالفسق، بخلاـف الإمـام، والفرق، انّ فی انعزاله ووجوب نصب غيره، إثاره الفتن لما له من الشوكه بخلاف القاضی».(۲)

«امام از طریق فسق، با بیرون رفتن از طاعت خدا، و یا سـتم بر مردم از امامت خود، برکنار نمی شود، زیرا در گذشته از امیران و خلفا، فسق و جور دیده شده، ولی پیشینیان دست از بیعت خود برنداشته، و مطیع آنان بوده، و نماز جمعه و اعیاد را به اذن آنان برگزار می کردنـد، و به خود اجازه شورش بر خلاف آنان نمی دادنـد، از کتابهای فقهی شافعیه نقل شده است که اگر قاضـی فـاسق شـد خود به خود از منصب خویش منعزل می شود، ولی امام با فسق از مقام خود برکنار نمی گردد و نکته آن این اسـت که عزل قاضـی ونصب دیگری در جای آن مشـکلی پدیـد نمی آورد، به خلاف عزل امام که مایه فتنه ها است زیرا امام دارای شوکت و عظمت است».

آنچه که آنـان دربـاره امـام می گوینـد بـا توجه به مـاهیت امـامت، نزد آنـان سـخن بسـیار رواست، زیرا امام در نظر آنان یک سیاستمدار عالی است که

۱- [۱] التمهید: ص ۱۸۱.
۲- [۲] شرح العقائد النسفیه: ص ۱۸۵_ ۱۸۶، ط اسلامبول.

امت را در زندگی رهبری می کند و برای اشغال این مقام طریق خاصی نیز معین نشده حتی با کودتای نظامی نیز حائز این مقام می گردد.

امام از دیدگاه شیعه

اکنون که ماهیت امامت نزد اهل سنت آشنا شدیم، وقت آن رسیده است که با واقعیت امامت نزد شیعه آشنا گردیم، اگر امام نزد اهل سنت یک فرد سیاستمدار عادی است که وسایل زندگی مردم را تأمین می کند، وحدود الهی را اجرا می نماید ولی در نزد شیعه، امامت بسان نبوت یک منصب الهی است، و تفاوت این دو، در این است که پیامبر مؤسس دین و طرف وحی الهی است، در حالی که امام فاقد این دو منصب بوده است امّا دیگر وظایف پیامبر از نظر دینی و دنیوی بر دوش اوست.

بنابراین، امام علاوه بر اینکه وسایل زندگی مردم را تأمین می کند، و امنیت را برقرار می نماید،وحدود الهی را اجرا می کند. و به دفاع وجهاد می پردازد علاوه بر این امور یاد شده در زیر نیز بر عهده او است:

۱. تفسیر قرآن مجید. قرآنی که بزرگترین و جاودانه ترین معجزه پیامبر و مشعل نورانی مسلمانان تا روز رستاخیز است، همان طور که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) نیز به تفسیر آن پرداخت.

۲. بیان احکام و موضوعات نورسی که در عصر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وجود نداشته است.

۳. دفاع از حریم عقاید و احکام و پاسخ به شبهات و پرسشهای موافق و مخالف.

۴. مراقبت دین از تحریف و نگهبانی آن از هر گونه انحراف در اصول و

فروع.

نـاگفته پیـداست قیـام به چنین اموری در گرو یـک رشـته تربیت الهی و تعلیم غیبی است که بتوانـد وظـایف پیامبر را علاوه بر وظایف دنیوی در زمینه معنوی نیز تأمین نماید.

این جاست که از نظر شـیعه نصب امام بر عهده پیامبر آن هم به فرمان خداست زیرا شناسایی چنین فرد در امکان امت نیست، و اصولاً امام که در پرتو تربیت های الهی این چهار امر خطیر را برعهـده می گیرد، طبعاً معلم او باید او را به مردم معرفی کند، از این جهت شیعه می گوید: امامت «استمرار نبوت» نیست امّا استمرار وظایف پیامبر است و باید خدا او را معرفی کند.

سرانجام امامت از نظر شیعه دارای چنین تعریفی است: «رئاسه عامه فی أُمور الدین والدّنیا نیابه عن النبی (صلی الله علیه وآله)».

گاهی تصور می شود انسانی که ریاست کلیه امور مربوط به دین و دنیا را بر عهده می گیرد، پیامبر خواهد بود نه امام ولی این گفتار حاکی است که گوینـده مرز نبوت و امامت را در نظر نگرفته است، پیامبر طرف وحی و صاحب شـریعت است در حالی که امـام خزانه دار علوم نبوی است که به تدریـج آن را به مردم بـازگو می نمایـد نه طرف وحی است و نه حامـل وحی را می بیند و نه وحی الهی را می شنود.(۱)

قرآن مجید از انسانهایی یاد می کند که دارای کمالات معنوی بوده و هرگز در شمار پیامبران نبوده اند.

در باره مصاحب موسی (علیه السلام) می گوید:

(فَوَجَدَا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَیْناهُ رَحْمَهً مِنْ عِنْدِنا وَعَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنّا

۱- [۱] البته گروه «محدَّث» سخن فرشته را می۳شنوند، ولی هر سخن ملک، وحی اصطلاحی نیست.

عِلماً) .(۱)

«در آنجـا موسـی و همراهش بنـده ای از بنـدگان ما را یافته انـد که رحمت (و مرحمت عظیمی) از سوی خود به او داده و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته ایم».

این در حالی است که از جانب خدا به او علم آموخته شده بود، ولی نبی نبود.

در حقیقت امام در حالی که نه نبی است و نه صاحب شریعت و نه طرف وحی امّا از ناحیه خـدا به او علم آموخته شده که می تواند نیازهای امت را در چهار مورد برطرف کند.

مجملات قرآن و متشابهات آن را روشن سازد، احکام و موضوعات جدیـد بیان کند، به شـبهات تشـکیک گران پاسخ بدهد و نگهبان دین از هر نوع انحراف باشد.

تـا این جـا بـا دو نظریه مختلف دربـاره امـامت آشـنا شـدیم اکنون وقت آن رسـیده است که هر دو را بر محـک تجربه بزنیم تا روشن شود کدام یک از دو نظریه با واقع وفق می دهد ومصالح امت را در برمی گیرد.

***

مصالح همگانی و شیوه حکومت

اشاره

اکنون بایـد دید مصالح امت و شـرایط آن زمان، کدام یک از دو نظریه را تأیید می کند، آیا شـرایط ایجاب می کرد که پیامبر مسأله جانشینی را نادیده بگیرد و آن را بر عهده امت بگذارد، تا آنان برای اوجانشینی تعیین نمایند، یا مصالح امت در گرو این بود که او درباره بقای دین و صیانت آن بیندیشد و فرد

۱- [۱] کهف/۶۵.

جامع الشرایطی را به مسلمین معرفی کند، حالا خواه این فرد علی (علیه السلام) باشد یا فرد دیگر.

سخن در این جا درباره خلافت شخص معین مطرح نیست، بلکه موضوع به صورت کلی مورد بررسی قرار می گیرد، اینک تحلیل موضوع، از طرق گوناگون:

۱. خطر مثلث

روزی که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) دیده از جهان بربست، دولت جوان اسلامی را سه دشمن بزرگ از سه طرف احاطه کرده و پیوسته در فکر براندازی حکومت اسلامی بودند.

این سه دشمن عبارت بودند از:

۱. امپراتوری روم شرقی (شامات و فلسطین).

۲. امپراتوری ایران.

۳. ستون پنجم(منافقان داخلی).

در اهمیّت خطر دشمن نخست کافی است که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در سال هشتم نیروی عظیمی را برای مقابله با لشکر روم اعزام کرد و در این جنگ سه فرمانده سپاه اسلام یکی پس از دیگری جام شهادت نوشیده و لشکر شکست خورده اسلام به مدینه بازگشت، برای جبران شکست، پیامبر در سال نهم با ارتش سنگین، قریب به سی هزار نفر با تجهیزات خاصی تا سرزمین تبوک رفت و اثری از دشمن مشاهده نکرد، و راه را برای ادامه دفاع از کیان اسلام هموار ساخت و در آخرین روزهای درگذشت خود ارتشی را به فرماندهی «اسامه بن زید» آماده ساخت و اصرار ورزید که هر چه زودتر مدینه را ترک گویند و در مرز روم متمرکز شوند.

ص : ۱۱۳

در اهمیت ضلع دوم این مثلث کافی است که خسرو پرویز امپراتور ایران وقتی نامه پیامبر را دریافت کرد و از دعوت او به آیین توحید آگاه گردید از شدت عصبانیت نامه پیامبر را پاره کرد و به فرماندار یمن نوشت مدعی نبوت را دست بسته به سوی من روانه کن.

خطر ستون پنجم بر کسی پوشیده نیست، آیات فراوانی که در حقّ آنها نازل شده است، روشنگر پایه خطر آنها است آنان پیوسته مترصد بودند که پیامبر را ترور کنند، و یا پس از درگذشت او با ترفندی زمام امور را به دست گیرند قرآن در فتنه گری آنان چنین می فرماید:

(لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَهَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَکَ الأُمُورَ حَتّی جاءَالْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللّهِ وَهُمْ کارِهُونَ).[۱]

«آنها پیش از این، نیز در پی فتنه انگیزی بوده اند و کارهایی را بر زیان تو دگرگون ساخته به هم ریخته اند تا اینکه حق فرا رسید، و فرمان خدا آشکار گشت(و پیروز شدید) در حالی که آنها کراهت داشته اند».

آیا با وجود چنین دشمنانی نیرومند که به صورت یک مثلث، در صدد ضربه زدن بر حکومت جوان اسلام بوده اند صحیح بود که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) چشم از جهان بپوشد و برای آینده امت نیندیشد و شخصی را به عنوان رهبر معین نکند.

انسانی که چند فرزند خردسالی داشته باشد به هنگام احساس مرگ، در آینده فرزندان خود می اندیشد و با تعیین سرپرست، سعادت آنان را تأمین می نماید، آیا حفظ رسالت و زحمات دیرینه و وحدت مسلمین از نظر ارزش، کمتر از چند فرزند صغیر می باشد.

[۱] توبه/۴۸.

۲. زندگانی عشایری

زنـدگانی مسـلمانان در مکه و مـدینه زنـدگی عشـایری بود و هر عشـیره برای خود رئیس و پیشوایی داشت، و در تاریـخ عرب پیوسـته به خاطر اختلاف رؤسا، عشـیره ای به جان دیگری افتاده و خون همدیگر را می ریختند آنان با همان روح عشیره گری به اسلام پیوستند و در مواردی که قبیله انصار یا مهاجر درگیر می شدند اگر تدبیر حکیمانه رسول خدا نبود خون زیادی ریخته می شد(۱)حتی در داسـتان افـک نزدیـک بود دو قبیله اوس و خزرج به جـان هم بیفتنـد و حمام خون راه بینـدازند(۲) در این شرایط آیا مصلحت ایجاب نمی کرد که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)قاطعانه وارد کار شود و فرمانروای مسلمانان را معین کند؟! زیرا واگذاری آن به مسـلمانان، با داشـتن تیره های مختلف و شیوخ گوناگون نتیجه ای جز ایجاد دودستگی وکشمکش نـداشت و شاهـد روشن این جریان جریان سـقیفه است که در آنجا مهاجر و انصار یکدیگر را به باد فحش گرفته و زد وخورد انجام گرفت.

عمر در داسـتان سـقیفه می گویـد: مـا سـعد بن عبـاده را لگـد مال کردیم، مردی گفت: سـعد کشـته شـد گفت: خـدا سـعد را بکشد.(۳)

بررسـی یک چنین زندگی خصـمانه عشایری رهبر مسلمانان را بر آن می داشت که کار را به دست شیوخ قبایل و سران عشایر نسپارد، زیرا در این صورت جز اختلاف و خونریزی نتیجه نخواهد داشت.

۱- [۱] صحیح بخاری:۵/۱۱۹، باب غزوه بنی المصطلق.

۲- [۲] صحیح بخاری:۵/۱۱۹، باب غزوه بنی المصطلق.

۳- [۳] شرح نهج البلاغه:۶/۱۷.

۳. صحابه و پایه استقامت آنان در دین

شکی نیست در میان یاران پیامبر انسان های والا و وارسته ای بود که دعای آنان مایه نزول رحمت و خشم آنان مظهر خشم خدا بود، سخن درباره این گروه اندک نیست، سخن در مجموع یاران اوست آیا واقعاً از نظر آگاهی و اعتقاد قلبی و استقامت در دین، به آن پایه رسیده بوده اند که پیامبر رهبری را به دست آنان بسپارد و برود، یا اینکه این گروه پس از درگذشت پیامبر مانند دوران حیات او، از وجود یک رهبر قاطع و آگاه بی نیاز نبودند که این جمع را به سوی کمال رهبری کند و از کارشکنی ها جلوگیری نماید.

بررسی صفحات تاریخ نشان می دهد که در مراحل حساس، عقیده ها متزلزل و افکار گوناگونی به آنان رخ می داد و اندیشه بازگشت به عصر جاهلی در مخیّله ها خودنمایی می کرد، آیا صحیح است که پیامبر ناموس الهی (دین) را به چنین افرادی بسپارد؟ بی آنکه برای آن متولی مشخصی معین کند؟!

ما برخی از آیات را که حاکی از اندیشه عقب گرد برخی از صحابه به عصر جاهلی است منعکس می کنیم، قرآن در باره جنگ احد که از نبردهای سخت و جانکاه مسلمانان بود چنین می فرماید:

(وَما مُحَمَّدٌ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِی اللّهُ الشّاكِرين) .(۱)

«محمد فقط فرستاده خدا است و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بوده اند آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب برمی گردید(اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت بازگشت می نمایید) و هر کس به عقب باز گردد هرگز به خدا ضرری نمی زند، و

ص : ۱۱۶

۱- [۱] آل عمران/۱۴۴.

خداوند به زودی شاکران (استقامت کنندگان را) پاداش خواهد داد».

و نیز در آیه دیگر می فرماید:

(...وَطـائِفَهٌ قَـدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُـهُمْ یَظُنُّونَ بِاللّهِ غَیْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الجاهِلِیَّه یَقُولُونَ هَلْ لَنا مِنَ الأَمْرِ مِنْ شَـیْء قُلْ إِنَّ الأَمْرَ کُلَّهُ للّهِ یُخْفُونَ فی أَنْفُسِهِمْ ما لا یُبْدُونَ لَکَ یَقُولُونَ لَوْ کانَ لَنا مِنَ الأَمْرِشَیْءٌ ما قُتِلْنا هاهُنا ...).(۱)

«گروهی دیگر در فکر جـان خویش بوده انـد، آنها گمانهای نادرستی همچون گمانهای دوران جاهلیت درباره خـدا داشـتند و می گفتنـد آیا چیزی از پیروزی نصـیب ما می شود؟!، بگو همه کارها(پیروزی ها) به دست خـدا است، آنها در دل خود چیزی پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی سازند، می گویند اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم در اینجا کشته نمی شدیم».

ممکن است تصور شود این نوع ضـعفها و نارسـایی هـا مربوط به آغاز هجرت است وجنگ احـد در سال سوم هجرت رخ داد ولی مسـلمانان در اواخر هجرت از نظر عقیده و اندیشه و پایداری به حدّکمال رسـیده و شایسته آن بوده اند که پیامبر زمام کار را به دست آنـان بسپارد، ولی این انـدیشه را تاریـخ به شـدت رد می کنـد به گواه این که در جنـگ حنین که در سـال هشـتم هجرت رخ داد، مسـلمانان صـحنه نـبرد را ترک گفتـه و همگی جز عـده معـدودی رسـول گرامی (صـلی الله علیه وآله) را تنها گذاردند، در حا لی که پیامبر به آنان چنین خطاب می کرد:

أین أیها الناس؟ هلّموا إليّ ، أنا رسول اللّه.

ولذا قرآن درباره نبرد حنین می فرماید:

(لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّهُ فی مَواطِنَ کَثیرَه وَیَوْمَ حُنَیْن إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ

۱- [۱] آل عمران/۱۵۴.

فَلَمْ تُغْنِ عَنْكَمْ شَيْئاً وَضاقَتْ عَلَيْكَمُ الأرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرينَ).(۱)

«خداونـد شـما را در جاهای زیادی یاری کرد و در روز «حنین» نیز یاری نمود در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شـما را مغرور ساخت ولی فزونی جمعیت، به درد شـما نخورد و زمین با همه وسـعتش بر شـما تنگ شد ، سـپس پشت به دشمن کرده و فرار کردید».

جمله (ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرين) بازگو کننده پایه ایمان و پایبندی آنان به اسـلام عزیز و رهبر او است، آیا صـحیح است پیامبر آگاه از روحیه اکثریت آنان، در تحکیم آیین خود از طریق تعیین رهبر، کاری صورت ندهـد، ارتداد گروهی از طوایف پس از رحلت پیـامبر نشـانه بـارز ضـعف ایمـان آنـان بود، محاسـبه این نوع حادثه ها که طبعاً برای پیامبر روشن بود ایجاب می کرد که پیامبر قاطعـانه وصـی خود را معین کنـد تـا بر مشـکلات پیروز آیـد، واگـذاری امر رهبری به چنین گروهی که در میان آنان مؤمن و منافق، ثابت و متزلزل فراوان است مقرون به مصلحت نبود.

از این جهت می بینیم شـیخ الرئیس درکتـاب شـفا مسأله خلافت را مطرح می کنـد و یادآور می شود که تنصـیص بر وصـی از صواب بیشتری برخوردار است زیرا چنین کاری از ایجاد اختلاف و جـدال جلوگیری می کند، بر خلاف عکس آن که موجب دو دستگی و اختلاف در زندگی می باشد.(۲)

سر درگمی در شیوه حکومت

نویسندگان اهل سنت مسأله تنصیصی بودن خلافت را نپذیرفته، ولی

۱- [۱] توبه/۲۵.

۲- [۲] شفا، فصل ۵، ص ۵۶۴، متن ۱۳ از بخش الهیات، مقاله ۱۰.

الگوی روشنی از خلافت اسلامی ارائه نکرده اند.

پیامبر در آخرین لحظات حیات خود بر سر دو راهی بود یا باید قاطعانه خلیفه وجانشین تعیین کند ویا لااقل شیوه حکومت را به مسلمانان آموزش دهد، متأسفانه از نظر اهل سنت پیامبر هیچ کدام را انجام نداده است، بالأخره پیامبری که در موضوعات بی شماری سخن گفته محال است در یک چنین قضیه مهمی شیوه حکومت را بیان نکند، و شگفت این است که در مجموع روایات وارد در صحاح و سنن روایتی که بیانگر شیوه حکومت باشد وارد نشده است در حالی که نویسندگان اهل سنت تنها به آیه های مشاوره بسنده کرده و می گویند شیوه حکومت بر اساس شوری استوار است در حالی که اصل مشاوره یک اصل کلی است و اصل کلی نمی تواند بیانگر صدها مسایل مربوط به حکومت اسلامی باشد، باید در کنار این اصل، اصول دیگری نیز در کتاب و سنت وارد شود تا این خلأ را پر کند.

شوری از اصول ارزنده اسلام است ولی تنها این اصل نمی توانـد، بیانگر شیوه حکومت اسلامی باشـد، حکومت برای خود، اصول و شرایطی لازم دارد که باید وحی آسمانی آنها را بازگو کند.

خلاصه اکمال دین در گرو، انجام یکی از دو چیز است:

۱. نصب امام و تعیین خلیفه آنگاه خود خلیفه به خاطر منصوب بودن جوانب کار را روشن می سازد.

۲. بیان شیوه حکومت از نظر منتخِب و منتخب، و شرایط انتخاب و دهها موضوعات جانبی که بدون روشن شدن آنها، شیوه حکومت واضح نمی شود.

متأسفانه از نظر اهل سنت هیچ کدام از دو امر اساسی انجام نگرفته نه

امامی معین شده و نه شیوه حکومت به صورت روشن و جامع بیان گردیده است.

حکومت شورایی

نویسندگان اهل سنت بالأخص در عصر حاضر شیوه حکومت اسلامی را شورایی می انگارند و پشتوانه حکومت اسلامی را همان دو آیه ای که پیرامون شورا در قرآن وارد شده است می دانند، ولی آنان از نکته ای غفلت ورزیده اند که اگر حکومت اسلامی بر اساس «شوری» استوار بود لازم بود پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) حدود و خصوصیات آن را بیان کند، در حالی که درباره خصوصیات آن سخنی به میان نیامده است، مثلاً یادآور شود: چه کسی اصل شوری را به اجرا بگذارد؟

رأی دهندگان چه کسانی باشند؟ انصار و مهاجر یا مسلمانان مدینه و مکه یا همه مسلمانان.

در صورت اختلاف نظر، ملاک ترجیح چیست، اکثریت است یا ملاکهای دیگر.

این پرسشها و دهها پرسش مانند آن در هاله ابهام باقی است از این جهت نمی توان گفت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) بر همین اصل، اعتماد نمود و درباره شیوه حکومت سخنی نگفته است.

گذشته از این باید دید آیات مربوط به شورا به کدام یک از امور ناظر می باشد، اینک آیات مربوطه را مطرح کرده بعداً در حدود دلالت آنها سخن می گوییم:

۱. (...وَشاوِرْهُمْ فِی الأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ...) .(۱)

۱- [۱] آل عمران/۱۵۹.

«با آنان در کار مشورت کن هر موقع تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن».

۲. (وَالَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقامُوا الصَّلاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ وَمِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ) .(۱)

«کسانی که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و نماز را به پا می دارند و کارهایشان به صورت مشورت صورت می پذیرد، و از آنچه به آنها روزی دادیم، انفاق می کنند».

دقت در مفاد و شرایط نزول، مانع از آن است که آیه ها ناظر به بیان شیوه حکومت در اسلام باشد.

آیه نخست خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) است که با یاران خود به شور بپردازد، در مورد آیه، حاکم از جانب خدا معین شده و به حاکم مسلَّم یعنی پیامبر، خطاب می کند که برای جلب قلوب یاران خود با آنان مشورت کند در این صورت آیه ناظر به شور در تعیین حاکم نخواهد بود، بلکه بیانگر وظیفه حاکم موجود است که چنین کند و امّا اینکه مردم نیز در تعیین حاکم از این اصل بهره بگیرند هرگز آیه ناظر به آن نیست.

آیه دوم خطاب به افراد با ایمان است که در «امور مربوط به خویش» مشورت کنند در این صورت باید احراز شود که خلافت پس از درگذشت پیامبر از امور واگذار شده به مردم است یا نه، و ما احتمال می دهیم که این امر، به مردم واگذار نشده است و در اختیار خدا و رسول او است، با این احتمال نمی توان آیه را سند شیوه حکومت اسلامی دانست.

در پایان یادآور می شویم بسیاری از افراد که در شیوه حکومت کتاب یا رساله نوشته اند اعضای شورا را گروهی به نام (أهل الحل والعقد) معرفی کرده اند یعنی کسانی که باز و بستن امور به دست آنها است ولی خود این جمله

۱- [۱] شوری/۳۸.

از مبهمات است، زیرا روشن نیست که آیا مقصود علما و دانشمندان است آن هم در چه پایه از علم و دانش، و میزان سنجش دانش آنها چیست؟

یا مقصود مسئولان حکومت اسلامی است؟

یا کسانی که در ارتش و سپاه اسلام مشغول انجام وظیفه می باشند؟

در هر حال، در این که شورا یکی از اصول اجتماعی اسلام است سخنی نیست، ولی آیا در همه موارد یا موارد خاصی، این اصل تنها نمی تواند چهره حکومت را روشن کند.

خلاصه پیامبر برای حفظ میراث الهی بر سر دو راهی قرار گرفته بود.

الف. پیامبر قاطعانه پیشوای پس از خود را تعیین کند.

ب. شیوه و خصوصیات حکومت و وظیفه مسلمانان را به صورت روشن بیان کند. متأسفانه از نظر اهل سنت هیچ کدام انجام نگرفته است. و هرگز نمی توان به اصل شورا در تبیین صیغه حکومت اکتفا کرد.

بیعت و شیوه حکومت اسلامی

یکی از شیوه های زندگی عرب قبل از اسلام بیعت با رئیس عشیره بود و اسلام نیز آن را در مواردی تنفیذ کرد، مردم مدینه در سال ۱۱و ۱۲ در عقبه «منی» با پیامبر بیعت کردند که اگر رسول گرامی به سرزمین آنان وارد شود، از او بسان فرزندان و بستگان خود دفاع کنند، این نوع بیعت مربوط به تعیین حاکم نبود بلکه نتیجه ایمان آنان به رسول خدا بود و تعهد نمودند که از رهبر خود دفاع کنند.

پس از هجرت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) دوبار نیز با پیامبر بیعت کردند یکی در غزوه حدیبیه و دیگری در بیعت زنان مکه با پیامبر.

درباره بیعت نخست قرآن چنین می فرماید:

(لَقَدْ رَضِیَ اللّهُ عَنِ الْمُؤْمِنینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَره فَعَلِمَ ما فی قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّکِینَه عَلَیْهِمْ وَأَصابَهُمْ فَتْحاً قَرِیباً) .(۱)

«خداوند از مؤمنان هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کرده اند راضی و خشنود شد، خدا آن چه را در درون دلهایشان نهفته بود می دانست از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزی نزدیک به عنوان پاداش نصیب آنها فرمود».

و در آیه دیگر می فرماید:

(...إِذا جاءَکَ الْمُؤْمِناتُ یُبایِعْنَکَ عَلی أَنْ لا یُشْرِکْنَ بِاللّهِ شَیْئاً وَلا یَسْرِقْنَ وَلا یَزْنِینَ وَلا یَقْتُلْنَ أَولادَهُنَّ وَلا یَأْتینَ بِبُهْتان یَفْتَرِینَهُ بَیْنَ أَیْدیهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلا یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوف فَبایِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِر لَهُنَّ اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ).(۲)

«ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آینـد و با تو بیعت کننـد که چیزی را شریک خدا قرار ندهنـد دزدی و زنا نکننـد، فرزندان خود را نکشند، تهمت و افترایی پیش دست و پای خود نیاورند و در هیچ کار شایسته ای مخالفت فرمان تو نکنند، با آنها بیعت کن و برای آنان از درگاه خداوند آمرزش بطلب که خداوند آمرزنده و مهربان است».

ولی باید توجّه نمود که هر دو آیه خارج از موضوع ما است.

در آیه نخست آنان به نبوت پیامبر ایمان آورده و حاکم اسلامی از جانب خدا معین نشده بود بیعت برای این بود که از جان او دفاع کنند همچنان که از

۱- [۱] فتح/۱۸.

۲- [۲] ممتحنه/۱۲.

جان و فرزندان خود دفاع می نمایند، یعنی حاکم مشخص، و فقط بیعت کردند که در این لحظه حساس، از او دفاع نمایند.

آیه دوم درباره تعیین حاکم نیست بلکه تأکید بر ایمان آنان به نبوت پیامبر است و در حقیقت عملاً متعهد شدند که به شریعت او عمل کنند از این جهت یادآور می شود که شرک نورزند، زنا نکنند، دزدی نکنند، سرقت نکنند، در این صورت این آیات را نمی توان ناظر به بیان شیوه حکومت دانست.

گذشته از این، مجرد بیان بیعت در شناساندن شیوه حکومت کافی نیست، باید در کنار بیان بیعت، خصوصیات خلیفه از نظر ایمان و تقوا و علم و آگاهی و دیگر شرائط بیان گردد، در حالی که هیچ کدام از دو، در سنت وارد نشده است.

آنچه که انسان از دقت در این آیات و موارد بیعت استفاده می کند این است که هدف از بیعت تعیین حاکم و یا تثبیت حکومت او نیست بلکه اخذ بیعت برای تأکید بر عمل به مقتضای ایمان است.

از این جهت در حدیبیه بیعت نمودند تا سر حد جان از اسلام دفاع کنند یا در محیط مکه زنان بیعت می کردند شرک نورزند و کار زشت انجام ندهند.

آری پس از درگذشت پیامبر تعیین خلیفه از طریق بیعت صورت گرفت آن هم در دو مورد:

۱. خلافت خلیفه نخست، با بیعت افراد اندکی.

۲. خلافت امیرمؤمنان (علیه السلام) با اکثریت قریب به اتفاق.

گویا یک چنین روش، استمرار بر همان سیره پیش از اسلام بود که از طریق بیعت شیخ قبیله را گزینش می کردند ولی مسلماً عمل صحابه مدرک برای حکم شرعی نیست، حکم شرع را باید از کتاب و سنت گرفت نه از افراد غیر

معصوم آن هم در چنین مسأله سرنوشت ساز.

خلاصه سخن این که اسلام که آیین جهانی است و تا روز رستاخیز باید جهان را اداره کند حتماً در عظیم ترین و اساسی ترین مسأله به نام حکومت اسلامی روشن گریهای گسترده داشته باشد.

شیوه حکومت در سخن پیامبر

سخنان حکیمانه از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده است روشنگر تنصیصی بودن مقام امامت از روز نخست می باشد.

ابن هشام می نویسد: پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در موسم حج قبیله «بنی عامر» را به اسلام دعوت کرد رئیس آنان گفت:

«أرأیت إن نحن بایعناك علی أمرك ثمّ أظهرك اللّه علی من خالفك أیكون لنا الأمر من بعدك؟».

«آیا چه نظر می دهی اگر ما با تو بیعت كردیم خدا تو را بر مخالفان پیروز كرد، آیا پس از تو، ما سهمی در كار تو خواهیم داشت؟».

پیامبر در پاسخ فرمود:

«الأمر إلی اللّه یضعه حیث یشاء».(۱)

«كار مربوط به خداست هر كجا بخواهد آن را قرار می دهد».

رئیس بنی عامر رسالت پیامبر را یک حکومت بشری فکرمی کرد ولذا انتظار داشت در برابر کمک به پیامبر، سهمی در آن داشته باشد، پیامبر دست رد بر سینه او زد، و امر حکومت را مربوط به خدا دانست که باید او تعیین کند، اگر به راستی زمام حکومت در دست امت اسلامی یا اهل حل و عقد یا دیگران

۱- [۱] سیره ابن هشام:۲/۴۲۴.

بود پیامبر می فرمود: «الأمر إلی الأمّه أو إلی أهل الحلّ والعقد» یا به گونه ای که برای طرف مفهوم باشد.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در تعیین شیوه حکومت از جمله ای بهره گرفت که خدا در مورد رسالت از آن استفاده کرده است چنانکه می فرماید:

(...اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ...) .(۱)

«خدا آگاه تر است رسالت خود را کجا قرار دهد».

برداشت صحابه از خلافت پس از درگذشت پیامبر

بررسی تاریخ خلافت نشان می دهد که تعیین خلیفه از طریق تنصیص خلیفه پیشین صورت می گرفت اگر از خلافت ابی بکر و امیرمؤمنان صرف نظر کنیم دیگر خلافت ها همگی جنبه تعیینی و تنصیصی داشته است خلافت عمر به وسیله ابی بکر انجام گرفت.(۲)

خلافت عثمان از طریق شورای شش نفره به نتیجه رسید شورایی که اعضای آن را خلیفه پیشین معین کرد.(۳)

آنگاه که عمر ترور شد عایشه از طریق فرزند خلیفه «عبداللّه بن عمر» به او پیام فرستاد و گفت: سلام مرا به پدر برسان و بگو امت محمد را بدون نگهبان ترک مکن، کسی برای آنها معین کن زیرا من از فتنه می ترسم.

عبداللّه بن عمر به پدر گفت: در میان مردم شایع است که تو کسی را بر

۱- [۱] انعام/۱۲۴.

۲- [۲] طبقات ابن سعد: ۳/۲۰۰; کامل ابن اثیر:۲/۲۹۲.

۳- [۳] کامل ابن اثیر:۳/۳۵.

خلافت برنمی گزینی، اگر برای تو شتر و گوسفندانی باشد و آن را در اختیار چوپانی قرار دهی، هرگاه چوپان آنها را در بیابان رها کند درباره او چگونه قضاوت می کنی؟ آیا دامهای تو را در معرض هلاکت قرار نداده است اگر چنین است رعایت مصالح مردم از اهمیت بالایی برخوردار است.(۱)

هنگامی که معاویه فرزند خود «یزید» را به عنوان خلیفه مسلمین معرفی کرد عبداللّه بن عمر را خواست و به او چنین گفت: من دوست نداشتم امت محمد را پس از خویش بسان گله بدون چوپان رها کنم.(۲)

همه این جمله حاکی است که صبغه حکومت در نزد همگان جنبه تنصیصی داشت مسأله شورا یا بیعت اهل حل و عقد تئوری هایی است که بعدها متکلمان اهل سنت مطرح کرده اند.

آری مقصود از استشهاد با این جمله ها ردّ نظریه شورا و بیعت است و الاّ تنصیص بشر تا به وحی الهی منتهی نشود فاقد ارزش خواهد بود.

تا این جا مسأله امامت و خلافت از نظر نبوت روشن گشت، اکنون باید ببینیم دلایل موجود در کتاب و سنت کدامیک از دو نظر را تأیید می کند.

۱- [۱] حلیه الأولیاء:۱/۴۴.

۲- [۲] الإمامه والسیاسه:۱/۱۶۸.

۲– آیات ولایت و خلافت

اشاره

در این فصل آیات مربوط به خلافت و امامت را مورد بررسی قرار می دهیم تا روشن شود قرآن کدام یک از دو نظریه را تأیید می کند، اینک تفصیل موضوع:

۱. آیه انذار نزدیکان

وحی الهی در کوه حرا بر قلب پیامبر، نازل گردید، و او را به مقام نبوت و رسالت مفتخر ساخت، رسالتی که باید در سطح جهانی پیاده گردد، و تمام ملل روی زمین، زیر پرچم آیین اسلام درآیند. فرشته وحی هر چند او را به مقام رسالت مفتخر ساخت، ولی نقطه شروع کار و وقت تبلیغ رسالت را برای مردم معین نکرد، از این نظر پیامبر به مدت سه سال، از دعوت عمومی خودداری نمود، تنها از رهگذر تماسهای خصوصی با افراد قابل و شایسته، توانست گروه کمی را به آیین خویش هدایت کند.

پس از گذشت سه سال، پیک وحی الهی فرا رسید، و فرمان داد که پیامبر دعوت همگانی خود را از طریق دعوت خویشاوندان و بستگان آغاز نماید، و او را با آیه زیر مورد خطاب قرار داد و گفت:

(وَأَنْذِرْعَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ * وَاخْفِضْ جناحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ

مِنَ الْمُؤْمِنینَ* فَإِنْ عَصَوْکَ فَقُلْ إِنِّی بَرِیءٌ مِمّا تَعْمَلُونَ) .(۱)

«بستگان نزدیک خود را از عذاب الهی بیم ده، پر و بال پر مهر و مودت خود را بر سر افراد با ایمان پایین بیاور (و نسبت به آنان ابراز علاقه و محبت کن) و اگر با تو از در مخالفت وارد شوند بگو من از کارهای (بد شما) بیزارم».

از این جهت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) دستور داد که چهل و پنج نفر از شخصیتهای بزرگ بنی هاشم را برای ضیافت ناهار، دعوت کند، و غذایی از گوشت، همراه با شیر آماده سازد.

مهمانان همگی در وقت معین، به حضور پیامبر شتافتند، و پس از صرف غذا، «ابولهب» عموی پیامبر با سخنان سبک خود، مجلس را از آمادگی برای طرح سخن و تعقیب هدف، برانداخت و مجلس بدون اخذ نتیجه به پایان رسید، و مهمانان پس از صرف غذا و شیر، خانه رسول خدا را ترک گفتند.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) تصمیم گرفت که فردای آن روز ضیافت دیگری ترتیب دهد، وهمه آنان را جز «ابولهب» به خانه خود دعوت نماید. باز علی (علیه السلام) به دستور پیامبر ، غذا و شیر آماده نمود. و از شخصیتهای برجسته و شناخته شده بنی هاشم برای صرف ناهار و استماع سخنان پیامبر، دعوت به عمل آورد. مهمانان همگی در موعد مقرر به خانه پیامبر آمدند«وی» پس از صرف غذا، در مجمع بزرگی که شخصیتهای بنی هاشم، در آنجا گرد آمده بودند، برای دعوت خویشاوندان به آیین توحید ورسالت خویش به پا خاست، و سخنان خود را چنین آغاز نمود:

«به راستی، هیچ گاه راهنمای مردم، به آنان دروغ نمی گوید;

به خدایی که جز او خدایی نیست، من فرستاده او به سوی شما و عموم جهانیان هستم».

«هان! آگاه باشید، همان گونه که می خوابید، می میرید، و همچنان که

۱- [۱] شعراء/۲۱۴ـ ۲۱۶.

بیـدار می شویـد (روز رسـتاخیز) زنـده خواهیـد شـد، نیکوکاران به پاداش اعمال، و بدکاران به کیفر کردار خود می رسـند، و بهشت جاویدان برای نیکوکاران و دوزخ همیشگی برای بدکاران آماده است».

«هیـچ کس از مردم، برا ی کسـان خود، چیزی بهتر از آنچه من برای شـما آورده ام، نیـاورده است من خیر دنیـا و آخرت برای شما آورده ام، خدایم به من فرمان داده که شما را به توحید و یگانگی وی و رسالت خویش دعوت کنم» آنگاه فرمود:

«فَأيّكم يوازرني على هذا الأمر، على أن يكون أخي ووصيي وخليفتي فيكم؟».

«چه کسی از شما مرا در این راه کمک می کند، تا برادر ووصی و نماینده من درمیان شما باشد؟».

او این جمله را گفت و مقـداری مکث نمود، تا ببینـد کدام یک از آنان به ندای او پاسخ مثبت می گوید در این موقع سـکوت آمیخته با بهت و تحیّر بر مجلس، حکومت می کرد، و همگی سر به زیر افکنده و در فکر فرو رفته بودند.

ناگهـان علی (علیه السـلام) که سن او در آن روز، از ۱۵ سال(۱) تجاوز نمی کرد، سـکوت را درهم شکست و برخاست رو به پیـامبر کرد وگفت: ای پیـامبر خـدا من تـو را در این راه یـاری می کنم، سـپس دست بسوی پیـامبر دراز کرد، تـا دست او را به عنوان پیمـان فـداکاری، بفشـارد در این موقع، پیامبر دسـتور داد که علی (علیه السـلام) بنشـیند و بار دیگر گفتار خود را تکرار نمود. بـاز علی (علیه السـلام) برخـاست و آمادگی خود را اعلام کرد، این بار نیز پیامبر به وی دسـتور داد که بنشـیند، در مرتبه سوم نیز بسان دومرتبه پیشین جز علی (علیه السلام)کسی برنخاست، و تنها او

۱- [۱] به قولی ۱۳ سال.

بود که پشتیبانی خود را از هدف مقدس پیامبر اعلام کرد، در این موقع پیامبر، دست خود را بر دست علی (علیه السلام) زد وجمله تاریخی خود را در مجلس بزرگان بنی هاشم درباره علی (علیه السلام)القا نمود وگفت:

«انّ هذا أخی ووصیّی وخلیفتی فیکم».(۱)

«هان ای خویشاوندان و بستگان من! بدانید که علی برادر ووصی و خلیفه من در میان شماست».

بنابه نقل سیره حلبی، دو لفظ دیگر نیز افزود و گفت: «ووزیری ووارثی; یعنی : وزیر ووارث من نیز می باشد».

از این راه نخستین وصی اسلام به وسیله آخرین سفیر الهی، در آغاز رسالت که هنوز جز گروه کمی به آیین وی نگرویده بود تعیین گردید.

از اینکه پیامبر، نبوت خود و امامت علی (علیه السلام) را همزمان اعلام کرد و روزی که به بستگان خود گفت: مردم! من پیامبر خدا هستم، همان روز نیز فرمود: که علی (علیه السلام) وصی وجانشین من است، می توان مقام و موقعیت امامت را به نحو روشن ارزیابی نمود، و اینکه این دو مقام از یک دیگر جدا نبوده، و همواره دومی مکمل برنامه رسالت است.

این حدیث در اصطلاح محدثان به حدیث «بدء الدعوه» یا «حدیث الدار» معروف است و دلالت آن بر ولایت و خلافت علی پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روشن است و این می رساند که از روز نخست، منصب امامت بسان نبوت، مقام تنصیصی است نه اختیاری و یا انتخابی، شگفت آور این که برخی از مورخین حدیث رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را در تاریخ خود به نحو صحیح آورده ولی در

۱- [۱] تاریخ طبری:۲/۲۱۶; کامل ابن اثیر:۲/۲۴ ; سیره حلبی:۱/۳۲۱; شرح شفای قاضی عیاض:۳/۳۷ و غیره.

بخش تفسیر دست به تحریف زده است.

محمد بن جریر طبری (۲۲۴_ ۳۱۰) در تاریخ خود داستان گذشته را به نحوی که نگاشتیم آورده است.(۱)

ولی آنگاه که در تفسیر خود به آیه ۳۱۴ سوره شعراء می رسد و به نقل شأن نزول آیه می پردازد، کلام پیامبر را تحریف می کند و می نویسد:

پیامبر رو به آنها کرد و چنین گفت: «فأیّکم یوازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی وکذا وکذا» و در حقیقت به جای کلمه های «أخی ووصیّی و خلیفتی» الفاظ کنایی به کار می برد.

یعنی: پشتیبانی علی(علیه السلام) را از پیامبر نقل می کند، و آنگاه که به بیان سخن پیامبر درباره علی می رسد، به جای الفاظ «وصی و خلیفه من، الفاظ کنائی به کار می برد و می گوید: توبرادر و چنان و چنین من هستی». تا تصریح بر خلافت امام را نقل نکرده باشد.

این نوع تحریف در تاریخ فراوان است و روز به روز بر دامنه آن افزوده می شود خصوصاً که الآن کتابهای بزرگان در دست نشر و تجدید چاپ است محققان مزدور آنچه که مربوط به تشیع و ولای اهل بیت (علیهم السلام) است در حدّامکان حذف و یا تحریف می کنند.

ابن کثیر شامی نیز در تفسیر خود به جای پیروی از تاریخ طبری، از تفسیر طبری پیروی کرده و کلمات کنایی به کار برده است.

شگفت انگیزتر کار دکتر هیکل در کتاب «حیات محمد» است که فقط به نقل جمله نخست اکتفا کرده است و می گوید: پیامبر چنین گفت: «فَأَیّکم یوازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی ووصی وخلیفتی فیکم» ولی جمله دوم را که پیامبر بعد از برخاستن علی گفت، به کلی نقل نکرده است.

۱- [۱] همان مدرک.

آنگاه که آن کتاب در جامعه مصر منتشر شد خرده گیران متعصب ، او را به خاطر نقل این حدیث حتی به صورت ناقص انتقاد کرده او ناچار شـده که خشم خدا را در برابر رضای مردم بخرد از این جهت در چاپ دوم و چاپهای بعدی جمله نخست را نیز حذف کرد، این است معنی روشنفکری و آزاد منشی.

۲. آیه (إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّه)

اشاره

(إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ).(۱)

«ولی شما، خدا و پیامبر او و کسانی هستند که ایمان دارند ونماز می گزارند، و در حال رکوع زکات می دهند».

(وَمَنْ یَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغالِبُونَ).(۲)

«هرکس خدا و فرستاده او و افراد با ایمان را ولی خود اتخاذ کند، به راستی (پیروان) حزب خدا پیروزند».

مفسران می نویسند: سائلی وارد مسجد شد و درخواست کمک کرد، کسی چیزی به او نداد، امام علی (علیه السلام) در حالی که در رکوع بود با انگشت خود که انگشتری در آن بود به فقیر اشاره کرد تا انگشتری را از دست او در آورد، او نیز انجام داد و مسجد را ترک گفت.

در این موقع خبر به پیامبر رسید، او رو به درگاه الهی نمود وگفت: خدایا همان طور که برای موسی از خاندان خویش، وزیری معین نمودی، پروردگارا برای من نیز از اهل بیتم،وزیری معین بفرما، در این لحظه فرشته وحی فرود آمد و آیه یاد شده را برای پیامبر خواند.

ص : ۱۳۳

۱- [۱] مائده/۵۵.

۲- [۲] مائده/۵۶.

شأن نزول آیه را به صورتی که نقل گردید، شخصیت های برجسته ای از صحابه مانند خود امام، ابن عباس، عمار، جابر، ابو رافع، انس بن مالك، و عبداللّه بن سلام نقل کرده اند.(۱)

شیوه استدلال با این آیه بسیار روشن است زیرا مقصود از ولی همان متصرف و سرپرست و آن کسی است که برخود انسان اولویت دارد نه دوست، گواه این مطلب این است که ولایت را مقید به فردی کرده است که در حال رکوع صدقه می دهد، و اگر مقصود از ولایت دوست بود این اختصاص به فردی، اختصاص نداشت زیرا همه مؤمنان به حکم آیه:

(وَالْمُؤمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَولياءُبَعْض...) (۲) دوست و یاور یکدیگرند.

از این جهت برای ولی در آیه معنایی جز همین ولی و سرپرست نیست.

خلاصه از این که آیه ولایت را بر سه نفر منحصر می کند خدا و پیامبر و کسانی که در حال رکوع صدقه می دهند، حاکی از این است که این ولایت غیر از این ولایت عمومی همه مؤمنان نسبت به یکدیگر است، و آن جز ولایت عامه و متصرف در امور کس دیگری نیست.

حدیثی که در مورد امیرمؤمنان وارد شده است مؤید این مطلب است پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)فرمود:

«یا علیّ أَنْتَ ولیُّ کلّ مؤمن من بعدی».(۳)

«ای علی! تو پس از من ولی هر فرد با ایمان هستی».

۱- [۱] کنز العمال، ص ۴۰۵، حدیث شماره ۱۳۷; تفسیر فخر رازی:۱۲/۲۶; تفسیر نیشابوری:۶/۱۵۴.

۲- [۲] توبه/۷۱.

۳- [۳] مسند احمد:۴/۴۳۷; مستدرك حاكم:۳/۱۱۱.

از این که لفظ «من بعدی» در حدیث آمده است گواه بر این است که مقصود زعامت و سرپرستی جامعه مسلمانان است و در حقیقت مقصود از ولی در آیه، همان «اولی بودن» است که در آیه ای در حقّ پیامبر وارد شده است چنانکه می فرماید:

(اَلنَّبِیُّ أَولی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ...) .(۱)

«پیامبر به افراد با ایمان از جان آنها اولی و شایسته تر است».

شکی نیست که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) دارای مقاماتی بوده و از این طریق بر امت اولویت داشت، اینک این مقامات از نظر قرآن عبارتند از:

۱. قضاوت و داوری پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنان که می فرماید:

(إِنّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ بِما أَراکَاللّهُ...).(۲)

«ما قرآن را بر تو به حق نازل کردیم تا در میان مردم با آنچه که خدا بر تو ارائه کرده است داوری کنیم».

۲. حق اطاعت چنان که می فرماید:

(...أَطِیعُوا اللّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ...) .(۳)

«از خدا و رسولش اطاعت کنید».

۳. نفوذ فرمان چنان که می فرماید:

(...فَلْیَحْذَرِ الَّذِینَ یُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِیبَهُمْ فِتْنَهٌ أَوْ یُصیبَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ) .(۴)

۱- [۱] احزاب/۶.

۲- [۲] نساء/۱۰۵.

۳- [۳] نساء/۵۹.

۴- [۴] نور/۶۳.

«کسانی که با فرمان پیامبر مخالفت میورزند از آن بترسند که در کشاکش امتحان سخت قرار گیرند و یا با عذاب دردناکی روبرو شوند».

آنچه که یادآور شدیم برخی از مقامات ولایی و حکومتی پیامبر است و در این موارد پیامبر بر همه اولویت دارد چنان که می فرماید:

(اَلنَّبِیُّ أَولی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ...) .(۱)

«پیامبر به افراد با ایمان از جان آنها اولی و شایسته تر است».

با توجه به این اصل، ظاهر آیه این است که ولایت خدا و رسول او و ولایت شخص ثالثی که در حال نماز صدقه می دهد، مفهوم واحدی دارند و اگر مقصود از ولی بودن خدا و رسول، اولویت آن دو بر جان و مال مردم باشد ولایت فرد سوم نیز به همان معنی است.

شاهد بر یکسان بودن مفهوم ولایت در هر سه، آیه بعدی است که می فرماید:

(وَمَنْ یَتَولَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّه هُمُ الْغالِبُونَ) .

«هرکس خدا و رسولش و مؤمنین را ولی خود قرار بدهد او وابسته به حزب الهی و حزب خدا پیوسته حاکم و پیروز است».

از این که پذیرش ولایت آنها مایه دخول در حزب خدا و فسخ ولایت آنان مایه خروج از حزب الهی است خود گواه بر این است که این ولایت به معنی دوستی و یاوری نیست بلکه پذیرش ولایت است که در صورت فقدان، انسان از دایره حزب الهی بیرون می رود.

نتیجه این می شود ، هر کس اولویت خدا و پیامبر و فرد سوم را نپذیرد تو گویی مسلمان نیست.

۱- [۱] احزاب/۶.

پاسخ یک پرسش

گـاهی گفته می شـود هرگـاه مقصود از ولیّ در آیه همـان زعیم اسـلامی و متصـرف در حقوق و اموال است و آیه نیز در حقّ علی نـازل گردیـده، لازمه آن ایـن است که علی (علیه السـلام) نیز در حیـات پیـامبر (صـلی الله علیه وآله)دارای چنین مقـام و موقعیتی باشد در حالی که سرپرستی جامعه در این بخش از زمان از آن پیامبر بود.

پاسخ این پرسش روشن است تعیین یک فرد برای زعامت به آن معنی نیست که در همان ظرف انتصاب کار را بر عهده بگیرد و در امور سیاسی و اجتماعی مداخله کند بلکه هدف این است که در زمان نبودن زعیم رسمی این فرد این خلأ را پر کند.

امیرمؤمنان (علیه السـلام) در همان زمان پیامبر (صـلی الله علیه وآله) دارای مقام ولایت بود ولی چون هدف از اعطا چنین مقام سد خلائی بود که پس از رحلت رسول خدا (صـلی الله علیه وآله) پدید می آید، طبعاً بهره گیری از این ولایت مربوط به عصر بعد خواهد بود.

پاسخ به سؤال دیگر

هرگاه مقصود از (وَالَّذِینَ آمَنُوا) امیرمؤمنان باشد پس چرا به جای مفرد «والذی آمن» صیغه جمع به کار برده است؟

پاسخ: قرآن در مواردی در مورد فردی صیغه جمع به کار برده است مانند آیه مباهله که می فرماید:(...وَنِسائَنا وَنِسائَکُمْ وَأَنْفُسَنا وَأَنْفُسَکُمْ...).(۱)

در حالی که پیامبر برای مباهله از زنان فقط دخت گرامیش حضرت زهرا (علیها السلام) را آورده بود.

در مورد منافقین در مورد عبد اللّه بن اُبی، صیغه جمع به کار رفته است

۱- [۱] آل عمران/۶۱.

چنان که می فرماید:

(یَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا إِلَی الْمَدِینَهِ لَیُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ...) .(۱)

«آنان می گویند اگر به مدینه بازگشتیم عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند».

و گوینده سخن، عبد اللّه بن ابیّ زعیم منافقان بود.

و همچنین آیات دیگر که در آنها صیغه جمع به جای مفرد به کار رفته است.(۲)

بنابراین استعمال صیغه جمع در مورد مفرد اشکال نخواهد داشت.

مسلماً به کار بردن صیغه جمع در مورد مفرد بی نکته نخواهد بود و در آیات یاد شده نکته آن روشن است وشاید علت آن در آیه این است که عواطف منافقان بر ضد امام تحریک نشود و بدانند که این یک قانون کلی است و امکان دارد افراد و مصادیق فراوان پیدا کنند که فعلاً مصداق آن علی بن ابی طالب است.

زمخشری در کشاف خود نکته دیگری نیز یاد می کند، و آن این که: با آوردن صیغه جمع می خواهد علاقه افراد را بر این کار تحریک کند، و آنها بکوشند خود را به حد کمال برسانند.(۳)

۳. آیه بلاغ

(یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ

۱- [۱] منافقون/۸.

۲- [۲] مانند آیه یکم از سوره ممتحنه که می فرماید: (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَعَدُوَّکُمْ أَولیاءَ...) مفسران می گویند: مقصود از افراد با ایمان خاطب بنی ابی بلیعه است.

۳- [۳] کشاف:۱/۲۴۷.

رِسالَتَهُ وَاللّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ...).(۱)

«ای پیـامبر آنچه از پروردگـارت بر تو فرود آمـده، برسان، و اگر نرسانی رسالت خـدای را به جای نیاوردی و خداونـد تو را از گزند مردم حفظ می کند».

دقت در مضمون جمله (فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالتَه) از اهمیت موضوع حکایت می کند، و می رساند که پیامبر به وسیله این آیه، مأمور به ابلاغ پیامی از طرف خدا بود که اگر العیاذ باللّه انجام نمی داد گویا رسالت خود را انجام نداده است.

طبعاً چنین موضوعی بایـد در عـداد «توحیـد» و «رسـالت پیـامبر» و «خاتمیت او» و امثال آنها قرار گیرد که اگر ابلاغی صورت نگیرد تو گویی در این مدت کاری صورت نپذیرفته است.

همچنـان که از جمله (وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاس) اسـتفاده می شود که پیـامبر در طریق انجـام این مـأموریت احتمـال می داد از جانب مردم آسـیبی به او برسـد یا او را در این انتصاب به گرایشـهای قومی متهم کننـد، از این جهت خدا برای تقویت اراده او نوید می دهد که: (وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاس) .

اکنون باید دید این موضوع با اهمیت که این همه تأکید و نوید درباره آن وارد شده است چیست؟!

مفسران اهل سنت احتمالاتی درباره نزول این آیه داده اند که برخی را یادآور می شویم:

۱. مربوط به حکم رجم و سنگسار کردن زنان و مردان بدکار.

۲. ازدواج با همسر پسر خوانده خود زید.

۳. ابلاغ به همسران خود که اگر دنیا را می خواهند آماده طلاق می باشند.

۱- [۱] مائده/۶۷.

۴. دعوت مردم و منافقان به جهاد.

و مانند آنها که فخر رازی در تفسیر خود آورده است.(۱)

همان طوری که ملاحظه می کنید هیچ کدام از این احتمالات نمی تواند مصداق آیه باشد، یعنی کوتاهی در ابلاغ آنها، از طرفی همسنگ با عدم ابلاغ رسالت و از طرف دیگر مایه ترس از مردم باشد در یکی از احتمالاتی که فخر رازی و دیگران نقل می کنند این است که آیه در مورد علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شده است، آنگاه که در روز غدیر دست او را گرفت و درباره او گفت:

«مَنْ کُنْتُ مَولاهُ فَعَلیٌّ مَولاه اللّهمّ وال من والاه وعاد من عاداه».

آنگاه اضافه می کند که عمر بن خطاب به علی (علیه السلام) چنین خطاب کرد:

«یابن أبی طالب أصبحت مولای ومولی کلّ مؤمن ومؤمنه».

«تو سرور من و سرور هر مرد و زن مؤمن شده ای».

و اضافه می کند که این روایت را، ابن عباس، و براء بن عازب، و محمد بن علی (امام باقر (علیه السلام)) نقل کرده است.

فخر رازی در این جا هر چند بخشی از حقیقت را بیان کرده ولی به خاطر کمی اطلاعات و یا تمایلات درونی نتوانسته و یا نخواسته مدارک نزول این حدیث را پیش از این نقل کند در حالی که طبری در «الولایه فی طریق حدیثالغدیر»(۲) نزول این آیه را در مورد حدیث غدیر از زید بن ارقم به طور گسترده بیان کرده است، همچنان که سیوطی در کتاب «الدر المنثور»(۳) نزول این آیه را در روز غدیر از ابن سعید خدری نقل کرده است.

۱- [۱] تفسیر فخر رازی:۱۲/۴۹، تفسیر آیه ۶۷، از سوره مائده.

۲- [۲] الغدیر:۱/۲۱۴.

۳- [۳] در المنثور:۲/۲۹۸.

مؤلف الغدیر علامه امینی نزول این آیه را از سی دانشمند سنی با ذکر مصادر و صفحات در کتاب الغدیر نقل می نماید.(۱)

ما در این جا در صدد نقل سرگذشت غدیر نیستیم ولی چون در کلمات گذشتگان نزول این آیه در حدیث غدیر وارد شده است اجمالی از آن را در این جا می آوریم.

پیامبر گرامی در آفتاب داغ و سوزنده ۱۸ ماه ذی الحجه در سرزمین معروف به غدیر فرود آمد در حالی که گروه بی شماری نیز همراه او بوده اند، در این لحظات حساس، طنین اذان نماز ظهر سراسر بیابان را فرا گرفت، و ندای تکبیر مؤذن بلند شد، و مردم خود را برای ادای نماز ظهر آماده کردند و پیامبر نماز ظهر را با آن اجتماع پر شکوه که هرگز سرزمین غدیر، نظیر آن را بخاطر نداشت برگزارد سپس به میان جمعیت آمد و روی نقطه بلندی که از جهاز شتران ترتیب یافته بود، قرار گرفت و پس از حمد و ثنای خدا رو به مردم کرد و چنین گفت:

آیا شما گواهی نمی دهید که معبودی جز خدا نیست، و محمد بنده خدا و پیامبر او است و بهشت دوزخ و مرگ حق است و روز رستاخیز بدون شک فرا خواهد رسید و خداوند افرادی را که در دل خاک پنهان شده اند زنده خواهد نمود؟ حاضران در سرزمین غدیر همگی بر آنچه که پیامبر شمرده بود، شهادت دادند.

آنگاه پیامبر فرمود: من در میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می گذارم چگونه با آنها معامله خواهید کرد؟

یک نفر از حاضران پرسید: مقصود از این دو چیز گرانبها چیست؟

۱- [۱] الغدیر:۱/۲۱۴_ ۲۲۳.

پیامبر فرمود: ثقل اکبر کتاب خدا است که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شما است، به کتاب خدا چنگ بزنید تا گمراه نشوید، ثقل اصغر، عترت و أهل بیت من است خدا به من خبر داده است که دو یادگار من تا روز رستاخیز از هم جدا نمی شوند، هان ای مردم! بر کتاب خدا و عترت من سبقت و پیشی نگیرید و از آن دو عقب نمانید تا نابود نشوید.

در این موقع دست علی (علیه السلام) را گرفت و بالا ـ برد و همه جمعیت علی(علیه السلام) را در کنار پیامبر (صلی الله علیه وآله)دیدند پیامبر فرمود: هان ای مردم! سزاوارترین فرد بر مؤمنان از خود آنها کیست؟

یاران پیامبر گفتند: خداوند و پیامبر اوبهتر می دانند.

پیامبر فرمود: خداوند مولای من است و من مولای مؤمنان هستم، بر آنها از خودشان سزاوارتر است هان ای مردم هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست.

سپس گفت: پروردگارا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد، و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد، خدایا یاران علی را یاری کن، و دشمنان او را خوار و ذلیل بنما، پروردگارا علی را محور حق قرار بده.

این جمله ها را گفت، سپس فرمود: لازم است حاضران به غایبان خبر دهند و دیگران را از این حادثه مطلع سازند.(۱)

هنوز اجتماع پر شکوه به حال خود باقی بود که فرشته وحی فرود آمد و آیه

۱- [۱] «ألستم تشهدون أن لاإله إلاّ اللّه وانّ محمّداً عبده ورسوله، وانّ جنّته حقّ وناره حقّ، وانّ الساعه آتیه لا ریب فیها، وأنّ اللّه یبعثُ من فی القبور». قالوا: بلی تشهد بذلک. قال: اللّهمّ إشهد...فانظرونی کیف تُخْلِفونی فی الثقلین. فنادی مناد: ما الثقلان یا رسول اللّه؟ قال: الثقلُ الأکبر، کتاب اللّه، طرف بید اللّه عزّ وجلّ وطرف بأیدیکم، فتمسّکوا به لا تضلّوا، والآخر الأصغر عترتی، وانّ اللطیف الخبیر نبأنی انّهما ; لن یتفرقاحتی یردا علیّ الحوض، فسألت ذلک لهما ربی، فلا تقدّموهما فتُهْلکوا ولا تقصروا عنها فتهلکوا ثمّ أخذ بید علی فرفعها حتی رؤی بیاض أباطهما وعرفه القوم أجمعون فقال: أیّها الناس من أولی الناس بالمؤمنین من أنفسهم قالوا: «اللّه» ورسوله أعلم قال: انّ اللّه مولای و أنا مولی المؤمنین وأنا أولی بهم من أنفسهم فمن کنت مولاه فعلیٌّ مولاه، اللّهمّ وال من والاه وعاد من عاداه، وأحبّ من أحبّه، وأبغض من أبغضه وانصر من نصره، واخذل من خذله وادر الحق معه حیث ما دار الا فلیبلغ الشاهد الغائب.

اکمال را آورد:

(...اَلْیومَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلامَ دِیناً...) .(۱)

«امروز آیین شما را تکمیل نموده ام و نعمت خویش را بر شما ارزانی داشته ام و اسلام را به عنوان یک دین بر شما برگزیده ام».

هنوز اجتماع با شکوه برقرار بود حسان بن ثابت واقعه را در قالب شعر ریخت که برخی از آن را یاد می کنیم:

ینادیهم یومَ الغدیر نبیُّهم *** بخُمٍّ وأسمع بالرسول منادیاً

فقال: فمن مولاکم ونبیّکم *** فقالوا ولم یبدوا هناک التعامیاً

الهک مولانا وأنت نبیّنا *** ولم تلقَ منّا فی الولایه عاصیاً

فقال له: قم یا علی فانّنی *** رضیتُک من بعدی إماماً وهادیاً

فمن کنت مولاه فهذا ولیّه *** فکونوا له أتباع صدق موالیاً

هناک دعا اللّهم ؟ والِ ولیّه *** وکن للذی عادی علیّاً معادیاً(۲)

مضمون این اشعار چنین است:

«روز غدیر پیامبر یاران خود را در سرزمین خم ندا می داد، و به ندای

۱- [۱] مائده/۳.

۲- [۲] الغدیر:۲/۳۴.

رسول گوش فرا ده.

گفت: کیست مولا و نبی شما، آنان پاسخ گفتند و نا آگاهی نشان نداده اند.

گفتند: تو مولای ما و پیامبر ما هستی، و هرگز از ما، در مورد ولایت تو نافرمانی مشاهده نکرده ای.

آنگاه پیامبر فرمود: علی برخیز، من تو را بعد از خویش به عنوان پیشوا و راهنما برگزیده ام.

آن کس که من مولای او هستم، علی ولی اوست، در این صورت از پیروان صادق و موالیان واقعی او باشید.

در این جا بود پیامبر دعا کرد و گفت: خدایا دوستدار علی را دوست بدار، و دشمن اورا دشمن بدار».

آیه اکمال

اشاره

از آیاتی که در مورد امامت و در روز غدیر پس از نصب امام نازل گردیده آیه اکمال است، محدثان می گویند، پس از نصب علی (علیه السلام) بر خلافت در روز غدیر، آیه اکمال فرود آمد، یعنی :

(...اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتى وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِيناً...) .(۱)

«امروز آیین شما را تکمیل نموده ام و نعمت خویش را بر شما ارزانی داشته ام و اسلام را به عنوان یک دین بر شما برگزیده ام».

شگفت این است که فخر رازی ناخود آگاه به حقیقت اعتراف کرده است:

او در تفسیر آیه اکمال (الیوم أَكْمَلْتُ) می گوید: صاحبان آثار (سیره

۱- [۱] مائده/۳.

نویسان و محدثان و مورخان) می گویند: پس از نزول این آیه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) هشتاد و یک یا هشتاد و دو روز عمر کرد و پس از آن در شریعت نه فزونی رخ داد و نه نسخ و نه دگرگونی و این بر اساس گزارش پیامبر بود که از مرگ خود خبر داد و خود این یکی از معجزات پیامبر است.(۱)

اکنون با این حساب روشن خواهیم دید که این آیه بسان آیه پیشین در روز غدیر فرود آمده است زیرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از نظر اهل سنت در ۱۲ ربیع سال ۱۱ در گذشته است، و سرگذشت غدیر در ۱۸ ذی الحجه سال ۱۰ رخ داده است، و فاصله ۱۸ یا ۱۲ ربیع تقریباً هشتاد و یک یا هشتاد و دو روز است و این مطلب به ملاحظه این که ممکن است دو ماه از این سه ماه فاقد سلخ بودند طبعاً فاصله های دو واقعه هشتاد و دو روز خواهد بود واگر روز وفات پیامبر را حساب نکنیم و بگوییم محاسب، آن روز را به حساب نیاورده فاصله هر دو واقعه، یا هشتاد و یک روز خواهد بود.

ولی در اینجا نظر خواننده گرامی را به اسامی صحابه که نزول آیه را در روز غدیر نقل کرده اند جلب می نماییم:

زید بن ارقم(۲)، ابو سعیدخدری(۳)، ابن عباس(۴)، أبو هریره(۵).

مؤلف غدیر در کتاب ارزشمند خود نزول آیه را در روز غدیر از ۱۶ دانشمند سنی نقل کرده است.(۶) و اگر روایات شیعه را نیز بر آن بیفزاییم نزول آیه در چنین واقعه حالت تضافر به خود خواهد گرفت.

۱- [۱] تفسیر فخر رازی:۱۱/۱۳۹.

۲- [۲] الغدیر:۱۱/۲۳۰.

۳- [۳] در المنثور:۲/۲۹۸; فتح الغدیر:۲/۵۷.

۴- [۴] مسند احمد:۱/۳۳; مستدرک حاکم:۳/۱۳۲.

۵- [۵] تاریخ بغداد: خطیب بغدادی:۸/۲۹۰.

۶- [۶] الغدیر:۱/۲۳۰ــ ۲۳۷.

تواتر سند، و قطعی بودن دلالت

استدلال با حدیث غدیر بر اصلی از اصول دین در گرو قطعی بودن حدیث از نظر سند، و دلالت است، خوشبختانه هر دو شرط در این حدیث به نحو روشن متحقق می باشد، امّا از نظر سند تنها از علمای اهل سنت ۳۶۰ تن این حدیث را در طول چهارده قرن نقل کرده، و در هر قرنی حدیث حالت تواتر داشته است حتی گروهی درباره سند این روایت کتابهای جداگانه نوشته اند، مثلاً طبری (متوفای ۳۱۰) در کتابی به نام : «الولایه فی طرق حدیث الغدیر» این حدیث را از ۷۵ طریق نقل کرده است.

ابن عقده کوفی (متوفای ۳۳۳) در رساله ولایت این حدیث را از ۱۰۵ طریق نقل کرده است.

تحقیقات کافی که در باره حدیث غدیر از نظر سند انجام گرفته هر نوع شک و تردید را در صدور این حدیث نفی می کند(۱) تا آنجا که غالباً شعرای عرب زبان در قصاید خود به مناسبتهایی از این حدیث یاد کرده اند.

مهم در حدیث غدیر، قطعی بودن دلالت آن است، با توجه به قراین موجود در حدیث می توان گفت که مقصود از «مولی» در جمله «من کنتُ مَولاه فهذا علیٌّ مَولاه» أولی به تصرف است.

ص : ۱۴۶

۱- [۱] به کتاب شریف «الغدیر» جلد یکم مراجعه بفرمایید.

نخست باید توجه نمود که در قرآن و لغت عرب لفظ «مولی» به معنی اولی به کار می رود چنان که می فرماید:

(فَالْيَوْمَ لا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْواكُمُ النّارُ هِيَ مَولاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ) .(۱)

«امروز (روز رستاخیز) نه از شما و نه از افراد کافر، عوض گرفته نمی شود جایگاه شما آتش است و آن برای شما سزاوارتر است چه سرنوشت بدی است».

مفسران بزرگ می گویند لفظ «مولی» در این آیه به معنی «اولی» است زیرا برای این افراد بر اثر اعمال ناشایست، شایسته ترین جایگاه، همان آتش است.

در آیه دیگر می فرماید:

(يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ وَلَبِئْسَ المَولى وَلَبِئْسَ العَشيرُ).(۲)

«بتی را می خواند که ضرر او از سودش نزدیک تر است چه بد ولیّو چه بد مصاحبی است».

در این آیه «مولی» به گواه آیات ماقبل که مربوط به مشرکان و بت پرستان است به معنی اتخاذ ولی و سرپرست است به گواه اینکه بت پرستان اصنام خود را ولیّ خود اتخاذ می کرده اند.

در این که «مولی» به معنی «اولی» به کار می رود سخنی نیست ولی اکنون باید دید مقصود از آن در حدیث غدیر نیز همین است.

قراین فراوان نشان می دهد که مقصود از آن در حدیث همان «أولی به

۱- [۱] حدید/۱۵.

۲- [۲] حج/۱۳.

تصرف» است، اینک برخی از این قراین را یادآور می شویم:

۱. رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) در آغاز حدیث فرمود: «ألست أولی بکم من أنفسکم» سپس به دنبال آن چنین فرمود:

«فَمَنْ کُنْتُ مَولاهُ فَعليٌّ مَولاه» از این که جمله دوم را پس از جمله نخست آورد خود گواه بر این است که مقصود او از «مولی» همان اولویت است که خدا و رسول آن را دارا می باشند چیزی که هست ولایت الهی ذاتی است و ولایت نبی و امام موهبتی است.

۲. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در سر آغاز خطبه خود از مردم به اعتقاد به توحید و نبوت و معاد اقرار گرفت سپس مولویت علی را یادآور شد، این گواه بر این است که این ولایت در ردیف مسأله پیشین است و چیزی که می تواند در ردیف آن سه باشد همان مقصود از آن ولایت کبری و سرپرستی جامعه باشد نه دوستداری علی و یا یاری وی.

۳. در روز غدیر آنگاه که آیه اکمال فرود آمد پیامبر فرمود: «اللّه أکبر علی إکمال الدین وإتمام النعمه ورضا الربّ برسالتی والولایه لعلیّ فی بعدی» در این صورت باید دید کدام یک از معانی «مولی» می تواند مایه کمال دین و اتمام نعمت و در ردیف رضایت خدا به رسالت پیامبر قرار گیرد جز ولایت کبری و سرپرستی علی، که مفاد آن استمرار وظیفه نبوت است.

۴. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در آغاز خطبه از رحلت و نزدیک شدن اجل خود، سخن می گوید و این گواه براین است که با نصب علی می خواهد این خلأ را پر کند.

گذشته از این، اگر مقصود نصب علی بر مقام امامت و ولایت نبود، گردآوری این جمعیت در بیابان سوزان هیچ لزومی نداشت اگر واقعاً

می خواست مردم را به نصرت و دوستی علی دعوت کند این یک مسأله پوشیده نبود تا در این بیابان سوزان هشتاد هزار نفر یا متجاوز از آن را از محمل ها و شتران پیاده کند و خطبه گسترده بخواند و از مرگ خود گزارش کند، آنگاه بگوید مردم علی را دوست بدارند و او را یاری کنند.

این قراین که در خود حدیث نهفته است گواهی می دهند که مقصود از «مولی» همان اولویت به تصرف و سرپرستی است، نه ناصر و یاور، و یا محبوب و دوست.

حسان بن ثابت شاعر عهد رسالت که در خود واقعه حضور داشت از حدیث جز معنای ولایت چیز دیگری تلقی نکرد ولذا در شعر خود گفت:

فَق_الَ ل_هُ قُم ی_ا علی فانّن_ی

رضیتُک مِنْ بَعْدی إماماً وهادیاً

در پایان یادآور می شویم که در میان علمای اهل سنت افراد با انصافی اعتراف به دلالت حدیث غدیر بر امامت علی نموده اند از آن جمله سعدالدین تفتازانی (۷۱۲_ ۷۹۱) می گوید: در لفظ «مولی»که در حدیث غدیر آمده است در آن چند احتمال وجود دارد:

۱. آزاد کننده، ۲. آزاد شده، ۳. هم پیمان، ۴. پناه داده شده، ۵. پسر عمو، ۶. ناصر و یاور، ۷. اولی به تصرف.

آنگاه یادآور می شود که از این معانی هفتگانه هیچ کدام متناسب با صدر حدیث نیست.

امّا آن پنج معنی نخست نمی تواند مقصود پیامبر باشد و امّا معنی ششم توضیح واضح بوده و نیاز به بیان پیامبر و گردآوری مردم نداشت قهراً مقصود همان معنی هفتم است.[۱]

[۱] شرح مقاصد: ۵/۲۷۳_ ۲۷۴.

از آنجـا که بحث مـا یـک بحث تفسیری است پیرامون حـدیث غـدیر با دیگر احادیثی که مربوط به ولایت کبرای امیر مؤمنان است سخن نمی گوییم، و ادامه این بحث ها را به کتاب الهیات ارجاع می کنیم.[۱]

[۱] الهیات:۴/۹۸ _ ۱۰۸.

خاندان علی(علیه السلام) در سرزمین مباهله

اشاره

هر چند بحث ما در باره آیات مربوط به امامت به پایان رسید ولی به عنوان تکمیل آیاتی که سند فضیلت خاندان رسالت است در این جا می آوریم و به تفسیر اجمالی آنها می پردازیم:

۱. آیه مباهله

(فَمَنْ حـاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْـدِ مـا جـاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُـل تَعالَوْا نَـدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَکُمْ وَنِساءَنا وَنِساءَکُمْ وَأَنْفُسَـنا وَأَنْفُسَـکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَهَ اللّهِ عَلی الْکاذِبین) .(۱)

«هر کس با تو پس از آنکه آگاه شـدی، به مجادله برخیزد بگو بیاییـد تا بخوانیم فرزنـدان خود و فرزندان شـما را، زنان خود و زنان شما را، و جانهای خود و جانهای شما را و لعنت خدا بر گروه دروغگو بفرستیم».

مفسـران می نویسـند: پیامبر اسـلام به موازات مکاتبه با سـران دول جهان، و مراکز مذهبی، نامه ای به اسقف نجران «ابو حارثه» نوشت و طیّ آن نامه ساکنان «نجران» را به آیین اسلام دعوت نمود، اینک مضمون نامه آن حضرت:

«به نام خـدای ابراهیم و اسـحاق و یعقوب(این نامه ای است) از محمـد پیامبر و رسول خدا به اسـقف «نجران»: خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب و

۱- [۱] آل عمران/۶۱.

احمد را ستایش می کنم، و شماها را از پرستش «بندگان» به پرستش «خدا» دعوت می نمایم، شما را دعوت می کنم که از ولایت بندگان خدا خارج شوید، و در ولایت خداوند وارد آیید، و اگر دعوت مرا نپذیرفتید (لا اقل) باید به حکومت اسلامی مالیات (جزیه) بپردازید(که در برابر این مبلغ جزئی، از جان و مال شما دفاع می کند) و در غیر این صورت به شما اعلام خطر می شود».[۱]

و برخی از مصادر تاریخی شیعه اضافه می کند: پیامبر آیه مربوط [۲] به اهل کتاب را که در آن همگی به پرستش خدای یگانه دعوت شده اند نیز نوشت.

نمایندگان پیامبر وارد «نجران» شده، نامه پیامبر را به «اسقف» دادند، وی نامه را با دقت هر چه تمامتر خوانده و برای تصمیم، شورایی مرکب از شخصیتهای بارز مذهبی و غیر مذهبی تشکیل داد، یکی از افراد طرف مشورت «شرحبیل» بود که به عقل و درایت و کاردانی معروفیت کامل داشت، وی در پاسخ «اسقف» چنین اظهار نمود، اطلاعات من در مسایل مذهبی بسیار ناچیز است، بنابراین من حق اظهار نظر ندارم و اگر در غیر این موضوع با من وارد شور می شدید، من می توانستم راه حلهایی در اختیار شما بگذارم.

ولی ناچارم مطلبی را تذکر دهم و آن این که: ما کراراً از پیشوایان مذهبی خود شنیده ایم : روزی منصب نبوت از نسل «اسحاق» به فرزندان «اسماعیل»انتقال خواهد یافت، و هیچ بعید نیست که «محمد» که از اولاد اسماعیل است همان پیامبر موعود باشد.

شورا نظر داد که گروهی به عنوان «هیئتی از نجران» به مدینه برود، تا از

[۱] البدایه والنهایه:.../۵۳; بحار الأنوار:۲۱/۲۸۵.

[۲] منظور آیه :(قُلْ یا أَهْل الکِتاب تَعالَوا إِلی کَلِمَه سَواء بَیْنَنا وَبَیْنَکُمْ...) (آل عمران/۶۴); بحار: ۲۱/۲۸۷.

نزدیک با محمد (صلی الله علیه وآله)تماس گرفته و دلایل نبوت او را بررسی کنند.

شصت تن از زبده ترین و داناترین مردم «نجران» انتخاب شدند و در رأس آنان سه پیشوای مذهبی بود این سه تن عبارت بودند از:

۱. «ابو حارثه بن علقمه» اسقف اعظم نجران که نماینده رسمی کلیساهای روم در حجاز بود.

۲. «عبد المسیح» رئیس هیئت و به عقل و تدبیر و کاردانی معروف بود.

۳. «أیْهَم» که فرد کهنسال و شخصیت محترم ملت نجران بشمار می رفت.[۱]

هیئت نجرانی، طرف عصر در حالی که لباس های تجملی ابریشمی بر تن، و انگشترهای طلا ـ بر دست و صلیبها بر گردن داشتند، وارد مسجد شده به پیامبر سلام کردند، ولی وضع زننده و نامناسب آنان آن هم در مسجد، پیامبر را سخت ناراحت نمود. احساس کردند که از آنان ناراحت شده است، امّا علّت ناراحتی را ندانستند، فوراً با عثمان بن عفان و عبدالرحمان بن عوف که سابقه آشنایی با آنان داشتند، تماس گرفتند وجریان را به آنها گفتند آنان اظهار داشتند که حل این گره به دست علی بن ابی طالب است، آنان به امیرمؤمنان مراجعه کردند علی (علیه السلام)در پاسخ آنها چنین گفت: «شما باید لباسهای خود را تغییر دهید، و با وضع ساده، بدون زر و زیور به حضور حضرت بیایید. در این صورت مورد احترام وتکریم قرار خواهید گرفت».

نمایندگان نجران با لباس ساده بدون انگشتر طلا، شرفیاب محضر پیامبر شده و سلام کردند، پیامبر با احترام خاص پاسخ سلام آنان را داد، و برخی از هدایایی که برای وی آورده بودند پذیرفت.

[۱] یعقوبی: ۲/۶۶.

نمایندگان پیش از آن که وارد مذاکره شوند، اظهار کردند که وقت نماز آنان رسیده است، پیامبر اجازه داد که نمازهای خود را در مسجد مدینه در حالی که رو به مشرق ایستاده بودند بخوانند.(۱)

سیره نویس معروف برهان الدین حلبی می نویسد: پیامبر به آنان گفت من شما را به آیین و پرستش خدای یگانه ، و تسلیم در برابر اوامر او دعوت می کنم، سپس آیاتی چند از قرآن برای آنان خواند.

آنان در پاسخ گفتند اگر مقصود از اسلام ایمان به خدای یگانه است ما قبلاً به او ایمان آورده و به احکام وی عمل می نماییم.

پیامبر در پاسخ آنان گفت: اسلام علایمی دارد چگونه می گویید خدای یگانه را پرستش می کنید در صورتی که شماها صلیب را می پرستید و از خوردن گوشت خوک پرهیز نمی کنید و مسیح را فرزند خدا می دانید.

نمایندگان «نجران» گفتند آری او فرزند خدا است زیرا مادر او مریم، بدون نزدیکی با کسی، او را به دنیا آورد، ناچار باید او فرزند خدا باشد در این موقع فرشته وحی بر پیامبر نازل شد و این آیه را آورد:

(إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِنْدَ اللّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُراب ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونَ) .(۲)

«تولد عیسی ازمادر بدون آن که کسی با او نزدیکی کند نزد خدا همچون آدم است که او را از خاک آفرید و سپس به او فرمود: موجود باش او هم فوراً موجود شد (بنابراین ولادت مسیح بدون پدر دلیل بر الوهیت اونیست)».

مسیحیان نجران در مقابل منطق وحی ناگزیر شدند راه مجادله در پیش گیرند و پیشنهاد مباهله داده اند، در آن موقع پیک الهی نازل شد پیامبر را نیز به

۱- [۱] سیره حلبی: ۳/۲۳۹.

۲- [۲] آل عمران/۵۹.

مباهله مأمور ساخت، طرفین به فیصله دادن مسأله از طریق مباهله آماده شدند و قرار شد فردا همگی برای مباهله حاضر و آماده شوند.

وقت «مباهله» فرا رسید و قرار بود که مباهله در نقطه ای خارج از شهر مدینه در دامنه صحرا انجام گیرد پیامبر از میان مسلمانان و بستگان زیاد فقط چهار نفر را برای مباهله برگزید و این چهار تن جز علی و فاطمه و حسن وحسین (علیهم السلام) کسی دیگر نبود.

سران هیئت نمایندگی نجران با یکدیگر گفتگو می کردند ومی گفتند اگر محمد با شکوه مادی به میدان مباهله وارد شود، اعتمادی به ادعای او نیست، و اگر به وضع ساده همراه عزیزانش گام به صحرای مباهله گذارد عمل او گواه بر اعتماد او به نبوت خویش است تا آنجا که عزیزان خود را به میدان مباهله آورده است، هنوز در این گفتگو بودند که چهره های معصومی برای آنان آشکار گشت همگی با هم گفتند این مرد به دعوت خود اعتقاد راسخ دارد، وگرنه یک فرد دروغگو یا شاك عزیزان خود را در معرض بلای آسمانی قرار نمی دهد، و لذا با دیدن این وضع وارد شور شدند و از مباهله منصرف گشتند ، قرار شد هر سال مبلغی به عنوان جزیه (مالیات سرانه) بپردازند و در برابر آن حکومت اسلامی از مال و جان آنان دفاع کند.

عایشه می گوید: روز مباهله پیامبر اسلام چهار تن همراهان خود را زیر چادر مشکی رنگی، وارد کرد و این آیه را تلاوت نمود: (إِنَّما یُرِیدُ اللّه لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْت وَیُطَهِّرکُمْ تَطْهِیراً)زمخشری پس ازبیان نکات آیه در پایان بحث می نویسد: سرگذشت مباهله و مفاد این آیه بزرگترین گواه بر فضیلت اصحاب کساء است و سندی زنده بر حقانیت آیین اسلام می باشد.

ص : ۱۵۵

داستان مباهله بزرگترین سند فضیلت برای اهل پیامبر است زیرا الفاظ و مفردات آیه حاکی است که همراهان پیامبر در چه پایه ای از فضیلت قرار داشتند، زیرا پیامبر در این آیه، علاوه بر این که حسن و حسین را فرزندان خود، و فاطمه را یگانه زن منتسب به خاندان خویش می خواند، از شخص علی (علیه السلام) به عنوان (أَنْفُسنا) تعبیر می کند و آن شخصیت عظیم جهان انسانی را به منزله جان پیامبر می داند فضیلتی بالاتر از این که یک شخص از نظر معنویت و فضیلت به پایه ای برسد که خداوند بزرگ او را به منزله جان و روح پیامبر بخواند.

آیا این آیه، گواه برتری امیر مؤمنان بر تمام مسلمانان جهان نیست؟

از روایاتی که از پیشوایان مذهبی ما وارد شده است استفاده می شود که موضوع مباهله اختصاص به پیامبر نداشته و هر فرد مسلمانی در مسایل مذهبی می تواند با مخالفان خود به مباهله برخیزد و شیوه مباهله و دعای آن در کتابهای حدیث وارد شده برای اطلاع بیشتر به کتاب : «نور الثقلین» مراجعه بفرمایید.[۱]

در رساله حضرت استاد علّامه طباطبائی چنین می خوانیم: «مباهله یکی ازمعجزات باقی اسلام است و هر فرد با ایمانی به پیروی از نخستین پیشوای اسلام، می تواند در راه اثبات حقیقتی از حقایق اسلام با مخالفان خود به مباهله بپردازد و از خداوند جهان درخواست کند که طرف مخالف، را کیفر بدهد و محکوم سازد».[۲]

[۱] نور الثقلین:۱/۲۹۱_ ۲۹۲.

[۲] در برخی از روایات اسلامی نیز به این موضوع تصریح شده است، به اصول کافی، کتاب دعا، باب مباهله، ص ۵۳۸ مراجعه فرمایید.

در پایان از تذکر چند نکته ای ناگزیریم:

گذشته بر این که تمام مفسران و دانشمندان شیعه، موضوع مباهله را در کتابهای خود آورده اند از میان علما و دانشمندان اهل تسنن شصت نفر در کتابهای خود پیرامون این سرگذشت سخنانی گفته اند و نکاتی یادآور شده اند که برخی را یادآور می شویم:

۱. «مسلم بن حجاج» در «صحیح» خود که دومین صحیح از صحاح ششگانه است می نویسد:«معاویه به سعد وقاص گفت: چرا علی (علیه السلام) را سبّ نمی کنی، جواب داد: به خاطر سه خصلتی که علی (علیه السلام)داشت و من آرزو می کنم که یکی از آنها را دارا بودم. او پس از سخنانی می گوید:هنگامی که آیه مباهله نازل گردید پیامبر (صلی الله علیه وآله) علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام) را خواست وقتی همگی جمع شدند پیامبر گفت: «اللّهمّ هؤلاء أهلی»:« آنان اهل بیت من هستند».[۱]

۲. حاکم نیشابوری در مستدرک خود می گوید: اخبار متواتر از ابن عباس و غیره رسیده است که پیامبر دست علی (علیه السلام) و حسنین را گرفت و فاطمه را پشت سر قرار داد و رو به هیئت نمایندگی نجران کرد و گفت:

«هؤلاء أبنائنا وأنفسنا ونسائنا فهلموا أنفسکم وأبنائکم ونسائکم ثمّ نبتهل فنجعل لعنه اللّه علی الکاذبین».

«اینان فرزندان ما و زنان و جان های ما هستند شما نیز برخیزید همانند آنها را بیاورید تا مباهله کنیم و لعنت خدا را بر گروه دروغگویان بفرستیم».[۲]

۳. ثعلبی در تفسیر خود می نویسد: «هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) وارد صحنه مباهله شد حسین(علیه السلام)را در آغوش داشت و دست حسن(علیه السلام) را گرفته بود، و

[۱] صحیح مسلم:۷/۱۲۰.

[۲] مستدرک:۳/۱۵۰.

دخت گرامی او فاطمه(علیها السلام) پشت سر پیامبر(صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) نیز پشت سر فاطمه(علیها السلام) گام بر می داشتند در این موقع اسقف نجران گفت:

«یا معشر النصاری أنّی لأری وُجوهاً لو سألوا اللّهَ أن یزیل جبلًا من مکانه لأزاله فلا تَبتَهِلُوا فَتُهْلَکوا».

«همکیشان من! من چهره های معصومی را مشاهده می کنم که اگر ازخداوند بخواهند که کوهی را از بیخ بکند، خدا دعای آنان را مستجاب می کند، هرگز مباهله نکنید زیرا نابود می شوید».(۱)

۴. زمخشری در کشاف پس از نقل جمله هایی که از ثعلبی نقل کردیم می گوید: اسقف نجران افزود: به خدایی که جان من در دست او است نابودی اهل نجران نزدیک شده است اگر مباهله کنید لباس انسانیت از بدن شما کنده می شود و به صورت حیوانات مسخ شده در می آیید و صحرا برای شما کانونی از آتش خداوند که ریشه مسیحیان نجران را می کند.(۲)

۵. «ابن حجر» از محدث معروف « دار قُطْنی» نقل می کند که امیر مؤمنان روز شورای عمر، برای برتری خود بر اعضای شورا با آیه مباهله احتجاج کرد و گفت: آیا در میان شما کسی هست که پیوند خویشاوندی وی با پیامبر از من نزدیک تر باشد اورا جان و نفس خود، و فرزندان او را فرزندان خود، و زن او را زنان خود معرفی کند، همه اعضای شورا به تصدیق علی (علیه السلام) برخاسته و گفتند نه هرگز جز تو کسی را به این خصوصیت سراغ نداریم.(۳)

۱- [۱] عمده ابن بطریق:۹۵.

۲- [۲] کشاف:۱/۱۹۳.

۳- [۳] صواعق:۱۵۴.

۲. آیه لیله المبیت

اشاره

(وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَمَرضاتِ اللّهِ وَاللّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبادِ) .(۱)

«برخی از مردم جان خود را برای تحصیل رضای خداوند می فروشند خداوند به بندگان خود رؤوف ومهربان است».

جانبازی و فداکاری از نشانه های افراد با ایمان است اعمال و رفتار هر فردی زاییده طرز تفکر و عقیده اوست و اگر انسان در راه عقیده خود از جان و مال بگذرد این کار حاکی از آن است که ایمان وی به هدف در درجه بسیار بالا است.

قرآن مجید این حقیقت را در آیه ای منعکس کرده و می فرماید:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَرَسُولهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا وَجاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فی سَبِیلِ اللّهِ أُولئِکَ هُمُ الصّادِقُون) .(۲)

«افراد با ایمان کسانی هستند که خدا و پیامبر او را باور نموده و در آن تردید نمی کنند، و با مال وجان خود در راه خدا جهاد می کنند آنان به راستی افراد با ایمان هستند».

پیامبر اسلام در سال دهم بعثت حامی و مدافع خویش یعنی حضرت ابوطالب را از دست داده هنوز داغ عمو را بر دل داشت حامی دیگر یعنی همسر

۱- [۱] بقره/۲۰۷.

۲- [۲] حجرات/۱۵.

گرامی خود را نیز از دست داد از این جهت مشرکان قریش تصمیم گرفتند به هر قیمتی شده ندای توحید را در محیط شرک خاموش سازند واو را زندانی یا تبعید و یا به قتل برسانند.

خدا رسول گرامی را از نقشه قریش آگاه ساخت و وحی الهی به نحو زیر نازل شد:

(وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللّهُ وَاللّهُ خَيْرُ الْماكِرِينَ) .(۱)

«به یاد آور هنگامی که کافران از در مکر وارد شده و تصمیم گرفتند که تو را زندانی کنند و یا بکشند و یا تبعید نمایند، آنان مکر میورزند خدا نیز مکر آنان را خنثی می سازد خداوند از همه چاره جوتر است».

در میان این پیشنهادهای سه گانه، نقشه قتل پیامبر (صلی الله علیه وآله) تصویب گشت و قرار شد از هر قبیله ای فردی انتخاب گردد و در نیمه شب وارد خانه پیامبر شوند و او را قطعه ـ قطعه کنند و خون او در میان قبایل عرب پخش گردد تا خاندان هاشم را یارای نبرد با قبایل که در ریختن خون وی شرکت کرده اند نباشد.

فرشته وحی پیامبر را از نقشه قریش آگاه کرد او از شیوه غافل گیری بهره گرفت و خانه را ترک نمود ولی برای این که اطمینان افراد مسلح را نسبت به ماندن خود در خانه جلب کند لازم دید که کسی در بستر پیامبر بخوابد و این شخص فداکار جز علی (علیه السلام) نبود از این نظر پیامبر (صلی الله علیه وآله)رو به علی (علیه السلام) کرد و گفت: مشرکان قریش امشب نقشه قتل مرا کشیده اند و تصمیم گرفته اند که به طور دسته جمعی به خانه من بریزند و مرا در میان بسترم بکشند، از این جهت از طرف خدا مأمورم که مکه را به سوی نقطه ای ترک کنم، هم اکنون لازم است امشب در فراش من بخوابی و آن «برد» سبز را به خود به پیچی تا آنان تصور کنند

ص : ۱۶۰

۱- [۱] انفال/۳۰.

که من هنوز در بسترم آرمیده ام و مرا تعقیب نکنند.

در چنین شرایط وحی الهی در باره ستایش ایمان علی (علیه السلام) بر قلب پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرود آمد، و ایمان و وفای علی (علیه السلام)را ستود و فرمود:(وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَمَرضاتِ اللّهِ وَاللّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبادِ) .

علی (علیه السلام) از آغاز شب در بستر پیامبر آرمید و چهل نفر تروریست اطراف خانه را محاصره کرده و از شکاف در به داخل خانه می نگریستند ووضع خانه را عادی می دیدند و گمان می کردند که پیامبر در بستر خود آرمیده است. همه آنان سراپا یک تن، حس ومراقبت بودند، دلها بیدار و چشمها تیز و سینه ها پر از کینه بود، و آنان وضع خانه را تحت نظر گرفته بودند که جنبش موری از نظر آنان مخفی نبود.

یورش به خانه وحی

مأموران قریش که دست های آنان روی قبضه شمشیر بود منتظر فرمانی بودند که به خانه وحی یورش ببرند از شکاف در به خوابگاه پیامبر می نگریستند و تصور می کردند وی در بستر خود آرمیده و روانداز سبز رنگی را به روی خود افکنده است، ولی نمی دانستند او علی است که با قلبی مطمئن و آرام در خوابگاه پیامبر آرمیده است.

فرمان یورش صادر شد مأموران با شمشیرهای برهنه به طور دسته جمعی به خانه پیامبر هجوم آوردند، و ناگهان دیدند که تیر آنان به سنگ خورده و پیامبر مکه را ترک گفته است. (۱) و علی(علیه السلام)در خوابگاه او خوابیده است . و آیه یاد شده در آغاز در این سبب فرود آمد.

۱- [۱] مسند احمد:۱/۷۸ _ کنزالعمال:۶/۴۰۷ _ الغدیر:۲/۴۷،۴۹.

۳. آیه مودت و دوستی اهل بیت (علیهم السلام)

(ذلِکَ الَّذِی یُبَشِّرُ اللّهُ عِبادَهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحات قُلْ لا أَسأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی وَمَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَهً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ شَکُورٌ).(۱)

«این همان چیزی است که خداوند بندگانش را که ایمان آورده و عمل صالح را انجام داده اند به آن نوید می دهد بگو: من هیچ پاداش از شما درباره رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم و هرکس کار نیکی انجام دهد بر نیکیش می افزایم چرا که خداوند آمرزنده و سپاسگزار است».

مفسران عالیقدر و محدثان اسلامی و همچنین شعرا و ادبا همگی اتفاق نظر دارند که این آیه درباره اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله)نازل شده است و امام شافعی (۱۵۰ــ ۲۰۴) ایمان خود را به مضمون این آیه در قالب شعر ریخته و می گوید:

یا أهلَ بیت رسول اللّه حبُّکم *** فرض من اللّهِ فی القرآن أنزله

کفاکم من عظیم القدرِ إنَّکم *** من لم یُصلّ علیکم لا صلاهَ له(۲)

«ای خاندان رسالت، دوستی شما از واجباتی است که خدا آن را در قرآن فرو فرستاده است، در عظمت مقام شما این بس که هرکس در نماز بر

ص : ۱۶۲

۱- [۱] شوری/۲۳.

۲- [۲] صواعق ابن حجر: ص ۸۷.

شما درود نفرستد نماز او صحیح نیست».

پیش از امام شافعی شاعر عصر امام صادق (علیه السلام) سفیان مُصْعَب عبدی کوفی در قصیده خود چنین می گوید:

فولائکم فرض من الـ‍ـر *** حمان فی القرآن أنزله(۱)

ابن حجر در صواعق می گوید: شیخ شمس الدین ابن العربی مضمون آیه را در قالب شعر ریخته و چنین می گوید:

رأیتُ ولائی آل طه فریضه *** علی رغم أهل البُعْد یورثنی القربی

فما طلب المبعوث أجراً علی الهدی *** بتبلیغه إلّاالموده فی القربی(۲)

«من دوستی اولاد طه را واجب می دانم بر خلاف گمان گروهی که از آنان دوری می جویند دوستی آنان مایه نزدیکی به خدا است،پیامبر برانگیخته خدا برای کار خود اجر و پاداش نخواست جز مودت در قربی».

و همچنین شعرای دیگر در قصاید خود مضمون آیه را در قالب شعر ریخته و از این طریق ولای خود را به اهل بیت روشن ساخته اند.

ابن صباغ در کتاب فصول مهمه دو شعر یاد شده در زیر را نقل می کند و در این دو شعر جایگاه آیات نازل درباره اهل بیت وارد شده است:

هم العروه الوثقی لمعتصم بها *** مناقبُهم جاءت بوحی وإنزال

مناقبَ فی شوری، وسوره هل أتی *** وفی سوره الأحزابِ یعرفها التالی(۳)

«آنان دستگیره های محکم و استواری هستند برای کسی که به آن چنگ بزنند، و فضایل آنان از طریق وحی و قرآن به ثبوت رسیده است».

فضایل آنان در سوره های سه گانه است:

۱- [۱] الغدیر:۱/۲۷۵.

۲- [۲] صواعق :۱۰۱.

۳- [۳] فصول مهمه: ص ۱۴.

الف. شوری: مقصود همین آیه مورد بحث است.

ب. هل أتی: آیاتی که مربوط به روزه گرفتن خانـدان علی (علیهم السـلام) و دادن افطار خود به فقیر که از آیه (یُوفُونَ بِالنَّذْر) شروع می شود و در آیه ۱۷ به پایان می رسد.

ج. سوره احزاب: آیه (إِنَّما یُرِیدُ اللّه لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْت) می باشد.

ما به همین مقدار از اشعار بسنده می کنیم وبه تفسیر آیه می پردازیم.

«قُربی» بر وزن «زُلْفی» و «بُشری» به معنی قرابت و نزدیکی است اهل قربی یعنی اهل قرابت است.(۱)

بنابراین مقصود از اهل قربی کسانی که با پیامبر پیونـد خویشاوندی دارند، نه خویشاوند هر کسـی نسبت به خود، به گواه فعل متقـدم یعنی (لاـ أَسـئلکُمْ) این فعـل گـواه بر این است که مقصـود از «خویشاونـدان» اقـوام خود سؤال کننـده است و در آیـات دیگری که این کلمه وارد شده است مقصود از آن پیوند خویشاوندی است.

ممکـن است گفته شـود سـوره ای که در این آیه وارد شـده است از سـوره هـای مکی است و در آن روز هنـوز علی بـا پیـامبر گرامی وصـلت نکرده وفرزنـدی نداشـته ولی بایـد توجه نمود سوره «شوری» هر چنـد در مکه نازل شده امّا این آیه به تصـریح مفسران در مدینه نازل شده است.

برهان الـدین بقاعی در کتاب «نظم الـدرر وتناسق الآیات والسور» می نویسـد: سوره شوری مکی است، مگر آیات شـماره ۲۳، ۲۴، ۲۵ و۲۷.(۲)

۱- [۱] کشاف: ۳/۱۸۱.

۲- [۲] تاریخ قرآن: زنجانی، ص ۵۸.

البته مفسران دیگر نیزمانند نیشابوری در تفسیر خود می گویند: سوره شوری مکی است ولی این آیه در مدینه نازل شده است.(۱)

راه دور نرویم قرآن هایی که زیر نظر محقّقان دانشگاه الأزهر چاپ شده است بالای سوره می نویسند: «سوره شوری مکیّه إلّاالآیات ۲۳، ۲۴، ۲۵ و ۲۷ فمدنیّه».

و این اختصاص به سوره شوری ندارد بلکه قسمت اعظم سوره های کلی آمیخته با مدنی یا بالعکس می باشند.

و امّا مدرک نزول این آیه در حقّ خاندان رسالت کافی است که مدارک یاد شده در زیر را مراجعه بفرمایید:(۲)

پاسخ یک سؤال

ممکن است گفته شود شعار تمام پیامبران شعار: «پاداش نخواهی» است چنان که می فرماید: (وَما أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْر إِنْ أَجْرِیَ إِلاّ عَلی رَبِّ الْعالَمینَ) .(۳)

«من در برابر تبلیغ رسالت خویش هیچ نوع پاداش نمی خواهم و اجر من با خدا است».

اصولاً یکی از نشانه های پیامبران این است که برای دعوت خود مزد و

۱- [۱] تفسیر نیشابوری: ۳/۳۱۲.

۲- [۲] ذخائر عقبی: ۲۵; کشاف: ۳/۸۱; تفسیر نیشابوری:۳/۳۱۲; مطالب السؤل:۸; تفسیر فخر رازی:۷/۶۵۵; تفسیر ابو حیان:۷/۵۱۶; تفسیرنسفی در حاشیه تفسیر خازن: ۴/۹۹; مجمع الزوائد تألیف هیثمی:۹/۱۶۸; الفصول المهمه: ص ۱۲; کفایه گنجی، ص ۱۳; زرقانی در شرح مواهب:۷/۳ و ۹۲۱; صواعق: ص ۱۰۱ و ۱۳۵; نور الأبصار:ص ۱۰۲; اسعاف الراغبین: ص ۱۰۵.

۳- [۳] شعراء/۱۰۹.

پـاداش نمی طلبنـد ولـذا فرد بـا ایمـانی از همین طریق به فرسـتاده های مسـیح ایمان آورد زیرا دیـد آنان در تبلیغ خود خواهان پاداش نیستند و لذا رو به مردم کرد و گفت: (اتَّبِعُوا مَنْ لا یَسْأَلُکُمْ أَجْراً وَهُمْ مُهْتَدُونَ).(۱)

روی این اساس چگونه پیامبر پاداشـی به نام دوستی خانـدان خود می خواهـد در حالی که خود او نیزماننـد دیگر پیامبران این شعار را سر می داد و می فرمود: (...قُلْ لا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلاّذِکْری لِلْعالَمینَ) .(۲)

پاسخ اجر، پاداشـی است که سود و نفع آن به درخواست کننده برگردد و پیامبر از روز نخست به این نوع پاداشها پشت پا زده و هرگز برای خود پـاداش نطلبیـده، و اصولاًـ مردان الهی بایـد چنین باشـند، یعنی صادقـانه و بـدون چشم داشت به هـدایتگری جامعه بپردازند.

درخواست دوسـتی خانـدانش چیزی نیست که سود آن عایـد پیـامبر گردد بلکه خود مردم از آن منتفع می شونـد زیرا دوسـت داشـتن گروهی که جانشـین پیـامبر و بـازگو کننـدگان احکـام الهی و مربی جـامعه اسـلامی می باشـند، مـایه آگـاهی انسان از حقیقت دین و گرایش انسان به فضایل ومناقب است، و در حقیقت خود انسان از این دوستی منتفع می گردد.

مضـمون آیه شبیه گفتار پزشـکی است که بیماری را به طور رایگان معالجه کند و نسـخه بلند وبالایی بنویسد و اظهار دارد که من از تو چیزی نمی خواهم جز این که به این نسخه عمل کنی.

ایـن پزشـک به ظـاهر مزد و پـاداش خواسـته ولی در بـاطن چیزی جز خیرخـواهی طرف نخواسـته است و لـذا در آیه دیگر می فرماید:

(قُلْ ما سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْر فَهُوَ لَکُمْ...) .(۳)

۱- [۱] یس/۲۱.

۲- [۲] انعام/۹۰.

۳- [۳] سبأ/۴۷.

«پاداشی که خواستم به نفع خود شماست».

در آیه سوم پاداش خود را راه جویی افراد مؤمن به سوی خدا قرار داده است. چنان که می فرماید:

(...ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلاّ مَنْ شاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلى رَبِّهِ سَبيلاً).(۱)

«من از شما اجری نمی خواهم مگر کسی را که به سوی پروردگار خود راهی اتخاذ کند یعنی به شریعت من عمل نماید».

در هر حال هر سه آیه که پیرامون مزد رسالت پیامبر وارد شده، بر یک معنی منطبق می باشند و آن عمل به متن شریعت است گاهی این مطلب به طور مستقیم درخواست شده و گاهی از طریق درخواست مودت اهل بیت که سبب می شود انسان ظاهراً و باطناً شبیه آنان گردد و در نتیجه به شریعت عمل کنند.

پاسخ به سؤال دیگر

ممکن است گفته شود که مقصود دوستی و مودت مسلمانان به یکدیگر است یعنی مسلمانان همدیگر را دوست بدارند و طبرسی نیز این احتمال را ذکر کرده است، این که فرموده است:

«لا أسألكم فی تبليغ الرساله أجراً إلاّ التودد والتحابب فيما يقرب إلى اللّه تعالى».

«من در تبلیغ رسالت از شما اجری نمی خواهم جز این که به چیزی که انسان را به خدا نزدیک کند، دست محبت ومودت به هم بدهید».

۱- [۱] فرقان/۵۷.

پاسخ: تفسیر مودت در آیه به دوستی یکدیگر صحیح نیست، زیرا دوست داشتن یکدیگر هر چند یک اصل اسلامی است ولی به حکم این که استثنا، پس ازجمله (قُلْ لاـ أسألکم) وارد شـده است: بایـد که مقصود قربای همان سؤال کننـده باشـد و اگر مقصود این بود که مسلمانان همـدیگر را دوست بدارنـد دیگر لزوم نـداشت این تعبیر را به کـار ببرد ، کـافی بود که بفرمایـد: (...الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَولیاءُ بَعْض...).(۱)

خلاصه پیرامون آیه برخی از پیش داوران اشکالات غیر صحیحی را مطرح کرده اند که با دقت مختصری پاسخ همه روشن می گردد. ما در اینجا دامن سخن را درباره بحث امامت به پایان می رسانیم، امید است خدا این خدمت ناچیز را از ما بپذیرد.

۱- [۱] نحل/۹۰.

شفاعت در قرآن

اشاره

ص : ۱۶۹

پیشگفتار

شفاعت، یک اندیشه اصیل اسلامی است

همگی بـا واژه شـفاعت آشـنایی کامـل داریم، هنگـامی که سـخن از جرم و گنـاه، ومحکـومیت یـک فرد به میـان می آیـد، و شخصـی پـا به میان می گـذارد، و درباره فردی فعالیت ووساطت می کنـد، تا او را از مرگ و اعـدام یا زنـدان و توقیف نجات بخشد، می گوییم: فلانی در حقّ او «شفاعت» کرد.

لفظ «شـفاعت» از ماده «شـفع» به معنی جفت، در مقابل «وتر» به معنی طاق; گرفته شـده است. علت این که به وساطت شـخص برای نجات گنهکار «شـفاعت» گفته می شود، این است که مقام و موقعیت شفاعت کننده، و نیروی تأثیر او یا عوامل نجاتی که در وجود شـفاعت شونـده هست (هر چنـد کم و انـدک باشد) باهم ضـمیمه می شوند و هر دو به کمک هم، موجب خلاصـی شخص گنهکار می گردند.

حقیقت شـفاعت اولیای خـدا برای گنهکاران در ظاهر این است که عزیزان الهی، روی قرب و موقعیتی که در پیشـگاه خداوند دارنـد، می تواننـد برای مجرمها و گنهکاران وساطت کننـد، و از خداوند بزرگ بخواهند که از تقصـیر و گناه آنان در گذرد، البته شفاعت کردن و پذیرفته شدن شفاعت آنان در گرو یک رشته شرایطی است که برخی مربوط به شخص گنهکار، وبرخی مربوط به

مورد شفاعت «گناه» می باشد.

به عبارت دیگر، شفاعت همان کمک کردن اولیای خدا است با اذن خدا، به افرادی که در عین گنهکار بودن پیوند ایمانی خود رابا خداوند، و پیوند معنوی خویش را با اولیای خدا قطع نکرده اند.

و به یک معنی شفاعت این است که یک موجود مادون که استعداد جهش و پیشرفت دارد، از موجود بالا، به صورت یک امر قانونی، استمداد ومدد طلبد، البته مددخواه از نظر کمال روحی باید به حدّی سقوط نکند که نیروی جهش و تکامل را از دست بدهد، و امکان تبدیل او به یک انسان پاک از میان برود.

عقیده به شفاعت به اندازه ای در میان مسلمانان رسوخ دارد که هر کجا برویم و از هر که بپرسیم این اعتقاد را از عقاید اسلامی خویش می شمارد، و در اصالت آن از نظر اسلام هیچ گونه تردیدی نشان نمی دهد. همه می بینیم که در مواقع راز و نیاز مسلمانها با خدا، و نیز در کنار قبر پیشوایان بزرگ اسلام دلها و اندیشه های افراد گنهکار، به سوی شفیعان درگاه الهی کشیده می شود و از آنان می خواهند که از پیشگاه خدای بزرگ بخواهند تا مورد عفو و رحمت الهی قرار گیرند.

یک چنین عقیده راسخ وپا بر جا، نمی تواند ساختگی و غیر اصیل باشد، قطعاً توجه جامعه اسلامی به سوی این عقیده معلول ورود آن در قرآن مجید و احادیث اسلامی است، زیرا معنی ندارد یک جمعیت بیش از یک میلیارد نفری وبخصوص دانشمندان آنها، به دنبال عقیده ای بروند که هرگز در کتاب آسمانی ومدارک دینی آنها وارد نشده باشد.

البته باید اعتراف کرد که این مسأله اصیل اسلامی بسان برخی دیگر از

معارف بلند آن، با برخی از پیرایه های غلط همراه شده است، و از همین رو بر دانشمندان است که مردم را در این زمینه روشن سازند ومطالب اصیل اسلامی را از غیر آن جدا نمایند.

مسأله شفاعت وکمک کردن موجود عالی به فرد پایین، غیر از مسأله پارتی بازی و وسیله تراشی ظالمانه دستگاههای طاغوتی بشری است ، حالا اگر یک فرد نا اهل یا گروه غیر وارد، این اصل اسلامی را از محور صحیح آن منحرف کرده، و چهره آن را کریه ساخته اند، مربوط به اندیشه صحیح اسلامی نیست.

برخی شاید چنین تصور کنند: روز رستاخیز شافعان راستین الهی، یزیدها و حجاج ها و چنگیزها را زیر بال و پر شفاعت خود قرار خواهند داد، و همه آنان از حوزه معنویت ونورانیت شافعان بهره مند گردیده، و در کانون وجود آنان جهشی به سوی پاکی پیدا خواهد شد.

ولی آنان در این اندیشه سخت در اشتباهند، زیرا شفاعت شافعان واقعی از آن کسانی است که در روح و روان آنان نیروی جهش به سوی کمال و پاکی باشد، ولی کسانی که در سراسر وجود آنان نقطه قوت وکمالی پیدا نمی شود، هرگز نورانیت شافعان; وجود تاریک آنان را روشن نخواهد کرد.

درباره تبیین شفاعت، از تمثیل زیر استفاده می کنیم: مردی را فرض کنیم که پاسی از عمر خود را در فساد وناپاکی گذرانده است ولی بر اثر برخورد با صالحان وپاکان، جرقه ای در دل او روشن گردیده، و انقلابی در او پدید می آید، و او را انسان دیگری می سازد. مشابه این جریان را درباره انسان های اخروی بیندیشیم، انسان هایی که در روح وروان آنان آلودگی وجود دارد ولی در عین حال نیروی جهش به سوی کمال از روان آنان به کلی رخت برنبسته است، در این موقع بر اثر برخورد با شخصیت های سازنده الهی و قرار گرفتن درحوزه

نورانیت انسـان های نورانی، یک نوع دگرگونی در وجود آنان رخ داده و جرقه انقلاب وجهش به سوی کمال در روح وروان آنان روشن می گردد.

این تصویر نارسا و کمرنگی از حقیقت شـفاعت اخروی است که به وسیله شافعان راستین به اذن الهی انجام خواهد گرفت و تا خود به آن جهان گام ننهیم، به حقیقت آن واقع نخواهیم شد.

بایـد دربـاره شـفاعت همـان طور بینـدیشـیم که درباره توبه ونـدامت می اندیشـیم، جای شک نیست که توبه ونـدامت از اعمال گذشـته بـا شـرایطی که گفته شـده است انسـان را شسـتشو داده و جرقه انقلاـب را در کانون وجود او روشن می سازد و هرگز کسی نگفته است که تشریع توبه مایه جرأت تبهکاران می گردد. همچنین نباید موضوع اعتقاد به شافعت را مایه جرأت ووسیله گسترش گناه بیندیشـیم، بلکه باید آن را روزنه امید به سوی بازگشت به طهارت وپاکی تلقی کنیم. مشـروح این قسـمت را در نخستین بخش از این کتاب می خوانید.

مـا به کمک خـدا در این کتاب، شـفاعت را از جهات گوناگون مورد بحث و بررسـی قرار می دهیم؛ وپیرایه های نامطلوبی را که (مانند علف های هرزه ای که کنار گل های زیبا سبز می شوند) به آن بسـته شده بریده وقیچی خواهیم نمود. در این کتاب مسأله شفاعت از جهات مختلفی مورد بحث وبررسی قرار گرفته است که فهرست آن به قرار زیر است:

۱. سازندگی و آثار تربیتی اعتقاد به شفاعت.

۲. آرا و نظریات دانشمندان اسلام پیرامون شفاعت.

۳. شفاعت از دیدگاه قرآن.

۴. حقیقت شفاعت چیست؟

ص : ۱۷۴

۵. نتیجه شفاعت، اسقاط کیفر است یا ترفیع درجه؟

۶. پندارهای بی اساس پیرامون شفاعت و پاسخ به اشکالاتی که در این زمینه وارد شده است.

۷. شفاعت خواهی از اولیای خدا چگونه است؟

۸. شفاعت در احادیث اسلامی.

۹. شفاعت کنندگان و شفاعت شوندگان از نظر قرآن و احادیث.

۱۰. شفاعت در آثار ادبی عربی و فارسی.

از خداوند بزرگ لیاقت و شایستگی می خواهیم تا در روز رستاخیز، مورد شفاعت عزیزان درگاهش قرار گیریم و اگر خدای نکرده از چنین فیضی محروم شدیم نباید از آنان برنجیم بلکه باید قصور و کوتاهی ویا تقصیر و گناه را متوجه خود سازیم و به قول شیخ سعدی:

از آنجا که دو مسأله دیگر به عنوان «توبه» و «احباط و تکفیر» کاملاً ـ با مسأله شفاعت ارتباط نزدیک دارند اینک دو مسأله دیگر را پس از شفاعت مورد بحث قرار داده و همه را به عنوان جلد هفتم منشور جاوید که نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی است حضور خوانندگان گرامی تقدیم می داریم.

قم. مؤسسه امام صادق(علیه السلام)

جعفر سبحانی

ص : ۱۷۵

۱– سازندگی و آثار تربیتی اعتقاد به شفاعت

اشاره

از آنجا که در پیشگفتار، حقیقت شفاعت را به طور فشرده بیان کردیم، شایسته است که پیش از هر چیز پیرامون آثار تربیتی و خصوصیات انقلابی این ایده مذهبی بحث کنیم.

هر چند از نظر بحث های کلاسیکی لازم بود که قبلاً، دلایل شفاعت را از نظر قرآن وحدیث مورد بحث وبررسی قرار دهیم سپس به آثار تربیتی و انقلابی آن بپردازیم، زیرا تا وجود چیزی از نظر عقل ونقل ثابت نگردد، بحث پیرامون آثار تربیتی آن، جنبه فرضی خواهد داشت.

امّا چون امروز از دید بسیاری از خوانندگان ، اهمیت و لزوم بحث پیرامون یک ایده مذهبی، در گرو آثار تربیتی و سازندگی آن است; و اگر یک ایده مذهبی در این مسیر قرار نگیرد آن را از مسائل درجه دوی مذهبی می شمارند و احیاناً خود را موظف به غور و بحث در آن نمی دانند.

روی این لحاظ برای نشان دادن اهمیت بحث و این که ایده «شفاعت» حتی روی مقیاسی که آنان برای درجه بندی مسایل مذهبی ترتیب داده اند، از مسایل درجه یک می باشد، بحث پیرامون آثار تربیتی و اصلاحی آن را بر دیگر بحث ها مقدم داشته ابتدا در این مورد به بحث و گفتگو می پردازیم.

ص : ۱۷۷

شفاعت مایه امیدواری است

اعتقاد به شفاعت پدید آورنده امید در دل گنهکاران، ومایه بازگشت آنان در نیمه زندگی، به سوی خدا است، و اگرحقیقت شفاعت درست مورد بررسی قرار گیرد، خواهیم دیدکه اعتقاد به شفاعت اولیای خدا، نه تنها مایه جرأت و موجب سرسختی با خدا نمی باشد، بلکه سبب می شود که گروهی به امید اینکه راه بازگشت به سوی خدا به روی آنان باز است، بتوانند به وسیله اولیای خدا، آمرزش الهی را نسبت به گذشته جلب کنند و از عصیان و سرکشی و سرسختی دست برداشته به سوی حق بازگردند.

نه تنها شفاعت در زندگی انسانها، این نقش را برعهده دارد، بلکه پذیرش توبه، ودر سطح وسیعتر موضوع «انتظار فرج»و امید به بهبود وضع آینده اجتماع، از عوامل سازنده و نیروبخش در دگرگون ساختن اوضاع و نابسامانی های بشر می باشد و او را از محیط تیره و تار یأس و نومیدی، به فضای روشن رجا و امیدواری وارد می کند.

اعتقاد به شفاعت اولیای خدا(البته با شرایط خاصی) درباره گنهکاران سبب می شود که فرد گنهکار معتقد گردد که وی از این به بعد می تواند سرنوشت خود را دگرگون سازد، و اعمال دیرینه وی طوری نیست که برای او یک سرنوشت شوم قطعی و غیر قابل تغییر ساخته باشد، بلکه او از همین حالا به کمک اولیای خدا و تصمیم راسخ خود بر اطاعت و فرمانبرداری از خدا، می تواند سرنوشت خود را عوض کند، و درهای سعادت را به روی خود باز کند، ولی بر عکس،یأس ونومیدی و این که دیگر کاری از او و دیگران ساخته نیست، چراغ امید را در شبستان عمر انسان خاموش می سازد.

جوانی که در طول زندگی، گناهان و لغزشهایی داشته است هرگاه معتقد

ص : ۱۷۸

گردد کـه کارهـای زشـت پیشـین او، آن چنـان کـاخ سـعادت وی را ویران کرده کـه دیگر قابـل ترمیـم نیست، و برای او یک سرنوشت قطعی پدیـد آورده که به هیـچ وسـیله ای نمی توان آن را دگرگون ساخت، و آمرزش خدا را به خویش جلب نمود، وحتی توبه وپشیمانی و شفاعت وکمک خواهی از اولیای حق، نمی توانند سرنوشت او را دگرگون سازند، یک چنین اعتقاد نه تنها از حجم گناه او نمی کاهد، بلکه سـبب می شود که پرونده زندگی وی روز به روز سـیاه تر، و بار گناه او سـنگین تر شود. زیرا او با خود چنین فکرمی کند: اکنون که راه بازگشت به روی من باز نیست و از این به بعد هر نوع قدم نیکی در راه اطاعت خـدا بردارم سودی به حال من نخواهد داشت، دیگر جهت ندارد که من در نیمه عمر، رنج اطاعت را بر خود هموار سازم، و از گناهـان لـذت بخش دست بردارم. ولی بر عکس اگر روزنه امیـد را به روی خود باز ببینـد و بدانـد که از همین حالا می تواند وضع خود را در آینـده دگرگون سازد، در این صورت کوشـش می کنـد که گذشـته را جبران کنـد و به وضع خود در آینـده بهبودی بخشد.

از این گذشـته همان طور که در آینـده خواهیم گفت شـفاعت اولیای خدا منوط به اذن پروردگار جهان است، و تا اجازه خدا نباشـد، هیچ کس نمی تواند، شـفاعت نماید، ناگفته پیداست که اذن خدا بی جهت و بی حکمت نخواهد بود، در این صورت بایـد گفت اذن خـدا شامـل حـال کسـانی می شود که برای عفو و اغمـاض، شایسـتگی دارنـد و اگر در طول زنـدگی لغزش و گناهی داشـته اند، به مرحله پرده دری وطغیان نرسـیده است، و اگر رابطه خود را در بعضی از جهات ضعیف کرده اند، ولی به کلی آن را قطع نکرده انـد. این چنین افراد که پیونـدهای گونـاگون خود را بـا حق و حقیقت نگسسـته انـد، مشـمول و شایسـته شفاعت می شوند.

نوید شفاعت با این شرط، خود هشداری است به گنهکاران که به هوش

ص : ۱۷۹

باشـند و هر چه زودتر از ادامه گناه باز گردند، و همه پیوندهای خود را پاره نکنند، و پرده ها را ندرند، و از شعاع شفاعت دور نگردند که در غیر این صورت راه نجاتی برای آنان نخواهد بود.

همین احساس و توجه، در بـازگشت افراد گنهکـار به راه حق و تجدیـد نظر در برنـامه های غلط مؤثر می گردد، و در حقیقت روزنه امیدی برای پاک ساختن برنامه زندگی، از نقاط تاریک محسوب می شود.

تجربه نشـان داده است که اگر روزنه امیـدی به روی افراد مجرم گشوده شود و احسـاس نماینـد که اگر در برنـامه غلط نارواى خود تجدید نظر کنند، راه نجاتی برای آنها هست، بسیاری از آنها از بیراهه، به راه باز می گردند.

در قوانین جزایی وکیفری ملت ها، قانونی به نام «عفو زنـدانیان ومجرمان بزرگ و محکومان به حبس ابـد» وجود دارد، و نکته آن این است که روزنه امیـدی برای این افراد باز شود، و در برنامه زنـدگی خود تجدیـدنظر نمایند،و اگر این روزنه نبود، علت نداشت که در همان محیط، آرام بنشینند و دست به جنایت نزنند، زیرا بالاتر از سیاهی (زندان ابد) رنگی نیست.

شفاعت درباره افراد لایق و شایسـته جز روزنه امید برای امکان تجدید حیات دینی و اخلاقی چیزی نیست، و مخصوص کسانی است که روابـط خود را بـا خـدا و اولیای دین حفظ کرده انـد، ولی کسـی که دارای اعمال نیک نبوده و از ایمان به خـدا بهره نداشته و عمری در گناه وفساد بسر برده باشد، هرگز مشمول شفاعت نخواهد بود.

فرق این دو طایفه را می توان با مثالی مجسم ساخت:

فرض کنید سـربازانی مأمور گشودن دژی بر فراز کوهی می باشـند، و گشودن آن دژ، در حفظ کشور آنان از تجاوز خارجی، فوق العاده مؤثر است،

فرمانده ماهر و ورزیده، وسایل لازم بالا روی و گشودن دژ را در اختیار آنان می گذارد، و فرمان بالا رفتن را صادر می نماید.

آن گروه از سربازان بی انضباط وترسو که گوش به فرمان فرمانده نداده، و در پایین کوه می مانند، هیچ گاه مشمول حمایت او نمی گردند، امّا آن گروه که فداکارند و به سرعت از کوه بالا می روند، اگر در میان آنان افرادی ضعیف وناتوان باشند، و در بعضی از گذرگاهها بلغزند، یا صعود وبالا رفتن در بعضی از نقاط حساس کوه برای ایشان مشکل باشد، فرمانده دلسوز از آنها مراقبت می نماید و در نقاط حساس برای عبور از لغزشگاه به آنها کمک می کند.

این نوع مراقبت و کمک یک نوع شفاعت است و از آن افرادی است که در مسیر هدف گام بر می دارند، و هیچ اشکال ندارد که فرمانده دلسوز پیش از صعود به کوه این مطلب را اعلام کند و بگوید اگر شما در نقاط حساسی ازصعود باز بمانید، از کمکهای بیدریغ من محروم نخواهید ماند، و من با تمام قوا کوشش می کنم که شما را در این هدف کمک کنم.

یک چنین اعلام قبلی، افراد را برای کار دلگرم کرده و نور امید را در دل آنان پدید می آورد و برقدرت وپایداری آنان می افزاید، و در حقیقت یک نوع تربیت ووسیله تکامل است.

در این جا از تذکر نکته ای ناگزیریم و آن این که : اعتقاد به شفاعت در صورتی می تواند مؤثر وسازنده باشد که دور از هر نوع عوام فریبی تفسیر شود و حساب شفاعتی که قرآن وحدیث ویا عقل و خرد ما را به سوی آن دعوت می کند، ازشفاعتی که در اذهان برخی از دور افتادگان از تعالیم اسلام وجود دارد، جدا گردد، زیرا گاهی تفسیرهای غلط برای شفاعت از طرف افراد ناوارد، مردم را از درک حقیقت شفاعت باز می دارد، و ما را به یاد شعر شاعری «حاجب» نام می اندازد که فکر می کرد در روز رستاخیز دست علی (علیه السلام) درباره

شفاعت گنهکاران آنچنان باز است که علاقه مندان وی به اطمینان شفاعتش هر چه بخواهند می توانند گناه کنند، از این جهت به افتخار امام قصیده ای سرود که نخستین بیت آن این است:

حاجب اگر معامله حشر با علی است *** من ضامنم تو هر چه بخواهی گناه کن

ولی همین شاعر طبق گفته خویش در عالم رؤیا امام را به خواب دید و خشم حضرت را از سرودن چنین شعر خرافی لمس کرد و امام خواستار آن شد که قسمت دوم از شعر خود را عوض کند و چنین بگوید:

حاجب اگر معامله حشر با علی است *** شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن

خواه این جریان، حقیقت داشته باشد و یا افسانه و پنداری بیش نباشد، حقیقت همین است که در این سرگذشت آمده است.

جوانان عزیز، علاقه مندان به مکتب پیامبران، باید معارف دینی خود را از دانشمندان محقق و کتابهای اصیل اسلامی بگیرند تا شفاعت حقیقی را از شفاعت تحریف یافته به خوبی باز شناسند و به گفته هر درویش معرکه گیر، یا داستانسرایان حرفه ای، ویا نوشته های مبتذل که به خامه افراد فاقد صلاحیت نوشته می شود، اعتماد نکنند.

ص : ۱۸۲

آرا و نظرات دانشمندان اسلام پیرامون شفاعت

آیات موضوع

۱ . (...وَلا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ...) (بقره/۴۸)

۲ . (...مَنْ ذَا الَّذی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلّا بِإِذْنِهِ...) (بقره/۲۵۵)

۳ . (وَمِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَهً لَکَ عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً) (اسراء/۷۹)

۴ . (یَومَئِذ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَهُ إِلّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحمنُ وَرَضِیَ لَهُ قَولاً) (طه/۱۰۹)

۵ . (...وَلا یَشْفَعُونَ إِلّا لِمَنِ ارْتَضی...) (انبیاء/۲۸)

۶ . (فَما لَنا مِنْ شافِعینَ* وَلا صَدیق حَمیم) (شعراء/۱۰۰ ۱۰۱)

۷ . (...وَاسْتَغْفِرْلِذَنْبِکَ وَلِلْمُؤمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ) (محمد/۱۹)

۸ . (وَکَمْ مِنْ مَلَک فِی السَّمواتِ لا تُغْنی شَفاعَتُهُمْ شَیْئاً إِلّا مِنْبَعْدِ أَنْ یَأْذَنَ اللّهُ لِمَنْ یَشاءُ وَیَرْضی) (نجم/۲۶)

۹ . (فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَهُ الشّافِعینَ) (مدّثر/۴۸)

۱۰ .(وَلَسوفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی) (ضُحی/۵)

ص : ۱۸۳

ترجمه آیات

۱.« و نه از او شفاعت پذیرفته می شود ».

۲.«کیست که نزد او (خدا) جز به اذن وی شفاعت کند».

۳.«بخشی از شب را عبادت کن شاید خداوند تو را بر مقام پسندیده ای برانگیزد».

۴.« در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او جازه داده، و به گفتار او راضی است».

۵.«جز کسانی که مورد رضایت خدا است کسی را شفاعت نمی کنند».

۶.«برای ما نه شافعی هست، نه دوست مهربانی».

۷.«درباره گناهان خود و مردان و زنان با ایمان طلب آمرزش بنما».

۸.«چقدر فرشتگانی در آسمانها هستند که شفاعت آنان سودی نمی بخشد مگر پس از اذن خدا درباره کسانی که خدا بخواهد و مورد رضایت او باشند».

۹. «از این رو شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی بخشد».

۱۰.«آن قدر پروردگار به تو عطا کند تا راضی گردی».

تفسیر آیات

در این بخش خواهیم دید که تمام علما و دانشمندان اسلام شفاعت را از اصول مسلم اسلام می دانند و هیچ تیره ای از مسلمانان آن را انکار نکرده است و اگر اختلافی هست در مفاد و معنی شفاعت می باشد.

اکثریت علمای اسلام به پیروی از ظاهر آیات و احادیث، شفاعت را چنین تفسیر می کنند: در پرتو شفاعت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و به پاس احترام و مقام و منزلتی که شفیعان واقعی در درگاه الهی دارند، گروهی از گنهکاران (با شرایطی

که بعداً گفته خواهد شد) از عذاب نجات پیدا کرده خداوند از تقصیر آنان در می گذرد.

ولی یکی دو فرقه از علمای اسلام به نام «معتزله» و «خوارج» اصل شفاعت را پذیرفته اند امّا در تفسیر آن با دیگر علمای اسلام مخالفت ورزیده اند، و تصور نموده اند که شفاعت مربوط به افراد مطیع ونیکوکار است نه گنهکار، و در نتیجه شفاعت پیامبر (صلی الله علیه وآله)سبب افزایش درجه وپاداش نیکوکاران است نه نجات گهنکاران.

علت این که این گروه با تمام علمای اسلام در معنی شفاعت مخالفت کرده اند، نظریه ای است که قبلاً درباره مرتکبان گناه کبیره اختیار کرده اند. زیرا این دو فرقه معتقدند که مرتکبان گناه کبیره هیچ گاه بخشوده نمی شوند و پیوسته در آتش خواهند بود; از این جهت ناچار شده اند که ظاهر آیات شفاعت و احادیث را به صورت غیر صحیحی تفسیر کنند واگر قبلاً چنین پیشداوری نمی کردند، هرگز آیات و احادیث مربوط به شفاعت را این گونه توجیه نمی نمودند، زیرا پیشداوری در یک موضوع، مایه گمراهی و لغزش در موضوعات دیگر می شود.

هدف در این بخش به اصطلاح «استقصاء» و بررسی تمام کلمات و سخنان دانشمندان اسلام پیرامون شفاعت نیست، زیرا انجام این کار به تتبع فراوان و بررسی کتابهای عقاید و مذاهب، و تفسیر و حدیث که در عصور و قرون اسلامی نوشته شده است نیاز دارد، و این کار از هدف این کتاب که تحقیق مسأله شفاعت از دیدگاه قرآن است بیرون می باشد.

ولی برای ارائه نمونه، آرا و نظرات دانشمندان بزرگ اسلامی را اعم از

شیعه و سنی تا آنجا که مؤلفات آنان در اختیار نگارنده بود، در این صفحات منعکس می نماییم، تا از این زاویه از افکار وعقاید دیگر دانشمندان اسلام آگاه گردیم و به اصطلاح مشت نمونه خروار گردد.

۱. «ابو منصور محمد بن محمد ماتریدی سمرقندی» (متوفای سال ۳۳۳) در تفسیر آیه (...وَلا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ...) (۱) که نفی شفاعت می کند، به شفاعت مقبوله اشاره می نماید و برای اثبات آن با آیه (...وَلا یَشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضی...) (۲) استدلال می کند(۳)، و می گوید: هر چند آیه نخست نفی شفاعت می کند ولی در اسلام شفاعت مقبوله ای داریم که آیه یاد شده بر آن دلالت می کند.

۲. «تاج الاسلام ابوبکر محمد کلابادی»(متوفای سال ۳۸۰) می گوید:

از جمله چیزهایی که خداوند در کتاب خود بیان کرده و پیامبر گرامی آن را آورده است موضوع شفاعت است، خداوند درباره حق شفاعت چنین می فرماید:

(وَلَسَوفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی) .(۴)

«آن قدر پروردگار به تو عطا کند تا راضی گردی».

و نیز می فرماید:

(...عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً) .(۵)

«امید است که خداوند تو را بر مقام پسندیده ای برانگیزد».

۱- [۱] بقره/۴۸.

۲- [۲] انبیاء/۲۸.

۳- [۳] تفسیر ماتریدی معروف به تأویلات اهل السنه، ط قاهره، ۱۳۸۹، ص ۱۴۸.

۴- [۴] ضحی/۵.

۵- [۵] اسراء/۷۹.

و همچنین می فرماید:

(...وَلا يَشْفَعُونَ إِلّا لِمَنِ ارْتَضى...) .(۱)

«جز کسانی که مورد رضایت خدا است کسی را شفاعت نمی کنند».

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرموده:

«إدَّخرتُ شفاعتی لأهل الکبائر من أُمّتی» .

«من شفاعت خود را برای آن گروه از گنهکاران امتم ذخیره کرده ام که از روی جهالت گناهان بزرگ مرتکب می شوند».(۲)

۳. استاد شیعه مرحوم «شیخ مفید» می گوید:

امامیه اتفاق نظر دارند که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در روز رستاخیز مرتکبان گناه کبیره را شفاعت می کند، نه تنها پیامبر بلکه امیر مؤمنان و پیشوایان معصوم (علیهم السلام) پس از وی نیز در حق شیعیان گنهکار خود شفاعت می کنند و بر اثر شفاعت آنان گروه زیادی از شیعیان خطاکار نجات پیدا می کنند.

ولی گروه خاصی مانند (معتزله) از اهل تسنن با ما (امامیه) به مخالفت برخاسته تصور کرده اند که شفاعت پیامبر (صلی الله علیه وآله)مربوط به افراد مطیع و فرمانبردار است نه گروه گنهکار و پیامبر هرگز درباره کسانی که محکوم به عذاب هستند شفاعت نمی کند، به عقیده این گروه، شفاعت مایه ترفیع و افزایش پاداش خواهد بود نه بخشش گناه.(۳)

۱- [۱] انبیاء/۲۸.

۲- [۲] التعرف لمذهب أهل التصوف، باب ۱۸، ص ۵۴و۵۵، تحقیق عبدالحلیم محمود و طه عبدالباقی سرور، ط ۱۳۸۰.

۳- [۳] اوائل المقالات، ص ۱۴و۱۵.

و نیز در جای دیگر می فرماید:

روز قیامت پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حقّ گنهکاران از شیعه، شفاعت می کند و خدا نیز شفاعت اورا می پذیرد، امیر مؤمنان (علیه السلام) نیز به همین صورت شفاعت می نماید و خدا شفاعت او را قبول می کند، حتی مؤمن نیکوکار، در حقّ دوست گنهکار خود، شفاعت می کند، و شفاعت او نتیجه بخش بوده خداوند آن را می پذیرد، و این حقیقتی است که دانشمندان امامیه همگی برآنند و قرآن به این مطلب تصریح کرده و احادیث اسلامی نیز آن را تأیید می نمایند.

ولی افراد کافر شایستگی شفاعت را ندارند، از این رو، روز بازپسین از روی حسرت می گویند:

(فَما لَنا مِنْ شافِعِینَ* وَلا صَدیق حَمیم) .(۱)

«برای ما نه شافعی هست، نه دوست مهربانی».

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: من روز رستاخیز شفاعت می کنم، و شفاعتم پذیرفته می شود،علی (علیه السلام) نیز شفاعت می کند و شفاعت او قبول می گردد، و کمترین شفاعتی که یک فرد مؤمن می تواند انجام دهد این است که در حقّ چهل تن از برادران دینی خود شفاعت می نماید.(۲)

۴. «مرحوم شیخ طوسی»(متوفای سال ۴۶۰) در تفسیر آیه (...وَلا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ...)(۳)می گوید: هدف آیه نفی پذیرفته شدن شفاعت در حقّ گروه کافر است، زیرا پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در حقّ افراد با ایمان شفاعت خواهد کرد و نتیجه شفاعت، نجات گروهی از گنهکاران از عذاب الهی است.

۱- [۱] شعراء/۱۰۰و ۱۰۱.

۲- [۲] اوائل المقالات،ص ۵۲و ۵۳.

۳- [۳] بقره/۴۸.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرموده است: «ادخرت شفاعتی لأهل الکبائر من أَمّتی».

«من شفاعت خویش را برای آن گروه ذخیره کرده ام که از روی جهالت مرتکب گناهان بزرگ می شوند».

نه تنها پیامبر شفاعت می کند بلکه تمام پیشوایان معصوم و بسیاری از اهل ایمان که صالح وپاکند نیز شفاعت می کنند. سپس وی درباره اختلافی که در معنی شفاعت میان مسلمانان و گروهی از آنان به نام «معتزله» است، سخن گفته و حق مطلب را ادا کرده است.(۱)

۵. مفسّر عالیقدر شیعه مرحوم «طبرسی» در تفسیر ارزنده خود می نویسد:

مسلمانان در این که شفاعت پیامبر(صلی الله علیه وآله) در روز رستاخیز پذیرفته می شود، سخنی ندارند هر چند در کیفیت آن میان معتزله و دیگران اختلاف نظر هست، ما (شیعیان) می گوییم که هدف از شفاعت پیامبر (صلی الله علیه وآله) نجات دادن گنهکاران از عذاب و کیفر اعمال است، در حالی که معتزله می گویند شفاعت پیامبر درباره افراد فرمانبردار و یا آن دسته از گنهکارانی که توبه کرده اند، پذیرفته می شود.

نه تنها شفاعت پیامبر پذیرفته می شود بلکه شفاعت یاران برگزیده او و پیشوایان معصوم و افراد با ایمان و صالح نیز قبول می گردد.(۲)

۶.«قاضی عیاض» می گوید: عقیده اهل سنت این است که شفاعت از نظر عقل، بی اشکال است و از نظر دلایل نقلی اعتقاد به آن واجب و لازم

۱- [۱] تبیان:۱/۲۱۳و ۲۱۴، چاپ نجف.

۲- [۲] مجمع البیان:۱/۱۰۳ و نیز ۲/۸۳ در تفسیر آیه ۸۵ سوره نساء.

است، زیرا قرآن مجید و مخبر صادق (پیامبر گرامی) از آن خبر داده است و احادیث زیادی که مجموع آنها به حدّ تواتر می رسد، در این زمینه وارد شده است، و همگی گواهی می دهند که در روز رستاخیز برای افراد مؤمن گنهکار شفاعت وجود دارد، و در این مسأله تمام دانشمندان گذشته اسلام و کسانی که پس از آنها آمده اند اتفاق نظر دارند، جز گروه «خوارج و فرقه معتزله» که به آن اعتقاد ندارند و نکته انکار آنان این است، که تصور کرده اند افراد گنهکار در عذاب دوزخ مخلّد و جاودان هستند و بر این مطلب به آیه (فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشّافِعینَ)(۱) استدلال کرده اند(۲) در حالی که این آیه، وجود شفاعت را نفی نمی کند، زیرا این آیه مربوط به مشرکان بوده و در حقّ بت پرستان نازل شده است و سخن ما درباره افراد با ایمانی است که دچار لغزش شده باشند.

امّا نظریه کسانی که احادیث شفاعت را تأویل می کنند و می گویند مقصود این است که در اثر شفاعت، رتبه افراد پاکدامن بالا می رود نه این که گنهکار از عذاب خلاص گردد، بسیار بی اساس است، زیرا آیات قرآن و احادیث اسلامی با صراحت هر چه تمامتر عقیده این دو گروه را رد کرده است.(۳)

۷. «امام ابو حفص عمر بن محمد نسفی» (متوفای سال ۵۳۷) می نویسد:

شفاعت برای پیامبران، و مردان نیکوکار در روز رستاخیز قطعی است و این مطلب در دین مقدس اسلام به طور مستفیض ثابت شده است.(۴)

۱- [۱] مدّثر/۴۸.

۲- [۲] در بحث قرآنی شفاعت، پیرامون مفاد و هدف این آیه توضیح داده خواهد شد.

۳- [۳] شرح صحیح مسلم:۲/۵۸ و بحارالأنوار:۸/۶۲.

۴- [۴] العقائد النسفیه، ص ۱۴۸، ط افست بغداد.

۸. «سعد الدین تفتازانی»(متوفای سال ۷۹۱) که شرحی بر این کتاب نوشته است متن را تصدیق و شرح کرده است.

۹. «ابوعلی محمد بن احمد فتال نیشابوری» در کتاب «روضه الواعظین» پس از نقل قسمتی از آیات و روایات شفاعت می نویسد:

در میان مسلمانان اختلافی نیست که شفاعت از اصول مسلم اسلام است چیزی که هست پیروان مکتب «وعیدیه»(۱) می گویند: نتیجه شفاعت، افزایش پاداش و ترفیع درجه است ولی دیگران آن را به معنی نجات بندگان گنهکار از عذاب تفسیر نموده اند.

سپس وی به رد نظریه نخست پرداخته وبحث را به پایان رسانیده است.(۲)

۱۰. «احمد بن الحسن الرصاص»(متوفای حدود ۶۰۰) مؤلف کتاب «مصباح العلوم»(۳) (که در بیان عقاید زیدیه تألیف شده است) چنین می نویسد: شفاعت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در روز رستاخیز از امور قطعی غیر قابل انکار است.

۱۱. «فخر رازی» می گوید:

امت اسلامی اتفاق نظر دارند که پیامبر اسلام روز رستاخیز حقّ شفاعت دارد.

گروه معتزله شفاعت را جور دیگر تفسیر نموده می گویند: مقصود از شفاعت پیامبر در این روز آن است که شفاعت وی سبب می شود که پاداش نیکوکاران بالا برود نه این که گنهکاران را از عذاب برهاند.

ص : ۱۹۱

۱- [۱] مقصود«معتزله» است.

۲- [۲] روضه الواعظین، ص ۴۰۵.

۳- [۳] معروف به (ثلاثین) از انتشارات دانشگاه عربی بیروت با مقدمه دکتر محمد عبدالسلام کفافی استاد ادبیات اسلامی در دانشگاه قاهره، چاپ ۱۹۷۱.

ولی حق همان است که تمام طوایف اسلامی (جز این طایفه) آن را می گویند و معنی شفاعت پیامبر این است که گنهکاران را از عذاب دوزخ می رهاند تا وارد آتش نشوند و آنها هم که در آن می سوزند، در پرتو شفاعت پیامبر از آتش دوزخ خارج شده وارد بهشت می شوند.

همچنان که همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که شفاعت از آن مؤمن است و گروه کافر برای شفاعت شایستگی ندارند.(۱)

۱۲. مرحوم «خواجه نصیر طوسی» می گوید:

عقیده به شفاعت از عقاید صحیح اسلامی است، خواه به منظور افزایش پاداش باشد و خواه برای اسقاط کیفر.(۲)

۱۳. «علامه حلّی» می گوید: علمای اسلام اتفاق نظر دارند که پیامبر اسلام در روز رستاخیز حقّ شفاعت دارد و آیه زیر گواه بر شفاعت او است:

(...عَسى أَنْ يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً) .(۳)

«امید است که پروردگارت تو را به مقام پسندیده ای برساند».

مفسران، این آیه را شفاعت تفسیر نموده اند و در معنی شفاعت دو نظر وجود دارد:

گروهی می گویند هدف از شفاعت افزایش پاداش برای افراد با ایمان است ولی گروه دیگر می گویند هدف از آن نجات گنهکاران از عذاب است وقول حق همین است.

سپس وی با حدیث معروفی که محدثان اسلامی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل

۱- [۱] تفسیر مفاتیح الغیب:۳/۶۳; تفسیر آیه ۱۲۳ سوره بقره.

۲- [۲] کشف المراد، ط صیدا، ص ۲۶۲.

۳- [۳] اسراء/۷۹.

کرده اند، استدلال می کند و می گوید: این حدیث از احادیث مشهوری است که پیامبر (صلی الله علیه وآله)فرموده:

«إدَّخرتُ شفاعتی لأهل الکبائر من أُمّتی».

«من شفاعت خود را برای مرتکبان گناهان بزرگ از امت خویش ذخیره کرده ام».(۱)

۱۴. «ابن تیمیه حرانی دمشقی»(۲) می گوید: پیامبر اسلام دارای سه نوع شفاعت است و پس از بیان دو نوع شفاعت می گوید:

شفاعت سوم این که: پیامبر درباره کسانی که مستحق عذابند، شفاعت می کند، نه تنها او بلکه تمام پیامبران و «صدیقین» و غیر آنان نیز درباره گنهکاران شفاعت می کنند تا معذب نشوند و اگر وارد دوزخ شده اند، از آن

۱- [۱] کشف المراد، ص ۲۶۲، چاپ صیدا.

۲- [۲] تقی الدین ابو العباس احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن تیمیه حرانی دمشقی(متوفای سال ۷۲۷ هجری قمری) وی در بسیاری از اصول و فروع اسلام با مشاهیر علمای اهل تسنن مخالفت نموده است که از آن جمله می توان مسایل زیر را نام برد: ۱- خداوند جسم است.

بیرون آیند.

سپس می گوید: تفصیل این مطالب در کتابهای آسمانی و احادیثی که از پیامبران وبالأخص پیامبر اسلام رسیده است وارد شده است.(۱)

او نه تنها در این رساله بلکه در رساله دیگر خود «الاستغاثه» به صحت شفاعت تصریح کرده و معتزله و خوارج را که منکر شفاعت به معنی معروف شده اند گمراه و بدعت گذار، معرفی می کند و می گوید: شفاعت به طور تواتر و از طریق اجماع ثابت شده و کسانی که پس از اقامه دلیل، چنین موضعی را انکار کنند کافر می شوند.(۲)

با این که «ابن تیمیه» نخستین فردی است که بذر مذهبی را که بعدها به «وهابیگری» معروف شد، در جامعه اسلامی پاشیده است امّا در این دو کتاب به وجود شفاعت به طور صریح اقرار کرده و منکر آن را کافر شمرده است.

۱۵. «محمد بن عبدالوهاب»(۳) مؤسس فرقه «وهابی» است که برخی او را از منکران شفاعت پنداشته اند ولی حقیقت بر خلاف این است، زیرا وی با تمام انحرافاتی که در مسائل مربوط به «ولایت» دارد هرگز منکر شفاعت نیست

۱- [۱] الرسائل الکبری:۱، رساله عقیده واسطیه،ص۴۰۷; این رساله ازمیان رسائل وی مستقلاً نیز در بیروت چاپ شده به ص۷۶ مراجعه شود.

۲- [۲] الرسائل الکبری، رساله الاستغاثه:۱/۴۸۱.

۳- [۳] محمد بن عبدالوهاب، در سال ۱۱۱۵هجری قمری در «نجد» دیده به جهان گشود و در سال ۱۲۰۶ دیده از جهان پوشید. وی به عقیده برخی نخستین مروج مذهب «سلفیه» پس از ابن تیمیه است و در حقیقت مکتب وی پرتوی از سخنان او می باشد. از این جهت شایسته دیدیم که نظر وی را درباره شفاعت پس از نقل سخنان «ابن تیمیه» یادآور شویم هر چند از نظر زمان، وی از علمای اواخر قرن دوازده، و اوایل سیزده به شمار می رود. برای آگاهی از شرح حال او به کتاب «الاعلام» تألیف زرکلی:۷/۱۳۷ و۱۳۸و «معجم المؤلفین» نگارش عمر رضا کحاله:۲/۲۶۹ مراجعه فرمایید.

و آن را از اصول مسلم اسلامی می داند، اینک نمونه هایی از سخنان او:

«طبق روایات اسلامی، پیامبر اسلام و همچنین پیامبران دیگر و فرشتگان و اولیا و کودکان، روز رستاخیز شفاعت می کنند و وظیفه ما این است که شفاعت را از مالك واقعی و اذن دهنده شفاعت که خدا است، بخواهیم و چنین بگوییم:

پروردگارا! شفاعت پیامبر را درباره ما در روز بازپسین بپذیر، بارالها! شفاعت بندگان صالح و فرشتگانت را در حقّ ما قبول بفرما و....

و هرگز حق نداریم که به طور مستقیم از رسول خدا و یا ولی الهی بخواهیم که در حقّ ما شفاعت نماید، زیرا آنان بدون اذن خداوند قدرت شفاعت ندارند و هرگاه غیر مقدوری را از آنان بخواهیم در این صورت برای خدا شریك قرار داده ایم».(۱)

و نیز می گوید:«از امور مسلم در آخرت شفاعت است و بر هر مسلمانی لازم است که به شفاعت پیامبر و دیگر شفیعان ایمان داشته باشد و... ولی وظیفه ما این است چشم امید به خدا بدوزیم و از خداوند بخواهیم که شفاعت پیامبر خود را در حقّ ما بپذیرد».(۲)

وی در رساله ای که به عنوان تعلیم مناظره به پیروان خود نوشته است می گوید: «هرگاه بپرسند که آیا شما شفاعت پیامبر را انکار می کنید؟ و ازآن دوری می جویید؟ در جواب آنان بگو: هرگز شفاعت او را انکار نمی کنیم بلکه او شفاعت کننده ای است که شفاعت وی پذیرفته می شود، و امید به شفاعت او داریم و باید بدانیم که زمام شفاعت در دست خدا و همگی مربوط به

ص : ۱۹۵

۱- [۱] الهدیه السنیه، الرساله الثانیه، ص ۴۲; کشف الارتیاب، ص ۲۳۹.

۲- [۲] الهدیه السنیه، الرساله الاولی; کشف الارتیاب ،ص ۲۴۰.

پروردگـار است و هیـچ کس بـدون اذن او نمی توانـد شـفاعت کنـد، پیامبر و دیگران نیز پس از اذن خـدا شـفاعت می کننـد، اکنون که با مرکز شفاعت آشنا شدیم باید چنین بگوییم: پروردگارا! ما را از شفاعت پیامبر محروم مفرما، بارالها! شفاعت او را در حقّ ما بپذیر».(۱)

دقت در این سـخنان به خوبی ثابت می کند که بر خلاف آنچه از این گروه نقل می گردد آنان هرگز منکر شـفاعت نبوده اند بلکه آن را به عنوان یک اصل مسلم اسلامی می پذیرند.

منتها تفاوتی که این فرقه با دیگر فرقه های اسـلام دارنـد این است که می گویند باید شـفاعت را از خدا خواست، و از او طلب نمود که شفاعت شفیعان را در حقّ ما بپذیرد وحق نداریم که مستقیماً از خود شفیعان، بطلبیم.

خلاصه، اصل وجود شـفاعت بحثی است و درخواست شـفاعت از شـفیعان بحثی دیگر، آنان اوّلی را پـذیرفته اند و دومی را به خـاطر تصور شـرک، باطـل می داننـد وچون بحث مـا فعلاًـ پیرامون اصـل شـفاعت است آنان را جزء موافقان می شـماریم و به خواست خدا، پیرامون مطلب دوم در یکی از فصول این کتاب به بحث خواهیم پرداخت.

۱۶. «فاضـل مقـداد» در شـرح نهـج المسترشـدین می نویسـد: پیامبر گرامی (صـلی الله علیه وآله) در حقّ افراد گنهکار شـفاعت خواهد کرد و این مطلب به دلایل زیر ثابت شده است:

۱. اتّفاق مسلمانان بر شفاعت پیامبر.

۲. خداوند به پیامبر دستور می دهد که در حقّ افراد گنهکار طلب

۱- [۱] کشف الارتیاب، ص ۲۴۱.

آمرزش کند ، چنان که می فرماید:

(...وَاسْتَغْفِرْلِذَنْبِکَ وَلِلْمُؤمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ) .(۱)

«درباره گناهان خود و مردان و زنان با ایمان طلب آمرزش بنما».(۲)

۱۷. «علاء الدین معروف به ملا علی قوشچی»(متوفای ۸۷۹) که از دانشمندان بزرگ علم کلام در نزد اهل تسنن است، در شرح تجرید خود می نویسد: مسلمانان شفاعت را به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته اند و درباره آن اختلاف ندارند و مفسران می گویند که مراد از «مقام محمود» (مقام پسندیده) در آیه همان شفاعت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) است.

وی سپس رشته بحث را به تحقیق درباره معنی شفاعت کشیده و نظریه معتزله و دیگر علمای اسلام را به روشنی بیان کرده است.(۳)

۱۸.«محقّق دوانی» در شرح معروف خود می نویسد:(۴)

شفاعت برای دفع عذاب و بالا بردن درجه برای آن گروهی که خدا اذن دهد ثابت و محقق است مانند پیامبران و افراد با ایمان چنان که خداوند می فرماید:

(یَومَئِذ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَهُ إِلاّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحمنُ وَرَضِیَ لَهُ قَولاً) .(۵)

۱۹. «شعرانی» می گوید:

محمد (صلی الله علیه وآله) نخستین فردی است که روز قیامت شفاعت می کند و

۱- [۱] محمّد/۱۹.

۲- [۲] ارشاد الطالبین، ص ۲۰۶ و در کتاب شرح باب حادی عشر، ص ۶۱و۶۲ که یکی دیگر از کتاب های کلامی فاضل مقداد است، به طور مشروح بحث کرده است.

۳- [۳] شرح تجرید، چاپ تبریز، ص ۵۰۱.

۴- [۴] شرح جلال الدین:۲/۲۷۰.

۵- [۵] طه/۱۰۹.

شفاعت او پذیرفته می شود و هیچ کس بر او در شفاعت سبقت نمی جوید.

وی سپس از جلال الدین سیوطی نقل می کند که پیامبر دارای هشت نوع شفاعت است.(۱)

۲۰. «شیخ الاسلام علاّمه شهیر مرحوم محمد باقر، معروف به مجلسی»(متوفای سال ۱۱۱۰) که در گردآوری اخبار پیشوایان شیعه به حق، رنج توانفرسایی کشیده، و در حلّ مشکلات اخبار، موفقیت کامل به دست آورده است، از جمله کسانی است که در کتاب های خویش مخصوصاً حقّ الیقین و بحار الانوار (۲) از نظر نقل اخبار مربوط به شفاعت، حقّ کلام را ادا نموده است.

۲۱. «سید شبر» می گوید: در میان مسلمانان اختلافی نیست که پیامبر اسلام درباره امت خویش بلکه امت های گذشته شفاعت خواهد کرد و این مطالب از ضروریات دین اسلام است و اگر اختلافی باشد در معنی شفاعت است. دانشمندان شیعه و اکثر علمای اهل تسنن می گویند شفاعت هم به خاطر افزایش پاداش و ترفیع درجه انجام می گیرد، و هم به خاطر نجات گنهکاران از عذاب.

ولی فرقه «خوارج و معتزله» آن را به صورت نخست منحصر کرده اند که دلایل عقلی و نقلی بر خلاف آن گواهی می دهند.

۲۲. «محمد عبده» که از دانشمندان عصر اخیر و از نوپردازان جامعه مصری است شفاعت را به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته و می نویسد:

آیات و روایاتی که درباره شفاعت وارد شده از آیات متشابه است و روش

۱- [۱] الیواقیت والجواهر فی بیان عقائد الأکابر، تألیف عبدالوهاب شعرانی:۲/۱۷۰.

۲- [۲] حقّ الیقین، ص ۴۷۳، چاپ انتشارات جاویدان و بحار الأنوار:۸/۲۹ _ ۶۳.

گذشـتگان در این نوع مسائل این است که به آن ایمان بیاورند هر چند به کُنه وحقیقت آن واقف نباشـند، در هر حال شفاعت امتیازی است که خداوند به برخی از بندگان خود می دهد و به طور مسلّم حقیقت شـفاعت در آخرت با شـفاعتی که در میان ما رواج دارد تفاوت کلی دارد.

بسیاری از علما حقیقت شـفاعت را چنین تصویر می کننـد که خـدا دعای شـفیع را در حقّ کسانی که مورد شـفاعت قرار می گیرند می پذیرد.

در صحیح بخاری و مسلم و دیگر جوامع، حدیثی وارد شده است که پیامبر گرامی در روز رستاخیز سر به سجده نهاده خدا را حمـد و ثنـا می گویـد، در این موقع خطـاب الهی به او می رسـد: سـر از سـجده بردار و شـفاعت بنمـا، و مـا شـفاعت تو را می پذیریم.

سپس می افزاید: حقیقت شـفاعت این نیست که اراده ازلی خدا در پرتو شـفاعت شـفیع دگرگون گردد بلکه همان اراده ازلی، پس از دعای شفیع تنفیذ می شود.(۱)

۲۳. «سید رشیدرضا» نویسنده معروف مصری که از شاگردان مبرّز استاد عبده بود و درس استاد خود را پیرامون تفسیر قرآن در ۱۱ جلد به نام «تفسیر المنار» منتشر کرده است می گوید:

«ابن تیمیه» ودیگران نیز حقیقت شفاعت را چنین تفسیر نموده اند.

تصـریحات دانشمندان اسلام بر این که شفاعت از اصول مسلم اسلام است بیش از آن است که در این رساله گردآوری گردد و همین اندازه حاکی است که تمام علمای اسـلام به ثبوت شـفاعت در روز بازپسـین اعتقاد راسخ دارند و اگر اختلافی هست درباره فروع و شاخه های آن می باشد.(۲)

۱- [۱] المنار:۱/۳۰۷.

۲- [۲] همان مدرک.

۲۴. «سید سابق» استاد دانشگاه «الازهر» می نویسد:

مقصود از شفاعت این است که از خداوند برای مردم خیر طلب کنیم و در حقیقت شفاعت نوعی از دعای استجابت شده است.

بخش بزرگ این شفاعت مربوط به سرور ما پیامبر خدا است، او از خدا می خواهد که در میان مردم حکم و داوری کند تا از وحشت محشر کاسته شود، در این موقع خداوند دعای او را مستجاب می کند و همه خلایق به مقام بزرگ او غبطه می خورند و برتری او بر دیگران ثابت می گردد و این همان مقام بلند وپسندیده است که خداوند به وی وعده کرده است، آنجا که می فرماید:

(وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسى أَنْ يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً) .(۱)

«بخشی از شب را عبادت کن شاید خداوند تو را بر مقام پسندیده ای برانگیزد».

سپس استاد به برخی از روایات شفاعت و شروط پذیرفته شدن آن می پردازد و بحث را به پایان می رساند.(۲)

۲۵. «دکتر سلیمان نیا» استاد فلسفه در دانشکده اصول دین، در تشریح نظرات «شیخ محمد عبده» می نویسد:

درباره کسانی که خداوند برای شفاعت، به آنان اذن داده(مانند پیامبران و مؤمنان) و می توانند برای نجات گنهکاران و بالا بردن درجه دیگران کوشش نمایند، قرآن مجید می فرماید:

(يَوْمَئِذ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلاّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ...) .(۳)

«در چنین روز شفاعت کسی نفعی نمی بخشد، مگر آن کس که از طرف خداوند مأذون

۱- [۱] اسراء/۷۹.

۲- [۲] العقائد الإسلاميه، ص ۲۷۳ و۲۷۵ تأليف السيد سابق، ط دار الكتاب العربى بيروت.

۳- [۳] طه/۱۰۹.

باشد».(۱)

۲۶. «محمد الفقی» از علمای ازهر می نویسد:

درباره شفاعت از پیامبر گرامی روایات زیادی وارد شده است مخصوصاً هنگامی که توقف مردم در محشر به طول انجامد و غم و اندوه شدیدتر شود، وحشت همه را فرا می گیرد، روزی که زنان از کودکان شیرخوار خود غفلت میورزند، مردم سراغ پیامبران می روند و هر پیامبری جریان را به پیامبر بالاتر و با فضیلت تر از خود ارجاع می دهد، تا این که نوبت به پیامبر اسلام می رسد. وی سر بر سجده می نهد تا این که ندا می آید سر خود را بلند کن و شفاعت بنما، زیرا شفاعت تو پذیرفته می شود.

وی سپس اشعاری را که «سواد بن عازب» در محضر پیامبر سرود و از او شفاعت طلبید نقل می کند که ما به نقل دو بیت از آن اکتفا میورزیم:

«تو نخستین وسیله از پیامبران به سوی خدا هستی، ای فرزند مردان گرامی و پاک!».

«تو شفیع من باش در روزی که شفاعت هیچ کس سواد بن عازب را بی نیاز نمی سازد».(۲)

لغزش نابخشودنی

«محمد فرید وجدی» مؤلف «دائره المعارف» که یکی از نویسندگان بزرگ مصری است و در طول عمر خود خدماتی به جهان اسلام انجام داده و

۱- [۱] الشیخ محمد عبده بین الفلاسفه والکلامیین:۲/۶۲۸.

۲- [۲] التوسل والزیاره فی الشریعه الإسلامیه، ص ۲۰۶، ط مصر ۱۳۸۸.

نوشته های او حاکی از عرق دینی و علاقه شدید او به اسلام می باشد(۱)، در نوشته های مربوط به ولایت، و مقامات پیشوایان بزرگ تحت تبلیغات وهابیگری قرار گرفته و از دید وهابیها به آنها نگریسته است.(۲)

از آن جمله موضوع «شفاعت» است که در «دایره المعارف» خود پیرامون آن به طور اجمال بحث کرده و اصلی را که علمای اسلام چهارده قرن آن را از اصول اسلام شمرده اند انکار نموده و می گوید:

«شفاعت این است که برخی از صالحان از خداوند بخواهند، که از تقصیر برخی از گنهکاران بگذرد، عقیده به چنین شفاعت، ضررهای زیادی به ادیان وارد کرده است و شفاعت به این معنی تحریفی است که کاهنان آن را به وجود آورده اند تا مقام و موقعیت خود را در نظر مردم تحکیم کنند و در حالی که اسلام آمد و عقاید ملت ها را محکم و استوار نمود و درباره شفاعت مورد اعتقاد آنان چنین گفت:

(...مَنْ ذَا الَّذی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ...) .(۳)

«کیست که نزد او (خدا) جز به اذن وی شفاعت کند».

و نیز فرمود:

(وَکَمْ مِنْ مَلَک فِی السَّمواتِ لا تُغْنی شَفاعَتُهُمْ شَیْئاً إِلاّ مِنْ بَعْدِ أَنْ یَأْذَنَاللّهُ لِمَنْ یَشاءُ وَیَرْضی).

«(۴)چقدر فرشتگانی در آسمانها هستند که شفاعت آنان سودی نمی بخشد مگر پس از اذن خدا درباره کسانی که خدا بخواهد و مورد رضایت او باشند».

۱- [۱] از نوشته های ارزنده او سه کتاب زیر است.«الإسلام فی عصر العلم» و«المرأه المسلمه فی ردّالمرأه الجدیده» و «علی اطلال المذهب المادی» که به صورت رد بر مادیگری نگارش یافته است.

۲- [۲] به دایره المعارف ماده شفع مراجعه شود،ج ۵، ص ۴۰۲، دایره المعارف وجدی.

۳- [۳] بقره/۲۵۵.

۴- [۴] نجم/۲۶.

هر گاه مسلمان بداند که شافع حقیقی خدا است و از دست دیگران کاری ساخته نیست طبعاً چهره از دیگران بر می تابند و رو به درگاه الهی می آورند، تا از هر نوع بت پرستی دور مانده و به توحید و یگانه پرستی نزدیک گردند».(۱)

هرگز از یک دانشمند دینی که یک عمر در جامعه اسلامی در میان اساتید بزرگ«ازهر» زندگی کرده است انتظار نمی رود که درباره شفاعت که مورد اتفاق همه علمای اسلام بوده و آیات و احادیث فراوانی پیرامون آن وارد شده است، چنین داوری کند، با این همه سخن او خالی از ابهام نیست.

در آغاز سخن خود می خواهد اصل شفاعت را انکار کند، و آن را یک عقیده زیانبخش، ساخته و پرداخته فکر کاهنان معرفی کند.

ولی در پایان سخن می خواهد از نظریه وهابی گری پیروی کرده بگوید که باید از غیر خدا چشم بپوشیم و به او متوجه گردیم و از او شفاعت پیامبران را بخواهیم. از همه بدتر این که چنین عقیده را یک نوع بت پرستی معرفی کرده است که بخواست خدا در بحث های آینده بی پایگی آن را روشن خواهیم کرد.

این لغزش، مخصوص «فرید وجدی» نیست بلکه معاصر وی «طنطاوی» دانشمند معروف هنگامی که در تفسیر خود به نخستین آیه شفاعت می رسد، اعتراف می کند که شفاعت از اصول مسلم اسلام است و در این معنی میان معتزله و فلاسفه و دیگر فرقه های اسلامی تفاوتی نیست، و اگر اختلافی هست در مفاد و معنی آن است.

ولی از آنجا که نتوانسته شفاعت مورد اتفاق علمای اسلام را که همان وساطت صالحان در مغفرت و بخشودن گناهان است درست تجزیه و تحلیل نموده و خالی از ایراد تصور کند، برای شفاعت معنی دیگری تصور کرده که خلاصه آن این است که پیامبر با آوردن شریعت و آیین و کتاب آسمانی تمام

۱- [۱] دایره المعارف:۵/۴۰۳، چاپ مصر، سال ۱۳۸۶ ماده شفاعت.

مردم را به حق و حقیقت رهبری نموده است و کسانی که از او پیروی نمایند از عذاب و شکنجهه ای اخروی رهایی پیدا می کنند و متخلفان از راه او وارد دوزخ می شوند بنابراین شفاعت پیامبر جز این نیست که در سایه رهبری او از عذاب الهی نجات یابیم و همچنین اعمال هر کس شفیع او است، زیرا در پرتو اعمال خود می تواند خویش را از قید عذاب برهاند.(۱)

یک چنین تفسیری برای شفاعت که شایسته است نام آن را «شفاعت رهبری» یا «شفاعت عمل» بنامیم، هر چند در جای خود صحیح و درست بوده و روایاتی در این مورد وارد شده است ولی هرگز ارتباطی به شفاعتی که مورد اتفاق جامعه اسلامی است ندارد و توضیح این قسمت را در آینده خواهید خواند.

هدف از نقل سخنان دانشمندان بزرگ این است که روشن شود، شفاعت یک اصل مسلم اسلامی است، و شک و تردید در آن، یک نوع تردید در مسایل روشن اسلامی می باشد.

البته کسانی که پیرامون شفاعت «چه از دانشمندان شیعه و چه از دانشمندان اهل سنت» سخن گفته اند بیش از آن است که نام، و سخنان همه آنان در این جا درج گردد. در میان علمای شیعه، مرحوم شیخ جواد بلاغی مؤلف «آلاء الرحمان فی تفسیر القرآن»، و مرحوم سید محسن عاملی مؤلف کتابهای «کشف الارتیاب فی شبهات محمد بن عبد الوهاب» و «الحصول المنیعه فیما أورده صاحب المنار علی الشیعه» بیش از دیگران در کتاب های یاد شده پیرامون شفاعت سخن گفته اند و ما برای پرهیز از اطاله سخن از نقل گفتار آنان خودداری نمودیم.

۱- [۱] تفسیر طنطاوی:۱/۶۴و ۷۰ باتلخیص.

شفاعت از دیدگاه قرآن مجید

آیات موضوع

۱ . (وَاتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْس شَیْئاً وَلا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعَهٌ وَلا یُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَلا هُمْ یُنْصَرُونَ) . (بقره/۴۸)

۲ . (یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمّـا رَزَقْنـاکُمْ مِنْ قَبْـلِ أَنْ یَـأْتِیَ یَوْمٌ لاـ بَیْعٌ فِیهِ وَ لاـ خُلَّهٌ وَلاـ شَـفاعَهٌ وَالکـافِرُونَ هُمُ الظّالِمُونَ) . (بقره/۲۵۴)

۳ . (...مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ...) . (بقره/۲۵۵)

۴ . (وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِینَ یَخافُونَ أَنْ یُحْشَرُوا إِلی رَبِّهِمْ لَیْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلیٌّ وَلا شَفیعٌ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ). (انعام/۵۱)

۵ . (...وَما نَری مَعَکُمْ شُفَعاءَکُمُ الَّذینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِیکُمْ شُرَکاؤُا لَقَدْتَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ وَضَلَّ عَنْکُمْ ما کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ) . (انعام/۹۴)

۶ . (...یَقُولُ الَّذِینَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْجاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنا مِنْ شُفَعاء فَیَشْفَعُوا لَنا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَیْرَ الَّذِی کُنّا

ص : ۲۰۵

نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ). (اعراف/۵۳)

(وَ كَمْ مِنْ مَلَك فِی السَّمواتِ لا تُغْنِی شَفاعَتُهُمْ شَیْئاً إلاّ مِنْ بَعْدِ أَنْ یأْذَنَاللّهُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَرْضی). (نجم/۲۶)

ترجمه آیات

۱ . «از آن رو بترسید که کسی به جای کسی مجازات نمی گردد، نه شفاعت پذیرفته می شود، و نه غرامت و بدل قبول می گردد و آنان یاری نمی شوند».

۲. «ای افراد با ایمان از آنچه ما روزی شما کردیم، انفاق کنید، پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن داد و ستد و پیوند دوستی و شفاعت وجود ندارد، و افراد کافر ستمگرانند».

۳ . «کیست که پیش او شفاعت کند جز به اذن او؟».

۴ . «با این قرآن کسانی را که امید دارند به سوی پروردگار خود بازگردند، بیم بده، و نصیحت کن، زیرا برای آنان جز خدا حامی و شفیعی نیست شاید آنان پرهیزکار گردند».

۵ . («به گروه بت پرست گفته می شود) چرا ما شفیعان شما را که آنها را شریکان «خدا» می پنداشتید ، نمی بینیم ، پیوندهای شما با آنها قطع شد و آنچه درباره این بت ها تصور می نمودید (شریکان خدا می دانستید) باطل گردید».

۶ . «افرادی که روز رستاخیز را در گذشته فراموش کرده بودند به خود آمده می گویند: رسولان پروردگار ما آمدند آیا ما شفیعانی داریم که در حقّ ما شفاعت کنند یا ما را به دنیا بازگردانند تا این بار غیر آنچه را که عمل می کردیم عمل کنیم(آنان باید بدانند کار از کار گذشته) و ضرر کرده اند و خود را در معرض عذاب قرار داده اند و آنچه را که بر خدا افترا می بستند(بتها مقربان درگاه خداوند هستند) باطل از آب درآمد».

۷ . «چقدر فرشتگانی در آسمانها هستند که شفاعت آنان درباره افراد سودی

نمی بخشد مگر آنکه خدا به هرکسی بخواهد اذن دهد و به شفاعت او راضی گردد».

تفسیر آیات

اشاره

بررسی گذشته ثابت نمود که اعتقاد به شفاعت و این که پیامبران و اولیا و صالحان در روز رستاخیز درباره کسانی که پیوند ایمانی خود را با خدا قطع ننموده و رابطه معنوی خود را با شفیعان درگاه الهی حفظ کرده اند، وساطت و شفاعت خواهند کرد، دارای آثار ارزنده تربیتی است و کاملاً جنبه سازندگی دارد و سبب می شود که گروهی از گنهکاران به راه اطاعت باز گردند.

این بحث زمینه را برای بررسی آیات شفاعت کاملاً آماده می سازد، از این جهت لازم است که مجموع آیات شفاعت یک به یک مورد بررسی قرار گیرد، و هدفگیری آیات روشن شود.

ماده «شفاعت» در قرآن با تمام مشتقات خود «سی بار» در سوره های مختلف و گوناگون به طور نفی و اثبات وارد شده است، که این خود حاکی از اهمیت موضوع می باشد.

نتیجه گیری صحیح از آیات شفاعت به این بستگی دارد که تمام آیات شفاعت به دقت مورد بررسی قرار گیرد و از مجموع، نتیجه واحدی که هدف همه آیات است گرفته شود.

بسیار خطا است که از میان این همه آیات مربوط به شفاعت، با یک آیه بر مدعای خویش استدلال کنیم، و از آیات دیگر چشم بپوشیم، لغزشهایی که در اطراف شفاعت و یا دیگر مسایل عقیدتی وجود دارد، معلول یک چنین بررسی ناقص و ناروا است و این که آیه ای را بگیریم و از آیات دیگری که می توانند مفسر و قرینه مفاد همان آیه باشند، تغافل نموده و یا غفلت ورزیم،

ص : ۲۰۷

از روش تحقیق بدور است.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«انّ القرآن یصدّق بعضه بعضاً».

«قرآن برخی برخی دیگر را تصدیق می کند».

امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید:

«وینطق بعضه ببعض، ویشهد بعضه علی بعض».(۱)

«در کتاب خدا بعضی به کمک بعضی سخن می گوید و برخی از آن، بر برخی گواهی می دهد».

بنابراین هرگز نباید در اخذ نتیجه و تشریح هدف آیات مربوط به شفاعت، از آیات دیگر چشم بپوشیم، زیرا ابهام و اجمال برخی از آیات به وسیله آیات دیگر، برطرف می گردد، و ما پیرامون این مطلب در مقدمه کتاب «مفاهیم القرآن»(۲) به طور گسترده سخن گفته ایم.

از این جهت چاره ای جز این نیست که در توضیح آیات مربوط به موضوع شفاعت از این شیوه پیروی کنیم.

۱- [۱] نهج البلاغه عبده:۲/۲۳، خطبه ۱۲۹.
۲- [۲] مفاهیم القرآن، ص ۴و۵.

۱. تقسیم بندی آیات مربوط به شفاعت

گروه نخست

دسته ای از آیات، شفاعت را به طو رمطلق نفی می کند وآن یک آیه بیش نیست آنجا که می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لا بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خُلَّهٌ وَلا شَفاعَهٌ وَالکافِرُونَ هُمُ الظّالِمُونَ) .(۱)

«ای افراد بـا ایمـان از آنچه مـا روزی شـما کردیم، انفـاق کنیـد، پیش از آن که روزی فرا رسـد که در آن داد و سـتد و پیـوند دوستی و شفاعت وجود ندارد، و افراد کافر ستمگرانند».

جمله (وَلا ـ شَـفاعَهٌ) مستمسـکی است برای کسـانی که می خواهنـد «شـفاعت» را ساخته و پرداخته افکار کاهنان بداننـد، ولی با توجه به نکات زیر مفاد آیه روشن می گردد.

اوّلاً: توجه به یـک آیه و چشم پوشـی از آیات دیگر، نمی توانـد مبنای صـحیحی برای تفسـیر قرآن باشـد، زیرا همان طور که گفته شـد مجموع آیات یک موضوع در قرآن، هـدف واحدی را تعقیب می کنند و تا مجموع آیات در نظر گرفته نشود هرگز نمی توان مقصود نهایی قرآن را تعیین نمود.

مثلاً در همین مورد که قرآن به حسب ظاهر وجود شفاعت را در روز

۱- [۱] بقره/۲۵۴.

رستاخیز نفی می کند، بلافاصله در آیه بعدی که معروف به «آیه الکرسی» است به وجود شفیعانی تصریح می کند که به اذن خداوند درباره گروهی شفاعت خواهند نمود چنان که می فرماید:

(...مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ...) .[۱]

«کی است که پیش او شفاعت کند جز به اذن او؟».

با وجود چنین قرینه پیوسته به آیه، و با وجود قراین فراوانی که در آیات دیگر وجود دارد، باید گفت مفاد آیه غیر آن باشد که در وهله اول به نظر می رسد، یعنی مقصود نفی شفاعت های باطل است نه مطلق شفاعت.

ثانیاً: گواه بر این که مقصود نفی مطلق شفاعت نیست بلکه هدف نفی قسمتی از شفاعت (شفاعت باطل) است همان جمله (وَلا خُلّه)(دوستی نیست) می باشد.

زیرا ظاهر این جمله این است که پیوند دوستی همه افراد در روز رستاخیز از هم گسسته می شود، در صورتی که از آیه دیگر استفاده می شود که تنها پیوند دوستی افراد کافر از هم گسسته می گردد، امّا پیوند دوستی افراد پرهیزکار به شکلی که در دنیا بوده باقی می ماند چنان که می فرماید:

(اَلاَخِلاّءُ یَومَئِذ بَعْضُهُمْ لِبَعْض عَدُوٌّ إِلاّ الْمُتَّقِینَ) .[۲]

«دوستان در روز بازپسین دشمنان یکدیگرند، مگر افراد پرهیزکار (که پیوند دوستی آنان باقی می ماند)».

هر چند ظاهر استثنا (إِلاّ المُتَّقین) این است که پرهیزکاران دشمن یکدیگر نیستند، ولی پس از دقت استفاده می شود که نه تنها دشمن یکدیگر

[۱] بقره/۲۵۵.

[۲] زخرف/۶۷.

نیستند بلکه پیوند دوستی آنان باقی می ماند.

زیرا علت از هم گسستن پیوند دوستی گنهکاران و دشمن شدن آنان نسبت به یکدیگر، این است که دوستی آنان در این جهان مایه گمراهی یکدیگر بوده، بر عکس دوستی افراد پرهیزکار نه تنها مایه گمراهی نبوده بلکه مایه راهنمایی و وسیله موفقیت همدیگر محسوب می شده، با توجه به این اصل، می توان گفت که هدف آیه نه تنها بیان دشمن نبودن افراد پرهیزکار نسبت به یکدیگر است بلکه اشاره به بقای پیوند دوستی این گروه نیز می باشد.

خلاصه همان طور که نمی توان ظاهر جمله (ولا خلّه) را گرفت و گفت در روز بازپسین پیوند دوستی تمام افراد اعم از پرهیزکار و غیر آنان از هم گسسته می شود، زیرا آیه دیگر به بقای برخی از پیوندها تصریح و یا اشاره می کند، همچنین نمی توان جمله (ولا شفاعه) را گواه بر نفی مطلق شفاعت گرفت، زیرا برخی از آیات، شفاعت را تحت شرایطی امضا و تصحیح می کنند.

ثالثاً: مقصود از انفاق در آیه همان ادای زکات است و در اهمیت این فریضه همین کافی است که ذیل آیه کسانی را که از دادن «زکات» خودداری می کنند کافر خوانده، می گوید:

(وَالکافِرُونَ هُمُ الظّالِمُونَ) .

«افراد کافر ستمگرانند».

هم چنانکه در آیه مربوط به فریضه حج چنین می فرماید:

(...وَمَنْ كَفَرَفَإِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمینَ) .[۱]

«هر کس کفر بورزد خداوند از همه جهانیان بی نیاز است».

[۱] آل عمران/۹۷.

جمله (وَمَنْ كَفَرَ) به جای جمله «ومن لم یحج» قرار گرفته است وعلت این که خداوند مطلب را با جمله (مَنْ كَفَرَ) ادا نموده این است که روشن سازد که ادای فریضه حج آن چنان اهمیت دارد که ترک آن، به منزله کفر به خدا تلقی می گردد.[۱]

با توجه به این مطلب می توان گفت: آیه ناظر به نفی شفاعت درمورد گروهی است که اصلاً ایمان نیاورده اند و اگر هم ایمان دارند ایمان آنان آنچنان ضعیف است که آنها را بر ادای یک چنین فریضه بزرگ اسلامی تحریک نمی کند و به طور مسلم هر دو دسته به حکم آیه از شفاعت محروم خواهند بود.

به خواست خداوند در بحث های آینده ثابت خواهیم نمود که شفاعت پیامبران وصالحان درباره آن گروهی است که برای شفاعت قابلیت و استعداد داشته باشند، و پیوند ایمانی خود را با خدا قطع نکرده و ارتباط معنوی آنان با عزیزان درگاه الهی باقی مانده باشد و گروهی که آیه از آنها نفی شفاعت می کند یا کافر و غیر مؤمن هستند و یا مسلمانند ولی زکات مال خود را نمی پردازند و این دو گروه شایسته شفاعت نیستند، و این، دلیل بر نفی شفاعت از دیگران نمی گردد.

گروه دوم

آیاتی است که شفاعت مورد نظر یهود را نفی می کند، زیرا آنان در باره شفاعت عقیده خاصی داشتند که هم اکنون توضیح داده می شود، آیات مربوط به این قسمت عبارتند از:

۱. (وَاتَّقُوا يَوْماً لا تَجْزِى نَفْسٌ عَنْ نَفْس شَيْئاً وَلا يُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ

[۱] كشّاف:۱/۲۹۱.

وَلا يُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَلا هُمْ يُنْصَرُونَ) .[۱]

«از آن روز بترسید که کسی به جای کسی مجازات نمی گردد، نه شفاعت پذیرفته می شود، و نه غرامت و بدل قبول می گردد و آنان یاری نمی شوند».

۲. (وَاتَّقُوا يَوْماً لا تَجْزِى نَفْسٌ عَنْ نَفْس شَيْئاً وَلا يُقْبَلُ مِنْها عَدْلٌ وَلا تَنْفَعُها شَفاعَةٌ وَلا هُمْ يُنْصَرُونَ).[۲]

این دو آیه به گواهی ما قبل و مابعد آنها، هر دو مربوط به نفی شفاعتی است که یهود درباره خویش معتقد بودند وجمله (واتّقوا) در هر دو آیه خطاب به آنان است و آیه ماقبل هر دو، آیه زیر است:

(يا بَنى إِسْرائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنّى فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعالَمينَ) .[۳]

«ای گروه بنی اسرائیل نعمت های مرا که بر شما ارزانی داشته ام به خاطر بیاورید، و من شماها را بر جهانیان برتری داده ام».

در این صورت این دو آیه که پذیرفته شدن هر نوع شفاعت را نفی می کند، ناظر به شفاعتی است که فرزندان اسرائیل درباره خویش معتقد بودند، آنان می گفتند: ما فرزندان پیامبران هستیم و هر اندازه بار گناه ما سنگین باشد، پدران ما در حق ما شفاعت خواهند کرد.

اعتقاد به چنین شفاعتی بی قید و شرط، و این که دست فرزندان پیامبران در انجام هر نوع کار زشتی باز باشد، و انتساب آنان به خاندان رسالت کافی

[۱] بقره/۴۸.

[۲] بقره/۱۲۳.

[۳] بقره/۴۷و۱۲۲.

است، که پدران آنها در باره آنها شفاعت کنند، شدیداً مورد انکار اسلام است، زیرا آیین اسلام ملاک و زیربنای نجات را ایمان و عمل صالح می داند، نه نسب و پیوند خویشاوندی.

از این جهت قرآن شفاعت مورد نظر آنان را نفی می کند و می فرماید:

(واتَّقُوا یَوماً... ولا یقبلُ مِنْها... شَفاعه...) .

اصولاً ملت یهود خود را ملت برگزیده و رشته جداگانه بافته می اندیشیدند، و گوش همه جهانیان این جمله را از آنان شنیده است که ما امت برگزیده خدا هستیم. نه تنها آنان بلکه به نقل قرآن مسیحیان نیز چنین عقیده ای را درباره خود داشتند چنان که قرآن مجید می فرماید:

(وَقالَتِ الْیَهُودُ وَالنَّصاری نَحْنُ أَبْناءُ اللّهِ وَأَحِبّاؤُهُ...) .[۱]

«یهود و نصاری گفتند: که ما فرزندان و دوستان خدا هستیم».

آنان نجات در آخرت را از آن کسی می دانستند که به خاندان اسرائیل منتسب گردد، تو گویی انتساب به فامیل اسرائیل و یا انتساب به یکی از دو آیین هر چند عملی در کار نباشد، مایه نجات انسانها است تا آنجا که قرآن از آنان نقل می کند:

(وَقالُوا لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّهَ إِلاّ مَنْ کانَ هُوداً أَوْ نَصاری...) .[۲]

«گفتند: که به بهشت جز یهودی یا مسیحی وارد نمی شود».

قرآن به طور آشکار با این فکر مبارزه می کند که انتساب به فامیل اسرائیل و یا انتساب به آیینی در نجات انسان کافی باشد بلکه مایه نجات را ایمان قلبی و تسلیم باطنی و عمل به آئین می داند و در بی پایگی انتساب لفظی و فامیلی

[۱] مائده/۱۸.

[۲] بقره/۱۱۱.

چنین می فرماید:

(...تِلْکَ أَمانِیُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ* بَلی مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ للّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلا خَوفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ).(1)

«این مطلب که بهشت تنها از آن یهودیان و مسیحیان (لفظی و اسمی است) آرزویی بیش نیست واگر راست می گویند برای گفتار خود دلیلی بیاورند، بلکه بهشت از آن کسی است که با سراسر وجود خود تسلیم خدا باشد و عمل نیک انجام دهد، برای چنین فردی در پیشگاه خدا اجر و پاداش هست».

گستاخی آنان به جایی رسیده بود که با کمال بی شرمی می گفتند:

(وَقالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النّارُإِلاّ أَیّاماً مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللّهِ عَهْداً ...) .(2)

(«می گفتند:) ما جز چند روزی در آتش دوزخ نخواهیم سوخت تو گویی از خداوند برای این مطلب پیمانی گرفته اند».

این دو آیه درباره چنین ملت متکبر و خودخواه سخن می گوید و شفاعت مورد اعتقاد آنان را که هیچ قید و شرطی برای آن قائل نبودند، نفی می کند.

در این صورت، این دو آیه نمی تواند ناظر به شفاعتی باشد که خود قرآن و آیین اسلام آن را تحت شرایطی تصویب کرده و اعلام داشته است.

از این جهت هنگامی که بزرگان علم تفسیر به شرح این دو آیه می رسند می گویند: این دو آیه مربوط به نفی شفاعتی است که یهود درباره خود معتقد

1- [1] بقره/111 و 112.

2- [2] بقره/80.

بودند و می گفتند: پیامبرزاده ایم و در روز رستاخیز به همین جهت مورد شفاعت قرار خواهیم گرفت.(۱)

گروه سوم

آیاتی که صریحاً می گوید که روز رستاخیز برای گروه کافر، شفیع و شافعی وجود ندارد و یا شفاعت شافعان به حال آنان سودی نمی بخشد مانند:

۱. (...یَقُولُ الَّذِینَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْجاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنا مِنْ شُفَعاءَ فَیَشْفَعُوا لَنا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَیْرَ الَّذِی کُنّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ ما کانُوا یَفْتَرُونَ).(۲)

«افرادی که روز رستاخیز را در گذشته فراموش کرده بودند به خود آمده می گویند: رسولان پروردگار ما آمدند آیا ما شفیعانی داریم که در حقّ ما شفاعت کنند یا ما را به دنیا بازگردانند تا این بار غیر آنچه را که عمل می کردیم عمل کنیم(آنان باید بدانند کار از کار گذشته) و ضرر کرده اند و خود را در معرض عذاب قرار داده اند و آنچه را که بر خدا افترا می بستند(بتها مقربان درگاه خداوند هستند) باطل از آب درآمد».

طلب کنندگان شفاعت در این آیه، همان منکران روز رستاخیزند وجمله (قَدْ خَسِرُوا...)گواه بر این است که برای آنان شافعانی نیست واگر شفیعانی برای آنان بود هرگز صحیح نبود گفته شود که (...قَدْخَسِروا أَنْفُسَهُمْ...) .

۲. (إِذْنُسَوِّیکُمْ بِرَبِّ الْعالَمین* وَما أَضَلَّنا إِلاَّالْمُجْرِمُونَ* فَما لَنا مِنْ شافِعینَ*وَلا صَدیق حَمیم) .(۳)

۱- [۱] کشّاف:۱/۲۱۵ و مجمع البیان:۱/۱۰۳.

۲- [۲] اعراف/۵۳.

۳- [۳] شعراء/ ۹۸ _ ۱۰۱.

(«هنگامی که آنان با معبودهای خود به آتش افتادند، رو به معبودهای خود کرده می گویند:) ما شما را در پرستش، با خداوند جهان، یکسان قرار دادیم، ما را گروه مجرمان گمراه کردند برای ما نه شافعی هست و نه دوست مهربانی».

۳. (وَكُنّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ* حَتّى أَتانَا الْيَقينُ * فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشّافِعينَ) .(۱)

«روز رستاخیز را انکار کردیم تا آن که برای ما یقین آمد، در این موقع شفاعت شافعان به حال آنان فایده ای نمی بخشد».

مفسران می گویند: مقصود از شافعان در آیه همان شافعان حقیقی هستند نه شافعان پنداری مانند بت، که گروه بت پرستان آنها را شافعان خویش می پنداشتند(چنان که در آیات مربوط به این گروه خواهیم گفت) و علت این که شفاعت آنان درباره این گروه سودی نمی بخشد این است که این افراد بر اثر کفر و انکار روز بازپسین و ارتکاب یک رشته جرایم بزرگ، و ترک فرایض چنان که در آیات قبل از دو آیه مورد بحث، تصریح شده است(۲) شایسته شفاعت نیستند، زیرا کوچک ترین ارتباط ایمانی با خدا نداشته و پیوند معنوی خود را با شافعان قطع کرده اند.

این افراد بر اثر دوری از تقوا و پاکی، هرگز به وسیله شفاعت پاک و طاهر نمی شوند، و بر اثر نداشتن قابلیت، شفاعت به حال آنان سودی نمی بخشد و به عبارت دیگر، شفاعت صالحان درباره افراد، منوط به اذن خدا و رضای او

۱- [۱] مدثر/۴۶_ ۴۸.

۲- [۲] (ما سَلَكَكُمْ فی سَقَرَ* قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْكينَ * وَكُنّا نَخُوضُ مَعَ الْخائضينَ)مدثر/۴۲_ ۴۵.
«چه چیز شما را وارد دوزخ ساخت ، می گویند: نماز نمی گزاردیم، مستمندان را اطعام نمی کردیم، و در باطل فرو می رفتیم».

است و اذن خدا درباره گروهی است که با او ارتباط داشته باشند و مورد رضایت او قرار گیرند. البته احتمال دارد که مقصود از شافعان در آیه، شافعان پنداری آنان باشد، زیرا سیاق آیات می رساند که آنان بت پرست بوده و به روز رستاخیز ایمان نداشتند.

در هر حال شفاعت درباره این گروه مؤثر نمی گردد یا به خاطر نبودن لیاقت در مورد شفاعت و یا به علت نبودن شایستگی در شفیع های پنداری.

در هر صورت نبودن شفیع برای گروه کافر و منکران معاد در روز رستاخیز (همچنان که مفاد دو آیه نخست است) ویا سودمند واقع نشدن شفاعت شافعان در حقّ آنان (مفاد آیه سوم) منافاتی با ثبوت شفاعت درباره اهل ایمان ندارد.

گروه چهارم

آیاتی است که از شفیع بودن بتها انتقاد می کند.

مراجعه به آیات قرآن و تاریخ عرب جاهلی روشن می سازد که بت پرستان، بتهای چوبی و سنگی و فلزی را می پرستیدند و چنین می پنداشتند که با پرستش معبودهای مصنوعی، می توانند رضا و توجه آنان را به خود جلب نمایند تا در درگاه الهی شفیعان آنان باشند.

قرآن مجید به عناوین گوناگون نه تنها از عبادت و پرستش آنها نهی می کند، بلکه از شفیع بودن آنان شدیداً انتقاد می نماید، و توجه می دهد که این معبودهای ناچیز که مالك خیر و شر خویش نیستند، چگونه می توانند عذاب الهی را از دیگران دفع کنند. اینك این دسته از آیات:

۱. (...وَما نَری مَعَکُمْ شُفَعاءَکُمُ الَّذینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِیکُمْ شُرَکاؤُا

لَقَدْتَقَطَّعَ بَيْنَكَمْ وَضَلَّ عَنْكَمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ) .(۱)

(«به گروه بت پرست گفته می شود) چرا ما شفیعان شما را که آنها را شریکان «خدا» می پنداشتید ، نمی بینیم ، پیوندهای شما با آنها قطع شد و آنچه درباره این بت ها تصور می نمودید (شریکان خدا می دانستید) باطل گردید».

۲. (وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا يَضُرُّهُمْ وَلا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللّهَ بِما لا يَعْلَمُ فِي السَّماواتِ وَلا فِي الأَرْضِ سُبْحانَهُ وَتَعالى عَمّا يُشْرِكُونَ) .(۲)

«موجوداتی را می پرستند که ضرر و سودی به آنها نمی رساند، و می گویند آنها شفیعان ما در پیشگاه خداوند می باشند بگو آیا خبر از چیزی می دهید که در آسمانها و زمین خدا از آن خبر ندارد، پیراسته است خدا از آنچه برای او شریک قرار می دهید».

۳. (وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكائِهِمْ شُفعَاؤُا وَكانُوا بِشُركائِهِمْ كافِرينَ).(۳)

(«روز رستاخیز) از میان بت هایی که می پرستیدند و شریک خداوند تصور می کردند، شفیعانی برای آنان نبود (آنان در آن روز) معبودن بودن آنها را انکار می نمایند».

۴. (أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ شُفَعاءَ قُلْ أَوَ لَوْ كانُوا لا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَلا يَعْقِلُونَ) .(۴)

«بلکه آنان شفیعانی جز خدا اتخاذ نموده اند، بگو با این که آنها مالک چیزی نبوده و تعقلی ندارند(باز آنها را شفیع می پندارید)».

۱- [۱] انعام/۹۴.

۲- [۲] یونس/۱۸.

۳- [۳] روم/۱۳.

۴- [۴] زمر/۴۳.

با توجه به متن این آیات، و قراینی که در قبل و بعد آنها است، روشن می گردد که هدف همگی انتقاد از شفیع بودن بت ها می باشد، و مفاد آنها نفی شفاعت به طور مطلق نیست بلکه هدف، انتقاد از شفیع بودن بت ها است، زیرا این موجودات (که به تعبیر قرآن عقل و شعوری ندارند و مالک چیزی نیستند) چگونه می توانند از دیگری دفع ضرر کنند.

۵.(ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ یُرِدْنِ الرَّحْمنُ بِضُرّ لا تُغْنِ عَنّی شَفاعَتُهُمْ شَیْئاً وَلا یُنْقِذُونَ).(۱)

«آیا من جز خدا، خدایانی برای خود انتخاب کنم، در صورتی که هرگاه از طرف خدا ضرری (کیفر) متوجه من می گردد، شفاعت آنان سودی نبخشیده و مرا نجات نمی دهد».

گوینده این سخن طبق نقل مفسران، حبیب نجار است که به حمایت از رسولان عیسی برخاسته، و از توجه به بتها و اعتقاد به شفاعت آنها انتقاد می کند.

بنابراین مجموع آیات نفی کننده شفاعت در چهار گروه خلاصه می گردد. حضرت استاد علامه طباطبایی در مفاد آیه های نفی کننده شفاعت بیانی دارند، که خلاصه آن را در این جا می آوریم:

«اقوام گذشته، اعم از بت پرستها وغیر آنها، معتقد بودند که زندگی آخرت نیز یک نوع حیات دنیوی است که قانون اسباب و تأثیر و تأثرات مادی و طبیعی، عیناً در آن حکمفرماست، لذا انواع قربانیها و هدایا را به خدایان خود تقدیم می داشتند، تا از گناهان آنها صرفنظر کرده و یا در احتیاجات، آنها را کمک کنند، و یا آنها را وسیله شفاعت خود قرار می دادند ویا فداء و بدلی برای

۱- [۱] یس/۲۳.

جرایم خود تهیه می کردند. و یا از اشخاص و اسلحه استمداد می جستند، تا آنجا که انواع زینت آلات و اسلحه را با مردگان خود دفن می کردند، به این خیال که در آخرت از آن استفاده کرده و یا به وسیله آن، از خود دفاع کنند، گاهی کار به اینجا می رسید که بعضی از کنیزان را برای مأنوس شدن میت و یا بعضی از شجاعان زمینی را برای کمک وی، همراه او دفن می نمودند امروز هم در موزه ها در میان آثار مختلف زمینی ، عتیقه های فراوانی یافت می شود که از آن دوران است.

در میان ملل مختلف اسلامی نیز عقاید گوناگونی شبیه این عقاید دیده می شود که به عنوان توارث از آن زمان باقیمانده، و چه بسا در طی دورانهای مختلف رنگهای تازه ای به خود گرفته است با این که قرآن تمام این آرای سست و عقاید غلط را باطل شمرده و صریحاً اعلام کرده است که:

(...وَالْأَمْرُ یَومَئذ للّهِ) .(۱)

«در آن روز حکم و فرمان برای خداست».

و نیز فرموده:

(...وَرَأَوُا الْعَذابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبابُ) .(۲)

«عذاب را می بینند و اسباب بر آنها قطع خواهد شد».

(وَلَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادی کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّه وَتَرَکْتُمْ ما خَوَّلْناکُمْ وَراءَ ظُهُورِکُمْ وَما نَری مَعَکُمْ شُفَعاءَکُمُ الَّذِینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فیکُمْ شُرَکاؤُا لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ وَضَلَّ عَنْکُمْ ما کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ).(۳)

۱- [۱] انفطار/۱۹.

۲- [۲] بقره/۱۶۶.

۳- [۳] انعام/۹۴.

«مسلماً فرد، فرد به سوی ما آمدید، همانطور که بار اول شما را آفریدیم و آنچه به شما داده بودیم پشت سر انداختید و شفیعانتان را که خیال می کردید شریک در (شفاعت یا خلقت) شما هستند با شما نمی بینیم، رابطه میان شما قطع شد و آنچه را خیال می کردید بر باد رفت».

(هُنالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْس ما أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ).

«(۱)در آنجا (قیامت) هر کس آنچه را پیش فرستاده آزمایش می کند و به سوی خداوند، مولای حقیقی خود بازگشت داده می شوند، و آنچه افترا می بستند از آنها گم و نابود می شود».

و مانند این آیات که خداوند در طی آنها بیان کرده است که عالم آخرت از این اسباب دنیوی خالی و از ارتباطات طبیعی بر کنار است، روی این اصل تمام آن عقاید و اوهام بطور اجمال باطل می شود.(۲)

قرآن در این آیات به طور اجمال مطلب را بیان کرده است ولی در آیات دیگر تفصیلاً به بیان مطلب پرداخته و یک یک آن عقاید را ابطال نموده و می فرماید:

(وَاتَّقُوا يَوْماً لا تَجْزى نَفْسٌ عَنْ نَفْس شَيْئاً وَلا يُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ وَلا يُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَلا هُمْ يُنْصَرُونَ).(۳)

«از روزی بپرهیزید که کسی را، جای کسی نمی گیرند، و از او شفاعت پذیرفته

۱- [۱] یونس/۳۰.

۲- [۲] منظور این نیست که در آخرت علل به کلی از اثر می افتند و هیچگونه تأثیر و تأثری ندارند بلکه منظور این است که این اسبابی که در عالم دنیا وجود دارند، در آنجا از کار افتاده و به درد نمی خورد و این ترتیباتی که مردم دنیا برای رسیدن به منافع و فرار از مجازاتها می دهند در آنجا کوچک ترین اثری ندارد و به عبارت دیگر نظام در آنجا نظام دیگری غیر از نظام دنیوی است.

۳- [۳] بقره/۴۸.

نمی شود، و غرامتی از آن گرفته نشده و هرگز کمک کرده نمی شوند».

(...یَوْمٌ لا بَیْعٌ فیهِ وَلا خُلَّهٌ وَلا شَفاعَهٌ...) .(۱)

«روزی که نه خرید و فروش در آن است و نه دوستی ونه شفاعت».

(یَوْمَ لا یُغْنی مَوْلیً عَنْ مَولیً شَیْئاً...) .(۲)

«روزی که ابداً دوستی به درد دوست دیگر نمی خورد».

(یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرینَ ما لَکُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ عاصِم...) .(۳)

«روزی که (به هر سو) فرار می کنید و هیچ پناهی از (عذاب) خدا نیست».

(ما لَکُمْ لا تَناصَرُونَ* بَلْ هُمُ الْیَومَ مُسْتَسْلِمُونَ) .(۴)

«چرا از یکدیگر یاری نمی جویید؟ ولی امروز آنها کاملًا تسلیم اند».

(وَیَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا یَضُرُّهُمْ وَلا یَنْفَعُهُمْ وَیَقُولونَ هؤلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللّهَ بِما لا یَعْلَمُ فِی السَّماواتِ وَلا فی الأَرْضِ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یُشْرِکُونَ) .(۵)

«چیزهایی را غیر از خدا می پرستند که نه به آنها ضرر می زند(که از زیان آن بترسند) و نه به آنها منفعت می رساند(که توقع نفع آن را داشته باشند) و می گویند اینها شفیعان ما در نزد خدا هستند، بگو: آیا شما می خواهید خدا را از چیزی که در تمام زمین و آسمانها علم به آن ندارد با خبر سازید خدا از شرک آنها منزه وبالاتر است».

۱- [۱] بقره/۲۵۴.

۲- [۲] دخان/۴۱.

۳- [۳] مؤمن/۳۳.

۴- [۴] صافات/۲۵و۲۶.

۵- [۵] یونس/۱۸.

(...ما لِلظّالِمينَ مِنْ حَميم وَلا شَفيع يُطاعُ) .(۱)

«برای ستمکاران خویشاوندی که به درد آنها بخورد و شفاعت کننده ای که شفاعتش قبول شود نخواهد بود».

(فَما لَنا مِنْ شافِعينَ* وَلا صَدِيق حَميم) .(۲)

«برای ما (گمراهان) هیچ شفاعت کننده و دوستی مهربان نیست».

و امثال این آیات که وقوع شفاعت مورد تخیل مردم آن زمان و تأثیر اسباب و وسایط را در قیامت نفی می کند».(۳)

ولی با این همه نفی و انکار، اسلام عقیده به شفاعت را، بسان برخی دیگر از عقاید پیشینیان اصلاح نموده در عین این که این گونه اعتقادات را به باد انتقاد گرفته، و نظام اخروی را غیر از نظام این جهان دانسته است امّا اصل وجود شفاعت را انکار نکرده و آن را اصالتاً حق خدا دانسته و برای اولیای وی تحت شرایطی که مهم آنها، اذن الهی است، ثابت دانسته است.

در این موقع میان آیات نافی ومثبت کوچکترین اختلافی وجود ندارد، زیرا نافی ناظر بر رد عقاید بت پرستان و اقوامی مشابه آنها است ولی آیات مثبت شفاعت، ناظر به شفاعت صحیح است که مبتکر آن قرآن و شارح آن احادیث اسلامی است.

گروه پنجم

در این بخش به آیاتی برمی خوریم که شفاعت را مختص خدا می داند و می گوید: جزا دهنده و شفیعی نیست و شفاعت همگی مربوط به او است،

۱- [۱] مؤمن/۱۸.

۲- [۲] شعراء/۱۰۰و ۱۰۱.

۳- [۳] المیزان:۱/۱۵۶ و۱۵۷.

آیات این قسمت عبارتند از:

۱. (وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِینَ یَخافُونَ أَنْ یُحْشَرُوا إِلی رَبِّهِمْ لَیْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلیٌّ وَلا شَفیعٌ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ).(۱)

«با این قرآن کسانی را که امید دارند به سوی پروردگار خود بازگردند، بیم بده، و نصیحت کن، زیرا برای آنان جز خدا حامی و شفیعی نیست شاید آنان پرهیزکار گردند».

۲. (وَ ذَرِ الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَعِباً وَلَهْواً وَغَرَّتْهُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَذَکِّرْبِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِما کَسَبَتْ لَیْسَ لَها مِنْ دُونِ اللّهِ وَلِیٌّ وَلا شَفِیعٌ ...).(۲)

«با کسانی که دین خود را بازیچه خود قرار داده، و زندگی دنیا، آنان را فریفته است مجالست مکن، آنان را تذکر بده تا مبادا هر شخصی تسلیم نتیجه اعمال خود شود در حالی که برای اوجز خدا حامی و شفیعی نیست».

۳. (اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرْضَ وَما بَیْنَهُما فی سِتَّةِ أَیّام ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ ما لَکُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیّ وَلا شَفیع أَفَلا تَتَذَکَّرُونَ) .(۳)

«خداوندی که آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنها قرار داد در شش دوره آفرید، سپس بر عرش قدرت مسلط گردید، برای شما جز خداوند حامی و شفیعی نیست چرا متذکر نمی شوید؟».

۴. (قُلْ للّهِ الشَّفاعَةُ جَمِیعاً لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَالأَرْضِ ثُمَّ إِلَیْهِ

۱- [۱] انعام/۵۱.

۲- [۲] انعام/۷۰.

۳- [۳] سجده/۴.

تُرْجَعُون) .(۱)

«بگو: شفاعت همگی مال خدا است و او مالک آسمانها و زمین است سپس به سوی او باز می گردید».

این گروه از آیات به روشنی می رسانند که شفاعت از آن خدا است و همه اش در دست او است و کسی حق شفاعت ندارد.

افراد غیر وارد در مسایل مذهبی، با ملاحظه آیه اخیر (قُلْ للّهِ الشَّفاعَهُ جَمیعاً...) : «بگو که شفاعت از آن خدا است» قدری درباره شفاعت تردید کرده و می گویند با وجود چنین انحصاری چگونه می توان گفت در روز رستاخیز غیر از خداوند شفیعانی نیز داریم.

پاسخ این گفتار روشن است، زیرا گذشته از تحقیقی که پیرامون آیات شفاعت و چگونگی دلالت آنها به عمل خواهیم آورد، ماقبل آیه گواه بر این است که هدف آیه کوبیدن پندار بت پرستان است که بت ها را شفیعان خود می دانستند، قرآن مجید برای ابطال این اندیشه می گوید: (...للّهِ الشَّفاعَهُ جَمیعاً) : «شفاعت از آن خدا است و بس، نه از آن بت ها». و هرگز آیه ناظر به شفاعت دیگر شفیعان مانند پیامبران و اولیا وصلحا، نیست، در این باره کافی است ما قبل آیه را ملاحظه بفرمایید، اینک متن آیه ما قبل:

(أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ شُفَعاءَ قُلْ أَوَ لَوْ کانُوا لا یَمْلِکُونَ شَیْئاً وَلا یَعْقِلُونَ) .(۲)

«یا این که غیر از خدا شفیعانی برای خود گرفته اند بگو هر چند آنها مالک چیزی نباشند و مطلبی را درک نکنند».

آنگاه در آیه بعدی می فرماید:(قُلْللّهِ الشَّفاعَهُ جَمیعاً...) «بگو: شفاعت از

۱- [۱] زمر/۴۴.

۲- [۲] زمر/۴۳.

آن خدا است».

با ملاحظه ماقبل آیه روشن می شود که نفی و اثبات در دو آیه، مربوط به خدا و بتها است که این حق را از بت ها سلب کرده و برای خدا ثابت می کند و هرگز آیه ناظر به دیگر شافعان نیست که در آیات قرآن پذیرفته شدن شفاعت آنان قطعی اعلام گردیده است.

گروه ششم

در این گروه به آیاتی برمی خوریم که با صراحت هر چه کاملتر، شفاعت غیر خدا را در محکمه الهی به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته و غیر قابل رد می داند، هر چند آن را از نظر شفیع و شخصی که مورد شفاعت قرار می گیرد، محدود و مشروط معرفی می کند.

از نظر شفیع شرایطی دارد که شرط مهم آن این است که شفاعت باید به اذن خدا باشد و بدون اذن او هیچ گاه اثری نخواهد داشت.

از نظر مورد شفاعت نیز شرایطی دارد که به طور اجمال این است که شخصی که مورد شفاعت قرار می گیرد باید جلب رضایت خدا را بنماید. در این گروه از آیات، نام و خصوصیات شافعان مکتوم مانده و بیان نگردیده و تنها به ذکر صفات و شرایط پذیرفته شدن شفاعت آنها اکتفا شده است.

اینک متن آیات این گروه:

۱. (...مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ...) .(۱)

«کیست که بدون اذن او شفاعت کند».

ص : ۲۲۷

۱- [۱] بقره/۲۵۵.

ظاهر آیه این است که هیچ کس بدون اذن او شفاعت نخواهد کرد، ولی تلویحاً می رساند که در روز بازپسین شفیعانی هستند که به اذن او شفاعت می کنند.

۲. (...ما مِنْ شَفِیع إِلاّ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ...) .(۱)

«شفیعی نیست مگر بعد از اذن او».

برخی این آیه را مربوط به شفاعت مورد بحث می دانند ولی در آینده خواهیم گفت ممکن است این آیه مربوط به شفاعت اصطلاحی نباشد.

۳. (لا یَمْلِکُونَ الشَّفاعَهَ إِلاّ مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً) .(۲)

(«هیچ یک از معبودهای آنان) مالك شفاعت نمی گردد مگر آن که با خدا عهدی داشته باشد».

یعنی تنها گروهی می توانند شفاعت نمایند که خداوند به آنها قول شفاعت داده و با خدا چنین عهدی داشته باشند، و خدا از میان معبودهای باطل آنان، تنها به آن گروه وعده شفاعت داده که به وحدانیت خدا ویگانگی معبود گواهی دهند چنان که توضیح آن در ششمین آیه این بخش خواهد آمد.

۴. (یَوْمَئِذ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَهُ إِلاّمَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمانُ وَرَضِیَ لَهُ قَولاً).(۳)

«در روز رستاخیز شفاعت کسی درباره کسی مفید واقع نمی شود مگر شفاعت کسی که خدا به او اذن دهد و به گفتار او راضی گردد(سخنی نگوید که خشم خدا

۱- [۱] یونس/۳.

۲- [۲] مریم/۸۷، مقصود از (لا یَمْلِکُونَ) همان معبودهای باطل است که در آیه ۸۱ همین سوره (واتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّه آلِهَهً...) وارد شده است.

۳- [۳] طه/۱۰۹.

را برانگیزد)».

۵. (وَلا تَنْفَعُ الشَّفاعَهُ عِنْدَهُ إِلّالِمَنْ أَذِنَ لَهُ...) .(۱)

«شفاعت کسی سودی نمی بخشد مگر شفاعت آن کس که خدا به او اذن دهد».

۶.(وَلا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَهَ إِلّامَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) .(۲)

«کسانی که جز خدا مورد پرستش واقع می شوند(مانند بتها و ملائکه و مسیح) هرگز مالک شفاعت نمی شوند، مگر آن گروه که به حق گواهی دهند و از صمیم دل به آن عالم باشند».

جمله (وَلا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَهَ...) حاکی است که تمام معبودهای جهان اعم از فرشته و انسان و...، مالک شفاعت نمی باشند و توانایی بر آن کار ندارند.

جمله (...إِلّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ...) گروهی را استثنا می کند و آنها کسانی هستند که به «حق» که همان توحید و یگانگی خدا است گواهی دهند، و معترف باشند که خداوند جهان یکی است مانند فرشتگان و پیامبرانی مانند مسیح که معبود گروهی می باشند امّا خود بر بندگی خویش ووحدانیت معبود حقیقی گواهی می دهند.

در این صورت یکی از شرایط پذیرفته شدن شفاعت این است که شفیع بر یگانگی خدا گواهی دهد.

هرگاه گواهی به توحید خدا، شرط پذیرفته شدن شفاعت شفیع باشد،

۱- [۱] سبأ/۲۳.

۲- [۲] زخرف/۸۶... ضمیر متصل (یدعون) حذف شده است وتقدیر کلام چنین است:«یدعونهم».

قطعاً مورد شفاعت نیز باید دارای چنین شرطی باشد. دقت در این آیات ما را به نکات زیر رهبری می کند:

۱. گروهی که در روز رستاخیز به طور قطع و یقین تحت شرایطی شفاعت خواهند نمود در این آیات از نام و نشان آنان گفتگویی به میان نیامده است.

۲. یکی از شرایط نفوذ شفاعت، اذن الهی است چنان که لفظ (إِلّابِإِذْنِهِ) و مانند آن بر این گواهی می دهند.

۳. به یگانگی خدا گواهی دهد چنان که از جمله (إِلّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ) برمی آید.(۱)

۴. درخواست شفاعت آمیخته به سخنی که خشم خدا را برمی انگیزد نباشد چنان که می فرماید:(وَرَضِیَ لَهُ قَولاً) و شاید مقصود این است که درباره افرادی درخواست شفاعت نکند که هرگز شایستگی شفاعت را ندارند.

۵. پیمان شفاعت با خداوند داشته باشند چنان که جمله (إِلّامَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً)این حقیقت را می رساند.

سؤال

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا مضمون این آیات که برای گروهی در روز رستاخیز تحت شرایطی حق شفاعت قائل شده است با آیات گروه پیش که شفاعت را حق مختص خدا می داند، منافات و تضادی ندارند؟!

۱- [۱] مقصود از حق، یا اعتقاد به وجود خدا و یا گواهی به صفات او است که مهم آنها مسأله توحید و یکتایی است.

پاسخ

هر گز میان این دو گروه کوچکترین اختلافی وجود ندارد، زیرا اگر شفاعت این گروه منوط به اذن خدای بزرگ نبود و در کار خود استقلال داشتند، در این صورت جا داشت که چنین اندیشه ای به مغز ما خطور کند، ولی اگر آنان مجریان اوامر و مظهر اراده حکیمانه خدا باشند، در این صورت نه تنها شفاعت آنان، با اختصاص شفاعت به خدا منافاتی ندارد بلکه تصدیق کننده آیات پیش خواهند بود.

و به عبارت دیگر شفاعت حقّ مطلق خدا است وغیر او همگی بندگان خدا هستند، ولی گاهی خداوند به اولیایی از بندگان خود اجازه می دهد که از این حق استفاده کنند آن هم برای یکی از دو جهت زیر:

۱. همانطور که رحمت الهی اعم از مادی و معنوی در این جهان از طریق یک سلسله اسباب به ما می رسد مثلاً پیامبرانی را بر می انگیزد که راه سعادت و خوشبختی را به ما بنمایانند، و آفتابی می آفریند که با ریختن اشعه حیات بخش خویش، به گیاهان و جانداران زندگی و نیرو بخشد، همچنین مغفرت و آمرزش او نیز که بزرگترین فیض الهی است در آن جهان از طریق اسبابی که خود برمی انگیزد به ما می رسد و در حقیقت اولیای الهی سبب می باشند و مؤثر خود او است.

۲. خدا، با دادن مقام شفاعت به اولیای خود، خواسته است از آنان تجلیل شایسته ای بنماید و قرب و ارزش وجودی آنان را برای ما معرفی کند، از این جهت به آنان اجازه داده است که در موارد خاصی دست به شفاعت بزنند، مشابه این نوع سخن که چیزی، مختص خدا باشد، و در عین حال برخی از بندگان به اذن او همان کار را انجام دهند، در قرآن فراوان است. قرآن مجید با

صراحت هر چه کاملتر می فرماید:

(قُلْ لا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَالأَرْضِ الْغَیْبَ إِلاّ اللّهُ...) .(۱)

«بگو غیب آسمانها و زمین را جز خدا کسی نمی داند».

در برابر این گروه از آیات، آیاتی داریم که آشکارا می رساند که خدا پیامبران خود را بر امور پنهانی آگاه می سازد مانند:

(...وَما کانَ اللّهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ وَلکِنَّ اللّهَ یَجْتَبی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَشاءُ فَامِنُوا بِاللّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَکُمْ أَجْرٌ عَظِیمٌ) (۲).

«هرگز خداوند شماها را بر غیب مسلط نمی سازد، ولی هر فردی از پیامبران را بخواهد، غیب را به او می آموزد پس به خدا و پیامبر او ایمان بیاورید. اگر مؤمن و پرهیزکار باشید برای شما پاداش بزرگی است».

این نوع اطلاع پیامبران از امور پنهانی با توجه به این که علم پیامبران پرتوی از علم و اطلاع او است، منافاتی با مختص بودن علم غیب به خدا ندارد، زیرا علم گروه دوم مکتسب از اولی است.

درباره شفاعت نیز مطلب از همین قرار است، آیاتی که صریحاً می رسانند که گروهی به اذن الهی شفاعت خواهند کرد، شفاعت این گروه را از دو نظر محدود ساخته است.

اوّلاً: بدون اذن الهی چنین کاری از آنان ساخته نیست و تا اراده حکیمانه خداوند بر شفاعت آنان تعلق نگیرد، نمی توانند شفاعت کنند.

استاد عالیقدر علّامه طباطبایی درباره نسبت این دو نوع آیات که یکی شفاعت را مخصوص خدا دانسته و دیگری به غیر او به اذن وی نسبت می دهد

۱- [۱] نمل/۶۵.

۲- [۲] آل عمران/۱۷۹ و آیات دیگری نیز در این زمینه وارد شده است.

بیانی دارد که از نظر خوانندگان می گذرد.

«بعضی از این آیات دلالت دارد که شفاعت مخصوص خدا است و بعضی دیگر مقام شفاعت را به غیر خدا یعنی کسانی که به اذن و رضایت او شفاعت کنند تعمیم داده است و در هر حال اصل موضوع را بدون اشکال ثابت می کند، منتها در بعضی، آن را به عنوان اصالت مخصوص خداوند معرفی کرده، و در پاره ای در مورد غیر خدا با اجازه و رضایت او نیز اثبات نموده است و از طرفی همانطور که دانستیم موضوع شفاعت در عده ای از آیات نفی شده، بنابراین نسبت دو دسته از آیات (آیات نفی کننده و اثبات کننده) به یکدیگر، مانند آیات نفی کننده علم غیب است از غیر خدا، نسبت به آیاتی که علم غیب را به عنوان اصلی برای خدا و به رضایت او برای غیر خدا ثابت می کند.

نظیر این آیات، آیات دیگری است که درباره آفرینش و میراندن و روزی دادن و تأثیر وحکم و فرمانروایی گفت و گو می کنند، چه، طبق اسلوبی که قرآن دارد، ابتدا هر نوع کمالی را از غیر خدا نفی کرده سپس آن را برای خدا به عنوان استقلال و برای غیر خدا به اذن و خواست او اثبات می کند، و در حقیقت می فهماند که غیر خداوند هر کسی کمالی دارد از خود او نیست، بلکه خدا به او عطا کرده است.

حتی این که از پاره ای از آیات استفاده می شود که در مواردی هم که خدا حکم و قضای حتمی و لازم کرده است، باز منوط به این نوع مشیت و خواست او است و چنان نیست که زمام آن از اختیار او بیرون رفته باشد مانند این آیه زیر:

(فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النّارِ لَهُمْ فِیها زَفیرٌ وَشَهِیقٌ* خالِدِینَ فِیها مادامَتِالسَّماواتُ وَالأَرْضُ إِلاّ ما شاءَ رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما

يُريدُ*وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الجَنَّهِ خالِدينَ فِيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَالأَرْضُ إِلّا ما شاءَ رَبُّکَ عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذ) .(۱)

«شـقاوتمندان در آتشـند، و نـاله می کشـند، و مـادامی کـه آسـمانها و زمیـن برقرار اسـت در آتش خواهنـد بـود مگر آن که پروردگار تو بخواهـد، پروردگارت هر چه بخواهد انجام می دهد و امّا سـعادتمندان در بهشت هسـتند و مادامی که آسـمانها و زمین برقرار است در آنند مگر آن که پروردگارت بخواهد، بخششی هست قطع نشدنی».

همانطور که ملاحظه می کنیـد خداوند در این آیه خلود و ماندن همیشـگی را در بهشت و دوزخ، معلق بر مشیت و اراده خود کرده است، این موضـوع مخصوصـاً در مـورد خلود در بهشت که صـریحاً فرموده: (عَطـاءً غَيْرَ مَجْذُوذ) دلالـت بر این دارد که حکم خـدا بر خلود، کار را از دست او بیرون نمی برد و لطمه ای به فرمانروایی و مالکیت مطلقه او نمی زنـد همچنان که جمله (إِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما يُريـدُ) نیز در همین آیه این مطلب را تأکیـد می کند خلاصه این که اگر چیزی را نبخشد برای این است که می خواهد آن را برای خود نگهداری کند.

از این بیانات روشن می شود که منظور از آیات نفی کننده شـفاعت این است که کسـی به عنوان استقلال چنین حقّی را ندارد و منظور از آیات اثبات کننده شـفاعت این است که اصلاً و ذاتاً شفاعت برای خداست و برای غیر خدا به اذن و تملیک اوست یعنی این مقام ممکن است برای غیر باشد امّا به اذن و اجازه او».(۲)

ثانیاً: شفاعت آنان از نظر مورد نیز محدود است، زیرا تنها در حقّ افرادی شفاعت می کنند که مورد رضای خدا باشند چنان که آیه (...وَلا

۱- [۱] هود/۱۰۶_ ۱۰۸.

۲- [۲] تفسیر المیزان:۱/۱۵۸و ۱۵۹.

یَشْفَعُونَ إِلّا لِمَنِ ارْتَضی...) (۱) بر این معنی گواهی می دهد.

در پایان از یادآوری دو نکته ناگزیریم:

۱. برخی از مفسران اسلامی «الّا»های واقع در آیه های زیر را به نحو دیگر تفسیر کرده اند:

(وَلا یَمْلِکُونَ الشَّفاعَهَ إِلّامَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحمنِ عَهْداً) .

(یَومَئِذ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَهُ إِلّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحمنُ وَرَضِیَ لَهُ قَولاً) .

(وَلا یَمْلِکُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَه إِلّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ) .

توضیح این که ما در گذشته همه این استثناها را مربوط به شفیع دانستیم و گفتیم که مقصود از «مَنْ» همان شفیعان می باشند وچنین معنی کردیم که در روز رستاخیز کسی مالک شفاعت نمی گردد و یا شفاعت کسی سودی نمی بخشد مگر این که شخص شفیع واجد چنین شرطی باشد.

ولی برخی، احتمال دیگری داده اند که از نظر صحت و استواری در درجه دوم قرار دارد، و آن این که بگوییم: مقصود از «مَنْ» همان گنهکاری است که مورد شفاعت قرار می گیرد، در این صورت مفاد آیات چنین می شود: در روز رستاخیز کسی مالک شفاعت نمی شود ویا شفاعت کسی سودی نمی بخشد مگر درباره آن گروه از گنهکاران که دارای شرایط خاصی باشند.

بنا به تفسیر اوّل شرایط وارد در این آیات مربوط به شفیع خواهد بود ولی بنابر این احتمال دوم شرایط یاد شده به مورد شفاعت و فرد گنهکار مربوط خواهد شد.

۱- [۱] انبیاء/۲۸.

ولی به قرینه (...مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ...) (۱) می توان گفت که این استثناها نیز مربوط به شفیع خواهد بود نه به افرادی که مورد شفاعت قرار می گیرند.

۲. شفیعان ما در روز رستاخیز شفیعان مأذونی خواهند بود که در حقیقت مجریان اوامر خدا و مظهر اراده حکیمانه او می باشند و ما هرگز در روز رستاخیز شفیع مستقل ومطاعی که از جانب خود امر و نهی صادر کند و فرمانروایی نماید، نخواهیم داشت از این جهت قرآن به شدت وجود چنین شافعان را نفی می کند و می فرماید:

(...ما لِلظّالِمینَ مِنْ حَمیم وَلا شَفیع یُطاعُ) .(۲)

«در روز قیامت برای گروه ستمگر دوست مهربان و شفیعی که فرمان آنان مورد اطاعت باشد وجود ندارد».

شفیعان روز رستاخیز هرگز صاحبان اراده و مصادر دستور و فرمان نیستند بلکه مظاهر اراده خدا، و مجریان فرمان او می باشند، از این جهت در این آیه وجود شفیع مطاع را به شدت انکار کرده و در آیات دیگر به وجود شفیعان مأذون تصریح نموده است.

گروه هفتم

در این بخش آیاتی را می خوانیم که نه تنها به طور کلی از وجود شافعانی خبر می دهد که درباره بندگان گنهکار شفاعت می کنند بلکه انگشت روی نام و مشخصات آنها گذارده و معین می کند مانند:

۱.(وَقالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ* لایَسْبِقُونَهُ

۱- [۱] بقره/۲۵۵.

۲- [۲] غافر/۱۸.

بِالْقَولِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ* يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْديهِمْ وَما خَلْفَهُمْ وَلا يَشْفَعُونَ إِلّالِمَنِ ارْتَضى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ).(۱)

«گويند: خداوند از فرشتگان فرزندانی برای خود انتخاب كرده است (چنين نيست) بلكه آنان بندگان گرامی خدا هستند، هرگز بر فرمان او سبقت نمی گيرند و به آن عمل می كنند، خداوند از پيش آنها و پشت سر آنها آگاه است و درباره كسانی شفاعت می كنند كه مورد پسند خدا باشند».

۲.(وَكَمْ مِنْ مَلَک فِى السَّماواتِ لا تُغْنِى شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلاّ مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللّهُ لِمَنْ يَشاءُ وَيَرْضى) .(۲)

«چقدر فرشتگانی در آسمانها هستند كه شفاعت آنان درباره افراد سودی نمی بخشد مگر آن كه خدا به هر كسی بخواهد اذن دهد و به شفاعت او راضی گردد».

در اين آيه فرشتگان آسمانها شفيعانی معرفی شده اند كه به اذن خداوند می توانند شفاعت كنند.

۳.(اَلَّذينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَولَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذينَ آمَنُوا...).(۳)

«حاملان عرش و كسانی كه در اطراف آن قرار دارند، خدا را تسبيح می گويند و به او ايمان می آورند و درباره افراد با ايمان طلب آمرزش می كنند».

اين آيه با صراحت كاملتر می گويد كه حاملان عرش الهی و كسانی كه دور آن قرار دارند در حقّ افراد با ايمان طلب آمرزش می كنند از آنجا كه زمان

۱- [۱] انبياء/۲۶_ ۲۸.

۲- [۲] نجم/۲۶.

۳- [۳] غافر/۷.

طلب مغفرت محدود نیست و به حکم این که برای استغفار، ظرف و زمانی معین نکرده است شامل روز رستاخیز نیز می گردد.

بخواست خدا در بحث های آینده خواهیم گفت که یکی از معانی شفاعت، دعای شفیع در حقّ شخص مورد شفاعت است که با او ارتباط معنوی دارنـد، از این جهت حاملان عرش و آنها که در اطراف آن قرار دارند، با طلب آمرزش خود درباره افراد با ایمان به اذن الهی شفاعت می کنند.

با توجه به توضیحات بالا، این آیه یکی از دلایل شفاعت محدود خواهد بود.

***

۲. شفاعت منفی و مثبت در قرآن مجید

اشاره

تا این جا مجموع آیات مربوط به شـفاعت مورد بررسـی قرار گرفت وما در این بررسـی، خود را از هر نوع پیشداوری که آفت فهم واقعیت و مانع از وصول به حقیقت است دور نگهداشتیم.

نتیجه این بررسـی این شد که قرآن برخی از شـفاعت ها را مردود می داند، و برخی را می پذیرد. اسـلام نه مانند یهود و گروه بت پرست به طور مطلق صـحه بر شـفاعت نهاده، و آن را دربست و بدون هیچ قید و شرطی قبول کرده است و نه مانند منکران شفاعت به کلی آن را طرد کرده، و برای اولیای خدا حق و مقامی قائل نشده است.

شفاعت در اسلام بین نفی و اثبات است که نوعی از آن را پذیرفته و اقسام دیگر را مردود دانسته است.

ص : ۲۳۸

اینک بیان شفاعت های منفی و مثبت در اسلام:

شفاعت های مردود

۱. خیالهای بیهوده یهود پیرامون شفاعت باطل و بی اساس است، آنان تصور می کردند که چون فرزندان پیامبران هستند هر اندازه هم مجرم باشند، مورد شفاعت نیاکان خود قرار خواهند گرفت، و نیز تصور می کردند که برا ی گناهان می توان فداء و بدل تهیه نمود، همان طور که در این جهان گاهی می توان از طریق رشوه و پارتی و هدایا و تحف، جرایم را خرید و افکار را دگرگون ساخت.

قرآن برای کوبیدن چنین افکار غلط فرموده:

(وَلا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ وَلا یُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ) .

«نه شفاعت پذیرفته می شود و نه غرامت و نه بدل آن».(۱)

آیات گروه دوم، پیرامون نفی شفاعتی است که یهود به آن اعتقاد داشته است و بعید نیست که آیه گروه نخست نیز ناظر به عقیده یهود باشد.

۲. گروهی که پیوند ایمانی خود را با خدا قطع نموده و با شفیعان روز رستاخیز رابطه معنوی برقرار نکردند، از شفاعت محروم بوده، و هرگز برای آنان شفیعی نخواهد بود مانند بت پرستان و منکران توحید و روز رستاخیز و یا ظالمان و ستمگران، به صورتی که قرآن از آنان یاد نموده است.

و این مطلب با دقت در آیات گروه سوم و همچنین آیه گروه نخست کاملاً استفاده می شود.

۳. بت های مصنوعی عرب جاهلی حق شفاعت در روز رستاخیز ندارند

۱- [۱] مقصود از گروه ها، همان تقسیمات هفت گانه آیات شفاعت است.

و آنها پست تر از آنند که درباره پرستندگان خود شفاعت نمایند(گروه چهارم).

با بررسی چهار بخش از این گروه، آیات مربوط به نفی شفاعت به پایان می رسد و معلوم می گردد که هرگز اسلام شفاعت را از بن و ریشه نزده و تنها قسمتی از آن را مردود دانسته است.

شفاعت های مثبت

شفاعت های مثبت و مجاز به قرار زیر است:

۱. شفاعت از آن خدا است و حق مختص او می باشد، و احدی در این حق نمی تواند با او منازعه کند(گروه پنجم).

۲. به طور کلی گروهی از بندگان خدا بدون آن که از نام و خصوصیات آنها آگاه باشیم تحت شرایطی که مهمترین آنها اذن خداوند است، در مورد افراد محدودی که مورد انتخاب و رضایت خدا می باشند، شفاعت می نمایند و وساطت آنها پذیرفته می شود و یک چنین شفاعت محدود و مشروط آن هم به اذن خداوند در مورد بندگان خاصی، با مختص بودن شفاعت به خدا تضادی ندارد(گروه ششم).

۳. گروهی از بندگان خدا به نام فرشته وحاملان عرش به اذن خداوند در روز رستاخیز شفاعت خواهند نمود و شفاعت آنان پذیرفته خواهد شد(گروه هفتم).

بنابراین شفاعت مردود در سه طائفه، و شفاعت مثبت در سه گروه خلاصه می گردد.

اگر بخواهیم این بحث را فشرده تر بنویسیم باید بگوییم:بت پرستان و منکران دیگر اصول اسلام مانند یهود ونصاری و همچنین ظالمان و ستمگران

که همه نوع پیوند خود را با خدا و شفیعان خدا قطع کرده اند از شفاعت اولیای خدا محروم می باشند، و بت های مورد ستایش بت پرستان نیز حقّ شفاعت ندارند. و در برابر آنان، بندگان پاک الهی مانند فرشتگان و رجال الهی با اذن خداوند درباره گروهی که توانسته اند رضایت خدا را جلب نمایند شفاعت خواهند نمود و شفاعت آنان در این زمینه پذیرفته می شود.

با دقت در این خلاصه گیری، شفاعت های مثبت و منفی به خوبی باز شناخته می شود، هر چند حد وحدود کسانی که مورد شفاعت قرار می گیرند به روشنی در قرآن بیان نشده است و تنها آیه ای که در این مورد صراحت دارد آیه زیر می باشد:

(...وَلا یَشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضی...)(۱)

«درباره هیچ کس جز آن که خدا او را انتخاب کند و برگزیند، شفاعت نمی کنند».

حالا شرط انتخاب و رضایت خدا چیست؟ چه افرادی شایستگی این مقام را دارند؟ تفصیل این مطلب را باید با در نظر گرفتن آیات دیگر، و با مراجعه به روایات صحیح به دست آورد، و در آینده پیرامون این موضوع سخن خواهیم گفت.

با آیات دیگر شفاعت آشنا شویم

آیات شفاعت منحصر به آنچه نگارش یافت نیست بلکه علمای اسلام برای شفاعت با آیات دیگری نیز استدلال کرده اند که این آیات هر چند صراحتی در موضوع شفاعت ندارند امّا با در نظر گرفتن قرائن دیگر، و به کمک احادیث متواتر می توان گفت: مقصود از آنها شفاعت است و یا این که

۱- ۱ . انبیاء/۲۸.

شفاعت یکی از مصادیق آنها می باشد، اینک سه آیه را در این جا یادآور می شویم:

۱.(وَمِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْبِهِ نافِلَهً لَکَ عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً) .(۱)

«برای گزاردن نماز نافله در بخشی از شب برخیز، تا خدا تو را برای مقام بس پسندیده ای برانگیزد».

«مقام محمود» که آیه از آن یاد می کند، بیان موقعیت پسندیده رسول خدا است که هرکس رسول گرامی را در آن مقام ببیند، او را به خاطر چنین مقامی ستایش می کند، چه موقعیتی بالاتر از مقام شفاعت که مایه ستایش تمام اهل محشر می گردد.(۲)

«طبرسی» می گوید: مفسران اسلامی اتفاق نظر دارند که مقصود از «مقام محمود» همان مقام شفاعت است و می گویند در روز رستاخیز پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) پرچم سپاسگزاری (حمد) را به دست می گیرد، و تمام پیامبران زیر آن پرچم قرا رمی گیرند، او نخستین شفاعت کننده و نخستین کسی است که شفاعت او پذیرفته می شود.(۳)

روایات اسلامی که به صورت تواتر پیرامون این آیه وارد شده است، در توضیح آیه می گوید: مقصود از «مقام محمود» همان شفاعت است. سیوطی در «در منثور»(۴) و بحرینی در تفسیر «برهان »(۵) از پیشوایان اسلام ده روایت نقل

۱- [۱] اسراء/۷۹.

۲- [۲] تفسیر کشاف:۲/۲۴۳.

۳- [۳] مجمع البیان:۳/۴۳۵.

۴- [۴] تفسیر الدر المنثور:۴/۱۹۷.

۵- [۵] تفسیر برهان:۲/۴۳۸ــ ۴۴۰ــ.

کرده اند که برای اختصار از نقل آنها در این جا خودداری می کنیم و در بخش «شفاعت از نظر حدیث» برخی از آنها را نقل خواهیم کرد.

۲.(يَوْمَ لا يُغْنِي مَوْلىً عَنْ مَوْلىً شَيْئاً وَلا هُمْ يُنْصَرُونَ* إِلّامَنْ رَحِمَاللّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).(۱)

«روزی فرا می رسد که هیچ مصاحبی خود را از چیزی بی نیاز نمی سازد، و هرگز آنان کمک کرده نمی شوند، مگر آن کسی که مورد رحم خدا قرار گیرد،او (خدا) است عزیز و رحیم».

در این آیه خدا دو چیز را در روز رستاخیز نفی می کند:

۱. کسی، کسی را بی نیاز نمی سازد(لا يُغْنى) .

۲. هیچ کس کمک کرده نمی شود(وَلا هُمْ يُنْصَرُونَ) .

سپس مورد را استثنا می کند و می فرماید:

(إِلّا مَنْ رَحِمَ اللّهُ) : «مگر آن کس که خدا او را رحم کند».

اکنون باید دید تفاوت جمله اول با جمله دوم که هر دو به صورت منفی آمده اند چیست؟

هرگاه کسی همه مقدمات کار را برای کسی انجام داد، به طوری که شخص دوم بدون ضمیمه کردن چیزی، از آن مقدمات، می تواند نتیجه بگیرد در این موقع لفظ «اغناء» به کار می برند و می گویند فلانی، دیگری را بی نیاز ساخت.

ولی هرگاه شخص اول قسمتی از کار را انجام داد، و کار او به کارهای دیگری که شخص دوم انجام می دهد، ضمیمه گردید و نتیجه بخشید، در این صورت می گویند شخص اول به دومی کمک کرد.

۱- ۱ . دخان/۴۱ و ۴۲.

قرآن مجید می فرماید: در روز رستاخیز هیچ یک از این دو، وجود ندارد چنان که می فرماید:

(لا یغنی مولی عن مولی) : «نه بی نیاز می کند».

(وَلا هُم یُنصرون) :«و نه کمک کرده می شوند».

سپس یک مورد را از صورت دوم استثنا می کند و می گوید: (إِلّا مَنْ رَحِمَ اللّهُ) : «مگر کسی که مورد ترحم خداوند قرار گیرد».

مسأله شفاعت از قبیل قسم دوم است، باید شخص مورد شفاعت، خود برخی از اسباب را دارا باشد، و پیوند ایمانی خود را با خدا برقرار داشته باشد و رابطه معنوی خود را با اولیای خدا حفظ نموده باشد، در این موقع شخصی که دارای دین مرضی (حق) است مورد ترحم قرار گرفته و اولیای خدا به کمک او شتافته و او را یاری می کنند.

ظاهر این جمله این است که استثنا از جمله دوم است یعنی جمله (وَلاـ هُمْ یُنصرون) و معنی آیه چنین می شود:«هیچ کس کمک کرده نمی شود مگر آن کس که خداوند به او ترحم کند» در این صورت همه آنان کمک می شوند. و شفاعت جز کمک کردن موجود کامل و قوی، نسبت به موجود غیر کامل و ناتوان، چیز دیگری نیست.

بنابراین با دقت در مضمون آیه که جمله استثنا مربوط به جمله نزدیکتر است نه جمله دورتر، می توان آیه را گواه بر وجود شفاعت در روز رستاخیز گرفت.

۳. (وَلَلآخِرَهُ خَیْرٌ لَکَ مِنَ الأُولی* وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی) .(۱)

ص : ۲۴۴

۱- ۱ . ضحی/۴ و ۵.

«سرای دیگر برای تو از این جهان بهتر است، به زودی خدا آن قدر به تو عطا می کند که راضی گردی».

در آیه سوم از دو نظر ابهام وجود دارد:

اوّلاً: زمان و مکان عطای الهی بیان نشده است، از کجا معلوم که ظرف عطا روز رستاخیزباشد.

ثانیاً: آنچه خدا عطا خواهد کرد، روشن نکرده است شاید مقصود غیر شفاعت باشد.

ولی هر دو ابهام با توجه به ما قبل آیه، قابل رفع است، زیرا در آیه قبل خدا آخرت را ستوده و آن را بر دنیا ترجیح داده است وسپس بلافاصله فرمود: «خدا آن قدر به تو عطا می کند که راضی شوی». آیا اتصال این دو آیه گواه بر آن نیست که مکان و زمان عطا، آخرت است.

آیا مناسب مقام پیامبر که (رحمه للعالمین) است، این نیست که در چنین روزی وحشت زا به فکر امت باشد و با آمرزیده شدن گروه هایی، راضی وخوشحال گردد.

مؤید این معنی این است که روایات اسلامی نیز این آیه را به شفاعت تفسیر کرده است.(۱)

آیات دیگری نیز که صریحاً به افراد با ایمان دستور می دهد که به حضور پیامبر برسند و از او بخواهند که در حق آنان از خدا، طلب آمرزش کند، یکی دیگر از دلایل تحقق شفاعت در همین جهان و سرای دیگر است.

ص : ۲۴۵

۱- ۱ . به تفسیر مجمع البیان:۵/۵۰۵ و تفسیر برهان:۴/۴۷۳ و تفسیر الدر المنثور:۶/۳۶۱ مراجعه بفرمایید. محدثان و مفسران از ابن عباس این جمله را نقل می کنند: «رضاه أن تدخل أُمّته الجنّه; رضایت او در این است که امت وارد بهشت شوند».

ولی از آنجا که آیات مربوط به این بخش(۱) علاوه بر این که اصل شفاعت را ثابت می کند، خود گواه بر جواز درخواست شفاعت از اولیای خدا است، که گروهی شدیداً آن را انکار می کنند از این جهت آیات مربوط به این قسمت را در فصل جداگانه ای تحت عنوان «شفاعت خواهی از اولیای خدا چگونه است؟» خواهیم آورد.

۱- ۱ . یوسف/۹۷ و۹۸; نساء/۶۴ و منافقون/۵.

حقیقت شفاعت چیست؟

آیات موضوع

۱ . (...إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ...). (نساء/۳۱)

۲ . (إِنَّ اللّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ...) . (نساء/۴۸ و ۱۱۶)

۳ . (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحِيماً) . (نساء/۶۴)

۴ .(إِنَّ رَبَّكُمُ اللّهُ الَّذِى خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرْضَ فى سِتَّهِ أَيّامِ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الأَمْرَ ما مِنْ شَفيع إِلاّ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذلِكُمُ اللّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلا تَذَكَّرُونَ) . (نساء/۳۱)

۵ . (يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ فَأَوْرَدَهُمُ النّارَ...) . (هود/۹۸)

۶ . (...يا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا كُنّا خاطِئينَ) . (يوسف/۹۷)

۷ . (...سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبّى إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُالرَّحيمُ) . (يوسف/۹۸)

ص : ۲۴۷

۸ . (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَناس بِإِمامِهِمْ) . (اسراء/۷۱)

۹ . (وَقَدِمْنا إِلى ما عَمِلُوا مِنْ عَمَل فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً) . (فرقان/۲۳)

۱۰ . (...فَأُولئِکَ يُبَدِّلُ اللّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَنات...) .(فرقان/۷۰)

۱۱ . (أُولئِکَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ...) . (قصص/۵۴)

۱۲ . (...رَبَّنا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْء رَحْمَةً وَعِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تابُوا وَاتَّبَعُوا سَبيلَکَ وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحِيمِ) . (غافر/۷)

ترجمه آيات

۱ . «هرگاه از گناهان بزرگ بپرهيزيد، گناهان كوچک شما را جبران مى كنيم».

۲ . «خداوند شرک را نمى بخشد، ولى ساير گناهان را براى هر كس كه بخواهد مى بخشد».

۳ . «هرگاه آنان هنگامى كه به خويش ستم كرده بودند حضور تو (اى پيامبر) مى آمدند و از خداوند طلب آمرزش مى كردند و پيامبر نيز درباره آنها درخواست آمرزش مى نمود، خدا را توبه پذير و رحيم مى يافتند».

۴ . «پروردگار شما خدايى است كه آسمانها و زمين را در شش دوره آفريده، سپس بر عرش قدرت مستولى گرديد، امور جهان آفرينش را تدبير مى كند، بدون اذن او شفيعى وجود ندارد، اين است خداوند كه پروردگار شما است او را بپرستيد چرا متذكر نمى شويد؟».

۵ . «فرعون پيشاپيش اتباع و پيروان خود حركت مى كند و آنها را وارد آتش مى كند».

۶ . «پدرجان از خداوند درباره ما طلب آمرزش نما، ما گروه خطاكار بوديم».

۷ . «به همين زودى از پروردگارم براى شما طلب مغفرت مى كنم، او بخشنده و

رحیم است».

۸. «روزی که هر مردمی را با پیشوای ایشان می خوانیم هر کس با امام خودش محشور می گردد».

۹. «ما به اعمال گروه کافر توجه نموده آنها را همچون غبار پراکنده در هوا ساختیم».

۱۰. «خداوند گناهان آنان را به حسنه تبدیل می کند».

۱۱. «آنان کسانی هستند که پاداش خود را دو برابر دریافت می کنند».

۱۲. «پروردگارا! رحمت و دانش تو همه چیز را فرا گرفته است (از این جهت) کسانی را که به راه تو بازگشته اند و از راه تو پیروی کرده اند، بیامرز و ازعذاب دوزخ بازدار».

تفسیر آیات

اشاره

بررسی بخش آیات شفاعت، به روشنی ثابت نمود که شفاعت یکی از اصول مسلم اسلام است، و به خاطر آثار ارزنده تربیتی که در اعتقاد به آن موجود است، در قرآن عنایت قابل ملاحظه ای به آن شده است.

روی این اصل هیچ مسلمانی نمی تواند منکر وجود شفاعت در روز رستاخیز گردد، و آن را نادیده بگیرد، و شاید در میان مسلمانان کسی پیدا نشود که اصل موضوع را انکار کند، ولی آنچه مهم است فهمیدن حقیقت شفاعت در قرآن می باشد به این جهت ما در این جا تفسیرهای گوناگونی را که برای شفاعت شده است می آوریم و در میان آنها داوری می نماییم.

۱. شفاعت: تأثیر علل تکوینی در جهان آفرینش

هر پدیده ای برای خود، علت ویژه ای دارد که سرچشمه وجود معلول

خود می باشد، قانون علیت و معلولیت از اصول مسلمی است، که هر فرد واقع بین و به اصطلاح هر «رئالیستی» به آن ایمان راسخ دارد روی این اصل، جهان آفرینش توده بی شماری است از اسباب و مسببات که پدیده های جهان را مانند حلقه های زنجیر به هم پیوند داده است.

در کنار باغچه مصفا و دلنوازی نشسته ایم، ناگهان وزش نسیم ملایمی را لمس می کنیم می بینیم که نسیم، برگ گیاهان و گلها را نوازش می دهد، و آنها را به آرامی به حرکت در می آورد، یک فرد سطحی چنین فکر می کند که نسیمی وزید، گل وگیاهی را به حرکت درآورد، امّا از نظر یک فیلسوف واقع بین، یک دانشمند جهان شناس، وزش این نسیم با تمام پدیده های جهان، که در همان لحظه ویا پیش از آن وجود داشته و دارند، کاملاً مرتبط می باشد. و میلیاردها علت، از نخستین روز آفرینش، دست به دست هم داده اند، تا چنین پدیده ای بوجود آمده است.

با اعتراف به این که جهان خلقت توده ای از اسباب و مسببات و علل و معلولاتی است که به هم پیوسته اند، به طوری که پدیده های امروز، معلول پدیده های دیروز، وحوادث دیروز مسبب از حوادث پریروز است و....

با اعتراف به این حقیقت، از نظر یک فرد خداشناس مجموع «سلسله علل» به علة العللی به نام «خدا» می رسد که سرچشمه جهان هستی، و پدید آرنده نظام آفرینش، و آفریدگار تمام سلسله علل و معلولات است، و اگر بر فرض محال او وجود نداشت، کاخ جهان با عظمت خلقت، خبری نبود. و از غلغله علل و معلولات اثری به چشم نمی خورد، زیرا تمام اسباب وعلل در جهان آفرینش از او سرچشمه گرفته، و قائم به وجود او است و هر چه دارند از او دارند.

ص : ۲۵۰

او است که به خورشید فروزندگی، و به آتش سوزندگی، و به ماه درخشندگی، عطا نموده که هر کدام مبدأ پیدایش میلیونها پدیده در جهان می باشند، وهر پدیده در نوبه خود نیز مصدر یک رشته حوادث دیگر می باشد.

درست است که در جهان آفرینش هر پدیده ای علتی دارد، و اراده حکیمانه الهی بر این تعلق گرفته است که هر پدیده ای از علت ویژه خود سر بزند، ولی در عین حال، آفریننده سبب، و دهنده سببیت به آتش، و گیرنده همین صفت از آن، او است، او است خدای سبب ساز، که به آتش صفت سوزندگی داده است، و او است خدای سبب سوز که آتش را برای ابراهیم بی اثر ساخت.

بنابراین در نظام آفرینش هیچ علتی بدون مشیتی و اراده حکیمانه او مبدأ اثری نمی گردد، و تأثیری از خود نشان نمی دهد.

یکی از معانی شفاعت در قرآن این است که هیچ علت و سببی بدون اذن خداوند، مؤثر نمی گردد، و تأثیر آنها در گرو خواست و اذن الهی است، علت این که به این نحوه از تأثیر «شفاعت» و به خود علل طبیعی «شفیع» می گویند این است که در گذشته گفته شد که شفاعت به معنی «جفت» در برابر «تاق» است و چون تأثیر علل طبیعی متوقف بر اذن خدا و اراده حکیمانه او است، در این صورت با ضمیمه گشتن علل طبیعی به اراده و اذن الهی، معلول تحقق یافته و در صحنه هستی وجود پیدا می کند.

در تمام قرآن تنها در یک مورد به این نحوه از شفاعت اشاره شده است آنجا که می فرماید:

(إِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرْضَ فی سِتَّهِ أَیّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُدَبِّرُ الأَمْرَ ما مِنْ شَفیعٍ إِلاّ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ

ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکَمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلا تَذَکَّرُونَ) .(۱)

«پروردگار شما خدایی است که آسمانها و زمین را در شش دوره آفریده، سپس بر عرش قدرت مستولی گردید، امور جهان آفرینش را تدبیر می کند، بدون اذن او شفیعی وجود ندارد، این است خداوند که پروردگار شما است او را بپرستید چرا متذکر نمی شوید؟».

مقصود از لفظ (شَفیع) در آیه همان علل و اسباب طبیعی است که در پرتو اراده و اذن الهی اثراتی از خود نشان می دهند، و هرگز بدون اراده حکیمانه و بدون استمداد از قدرت بی پایان وی، هیچ سببی و علتی نمی تواند مبدأ اثری گردد.

گواه بر این که: مقصود از (شَفیع) در آیه همان نظام علل و اسباب است، همان لفظ (یُدَبِّر الأَمْر)است که بلافاصله پس از آن می فرماید: (ما مِنْ شَفیع إِلاّمِنْ بَعْدِ إِذْنهِ)

و در نتیجه معنی آیه این می شود که تدبیر جهان خلقت و رهبری مجموع جهان به سوی کمال با او است، و هرگز در تدبیر جهان برای او شریکی و انبازی نیست.

این که می گوییم جهان آفرینش بر اساس علیت و معلولیت آفریده شده و هر پدیده ای برای خود علتی دارد، نه به آن معنی است که علل طبیعی در انجام وظایف خود مستقل بوده، و بدون استمداد از قدرت مطلقه خدا، و بدون اذن و مشیت او، کار نمی کنند، و اثر نمی بخشند، بلکه تأثیر این علل و اسباب، به اراده و اذن و استمداد از قدرت بی پایان او بستگی دارد.

با توجه به معنایی که برای آیه نمودیم، آیه مورد بحث از ادله شفاعت به معنی معروف خارج می گردد و لذا در گذشته یادآور شدیم که ممکن است

۱- ۱ . یونس/۳.

بگوییم این آیه مربوط به شفاعت اصطلاحی نیست.

چیزی که ما را به انتخاب این معنی که کمتر مفسّری به آن توجه نموده، وادار ساخته است جمله هایی است که در آیه وجود دارد.

در مرتبه اول در آغاز آیه، از خلقت زمین و آسمانها در شش دوره سخن به میان آمده است، و به عبارت روشنتر موضوع سخن، آفرینش آسمانها و زمین است و چنین موضوعی با مسأله شفاعت که مربوط به تکالیف الهی و وظایف بندگان و نحوه فرمانبرداری آنها است، چندان تناسبی ندارد.

هرگاه در آیه سخن از تشریع و تکلیف و موافقت و مخالفت بندگان در میان بود و سپس می فرمود:(ما مِنْ شَفیع إِلاّ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ) در این صورت با سابقه ای که ذهن انسان از مسأله شفاعت دارد، حدس می زد که مقصود،شفاعت اولیای الهی در روز رستاخیز است.

ولی اگر محور سخن امور تکوینی و مسایل مربوط به آفرینش جهان شد، در چنین زمینه ای فرمود: هیچ شفیعی کاری بدون اذن او انجام نمی دهد باید گفت مقصود «شفاعت تکوینی» و تأثیر علل طبیعی است که بدون اراده حکیمانه و خواست او منشأ اثر نمی گردند.

در مرتبه دوم موضوع، گسترش تسلط خدا بر عرش قدرت، مطرح شده است. تا تصوّر نشود که با خلقت زمین و آسمانهای پهناور، زمام قدرت از دست خدا بیرون رفته است، بلکه هر چه آفرینش زمین و آسمانها عظیم تر باشد قدرت خدا بالاتر و وسیع تر می باشد، ووسعت جهان مانع از تسلط و احاطه تدبیر او نمی گردد چنان که می فرماید:(ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْش) .

در درجه سوم موضوع، تدبیر جهان آفرینش به میان آمده، و خدا تدبیر

نظام خلقت را از آن خود دانسته است. با توجه به این سه جمله که محور بحث در هر سه، نظام خلقت و مسایل تکوینی آفرینش است، ناچار باید جمله (ما مِنْ شَفیع إِلاّ مِنْ بَعْدِإِذْنِهِ) را طوری معنی کرد که با جمله های پیشین متناسب باشد و معنای مناسب این است که بگوییم این که کاخ آفرینش بر اساس علل و اسباب برافراشته شده است، مانع از آن نیست که تدبیر جهان آفرینش مختص خدا و از آن او باشد، زیرا تأثیر هر یک از علل موقوف به اذن و اراده حکیمانه خدا است و همگی مظهر اراده او و مجریان فرمان و دستورهای او می باشند، و اعتقاد به چنین اسباب و علل مانع از آن نیست که بگوییم تدبیر جهان خلقت از آن خدا است، زیرا همه جهان با تمام محتویات خود، با تمام علل و اسباب مادی و مجردش، زیر نظر یک مدبر می گردند و می چرخند و اگر هر علتی در رتبه خود مشغول کار و انجام وظیفه ای می باشد، آن نیز به اراده حکیمانه و خواست ازلی خداوند است از این جهت مدبری جز او نیست.

اوست که مدبر جهان است:(يُدَبِّرُ الأَمْر) .

پس تدبیرهای طبیعی و تکوینی به اذن و خواست اوست یعنی (ما مِنْ شَفیع إِلاّ مِنْ بَعْدِإِذْنِهِ) و اگر بنا باشد برای شفاعت تکوینی موردی نشان بدهیم یکی از آنها همین مورد است.

بیانی از علاّمه طباطبایی

استاد عالیقدر حضرت علاّمه طباطبایی با بیانی بس دقیقی خواسته اند که تأثیر شفاعت شافعان را بسان تأثیر علل تکوینی معرفی کنند، و در حقیقت درخواست شفیع، خود جزء عللی است که سبب می گردد تا عوامل مؤثر در

رفع کیفر، بر عوامل ایجاب کننده آن پیروز گردد.

خلاصه بیان ایشان چنین است:

«شفیع باید به چیزی متوسل گردد که در کسی که نزد او شفاعت می کند، مؤثر افتد».

بنابراین هرگز شفیع، درخواست نمی کند که خدا از مقام مولویت خود و بندگی بنده خویش صرف نظر کند، و یا این که از حکم و تکلیف خود دست برداشته آن را به طور کلی یا در خصوص شخص مورد شفاعت منسوخ سازد، و یا این که قانون مجازات خود را در همه جا یا خصوص این مورد ابطال کند.

خلاصه این که شفاعت کننده نه تأثیری در مقام مولویت و عبودیت دارد و نه در حکم، و نه جزای حکم، بلکه او با قبول این جهات سه گانه، متوسل به یکی از جهات زیر شده و مقصود خود را به کمک آن عملی می سازد.

یا به صفاتی که در شخص مولا وجود دارد و مستوجب عفو و اغماض است مانند بزرگی و کرم و بخشش و شرافت او،یا به اوصافی که در بنده است و مقتضی ترحم بر او و تأثیر عوامل آمرزش در حقّ او می باشد مانند مذلت و فقر و کوچکی و پریشان حالی او، یا به اوصافی که در خود شفیع است مانند نزدیکی او به مولا و داشتن شخصیت و مقام در نزد او. در واقع تقاضای شفیع چنین است که می گوید: من از تو تقاضا نمی کنم که از مقام مولویت و آقایی خود نسبت به بنده ات صرف نظر کرده یا حکم و یا قانون مجازات خود را ابطال کنی بلکه استدعا دارم از این بنده درگذری چه این که بزرگ و مهربان وکریمی، نه از عقاب او سودی می بری، و نه گذشت از گناه او، تو را زیانی می رساند. یا این که بنده ای است کوچک و نادان، و بیچاره و پریشان و مثل تو به کار او وقعی نمی نهد، یا به واسطه این که من آبرو و حیثیت و مقام نزد تو دارم و آن

ایجاب می کند تقاضای مرا پذیرفته و از خطای او درگذری و او را ببخشی.

از این بیانات روشن می شود که کار شفاعت این است که یک رشته عوامل مؤثر در رفع عقاب را بر عوامل ایجاب کننده آن حکومت می دهد(منظور ما از حکومت این است که موضوعی را از مورد حکمی خارج ساخته و داخل در مورد حکم دیگری کند به طوری که حکم اوّل شامل آن نشود، نه این که حکم شامل آن بشود ولی به وسیله ایجاد ضد، آن را از کار بیندازد آنچنان که در عالم طبیعت بعض از عوامل، آثار عوامل دیگری را بر اثر مبارزه و غالب شدن از کار می اندازد) در حقیقت شفاعت عبارت است از:«واسطه شدن در رساندن نفع یا دفع ضرر از کسی به عنوان حکومت نه به عنوان مبارزه و تضاد».

ضمناً معلوم شد که شفاعت از انواع«سبب» است، زیرا آن عبارت است از وساطت سبب قریب در میان سبب بعید و مسبب آن. این بود خلاصه مطلبی که از تحلیل معنای شفاعت به دست می آید.

در صحت(۱) و استواری تجزیه و تحلیل حضرت استاد قدَّس سرَّه سخنی نیست و هرگز مانعی ندارد که درخواست شافعان جزء علل واقعی شمرده شوند زیرا نه تنها در مورد شفاعت: دعا و درخواست شفیع جزء علل حقیقی و تکوینی می باشد بلکه می توان دعا را به طور کلی جزء علل و اسباب دانست که به ضمیمه چیزهای دیگر مایه تحقیق معلول گردد.

مثلاًـ اگر دعای شخصی مستجاب می گردد، و یا این که دعای مؤمنان در نماز «استسقاء» سبب نزول باران می گردد، و یا موجب «بداء» (البته به معنی صحیح) در لوح محو و اثبات می شود، همگی برای این است که دعا و

۱- ۱ . تفسیر المیزان:۱/۱۶۰ـ ۱۶۲.

درخواست افراد با ایمان، با شرایط صحیح، از اجزای علتی است که معلول را به دنبال می آورد.

حالا تأثیر دعا در جهان آفرینش و یا نحوه ضـمیمه گشـتن این جز(دعا) به اجزای دیگر علت، چگونه است برای ما که هنوز در زندان ماده به سر می بریم مخفی و پنهان است اجمالاً می دانیم دعا در سلک علل اشیا قرار گرفته است.(۱)

عین این مطلب، در شفاعت نیز حکم فرما است.

ولی نکته ای که بایـد به آن تـوجه نمـود این است که هرگز نمی توان موضوع شـفاعت خواهی را از قبیـل «حکومت» و تقـدم دلیلی بر دلیل دیگری دانست.

زیرا اگر دلیلی بر دلیل دیگر به عنوان حکومت مقـدم می شود، برای این است که موضوع دلیل دوم هیچ گاه محکوم به حکم دلیـل نخست نبوده است و اگر کسـی فکر می کرد که موضوع دلیـل دوم مشـمول حکم دلیل نخست نیز می باشـد انـدیشه ای بیش نبوده و اساسی نداشته است.

مثلاً قرآن می فرماید:

(كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ) .

«روزه بر شما نوشته شده است».

در بدو نظر انسان فکر می کند که روزه بر تمام افراد اعم از روزه ای که مایه مشقت توانفرسا باشد یا نباشد، واجب است.

ولی آیه دیگر که نفی کننده تشریع و تقنین هر نوع حکم «حرجی» در

۱- ۱ . نگارنـده تا حدودی در کتاب سـرنوشت از دیدگاه علم و فلسـفه، به گونه ای مشـروح پیرامون این موضوع سـخن گفته است لطفاً به صفحات ۱۹۷_۲۱۵ مراجعه فرمایید.

اسلام است، حاکم بر آیه نخست می باشد، و افرادی را که روزه برای آنان مایه حرج و مشقت فوق العاده است به لسان شرح دلیل وجوب روزه، بیرون کرده و می رساند که چنین افرادی از روز نخست مشمول حکم وجود نبوده اند آنجا که می فرماید:

(...ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ...) .(۱)

«برای شما حکم پر زحمت، تقنین و تشریع نکرده ایم».

با ضمیمه کردن این آیه به آیه نخست، می فهمیم که افرادی که روزه برای آنان، توأم با مشقت فوق العاده است، از نخست داخل در حکم اول نبوده اند و اگر در وهله اول ما چنین توهمی نموده و خیال می کردیم که برای این گروه روزه واجب است، پنداری بیش نبوده است.

در حالی که در مسأله شفاعت جریان از این قرار نیست بلکه فرد گنهکار از روز نخست مشمول کیفر الهی بوده است و پس از شفاعت شفیع،می خواهد از چنگال قانون مجازات رهایی پیدا کند.

اکنون این رهایی چگونه است و چگونه موجب تغییر و دگرگونی اراده الهی نیست مشروح این قسمت را در فصل اشکالات شفاعت خواهید خواند.

۲. شفاعت یا رهبری

هرگاه معنای شفاعت این است که انسان در پرتو کمک های دیگری از عذاب الهی، نجات یابد، در این صورت می توان گفت که: پیامبران و امامان و قرآن و کلیه کتابهای آسمانی و علما و دانشمندان، با تعالیم عالی، با رهبری های صحیح خود مایه نجات پیروان خویش بوده و شفیعان انسانها در

۱- ۱ . حج/۷۸.

درگاه الهی می باشند.

زیرا نتیجه شفاعت در روز رستاخیز یکی از دو چیز است یا عذاب الهی را برطرف می کند و یا موجب ارتقای درجه می گردد و هر دو نتیجه به وسیله تعالیم پیامبران وعلما و دانشمندان و رهبری کتابهای آسمانی حاصل می گردد.

در روایات اسلامی به این نوع از شفاعت کاملاً تصریح شده است که ذیلاً نمونه هایی را یادآور می شویم:

۱. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در خطبه معروف خود در باره قرآن چنین می فرماید:

«فإذا التبست علیکم الفتن کقطع اللّیل المظلم فعلیکم بالقرآن فانّه شافعٌ مشفّع و ماحل مصدّق».(۱)

«هنگامی که فتنه ها، آسمان زندگی شما را بسان تیره های شب تاریک، فرا گرفت، به قرآن پناه ببرید زیرا قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعت او پذیرفته می گردد، و سعایت کننده ای است که سعایت او قبول می شود».

در این حدیث، قرآن شفیعی معرفی شده است که شفاعت او پذیرفته می شود، نه تنها شفاعت او پذیرفته می شود بلکه سعایت و شکایت او در پیشگاه خدا نیز قبول می گردد، اکنون باید دید مقصود از شفاعت «قرآن» چیست.

جمله بعدی حدیث، به این سؤال پاسخ می دهد که مقصود از شفاعت قرآن جز این نیست که عمل به آن مایه سعادت می شود، و نادیده گرفتن آن، مایه عذاب و بدبختی می گردد آنجا که می فرماید:

«ومن جعله أمامه قاده إلی الجنه، و من جعله خلفه ساقه إلی النار، وهو

۱- ۱ . اصول کافی:۲/۵۹۹، کتاب قرآن.

الدّليل يدلّ على خير سبيل وهو كتاب فيه تفصيل وبيان».

«هركس آن را قائد و راهنمای خود قرار دهد او را به سوی بهشت رهبری می کند، و هر کس آن را پشت سر خود قرار دهد(بدون رهبری او گام بردارد) او را به سوی آتش سوق می دهد، او است راهنما که به بهترین راه هدایت می کند و او است کتابی که در آن تفصیل وظایف بندگان و نسخه های سعادت و شفاعت موجود است».

این نوع شفاعت که خواه نام آن را «شفاعت رهبری» و یا «شفاعت عملی» بگذاریم از مصادیق حقیقی شفاعت است، زیرا در این عالم تعالیم پیامبران و رهبری های آنان به عمل انسان ضمیمه می گردد و نتیجه بخش می شود و اگر در این حدیث به قرآن، شافع گفته شده است مجازگویی نیست.

۲. امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه:

(وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذينَ يَخافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلا شَفيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ).(۱)

«با قرآن افرادی را که می ترسند; روز قیامت به سوی پروردگار خود محشور شوند، بیم بده، برای آنان ولی و شفیعی جز خدا نیست شاید آنان پرهیزکار شوند».

چنین می فرماید:

«أنذر بالقرآن من يرجون الوصول إلى ربّهم ترغبهم فيما عنده فانّ القرآن شافع مشفّع لهم».(۲)

«با قرآن کسانی را که امید لقای خدا را دارند بیم بده و آنان را به آنچه در نزد خدا است تشویق بنما، زیرا قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعت آن درباره آنان پذیرفته می شود».

۱- ۱ . انعام/۵۱.

۲- ۲ . تفسیر مجمع البیان:۲/۳۰۴، ذیل تفسیر آیه یاد شده.

نکته قابل ملاحظه این است که ظرف چنین شفاعت ها و تعاونها، در همین جهان تکلیف است، نه در آخرت، زیرا محل تعالیم پیامبران و رهبری های آنان و هـدایت قرآن و دیگر وسایل شـفاعت، همگی در این جهان است هر چنـد نتایـج آنها در آخرت آشـکار می گردد، و هر مکلفی در پرتو پیروی از رهبری هـای آنـان، به عالی ترین درجه کمال رسـیده یا این که بر اثر سـرباز زدن از آنها، به قهر الهی و آتش برافروخته دوزخ، دچار می شود.

روی این اساس نمی توان آیات مربوط به شفاعت را مربوط به این نوع «شفاعت رهبری» دانست زیرا:

اوّلاً: آیات شفاعت در این معنی صراحت کامل دارند که ظرف شفاعت و ظهور نتیجه آن همگی در روز رستاخیز است نه این که اصل شفاعت در این جهان انجام می گیرد و نتایج آن در جهان دیگر ظاهر و آشکار می شود.

مجموع آیات مربوط به شفاعت را در بخش پیش گرد آوردیم و با مراجعه به متون آیات اعم از نافی و مثبت روشن می گردد که ظرف شـفاعت های صـحیح و اصیل، همان روز بازپسین است، و در آن روز یک رشته شفاعت ها انجام می گیرد، و رشته دیگر جامه عمل به خود نمی پوشد. اینک به عنوان نمونه آیات زیر را مورد دقت قرار دهید:

۱. (وَاتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزی نَفْسٌ عَنْ نَفْس شَیْئاً وَلا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعَهٌ...).(۱)

«از روزی بترسید که کسی را به جای کسی نمی گیرند و از او شفاعتی پذیرفته نمی شود».

۱- ۱ . بقره/۴۸.

۲. (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لا بَیْعٌ فیهِ وَلا خُلَّهٌ وَلا شَفاعَهٌ...).(۱)

«ای افراد با ایمان! از آنچه روزی شما کرده ایم انفاق کنید، پیش از آن که روزی برسد که در آن روز داد و ستد و دوستی و شفاعت وجود ندارد».

۳. (یَوْمَئِذ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَهُ إِلاّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَرَضِیَ لَهُ قَولاً).(۲)

«در این روز شفاعت سودی نمی بخشد مگر شفاعت کسی که خدا به او اذن دهد و از گفتار او راضی گردد».

۴. (یَوْمَ لا یُغْنِی مَوْلیً عَنْ مَوْلیً شَیْئاً وَلا هُمْ یُنْصَرُونَ * إِلاّ مَنْ رَحِمَ اللّهُ...) .(۳)

«روزی که مصاحبی مصاحب خود را از چیزی بی نیاز نمی کند، و هرگز کمک کرده نمی شوند مگر آنان که خدا به آنها رحم کند».

خلاصه، مجموع آیات شفاعت ناظر به روز رستاخیز است و می رساند که در چنین روزی گروهی به اذن خداوند به داد افراد رسیده و به اذن الهی آنان را کمک می کنند.

برای درک حقیقت این آیات، باید شفاعت را آن چنان تفسیر نمود که باظواهر آنها منطبق گردد.

اصولاً ـ آیات شفاعت در زمینه تعدیل افکار یهود و نصاری وعرب بت پرست، نازل شده و خواسته است شفاعت را از آن صورت باطل، به صورت یک اصل صحیح عقلی درآورد.

۱- ۱ . بقره/۲۵۴.

۲- ۲ . طه/۱۰۹.

۳- ۳ . دخان/۴۱و۴۲.

جامعه یهود خود را فرزندان پیامبران می دانستند و می گفتند: آنان در روز رستاخیز در حقّ فرزندان خویش شفاعت خواهند کرد و بر اثر اعتقادی که به شفاعت آنان داشتند می گفتند که:

(...لَنْ تَمَسَّنَا النّارُ إِلاّ أَيّاماً مَعْدُودَةً...) .(۱)

«ما جز چند روزی بیش در آتش نخواهیم سوخت».

همچنین عرب بت پرست معتقد بود که بت های مورد پرستش آنان در پیشگاه خدا در حقّ آنها شفاعت خواهند داشت.

قرآن با این قراین و افکار موجود در اذهان عرب جاهلی و یهود مدینه، درباره شفاعت سخن می گوید و اگر آن را نفی و رد می کند همان را نفی می کند، و اگر آن را محدود می سازد، همان فکر را محدود می سازد.

روی این ملاحظات، صحیح نیست آیات مربوط به شفاعت را آنچنان معنی کنیم که با این زمینه و قراین، ارتباطی نداشته باشد وچیزی را که مردم جهان آن را در روز رستاخیز می طلبند و قرآن نیز با این فرض سخن می گوید، در این جهان به آنان نشان دهیم.

ثانیاً: قرآن از برخی از شفیعانی مانند فرشتگان نام می برد که هرگز بشر عادی در این جهان از رهبری های آنان بهره ای نبرده است در این موقع چگونه می توان حقیقت شفاعت را در «رهبری» و هدایت فکری در این جهان خلاصه کرده و ظرف آن را هم این عالم معرفی نمود.

در معنی آیه زیر دقت بفرمایید:

(وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّماواتِ لا تُغْنِي شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلاّ مِنْ بَعْدِ

۱- ۱ . بقره/۸۰.

أَنْ يَأْذَنَ اللّهُ لِمَنْ يَشاءُ وَيَرضى) .(۱)

«و چه بسا فرشتگانی در آسمانها است که شفاعت آنها سودی نمی بخشد، مگر درباره کسی که خدا بخواهد و از او راضی گردد».

کوتاه سخن این که: تفسیر شفاعت، به شفاعت رهبری، هر چند در حدّ خود صحیح است امّا نمی توان آیات شفاعت را ناظر به آن دانست.

«طنطاوی» مفسّر معروف مصری از افرادی است که اصرار دارد که آیات مربوط به شفاعت را به همین معنی تفسیر کند چون وی نتوانسته اشکالات شفاعت اصطلاحی را حل کند، و از طرف دیگر ملاحظه کرده است که آیات قرآن بر شفاعت محدود اصرار میورزد، از این رو ناچار شده است که برای شفاعت تفسیر خاصی بنماید که آماج ایرادها و اعتراض ها و قانون شکنی ها و پارتی بازیهایی که پیرامون شفاعت اصطلاحی تصور می شود، نباشد.(۲)

وی پس از بحث مفصلی پیرامون شفاعت در تفسیر خود به این نتیجه می رسد که شفاعت پیامبران جز همان تعالیمی که در اختیار ما گذارده اند، و ما بر اثر پیروی از آنها از آتش دوزخ رهایی پیدا کرده و وارد بهشت می شویم، چیز دیگری نیست.

سپس می گوید: شفاعت به این معنی، با آنچه که اهل تسنن و یا معتزلهدرباره شفاعت گفته اند مخالفتی ندارد، زیرا رهایی و دوری ما از آتش دوزخ و یا افزایش درجه و پاداش ما در روز رستاخیز، همگی معلول تعالیم و شرایع پیامبران است اگر پیامبرانی نبودند، اگر چنین شرایعی برای ما نیاورده بودند هرگز چنین نتایجی عاید ما نمی گشت.

۱- ۱ . نجم/۲۶.

۲- ۲ . تفسیر طنطاوی:۱/۶۴_۷۰.

تفسیر شفاعتی که در قرآن و احادیث وارد شده است به این نحو، یک نوع تفسیر ناروایی است که با ظواهر قرآن و احادیث اسلامی هرگز تطبیق نمی کند.

یکی از دانشمندان محقق خواسته است که ظرف این نوع شفاعت ها را در آخرت نیز تصویر کند، موضوع تجسم اعمال را پیش کشیده می فرماید:

«اعمال و کردارهایی که انسان در دنیا مرتکب می گردد، در جهان دیگر تجسم پیدا می کند; و به صورت اشباح و صور واقعی جلوه گر می شود».

نه تنها اعمال انسان تجسم پیدا می کند، بلکه روابط اعمال او نیز مجسم می گردد، روابط معنویی که در این جهان بین مردم برقرار است، در آن جهان صورت عینی وجسمی پیدا می کنند، زمانی که یک انسان سبب هدایت انسان دیگر می شود، رابطه رهبری و پیروی در میان آنان در رستاخیز، به صورت عینی در می آید، و هادی به صورت پیشوا و امام، و هدایت یافته به صورت پیرو و مأموم ظاهر می گردد، در مورد گمراه ساختن و اغوا هم همین طور است.

قرآن کریم می فرماید:

(یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناس بِإِمامِهِمْ) .(۱)

«روزی که هر مردمی را با پیشوای ایشان می خوانیم هر کس با امام خودش محشور می گردد».

در باره تجسم پیشوایی فرعون نسبت به قوم خود در آخرت می فرماید:

(یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ فَأَوْرَدَهُمُ النّارَ...) .(۲)

«فرعون پیشاپیش اتباع و پیروان خود حرکت می کند و آنها را وارد آتش می کند».

فرعون که در این جهان گمراه بود و گمراهان قومش گام جای گام او

۱- ۱ . اسراء/۷۱.

۲- ۲ . هود/۹۸.

می گذاشتند، در آن جهان نیز به صورت قائد و امام آنان مجسم می گردد، فرعون شفیع و واسطه قوم خود می باشد هم در دنیا و هم در آخرت، شفیعی است که در دنیا موجب گناهان و ضلالت ها بوده است و در آخرت واسطه رسانیدن به دوزخ و آتش می باشد.(۱)

مسأله تجسم اعمال و روابط در سرای دیگر از معارف مسلم قرآن است که در آیات متعددی به آن تصریح و یا اشاره شده و ما نیز در جلد پنجم این مجموعه و نیز در کتاب «قرآن و معارف عقلی» به گونه ای پیرامون آن گفتگو نموده ایم.

ولی تجسم اعمال و روابط در سرای دیگر سبب نمی شود که ظرف «شفاعت رهبری» دگرگون گردد و نقطه تحقق آن روز بازپسین شود بلکه ظرف شفاعت رهبران و هادیان، در جهان ماده و عالم طبیعت است چیزی که هست آنچه در این جهان تحقق یافته در جهان دیگر به صورت دیگری جلوه گر می شود، نه این که فعل و انفعال نو و تازه ای در آن عالم انجام می گیرد.

و به عبارت دیگر: حقیقت تجسم اعمال و روابط جز این نیست که اعمال مادی ما در این جهان به صور و اشباحی در سرای دیگر تبدیل می گردد، در حقیقت این اشباح و صور، روح اعمال و حقیقت آن کردارها است که در آن جهان خود را نشان می دهند، چیزی که هست اعمال ما در این جهان دارای تیرگی های مادی و طبیعی است و در آن جهان این تیرگی ها از آن زدوده می شود، و بسان طلا و نقره می شوند که از لابلای خروارها خاک معدنی استخراج و تصفیه می گردند.

طلای شمش ۲۴ عیاری همان خروارها خاک است که به صورت خاک

۱- ۱ . عدل الهی، ص ۱۷۵ و۱۷۶.

معدن در دل کوه قرار دارد ولی پس از یک رشته عملیات شیمیایی، سیمای خود را عوض می کند و به صورت طلا در می آید.

صور مجسم و اشباح مرئی در روز رستاخیز نیز این حکم را دارند، تیرگی های ماده وچرکهای طبیعت از آنان زدوده می شود و به صورت اشباح تجسم و جلوه می کنند.

بنابراین، این نوع جلوه گری، نوآوری و نوپردازی نیست، بلکه نمایشی است از آنچه در این جهان بوده است.

از این بیان روشن می شود که هرگز با توسل به مسأله تجسم اعمال نمی توان آیات شفاعت را به این نوع شفاعت که همه کارهای آن، در این جهان شکل می گیرد، و تنها ثمره آن در آخرت نشان داده می شود، مربوط دانست، زیرا ظاهر آیات این است که شفاعت در روز بازپسین انجام می گیرد.(۱)

از این گذشته، اشکالات دیگری نیز دارد که یادآور می شویم.

۳. شفاعت یا آمرزش گناهان در پرتو درخواست اولیا

اشاره

شفاعت معروف در میان ملل جهان، و مصطلح دانشمندان این است که وساطت شفیعی موجب بخشودگی گناهان گردد، یا علاوه بر این، مایه افزایش پاداش و ترفیع درجه او نیز شود.

اکنون باید دید چگونه می شود وساطت فرد مقربی، موجب چنین تحولی در پرونده اعمال یک فرد گنهکار می شود؟ تصدیق استواری این مطلب در گرو

۱- ۱ . این نوع شفاعت نیز یک نوع شفاعت تکوینی است، زیرا عملیات و رهبری های هادیان و رهبران، نفس انسانی را تحت تأثیر قرار داده و او را به سوی علم و عمل دعوت می کند که نتیجه آن همان رهایی از آتش دوزخ و یا ارتقا به درجه بالاتر است.

بیان یک رشته مطالبی است که ذیلاً توجه شما را به آنها جلب می نماییم:

۱. رحمت حق گسترده است

آیـات و احـادیث فراوانی به رحمت گسترده خداونـد بزرگ، گواهی می دهنـد و رحمت او (آمرزش گناهان شاخه ای از این درخت بزرگ است) آن چنان وسیع است که شامل حال تمام موجودات جهان می باشد، و هر موجودی به اندازه شایستگی و لیاقت خود از آن بهره می گیرد.

هنگامی که حاملان عرش الهی درباره افراد با ایمان به استغفار وطلب مغفرت می پردازند، و از خداوند می خواهند که آنان را ببخشد، درخواست مغفرت خدا را نسبت به آنان چنین مدلل می کند.

(...رَبَّنا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْء رَحْمَةً وَعِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تابُوا وَاتَّبَعُوا سَبيلَكَ وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحِيمِ) .(۱)

«پروردگـارا! رحمـت و دانش تـو همـه چیز را فرا گرفتـه است (از این جهت) کسـانی را که به راه تـو بازگشـته انـد و از راه تو پیروی کرده اند، بیامرز و ازعذاب دوزخ بازدار».

دقت در مفـاد آیه می رسانـد که حاملاـن عرش که خـود شـفیعان درگـاه خداونـدی می باشـند، از آن جـا که رحمت خـدا را گسـترده دیـده، و شامـل حـال همه موجودات می بیننـد، از درگـاه او می خواهنـد که شـاخه ای از رحمت گسترده خود را که مغفرت و آمرزش گناهان و بازداری بندگان از عذاب دوزخ می باشد، بر سـر گروهی از بندگان که شایستگی بهره برداری از آن را دارند، بگستراند.

در آیه دیگری درباره کسانی که از گناهان بزرگ وحدّ آور، پرهیز می کنند

۱- ۱ . غافر/۷.

چنین می فرماید:

(...إِنَّ رَبَّکَ واسِعُ الْمَغْفِرَهِ...) .(۱)

«بی شک پروردگار تو، دارای مغفرت وسیع و گسترده است».

و در آیه دیگر می فرماید:

(فَإِنْ کَذَّبُوکَ فَقُلْ رَبُّکُمْ ذُو رَحْمَه واسِعَه...) .(۲)

«اگر تو را تکذیب کنند بگو پروردگار تو، دارای رحمت وسیع و گسترده است».

۲. جز گناه شرک هر نوع گناهی قابل بخشش است

در عظمت و بزرگی رحمت خداوند همین بس که همه نوع گناه را جز گناه کفر و شرک، قابل مغفرت و آمرزش می داند، چنان که می فرماید:

(إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ...) .(۳)

«خداوند هرگز گناهی (به نام) شرک را نمی آمرزد ولی غیر آن را برای هر کسی که بخواهد می بخشد».

این آیه می رساند که خداوند هرگناهی جز شرک را می بخشد، و مقصود، آن گناهی است که پشت سر آن، توبه ای انجام نگیرد، یعنی رحمت خداوند به اندازه ای وسیع است که هر گناهی جز شرک را هر چند مرتکب آن، توبه نکند، می بخشد و می آمرزد.

این که گفتیم : مقصود گناهی است که توبه ای همراه آن نباشد، به خاطر این است که اگر مقصود گناهی باشد که به دنبال آن توبه باشد در این صورت استثنا «شرک» لغو و غیر صحیح خواهد بود، زیرا با توبه و ایمان، تمام

۱- ۱ . نجم/۳۲.

۲- ۲ . انعام/۱۴۷.

۳- ۳ . نساء/۱۱۶.

گناهان حتی شرک وکفر بخشوده می شود.

و امّا این که گناه «شرک» بخشوده نمی شود برای این است که مرتکب این گناه لیاقت و شایستگی را از خود سلب کرده و دیگر قابل تطهیر نیست، او بسان موجودات نجس العین است که اگر آن را وارد هفت دریا کنند باز پاک نمی شود، و یا بسان ظرف دربسته است که اگر در قعر اقیانوسها قرار گیرد، قطره ای آب به درون آن راه پیدا نمی کند.

البته این که قرآن می فرماید: خداوند همه نوع گناه جز شرک را می بخشد، هدف فقط بیان قابلیت هر گناهی، برای بخشودگی است نه اخبار فعلی و قطعی از بخشودگی تمام گناهان.

از این گذشته، این بخشودگی درباره آن کسی است که خدا بخواهد (لمن یشاء) از این جهت مفاد آیه مایه تجری وجرأت نمی گردد و شرح این قسمت را در بخش اشکالات شفاعت می خوانید.

۳. دعای پیامبران مایه بخشودگی است

از قرآن مجید استفاده می شود که دعای اولیای خدا و عزیزان درگاه او مایه جلب مغفرت و آمرزش خدا به بندگان می گردد.

از این جهت می بینیم هنگامی که فرزندان یعقوب از کرده های خود پشیمان می گردند رو به پدر کرده، می گویند:

(...یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئِینَ) .(۱)

«پدرجان از خداوند درباره ما طلب آمرزش نما، ما گروه خطاکار بودیم».

۱- ۱ . یوسف/۹۷.

حضرت یعقوب نیز به درخواست آنان جواب مثبت می دهد و می گوید:

(...سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُالرَّحیمُ) .(۱)

«به همین زودی از پروردگارم برای شما طلب مغفرت می کنم، او بخشنده و رحیم است».

این تنها یعقوب نیست که دعای وی مایه مغفرت گنهکاران می گردد، بلکه خداوند گروهی را از این نظر مذمت و ملامت می کند که چرا حضور پیامبر نمی روند تا از پیامبر بخواهند که حضرتش درباره آنان طلب آمرزش کند آنجا که می فرماید:

(...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُالرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحِيماً).(۲)

«و هرگاه آنان هنگامی که به خویش ستم کرده بودنـد حضور تو (ای پیامبر) می آمدند و از خداوند طلب آمرزش می کردند و پیامبر نیز درباره آنها درخواست آمرزش می نمود، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند».(۳)

این دو آیه وبرخی دیگر از آیـات، گـواهی می دهنـد که دعـای پیـامبران و مقربـان درگـاه خـدا آن چنـان مؤثر است که مـایه مغفرت گروههایی می گردد.

هرگـاه دعـای پیامبران در این جهان مایه آمرزش گناهان است و خداونـد وعـده قطعی داده است که اگر آنان در حق بـدترین افراد (ماننـد منافقـان که مورد آیه دوم است) دعـا کننـد، خداونـد را توبه پـذیر و رحمان می یابنـد، قطعاً دعای آنان در سـرای دیگر نیز چنین اثری خواهد داشت.

ص : ۲۷۱

۱- ۱ . یوسف/۹۸.

۲- ۲ . نساء/۶۴.

۳- ۳ . منافقون/۵.

زیرا علت پـذیرفته شـدن دعـای آنـان همـان قرب معنوی آنـان به درگـاه الهی مغفرت قرب و شایسـتگی آنـان در هر دو جهان محفوظ است.

۴. فیض معنوی دارای نظامی است

اگر در این جهـان فیض مادی به دنبال نظام خاصـی است و نیازمنـدیهای طبیعی بشـر به وسـیله یک رشـته علل و اسـباب مادی برطرف می گردد همچنیـن فیض معنـوی خداونـدماننـد هـدایت و راهنمـایی و مغفرت و آمرزش او به دنبـال نظـامی است که گوشه ای از آن بر ما معلوم و روشن است.

مثلاً اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که فیض هدایت در این جهان، به وسیله پیامبرانی که از جانب او برانگیخته می شوند، به انسانها برسد، زیرا جز پیامبران هیچ کس به طور مستقیم مورد خطاب و امر و نهی الهی قرار نمی گیرد.(۱)

حتی نزول وحی برای پیامبر نیز دارای نظامی است که در قرآن مجید به آن اشاره شده است.

از این جهت هیـچ مانعی نخواهد داشت که مغفرت و رحمت الهی در جهان دیگر نیز دارای چنین نظامی باشد که گوشه ای از آن برای ما روشن است یعنی بخشایش او از طریق ارواح و نفوس پاک به افراد گنهکار که لیاقت و شایسـتگی مغفرت خـدا را دارند برسد همچنان که در این جهان نیز آمرزش و دیگر فیض های معنویش از طریق پیامبران به افراد می رسد.

۱- ۱ . شوری/۵۱.

۵. حقیقت شفاعت چیست؟

حقیقت شفاعت، جز این نیست که رحمت گسترده خدا ومغفرت آمرزش او از طریق اولیای الهی که حاملان فیض و وسایط رحمت هستند، به افراد گنهکار که لیاقت بخشایشگری او را دارند برسد.

هر چند این فیض می توانست بدون توسط کسی به آنان برسد امّا اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که فیض معنوی وی در آن سرا مانند این سرا،و بسان دیگر فیض های مادی و معنوی او، از طریق اسباب خاصی و علل معینی به دست افراد برسد از این نظر اراده خداوند این است که گروهی به فرمان و اذن صریح او، در روز رستاخیز با دعا و درخواست خویش که نحوه تأثیر تکوینی دعای آنها در محو گناهان وجلب مغفرت خدا برای ما روشن نیست، رحمت گسترده او را شامل گروهی از بندگان نمایند و آنان را از چنگال کیفرها و مجازات های سنگین برهانند.

علت این که فیض بخشودگی به طور مستقیم شامل حال بندگان نمی گردد علاوه بر این که اراده حکیمانه خدا بر این تعلق گرفته است که فیض های مادی و معنوی وی در هر دو جهان پیرو نظام خاصی باشند، این است که پذیرفتن دعا و درخواست اولیا، خود یک نوع تکریم و احترام نسبت به آنان است.

اولیای خدا و رجال صالح و فرشتگان آسمانها وحاملان عرش، که عمری خدا را اطاعت نموده و گام از دایره عبودیت بیرون ننهاده اند شایسته تکریم و احترام می باشند چه احترامی بالاتر از این که دعای آنان درباره بندگان شایسته رحمت و مغفرت، مستجاب گردد.

ص : ۲۷۳

۶. زمام کار در روز رستاخیز در دست خدا است

زمام کار در روز رستاخیز در دست او است. ما هر روز او را با جمله زیر یاد می کنیم:

(مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ) مجازات ها و کیفرها مربوط به او است و او حق دارد که از مجازات گروهی روی مصالحی درگذرد و نادیده بگیرد.

قرآن مجید با صراحت هر چه کاملتر به حکومت مطلق و بدون منازع خدا، درباره پاداش ها و کیفرها اعتراف می نماید و او را با جمله های زیر توصیف می کند:

او خدایی است که روی مصالحی گناهان افراد را به حسنات تبدیل می کند چنان که می فرماید:

(...فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَنات...) .(۱)

«خداوند گناهان آنان را به حسنه تبدیل می کند».

او خدایی است که اعمال نیک افرادی را روی عللی معدوم و نابود می سازد و آنها، دیگر از آن بهره ای نمی برند چنان که می فرماید:

(وَقَدِمْنا إِلی ما عَمِلُوا مِنْ عَمَل فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً) .(۲)

«ما به اعمال گروه کافر توجه نموده آنها را همچون غبار پراکنده در هوا ساختیم».

و این کار همان «حبط» اعمال است که در آیات دیگر نیز به آن اشاره شده است.(۳)

او خدایی است که پرهیز از گناهان بزرگ را مایه مغفرت گناهان دیگر

۱- ۱ . فرقان/۲۳و ۷۰.

۲- ۲ . فرقان/۲۳و ۷۰.

۳- ۳ . (...فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ) ، محمد/۹.

می داند آنجا که می فرماید:

(...إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ...) .(۱)

«هرگاه از گناهان بزرگ بپرهیزید، گناهان کوچک شما را جبران می کنیم».

او خدایی است که نوید می دهد که همه گناهان جز شرک وکفر، قابل مغفرت و آمرزش است آنجا که می فرماید:

(إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ...) .(۲)

«خداوند شرک را نمی بخشد، ولی سایر گناهان را برای هر کس که بخواهد می بخشد».

او خدایی است که گاهی برای یک کردار نیک دو برابر و گاهی ده برابر پاداش می دهد آنجا که می فرماید:

(أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ...) .(۳)

«آنان کسانی هستند که پاداش خود را دو برابر دریافت می کنند».

و نیز می فرماید:

(مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها...) .(۴)

«هر کس که کار نیک انجام دهد برای او ده برابر عوض است».

بالأخره او خدایی است که گاهی عمل معدوم را موجود می سازد و کاری را که کسی انجام نداده است پاداش می دهد چنان که می فرماید:

(وَالَّذِینَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمان أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَما

۱- ۱ . نساء/۳۱.

۲- ۲ . نساء/۴۸.

۳- ۳ . قصص/۵۴.

۴- ۴ . انعام/۱۶۰.

أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْء کُلَّ امْرِیء بِما کَسَبَ رَهینٌ) .(۱)

«کسانی که ایمان آورده اند و فرزندان آنها هم از آنان پیروی کرده اند فرزندان آنها را هم به ایشان ملحق می سازیم و از عمل آنها هیچ کم نمی کنیم هر کسی در گرو عمل خود می باشد».

خلاصه زمام کار در جهان دیگر در دست او است و او مالک مطلق، و فرمانروایی بدون منازع است، هر کاری را بخواهد انجام می دهد هر حکمی را بخواهد صادر می نماید. البته هر کاری را بکند از روی مصلحت وعلتی است که آن کار را ایجاب می کند. ویکی از این کارها، شفاعت انبیا و اولیا وبندگان مقرب او است آن هم تحت شرایطی....

۷. شفاعت یک نوع تطهیر و پالایش است

از نظر قرآن، مرگ پایان زندگی نیست، بلکه روزنه ای است به جهان دیگر به نام «جهان برزخ» که شیوه زندگی در آنجا با شیوه زندگی در این جهان کاملاً متفاوت می باشد. گروهی در آنجا معذب و گروهی دیگر متنعم می باشند افرادی که رابطه ایمانی خود را با خدا قطع ننموده و پیوند معنوی خود را با شفیعان درگاه او حفظ کرده اند در برزخ تا حدّی به کیفر اعمال خود می رسند، و همین کیفرها، مقدمه تصفیه و پالایش قسمتی از عوارض بد گناه می باشد. این افراد، هنگامی که گام به محشر می نهند، به خاطر تصفیه و پالایشی که در جهان برزخ درباره آنها انجام گرفته است آمادگی بیشتری برای مغفرت و آمرزش پروردگار جهان دارند.

مغفرت وآمرزش خدا که از طریق شفیعان درگاه وی متوجه آنان می گردد

۱- ۱ . طور/۲۱.

جز تطهیر و شستشوی اساسی و محو عوارض بد گناه و پاک گردانیدن روح و روان چیزی نیست.

«تو گویی اولیـای خـدا، روی ولایت و قـدرتی که بر تصـرف در روح وروان افراد دارنـد، به فرمان پروردگار جهان به تطهیر و تصفیه این گروه پرداخته آنان را پاک می سازند».

از این جهت درگذشته گفتیم که شفاعت جز کمک کردن افراد توانا به افراد ناتوان، چیز دیگری نیست.

۸. شفاعت تفضّلی

نام این گونه شفاعت را شایسته است شفاعت مغفرت و یا شفاعت تفضّلی بگذاریم، زیرا بخشودگی گناهان و پذیرفتن شفاعت اولیا، تفضّلی است از جانب خداوند نسبت به بندگان.

از میان معانی سه گانه شـفاعت این معنی متین است و آیات مثبت شـفاعت جز این معنی هـدفی را تعقیب نمی کننـد. این فقط در زمان نزول قرآن و پیش از آن و نیز بعـد از آن، در میان مردم عرب اسـتعمال می شد و هنگامی که شـخص مجرم به کسـی متوسل می شد که برای او نزد حاکم و یا مجری حاکم، وساطت کند، نام او را شفاعت می خواندند.

لغت شناس بزرگ عرب «ابن فارس» در فرهنگ ارزنده خود می نویسد:

«شفع فلان لفلان: إذا جاء ثانیه ملتمساً مطلبه ومعیناً له».(۱)

«می گویند: فلانی برای فلانی شفاعت کرد، یعنی شخص دوم به کمک شخص اول برخاست و با درخواست خود او را کمک کرد».

۱- ۱ . گویا مرحوم علامه در شرح تجرید، ص ۲۶۲، ط صیدا به کلام این دانشمند اشاره نموده است.

«سواد بن عازب» که یکی از یاران رسول خدا است حضور پیامبر گرامی رسید و از او درخواست کرد که روز رستاخیز شفیع او باشد و اشعاری در این زمینه سرود که یک بیت از آنها این است:

وکن لی شفیعاً یوم لا ذو شفاعه*** بمغن سواک عن سواد بن عازب(۱)

«ای رسول گرامی روزی که شفاعت غیر تو، انسان را بی نیاز نمی سازد تو شفیع من یعنی (سواد بن عازب) باش».

این شاعر سخن ساز با همان صرافت طبع، و قریحه دست نخورده عربی خود، شفاعت را در همان وساطت پیامبر برای نجات خویش به کار برده بدون این که معنای دیگری به قلب او خطور کند.

قرآن مجید فرموده: فرشتگان و حاملان عرش شفیع هستند ویا می فرماید: روز رستاخیز گروهی با اذن وی درباره افرادی که خدا بخواهد و رضایت بدهد، شفاعت می کنند. جامعه عرب که زبان عربی، زبان ملی و مادری آنها بود از این آیات جز همان معنای مرتکز در اذهان، چیز دیگری نفهمیدند، و دانستند که :شفاعت در آخرت همان صورت تعدیل شده شفاعت در نزد مردم این جهان است چیزی که هست در شفاعت های رایج در میان مردم، میزان صحیحی برای پذیرفتن و یا رد وجود ندارد، بلکه هر موقع احتیاج حاکم به شفیع بیش از نیازش به مجازات مجرم شد، در این صورت شفاعت او را پذیرفته و در غیر این صورت آن را رد می کند.

ولی اسلام این ایده مذهبی را تحت قانون و شرایط خاصی درآورده که از نظر تربیتی و سازندگی بسیار مؤثر و مفید می باشد، و پذیرفتن شفاعت افراد ارتباطی به نیاز پذیرنده به شفیع ندارد بلکه برای خود ملاکی دارد که در قرآن

۱- ۱ . قسمتی از اشعار مربوط به شفاعت در بخش دهم کتاب خواهد آمد.

مجید وارد شده است.

خلاصه هرگز صحیح نیست ما الفاظ و مفردات قرآن را بدون شاهد عقلی و نقلی، به غیر آنچه که نوع مردم از آن الفاظ می فهمند، تفسیر و تویل کنیم، و لفظ شفاعت از جمله الفاظی است که در میان مردم رایج بوده و قرینه برای حمل آن به غیر معنای معروف، وجود ندارد.

ص : ۲۷۹

شفاعت بخشیدن گناهان است یا ترفیع درجه؟

آیات موضوع

۱. (إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَونَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ...) (نساء/۳۱)

۲.(...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُوکَ فَاسْتَغْفِرُوا اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحیماً) (نساء/۶۴)

۳.(إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ...) (نساء/۱۱۶)

۴.(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسیلَهَ...) (مائده/۳۵)

۵.(یَمْحُوا اللّهُ ما یَشاءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ) (رعد/۳۹)

۶. (وَهُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبادِهِ وَیَعْفُوا عَنِ السَّیِّئاتِ وَیَعْلَمُ

ما تَفْعَلُونَ)(شوری/۲۵)

۷. (وَما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَه فَبِما کَسَبَتْ أَیْدیکُمْ وَیَعْفُوا عَنْ کَثیر) (شوری/۳۰)

۸.(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحاً...) (تحریم/۸)

ترجمه آیات

۱.«اگر از گناهان بزرگ بپرهیزید ما گناهان (کوچک) شما را می بخشیم».

۲.«هرگاه آنان به نفس خویش ستم کنند، سپس نزد تو بیایند، و خود آنها از خداوند طلب آمرزش نمایند وپیامبر نیز از برای آنها طلب آمرزش کند، خداوند را توبه پذیر و رحیم می یابند».

۳ .«خداوند بجز شرک باقی گناهان را می بخشد».

۴ .«ای افراد با ایمان از مخالفت خداوند بپرهیزید و وسیله ای که شما را به رضای حق برساند بطلبید».

۵ .«هر چه بخواهد محو و اثبات می کند. و ام الکتاب (لوح محفوظ) در نزد او است».

۶ .«او است که توبه بندگان خود را می پذیرد و گناهان را عفو می کند و کارهای شما را می داند».

۷ .«هر نوع امر ناگواری بر شما برسد نتیجه اعمال خود شما می باشد و خدا بسیاری از گناهان را عفو می کند».

۸ .«ای گروه با ایمان به سوی خدا بازگردید و راه توبه ای که در آن، بازگشتی به سوی گناه نباشد پیش گیرید».

۱. شفاعت، اسقاط کیفر است، یا ترفیع درجه است، یا هر دو؟

یکی از شرایط تفسیر صحیح قرآن این است که مفسر، خود را از عقاید شخصی و معتقدات پیشین تجرید کند، و آیه یا آیات مربوط به یک موضوع را بدون استمداد از هر نوع پیشداوری، مورد دقت و بررسی قرار دهد.

بزرگترین آفت برای یک مفسر، این است که با در نظر گرفتن یک رشته عقاید فلسفی و کلامی ، در صدد تفسیر آیات برآید، زیرا در این صورت جز تطبیق قرآن بر عقاید شخصی، نتیجه ای نخواهد گرفت و به جای آن که قرآن دلیل وراهنمای او گردد، وی راهنمای قرآن خواهد بود!

این نوع افراد قبلاً ـ به جای این که آرا و عقاید خود را بر قرآن عرضه بدارند، و از آیات این کتاب الهام بگیرند، قرآن را بر عقاید و آرای پیشین خود عرضه می دارند، و به اصطلاح مدعا را تعیین کرده و عقیده را اتخاذ نموده اند، سپس به دنبال دلیل نقلی آن می گردند.

گروه معتزله در فهم آیات مربوط به شفاعت، دچار همین اشکال شده اند، زیرا آنان از مجموع آیات مربوط به شفاعت چنین نتیجه گرفته اند که:

«شفاعت اولیای خدا مخصوص گروهی است که خدا را اطاعت کرده و دامن آنان به گناه آلوده نگردیده است، این گروه با این که اهل بهشت هستند ولی در پرتو شفاعت، پاداش بیشتری دریافت داشته ارتقای درجه پیدا می کنند».

این قسم از شفاعت هرگز مورد انکار نیست و هیچ بعید نیست که

شفاعت شافعان در روز رستاخیز درباره گروه مطیع و پاکدامن چنین باشد، یعنی سبب گردد که پاداش بیشتری دریافت نموده درجه پیدا کنند.

امّا معنای رایج لفظ شفاعت در لغت عرب غیر این قسم است همچنان که متبادر از شفاعت در نزد مردم و متشرعه نیز غیر این صورت می باشد.

این مطلب با دقت وبررسی آیات قرآن روشن می گردد، زیرا هرگز نمی توان گفت که آیات شفاعت ناظر به این صورت است ولا اقل نمی توان احتمال داد که منحصر به این قسم باشد، بلکه شفاعت معنای وسیعی دارد که شفاعت درباره افراد مطیع و پاکدامن یکی از مصادیق آن می باشد.

شکی نیست که آیات شفاعت اعم از نافی و مثبت، موجی در قرآن پدید آورده است و برخی از شفاعت ها را انکار کرده و برخی دیگر را پذیرفته است ولی هرگز نمی توان گفت که شعاع موج از محدوده گروه پاکدامن بیرون نیست و این مطلب با مراجعه به مجموع آیات مربوط به شفاعت (که در بخش سوم این کتاب منعکس می باشد) روشن می گردد.

اندیشه شفاعت چیزی نیست که تنها قرآن مبتکر آن باشد بلکه پیش از اسلام نیز در میان ملل جهان چنین ایده ای وجود داشته است، چیزی که هست اسلام آمده اصل آن را پذیرفته و شاخه های کج و معوج آن را بریده.

ایده شفاعت و امید به وساطت بزرگان و مقربان درگاه خدا بیشتر درباره گنهکاران و گروه های آلوده است، زیرا در طول تاریخ پیوسته بت پرستان آلوده و یهود پلید که از ارتکاب هیچ نوع گناهی ابا نداشتند ، چشم امید به شفاعت دوخته، خود را با اندیشه پذیرفته شدن شفاعت شافعان درباره آنها، دلگرم می کردند.

ص : ۲۸۳

قرآن در چنین زمینه ای فرمود:

(...مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ...) .(۱)

«کیست که جز او و بدون اذن وی شفاعت کند».

و نیز در چنین اوضاع و احوال فرمود:

(...وَلا یَشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضی...) .(۲)

«جز درباره افرادی که مورد رضایت خدا هستند، شفاعت نمی کنند».

با این فرض چگونه می توان گفت شفاعت صالحان مخصوص افراد مطیع و گروه پاکدامن است که در سایه آن پاداش بیشتری دریافت کنند؟

از این گذشته احادیث اسلامی که پیرامون شفاعت وارد شده است همگی بر خلاف اندیشه معتزله گواهی می دهند.

محدثان اسلامی از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند که فرمود:

«ادخرت شفاعتی لأهل الکبائر من أُمّتی».(۳)

«من شفاعتم را برای مرتکبان گناه کبیره از امت خویش ذخیره کرده ام».

با وجود این حدیث و احادیث دیگری که از نظر مضمون به حدّ تواتر می رسند، چگونه می توان شفاعت را تنها از اهل اطاعت دانست؟

۲. بررسی یک نزاع دیرینه

معتزله گروهی از دانشمندان عقاید ومذاهب اهل تسنن هستند که گاهی به آنان «وعیدیه» نیز می گویند.

۱- [۱] بقره / ۲۵۵ .

۲- [۲] انبیاء / ۲۸ .

۳- [۳] مدرک این حدیث در بخش مخصوص به احادیث شفاعت خواهد آمد.

آنان درباره گناهان کبیره نظر خاصی دارند که سبب شده که با دیگر فرقه های اسلامی فاصله بگیرند.

توضیح این که دانشمندان اسلامی اتفاق نظر دارند که گناه صغیره و همچنین گناه کبیره که مرتکب آن توبه کند بخشیده می شود.

امّا این که مرتکب گناه کبیره قابل عفو و بخشودگی می باشد به این معنی است که «امکان بخشودگی دارد نه فعلیت». آیات فراوانی از قرآن بر صحت و استواری آن گواهی می دهد.(۱)

امّا معتزله اصرار دارند که صاحبان کبایر دوزخی می باشند و در آن مخلد و دائمی خواهند بود.

آنان بر عقیده خود با آیاتی از قرآن استدلال نموده اند که محققان اسلامی در کتابهای خود به ردّ دلایل آنها پرداخته و حقیقت را روشن ساخته اند.(۲) از این جهت ما خود را از نقل دلایل و پاسخ استدلال آنها بی نیاز می دانیم و دامن سخن را کوتاه می سازیم.

ولی برای این که خوانندگان گرامی تا حدودی به حقیقت مطلب واقف گردند، به طور فشرده نظر علمای اسلام درباره سخنان گروه مشهور این فرقه را نقل می کنیم.

دانشمندان بزرگ اسلام به گواهی آیات زیادی می گویند:

کسانی که مرتکب گناه کبیره اند، در صورتی معذب خواهند بود که مشمول عفو الهی و یا شفاعت اولیای الهی قرار نگیرند ولی اگر روی عللی

۱- [۱] مانند آیه (إنَّ الله لا یغفر أن یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاءُ...) نساء / ۴۸ و ۱۱۱، ترجمه وکیفیت استدلال را قبلًا بیان کرده ایم .

۲- [۲] به کتابهای کلامی مانند اوایل المقالات، ص ۱۴ و ۵۲ و شرح تجرید علامه، ص ۲۶۱، ط صیدا وشرح تجرید قوشچی، ص ۵۰۱ مراجعه فرمایید.

مشـمول عفو الهی گردیدنـد یـا اولیای خـدا به اذن پروردگار درباره آنان شـفاعت نمودنـد، در این صورت دچار عـذاب الهی نخواهند شد.

آنان می گویند: قرآن در مواردی از عفو و بخشودگی بسیاری از گناهان سخن گفته است هر چند همراه با توبه نباشد مانند:

۱. (وَهُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبادِهِ وَیَعْفُوا عَنِ السَّیِّئاتِ وَیَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ) .(۱)

«او است که توبه بندگان خود را می پذیرد و گناهان را عفو می کند و کارهای شما را می داند».

در این آیه پس از بیـان پـذیرفتن توبه، موضوع عفو گناهـان را بـا «واو» عـاطفه عطف کرده می فرمایـد:(وَیَعْفُوا عَنِ السَّیِّئاتِ) و ظاهر عطف این است که عفو گناه، مربوط به صورت توبه نیست و گرنه با «واو» به جمله نخست عطف نمی شد.

از این گذشته، مفسران می گویند با پذیرفته شدن توبه، گناه ساقط می شود و از بین می رود، دیگر نیازی به عفو و بخشودگی نیست. از این بیـان معلوم می شود که علاـوه بر مسأله «توبه» موضوعی به نـام عفو داریم که شامـل گناهان کبیره و صـغیره می شود و این که «معتزله» می گویند گناه کبیره معفو نیست، بر خلاف اطلاق آیه است.

۲. (وَما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَه فَبِما کَسَبَتْ أَیْدیکُمْ وَیَعْفُوا عَنْ کَثیر) .(۲)

«هر نوع امر ناگواری بر شما برسد نتیجه اعمال خود شما می باشد و خدا بسیاری از گناهان را عفو می کند».

نکته بحث در جمله (وَیَعْفُوا عَنْ کَثیر) است، زیرا ظاهر این جمله این

۱- [۱] شوری / ۲۵.

۲- [۲] شوری / ۳۰ .

است که بسیاری از گناهان را عفو می کند و از این که بسیاری از گناهان را گفته و همه گناهان را نفرموده است، می فهمیم که این جمله ناظر به صورتی است که صاحب گناه موفق به توبه نگردد، زیرا در صورت توبه، همه گناهان بخشوده می شوند.

۳. (إِنَّ اللّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ...).(۱)

«خداوند گناه شرک را نمی بخشد و غیر آن را برای هر کس که بخواهد می بخشد».

جمله دوم ناظر به صورت عدم توبه است، زیرا در صورت توبه همه گناهان حتی کفر وشرک بخشیده می شود.

بنابر این مرتکبان گناه کبیره، می توانند امید به مغفرت و آمرزش خدا داشته باشند البته نمی توان گفت حتماً بخشیده می شوند همچنان که نیز نمی توان گفت قطعاً مورد عفو و رحمت خدا قرار نمی گیرند.

از این بیانات استفاده می شود که مرتکب گناه کبیره نه تنها در عذاب مخلد وجاودان نیست بلکه نمی توان به طور قطع گفت که وی حتماً وارد آتش دوزخ می شود بلکه این گروه باید بین خوف و رجا و بیم و امید بسر ببرند.

بلکه هر گاه مرتکبان کبیره طوری زندگی کرده باشند که پیوند ایمانی خود را با خدا قطع نکرده و رابطه معنوی خود را با اولیای خدا محفوظ داشته باشند، از شفاعت اولیا محروم نخواهند بود.

این خلاصه نظر علما و دانشمندان اسلام بود در باره این گروه.

با این همه برخی از گناهان کبیره آن چنان ضربت شکننده ای بر پیوند معنوی افراد وارد می کند که رابطه آنها را از خدا و اولیای او قطع کرده و برای مدتی هر نوع شایستگی و لیاقت را برای شفاعت از بین می برد وپس از یک نوع

۱- [۱] نساء / ۱۱۶ .

تطهیر و پالایش در عذاب، مجدداً شایسته شفاعت می گردند.

امّیا این کـدام گنـاه است که یـک چنین اثر سوئی از خود برجـای می گـذارد، در این مورد بایـد به اخبـار و احادیث اسـلامی مراجعه کرد و انگشت روی موارد آن نهاد.

گروه معتزله معتقدنـد که مرتکبـان گنـاه کبیره در عـذاب مخلدنـد و برای اثبات نظریه خود با آیاتی که هرگز بر مـدعای آنان دلالـت نـدارد اسـتدلال نموده انـد. برای آگاهی از دلایل آنان می توانیـد به کتابهای عقایـد و مـذاهب مراجعه کنیـد.(۱) البته بسیاری از دلایل آنان آیات نافی شفاعت است که مفاد و موضع گیری آنها در بخش سوم روشن گردید.

ص : ۲۸۸

۱- [۱] بحوث فی الملل والنحل: ۳ / ۳۹۷ .

اشکالات هشت گانه شفاعت

انتقادات ناروا در شفاعت

اشاره

تا این جا با حقیقت شفاعت، و آثار تربیتی آن کاملاً آشنا شدیم و روشن شد که ایده «شفاعت» یکی از اصیل ترین تعالیم مذهبی است که در قرآن مجید وارد شده است و بر هیچ فرد منصفی، جای ابهام و تردید در صحت و استواری آن باقی نمی ماند.

ولی همین اصل مذهبی بسان اصول و تعالیم دیگر، دچار یک رشته شبهات و اشکالات و انتقادهای بس ناروا شده، و بسیاری از این انتقادها نتیجه عدم دقت در اصل موضوع است ولی هرگز نباید از این نوع اشکالات ترسید و هراسید، زیرا زیربنای تمام مذاهب و عقاید ملل را مسأله خداشناسی تشکیل می دهد که امروز پیرامون آن اشکالات و شبهات فراوانی مطرح شده است، که جواب همه آن اشکالات داده شده است.

ما هر یک از این انتقادها را، جدا جدا، یادآور شده و به پاسخ آن می پردازیم. و یگانه درخواست ما از افراد اندیشمند، این است که این فصل از کتاب را به دقت مورد بررسی قرار دهند.(۱)

۱- [۱] در این بخش، انتقاداتی که پیرامون شفاعت وجود دارد، مورد تجزیه و تحلیل و بررسی گسترده قرار گرفته است، مطالعه این بخش را به خوانندگان گرامی توصیه می کنم و اگر در پاره ای از موارد، سطح مطلب را بالا دیدند، و یا سنگین به نظر رسید، لطفاً آن مورد را دوباره مطالعه فرمایند.

اشکال نخست : اعتقاد به شفاعت و اندیشه جرأت

امید به شفاعت شفیعان، سبب می شود که افراد عصیانگر به تعدی و گناه خود ادامه دهند، و روز به روز بر حجم جرایم خویش بیفزایند، زیرا با خود چنین می اندیشند که در روز سزا، شفیعانی دارند که در حقّ آنان شفاعت می نمایند، و در نتیجه خداوند گناه آنان را می بخشد.

پاسخ

دقت در این اشکال حاکی است که برداشت انتقاد کننده از شفاعت، همان است که در ذهن یک فرد عامی دور از بحث های دینی، نقش می بندد، او تصور کرده است که نتیجه عقیده به شفاعت این است که گروهی به اتکای شفاعت اولیای خدا، خود را آلوده سازند، از این جهت نتیجه گرفته است که اعتقاد به آن مایه تجری و تصمیم بر ادامه گناه می گردد، در صورتی که حقیقت غیر این است.

این پرسش و یا انتقاد را می توان به چند بیان پاسخ گفت:

۱. هرگاه امید به مغفرت و آمرزش که نتیجه اعتقاد به شفاعت است، مایه جرأت افراد می گردد، پس چرا خداوند بندگان خود را از گسترش رحمت خود خبر داده و می گوید: خداوند همه گناهان، جز شرک را می بخشد چنان که می فرماید:

(إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرکَ بِهِ وَیَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ...) .(۱)

۱- [۱] نساء/۴۸ و ۱۱۶.

«خداوند بجز شرک باقی گناهان را می بخشد».

این که می فرماید:خداوند همه گناهان را می بخشد، مقصود بخشیدن بدون توبه است، زیرا اگر مقصود آمرزش همراه با توبه باشد، استثنای شرک صحیح نخواهد بود، زیرا شرک در پرتو توبه که همان بازگشت به توحید است نیز بخشیده می گردد.

۲. هرگاه امید به مغفرت مایه جرأت است چرا خداوند نوید می دهد که اگر از گناهان بزرگ اجتناب کنید ما گناهان کوچک شما را می بخشیم.(۱) آیا ما حق داریم به خدا بگوییم که او با چنین وعده و نوید، سبب تجری افراد را به ارتکاب گناهان کوچک فراهم ساخته است؟ یا این که باید چنین نویدی را، مایه بازگشت بسیاری از افراد از ادامه گناه تلقی کنیم.

۳. هرگاه اعتقاد به شفاعت، مایه جرأت گردد، پس اعتقاد به پذیرفته شدن «توبه» افراد گنهکار، و نوید به آن که خداوند توبه گنهکاران را می پذیرد، باید مایه جرأت گنهکاران گردد، در حالی که همگی می دانیم در میان تمام ملل جهان، مسأله ای به نام توبه و پشیمانی گروه عاصی وجود دارد، که در شرایط خاصی ندامت آنان پذیرفته می شود، و از مجازات و کیفرهایی که برای آنها تعیین شده است، بخشوده می شوند، اکنون باید گفت که تمام ملل جهان با تصویب این قانون بر تمرد عصیان دامن زده و آنها را بر ادامه طغیان تشویق می نمایند.

مسأله توبه و این که ندامت و پشیمانی گنهکاران از کرده های خود،در شرایط خاصی مؤثر می افتد، یکی از معارف درخشان اسلام است، که قرآن در

۱- [۱] (إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَونَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ...) (نساء/۳۱). «اگر از گناهان بزرگ بپرهیزید ما گناهان (کوچک) شما را می بخشیم».

آیـات متعـددی، مردم را به آن دعوت کرده است، آنجا که همه جامعه با ایمان را که گاهی بر اثر طغیان غرایز، دچار گناه می شوند، با آیه زیر، به توبه دعوت می کند و می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحاً...) .(۱)

«ای گروه با ایمان به سوی خدا بازگردید و راه توبه ای که در آن، بازگشتی به سوی گناه نباشد پیش گیرید».

آیـا وجـدان شـما اجازه می دهـد که نظر خردمنـدان جهان و قرآن مجیـد را که مسأله توبه را در لابلای قوانین کیفری وجزایی خود قرار داده اند، تخطئه کرده و تصور کنیم که چنین نویدهایی مایه جرأت گنهکاران می گردد؟!

البته شـفاعت به آن معنای غلط، که در ذهن گروهی از دور افتادگان از حقایق اسـلامی نقش بسته و معتقدند که تحت پوشش شفـاعت می توان هر نوع کـار زشت و ناروا را انجام داد، مایه جرأت وبـدبختی افراد گهنکار می باشـد، ولی شـفاعت به معنی صحیـح و این که گروهی از گنهکـاران که از نظر گناه و کیفر در شـرایط خاصـی قرار دارنـد به خاطر پیونـدهای معنوی که با خدا و به خاطر ارتباط ایمانی که با اولیای او دارند، مورد شـفاعت شـفیعان روز رسـتاخیز قرار می گیرند، هرگز موجب تشویق گناه و دعوت به تجری نمی شود. بلکه وسیله تربیت و مایه بازگشت افراد گنهکار، از نیمه راه بشمار می رود.

هرگز نباید از نتایج درخشان و سودمند مسأله رجا و امید، غفلت ورزید، زیرا هرگاه کسـی تصور کند که هیچ روزنه امیدی به روی او بـاز نیست، هرگز از آن راهی که در پیش گرفته بـاز نمی گردد، امّا اگر بدانـد که هنـوز عواملی در کـار است که در شرایط خاصـی می تواننـد به داد او برسـند، و او را نجات دهنـد، در این صورت برنامه تجری و گناه را متوقف ساخته و به فکر بازگشت به

۱- [۱] تحریم/۸.

سوی خـدا می افتـد. یکی از آن عوامـل که نور امیـد را در دل پدیـد می آورد اعتقـاد به شـفاعت اولیای خـدا است آن هم در شرایط خاصـی یعنی در صورتی که رشـته ارتباط خود را با خدا قطع نکند، و ارتباط معنوی خویش را با اولیای او از میان نبرد، و در این موقع فرد گنهکار در همه زنـدگی به فکر حفظ پیوندهای خود با خدا و اولیای گرامی می باشد، و از روز نخست می کوشد که پل های پشت سر خود را ویران نکند.

یکی از روانکاوان درباره اهمیت امید و ضررهای سنگین بار نومیدی چنین می نویسد:

بسـیاری از مردم نا آگاه به محتوای انسانی و مهرآمیز مـذهب توجه نمی کنند، تعصب را به جایی می رسانند که از مذهب تنها به جنبه های آمرانه آن، و وعـده های مجازاتی که داده شـده است توجه می کننـد، اینان در واقع فراموش می کنند که خداوند اگر دوزخی دارد، بهشتی هم دارد، اینان عـدالت خداوند و عفو و بخشایش الهی را عمداً یا ناآگاهانه،فراموش می نمایند، ودر حقیقت چهره هـای نـادرست از پروردگار تصویر می کننـد، چهره ای که گویا تنها کارش مجازات آدمیان به خاطر هر گناه و خطای کوچك است، چنین تصور نادرستی از خداوند بزرگ و فرامین مذهبی او، باعث می شودکه آدمی هر لحظه خود را به دست خویش به دوزخی تبـدیل سازد، و دچار عقـده های آزار دهنـده شود، از این جهت در آموزش فرزندانمان باید نخسـت بکوشیم که جنبه بهشتی مذهب را در ذهن آنان تزریق کنیم، و آنان را بیهوده از مذهب و خداوند نترسانیم.

حقیقت مطلب این است که همه بنـدگان خداونـد به بهشت می روند مگر کسانی که مرتکب گناهان بزرگی بشوند و فرصـت توبه وپشیمانی و جبران مافات را نیز گرامی نشمارند.

ص : ۲۹۳

اگر مجازات هست عفو و بخشش نیز هست، اگر به فرزندانمان، به جوانان و نوجوانان چنین تلقین کنیم که با هر خطا و گناه کوچکی، درِ بهشت به روی آنان بسته می شود، در این صورت هیچ بعید نیست که فرزند ما بدین نتیجه نادرست برسد که در اثر خطایی که از او سرزده، دیگر به درد هیچ کاری نمی خورد و هر کاری هم بکند در داوری نهایی خداوند تأثیری نخواهد داشت، یک چنین فرد مأیوس هر گونه احساس مسؤولیتی را از دست می دهد و هیچ بعید نیست که از روی نومیدی به هر جنایتی دست بزند، کسانی که با دگرگون ساختن چهره واقعی مذهب، در توبه و پشیمانی و اصلاح خویشتن را به روی جوانان می بندند در حقیقت به بارگاه الهی توهین می کنند، چرا که در مذهب راستین درهای بهشت همیشه به روی توبه کاران باز است.

پاسخی به گونه دیگر

وعده شفاعت و تبلیغ آن در صورتی موجب جرأت بر معصیت می گردد که به صورت منجّز و بدون هیچ نوع ابهام و تردیدی نوید داده شود در صورتی که قرآن شفاعت را به صورت مشروط همراه با یک رشته ابهام هایی القا نموده است. اینک بیان شروط و ابهام هایی که به شکل هاله ای دور شفاعت را فرا گرفته است.

الف. اگر وعده شفاعت به صورت منجّز و بدون قید و شرطی انجام گیرد، در این موقع جا دارد که چنین اندیشه ای به آن راه یابد امّا اگر انجام آن نوید، مشروط به شرطی گردد که وجود آن مبهم و مشکوک باشد در این صورت نوید به آن، چنین جرأتی را به دنبال نخواهد داشت.

زیرا همان طور که در آیات شفاعت بیان گردید انجام شفاعت مشروط به اذن خدا است و شفاعت شونده باید مورد رضایت خدا باشد چنان که

ص : ۲۹۴

می فرماید:

(...مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ...) .(۱)

«کیست که شفاعت کند جز به اذن او».

و باز می فرماید:

(...وَلا یَشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضی...) .(۲)

«درباره افرادی شفاعت می کنند که مورد رضایت و پسند خدا باشد».

چرا که به طور مسلم هیچ گنهکاری نمی تواند مطمئن باشد که خدا به عزیزان درگاه خود اجازه خواهد داد که در حقّ او شفاعت کنند تا در پرتو این اطمینان، وسیله جرأت و تمرد او فراهم گردد.

خلاصه مشروط کردن شفاعت به اذن و رضایت خدا، به تحقق شفاعت در باره افراد، ابهام خاصی بخشیده است به طوری که هیچ فردی نمی تواند به اعتقاد شفاعت دست به گناه بزند.

ب. شفاعت نه تنها از نظر شرط (اذن و رضایت) ابهام دارد، بلکه از جهات دیگری نیز مبهم است و همین ابهام سبب می گردد که انسانی به امید شفاعت نتواند خود را آلوده به گناه سازد و ابهام های دیگر شفاعت به قرار زیر است:

۱. ابهام از نظر مجرم وجرم

هرگاه انگشت روی مجرم بگذارند بگویند: همه مردم و یا گروهی خاص ومعین مشمول شفاعت الهی خواهند شد ویا انگشت روی جرم گذارده شود و بگویند: فلان گناه مطلقاً ودرباره تمام افراد عقوبتی نخواهد داشت، در این صورت چنین نویدی مایه جرأت و وسیله تمرد افراد خواهد بود، و اوامر و

۱- [۱] بقره/۲۵۵.

۲- [۲] انبیاء/۲۸.

نـواهی الهی را بی اثر خواهـد سـاخت، ولی اگر ایـن دو قسـمت مبهـم گـذارده شـود، و روشن نگردد که شـفاعت دربـاره چه اشخاصی و یا درباره چه گناهانی مؤثر واقع خواهد شد دیگر کسی جرأت بر انجام گناه و ارتکاب معصیت پیدا نخواهد کرد.

۲. ابهام از نظر وقت و انجام عقوبت

اگر فرض شود که مجرم و یـا نوع جرم تعیین شود، امّـا نسـبت به وقت پـذیرفته شـدن شـفاعت ویـا انواع عـذاب و عقوبت هـا، ابهامی باقی بماند دیگر چنین وعده ای مایه جرأت و تمرد نمی گردد.

اتفاقـاً نه تنها مجرم و جرم، در قرآن به طور مبهم بیان شـده است و توضـیحاتی در این باره داده نشـده است بلکه انواع کیفر، و این که چه نوع کیفری مشـمول شـفاعت خواهـد شـد نیز به طور مجمل وارد گردیـده است و نیز وقت شـفاعت و این که آغاز پذیرفته شدن شفاعت چه لحظه ای است، به طور مبهم آمده است.

روز محشـر، روز بس دراز ویـک روز آن معادل هزار سال دنیا و یا پنجاه هزار سال آن است.(۱) و برای انسان در چنین روزی مواقف مختلفی است که هول و هراس برخی کمتر از دردهای عذاب نیست، هیچ گنهکاری نمی داند که اگر مشمول شفاعت گردید از چه لحظه ای مشـمول چنین فیضـی خواهد بود، آیا از نخستین لحظات حشر، مورد شفاعت قرار خواهد گرفت یا پس از گذشتن پاسی از آن، ویا پس از چشیدن قسمتی از دردها و عذاب های الهی.

۱- [۱] (...وَإِنَّ یَوْماً عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَه مِمّا تَعُدُّونَ) (حج/۴۷). « یک روز نزد پروردگار تو، معادل با هزار سال شـما است».
(...فی یَوْم کانَ مِقْدارُهُ خَمْسینَ أَلْفَ سَنَه) (معارج/۴).

این ابهام های چهارگانه، شفاعت را به صورت یک روزنه رجا و امید درآورده و اندیشه تمرد و عصیان را به اعتماد شفاعت شافعان از اذهان بیرون رانده است.

شفاعت و دگرگونی علم و اراده خدا

جای گفتگو نیست که هر نوع محکومیتی که برای مجرم در دادگاه الهی تعیین گردد، عین عدل و داد خواهد بود، و آن را باید مطابق مصلحت و مقتضای عدل الهی دانست، در این صورت این سؤال پیش می آید که هرگاه نخستین حکم خداوند درباره مجرم، عین عدل و داد و مطابق مصلحت است دیگر دلیل ندارد که به وسیله شفاعت حکم یاد شده نقض گردد، زیرا نقض حکم نخست از دو حال خارج نیست.

یا حکم دوم مطابق مصلحت ومقتضای عدل الهی است و حکم نخست بر خلاف عدل و مصلحت می باشد. این فرض دو صورت دارد:

۱. یا باید خدا را غیر عادل بدانیم ومعتقد شویم که با توجه به بر خلاف عدل بودن حکم نخست، آن را تصویب کرده است و این مطلبی است که باید ساحت مقدس خدا را ازآن پیراسته بدانیم.

۲. و یا این که آگاهی خدا را نارسا و تشخیص نخست او را اشتباه بدانیم وبگوییم علم و اراده او بسان دیگر دادرسان قابل تغییر و دگرگونی است. این فرض نیز باطل است، زیرا علم او عین ذات او است تغییر در علم او ملازم با تغییر و دگرگونی در ذات او می باشد، وذات متغیر که بسان موجودات مادی در حال تبدیل باشد، شایسته مقام ربوبی نخواهد بود.

و اگر فرض کنیم که حکم نخست عین عدل ومصلحت بوده، و حکم دوم بر خلاف آن می باشد، نتیجه این فرض این است که خداوند فرمانروایی

عادل و حکیم نباشد، زیرا با این که می داند که پذیرفتن شفاعت شفیع بر خلاف مصلحت و بر خلاف مقتضای دادگری است امّاروی علاقه ای که به شفیع و یا به حفظ ارتباط خود با او دارد، حکم نخست را نقض کرده و آن را بر اقامه عدل و انجام امور بر وفق مصالح، ترجیح داده است.

پاسخ:

با در نظر گرفتن معنی صحیح شفاعت روشن می شود که در علم خدا دگرگونی پدیدنمی آید، بلکه اگر دگرگونی هست در ناحیه مجرم و گنهکار می باشد، یعنی وضع او طوری می شود که مستحق رحمت الهی می گردد در صورتی که قبلاً دارای چنین وضع وحالی نبوده است.

برای روشن شدن مطلب خوب است حال گنهکاری را در نظر بگیرید که راه ندامت و پشیمانی، و توبه و بازگشت به سوی خدا را در پیش گیرد، یک چنین فرد پیش از این انقلاب روحی در دادگاه خداوند مجرم شناخته شده، و مشمول کیفرهایی بود، ولی پس از توبه و انقلاب روحی و بازگشت به سوی خدا، وضع و روحیه او دگرگون گردیده ومشمول رحمت گسترده خدا می شود.

اکنون باید دید که در این موقع انقلاب و تحول و تغییر و دگرگونی در کجا پدید آمده آیا علم و اراده خدا تغییر یافته، یا این که تحولی در حال مجرم پدید آمده، به طور مسلم حقیقت، صورت دوم است، زیرا چون این فرد در پرتو توبه، خود را عوض کرده است، دیگر این فرد توبه کار که از کرده خود پشیمان است و تصمیم گرفته است که در آینده گرد چنین گناهی نگردد آن فرد طغیانگری نیست که خشم و کیفرهای الهی را نادیده گرفته و از همه چیز جز هوس نفس غافل بوده و چون موضوع عوض گردید طبعاً باید حکم الهی هم درباره وی عوض شود.

ص : ۲۹۸

به عبـارت دیگر خداونـد از ازل دربـاره هر گنهکـاری دو حکم و به اصـطلاح دو نـوع اراده داشت و هر کـدام متوجه موضوع خاصی بوده و هیچیک ناقض دیگری نیست بلکه هر کدام در جای خود و روی موضوع ویژه خویش صحیح می باشد:

۱. اراده حکیمـانه الهی بر این تعلق گرفته هر فرد گنهکـار وآلوده ای به کیفر اعمـال خود محکوم گردد و تـا این حـالت در او باقی است شایسته هیچ نوع رحمت و مغفرت نخواهد بود.

۲. اراده حکیمانه خداونـد در باره گنهکاری که در او انقلاب روحی پدیـد آیـد و بر اثر توبه و بازگشت به سوی خـدا وضع و حال او عوض گردد، و در دادگاه الهی با فرد سابق تفاوت روشـنی پیـدا کند، این است که این فرد، شایسـته رحمت گسترده و آمرزش الهی قرار گیرد.

سرچشـمه اختلاـف اراده هـا و به عبـارت صـحیح تر علت اختلاف قانونها، همان اختلاف حالات مجرم است که هر یک حکم خاصی را ایجاب می کند.

آری خـدا از روز نخسـت می دانـد که کـدام مجرم راه تـوبه و بـازگشت را در پیش خواهـد گرفت، و کـدام مجرم از انقلاـب روحی و استحقاق شفاعت محروم خواهد گشت.

در هر حـال اختلاـف و دگرگونی در علم خـدا نیست، و سـر سوزنی از واقع نمایی علم خـدا کاسـته نمی شود، و اگر اختلافی هست در ناحیه موضوع است وجای گفتگو نیست با عوض شدن موضوع، حکم نیز دگرگون می گردد.

به عبارت روشن تر هیچ کدام از این دو حکم ناقض دیگری و یا مخالف مصلحت و مباین با عدل الهی نیست بلکه هر یک در جای خود عین دادگری و مصـلحت بوده، و هر کـدام مخصوص موضوع خویش می باشد، و در حقیقت یک موضوع است امّا دوحالت دارد، هرگاه یک مجرم در دو حالت مختلف یک نوع محکومیت داشـته باشـد، آن بر خلاف عدل و دادگری خواهد بود.

دانش آموزی که در خرداد ماه عقب ماندگی پیدا می کند، و تجدیدی می آورد هرگاه عقب ماندگی خود را درتابستان جبران کند و در امتحان قبول شود هرگز نباید گفت نظر دوم ناقض نظر اول است، بلکه هر دو تشخیص، مطابق واقع و عین دادگری است چیزی که هست هر حکمی روی موضوع خویش مطابق مصلحت و عین عدالت است.

عین این بیان در مورد شفاعت نیز هست; زیرا فرد گنهکار بدون در نظر گرفتن حالات و ضمایم دیگر، محکوم به کیفری است که در قرآن و احادیث بیان گردیده است امّا همین فرد در حال دیگر از قبیل تحمل مجازات های برزخ و ترس های روز قیامت که مایه تصفیه و پاک کننده روح وروان است به ضمیمه دعا و درخواست اولیای الهی، محکوم به حکم دیگری است که نتیجه آن همان مغفرت و آمرزش گناه می باشد، و هرگز نباید این دو حکم را بسان حکم دادگاه تمیز نسبت به دادگاه بدوی تلقی کرد; که حکم دادگاه دوم حکم دادگاه نخست را نقض کرده و از بین می برد، بلکه باید آن را بسان حکم محکومی دانست که رضایت شاکی را به دست آورده و خود را از پرداخت غرامت رها ساخته است.

اصولاً دو نوع حکم بر یک فرد، در دو حالت، فراوان به چشم می خورد. در میان دانشمندان اسلام اصطلاحی است به نام اوامر امتحانی، که در یک زمان ثابت و درزمان دیگر، مرتفع می باشد و هر دو حکم بر وفق عدل وداد است و هدف از اوامر امتحانی، آزمایش باطن مکلف وابراز ضمیر او است،(۱) مثلاً فرمانروایی، برای آزمودن افسران خود دستوری صادر می کند هنگامی که در آنان احساس آمادگی کرد و دید همگی و یا برخی به دنبال مقدمات کار رفته اند

۱- [۱] اوامر امتحانی از جانب خدا، برای کشف باطن نیست بلکه مقصود به قطعیت رسانیدن کمالات درونی افراد است مشروح این مطلب را در کتاب پرسش ها و پاسخ ها:۳/ ۱۷۵_۱۸۲ مطالعه بفرمایید.

فوراً حکم خود را دگرگون کرده و دستور دیگری را جایگزین حکم نخست می سازد.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) مأمور به ذبح فرزند خود گردید، پس از انجام مقدمات حکم دیگری جایگزین حکم نخست شد.

در اینجا دو حکم مختلف بر یک فرد (حضرت ابراهیم) امّا در دو حالت، حکومت می کند و هیچ نوع اشکالی را در بر ندارند.

روی این اصل; چه مانع دارد که عقاب مجرم، در یک زمان ثابت و بعداً به وسیله شفاعت از بین برود، زیرا اختلاف دوحکم روی دو موضوع ویا یک موضوع در دوحالت امر ممکن و ضروری است.

خلاصه سخن این که: علم و اراده خدا دگرگون نمی گردد، به دنبال آن، علم و اراده جدیدی بر آن تعلق می گیرد، مثلاً همگی می دانیم که هنگام شب، تاریکی همه جا را فرا می گیرد، و بر اثر نبودن نور، دیدگان ما از دیدن اشیا عاجز می گردند، همچنان که می دانیم پس از سپری شدن ساعات شب، آفتاب طلوع می کند، و نور همه جا را فرا می گیرد، از این جهت شب، برای جبران فقدان نور، چراغ روشن می کنیم و هنگامی که آفتاب طلوع کرد آن را خاموش می سازیم.

در این جا دو علم داریم: شب فاقد نور است، و روز دارای نور می باشد، و مطابق دو علم دو کار و دو اراده داریم. شب چراغ روشن می کنیم، روز آن را خاموش می نماییم.

هرگز علم دوم مناقض و تخطئه کننده علم اوّل نیست، بلکه هر علمی روی موضوع خود علمی است صحیح وپای برجا و هرگز این دو علم، مانند این نیست که از دور شبحی را ببینیم نخست تصور کنیم که درخت است وقتی که نزدیک شدیم متوجه شویم که خطا کرده بودیم، و آن شبح درخت نبوده،

بلکه حیوان بوده است، زیرا در این جا علم دوم، علم اول را تخطئه می کند.

در مورد مثال شب و روز، چون موضوع دو تا است طبعاً علم هم دوتا خواهد بود و به موازات تعدد علم، دو نوع اراده خواهیم داشت که هر کدام برای خود موضوع خاصی دارند، و لذا در شب که موضوع خاصی است اراده می کنیم که چراغ روشن کنیم، و در روز که آن نیز موضوع دیگری است، می خواهیم که آن را خاموش سازیم.

در این مورد و امثال آن، نه این که اراده ها عوض می شود بلکه از نخست دو اراده بوده، و هر کدام روی موضوع خود.

نتیجه این که در این مثال نه علم تغییر پیدا می کند،و نه اراده، بلکه این معلوم و مراد است که تعدد دارند، و در نتیجه علم و اراده هم تعدد بر می دارند.

عین این بیان در مورد شفاعت جاری است، خدا از ازل می دانست که فلان انسان حالات مختلفی خواهد داشت، در فلان روز دارای شرایط و اسباب خاصی خواهد بود.و مطابق آن شرایط، درباره او اراده خاصی انجام خواهد گرفت، از این جهت خدا مطابق آن شرایط در باره او اراده خاصی نمود، هم چنین می دانست که در روز دیگر، شرایط و اوضاع او عوض خواهد شد وحال تازه ای بر خلاف حال نخست پیدا خواهد کرد، از این نظر درباره او چیز دیگری اراده نمود.

بنابراین نه خطا در علم اول است و نه تغییر در اراده، بلکه هر علمی نسبت به موضوع خود صحیح و واقع نما است و هر اراده ای نسبت به موضوع خود حکیمانه و مطابق مصلحت می باشد.

اشکال سوّم : امکان شفاعت و وقوع آن؟

اشکال سوّم : امکان شفاعت و وقوع آن؟(۱)

ص : ۳۰۲

۱- [۱] المنار:۱/۳۰۷.

از آیات شفاعت جز امکان وجود شفاعت، در روز رستاخیز چیز دیگری استفاده نمی شود و هرگز گواه بر تحقق شفاعت در آن روز نیست، زیرا:

در برخی از آیات قرآن، شفاعت به طور کلی نفی شده است مانند:

(...مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَومٌ لا بَیْعٌ فیهِ وَلا خُلَّةٌ وَلا شَفاعَةٌ...) .(۱)

«روزی که در آن دادوستد، و دوستی و شفاعت وجود ندارد».

(فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشّافِعینَ) .(۲)

«شفاعت شفاعت کنندگان برای آنان سودی نمی بخشد».

در برخی دیگر شفاعت به اذن خدا و ارتضای او منوط گردیده است.(۳) این نوع استثناها دلیل بر وقوع اذن و ارتضای از خداوند نیست، زیرا کراراً این نوع استثنا(استثنای مشیت و اذن) در نفی مطلق به کار رفته و استثنا تحقق خارجی پیدا نکرده است مانند آیه های :

(سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسی* إِلاّ ما شاءَ اللّهُ...) .(۴)

«به زودی قرآن را برای تو می خوانیم و فراموش نمی کنی مگر آنچه که خدا خواهد».

این استثنا هیچ گاه محقق نشد وپیامبر هیچ یک از آیات قرآن را فراموش نکرد.

(خالِدینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُوَالأَرْضُ إِلاّما شاءَ رَبُّکَ...).(۵)

۱- [۱] بقره/۲۵۴.

۲- [۲] مدثر/۴۸.

۳- [۳] مانند: (...مَنْ ذَا الَّذی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ...) بقره/۲۵۵; (...ما مِنْ شَفیع إِلاّ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ...) یونس/۳، بنابراین که این آیه مربوط به شفاعت اصطلاحی باشد.(...ولا یَشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضی...) انبیاء/۲۸.

۴- [۴] اعلی/۶_۷.

۵- [۵] هود/۱۰۷.

«اهل بهشت در آن قرار دارند تا آسمان و زمین برپا است مگر وقتی که پروردگارت بخواهد».

استثنا در این آیه هیچ گاه محقق نخواهد شد و خداوند اهل بهشت را از آنجا بیرون نخواهد کرد ولی برای این که بفهماند همه کارها وابسته به مشیت و اراده او است، مثلاً اگر پیامبر قرآن را فراموش نمی کند و یا بهشتیان در آن جاودانه می باشند همگی وابسته به خواست و مشیت او است و آنچنان نیست که زمام کار از دست خدا بیرون باشد، در هر دو آیه، یک صورت را استثنا کرده ویادآور شده است، که اگر خدا بخواهد، پیامبر فراموش می کند، و بهشتیان نیز از بهشت خارج می شوند، ولی هرگز مشیت خدا بر چنین کاری تعلق نخواهد گرفت.

چه مانع دارد که استثناهای آیات شفاعت نیز مانند استثناهای این آیات باشد که فقط گواه بر امکان صدور چنین اذنی از مقام ربوبی گردد نه گواه بر وقوع آن، و نتیجه این می شود که شفاعت شافعان امکان دارد امّا دلیل بر وقوع آن در روز رستاخیز نداریم.

پاسخ

پیرامون برخی از آیاتی که در این اشکال به آنها استدلال شده است، در سومین بخش این کتاب توضیحات کافی داده شد و روشن گردید که هرگز این آیات گواه بر نفی شفاعت در روز رستاخیز نیست.

زیرا آیاتی که به طور مطلق شفاعت را نفی می کند، ناظر به شفاعت هایی است که جامعه یهود وعرب بت پرست جاهلی به آن معتقد بودند، و تصور

ص : ۳۰۴

می کردنـد که در آن جهان نیز بسان این دنیا، می توان در پرتو پیونـد دوستی و انواع وسائل دیگر از عـذاب الهی نجات یافت همانطور که در گذشته توضیح دادیم.

و به عبارت دیگر این نوع آیات مربوط به آن دسته از شفاعت ها است که بدون اذن و رضایت پروردگار صورت بگیرد وبس و نفی این نوع شفاعت ها گواه بر نفی شفاعت به طور مطلق در روز بازپسین نمی گردد.

آیه ای که نـافی بهره رسانی شـفاعت است راجع به طایفه خاصـی از مجرمان است که روز رسـتاخیز را انکار کرده و به اصول اسلام اعتقاد نداشتند و آیات قبلی بر این مطلب گواهی می دهد چنان که می فرماید:

(وَکُنّا نُکَذِّبُ بِیَومِ الدِّین* حَتّی أَتانَا الیَقینُ* فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَهُ الشّافِعینَ) .(۱)

«مـا روز رسـتاخیز را انکار می کردیم تا این که مرگ فرا رسـید و یقین به قیامت پیـدا کردیم دیگر شـفاعت شافعان مفیـد واقع نمی گردد».

به طور مسلم نفی بهره رسانی شفاعت در حقّ گروه کافر، گواه بر نفی آن در حقّ افراد با ایمان نخواهد بود.

نکته مهم در این انتقـاد، قسـمت سوم آن است که آیـا یـک چنین اسـتثناها دلیل بر صـدور اذن از خـدا است یا این که گواه بر امکان آن است؟ انتقاد کننده می گوید در این موارد بیش از امکان، مطلب دیگری استفاده نمی شود.

با مراجعه به قواعد عربی و بررسـی موارد اسـتعمال (إِلاّ) در آیات مشابه آیات شفاعت روشن می گردد که چنین استثناها گواه بر وقوع (مستثنی است) نه بر امکان آن.

اصولاً بحث درباره امکان و امتناع شفاعت و تفسیر آیات آن از طریق

۱- [۱] مدثر/۴۶_ ۴۸.

امکـان، و این که هـدف آیـات شـفاعت اثبات امکان آن است در برابر ادعای امتناع، شبیه بحث های فلسـفی است که فلاسـفه پیرامون امتنـاع و امکـان چیزی بـا یکـدیگر بحث و گفتگو می کننـد و حمـل آیـات قرآن بر یک چنین معنی که دور از اذهان عمومی است از نظر اصول تفسیر صحیح نخواهد بود.

قرآن کتاب فلسـفی نیست که درباره امتناع و امکان چیزی سـخن بگویـد.(۱) قرآن کتاب زنـدگی و تربیتی است و هـدف آن تشـریح یک رشته اموری است که بشر در این جهان و یا جهان دیگر با آن روبه رو می گردد، برای چنین کتابی که دارای این نوع هدف مشخص است، بحث در امکان شفاعت در مقابل امتناع آن خارج از هدف آن می باشد.

کسانی که آیات یاد شده را بر امکان صدور اذن از خدا حمل می کنند، از جنبه های تربیتی و سازندگی شفاعت به کلی غافل و بی خبرنـد، اگر خداونـد بزرگ شـفاعت را قرار داده و در کتـاب خود از آن گزارش داده است به خـاطر جنبه های تربیتی و آثار سازنـدگی آن است، و چیزی که می تواند به گنهکاران تحرک ونیرو بخشد، و آنان را از ادامه کار زشت باز بدارد همان اعتماد و اطمینان آنان به وجود شفاعت در روز رستاخیز است نه امکان و احتمال وقوع و عدم وقوع آن.

درست است که در دو آیه یاد شده شـفاعت به اذن خدا منوط شده است و از نظر انتقاد کننده اسـتثنا دلیل بر تحقق چنین اذنی نیست.

امّا در آیه سوم (۲) شـفاعت بر ارتضا و انتخاب خدا معلق شده، و از آن به صورت «فعل ماضـی» که دلالت بر تحقق آن دارد، تعبیر آورده شده است. و

۱- [۱] مگر این که اساس بحث را امتناع و امکان چیزی تشکیل دهد مانند آیات مربوط به نفی شریک از خدا.

۲- [۲] (...وَلا یَشْفَعُونَ إِلّالِمَنِ ارْتَضی...) انبیاء/۲۸.

انتخاب شدن فردی برای شفاعت شدن، بدون اذن خدا به شفیعی که در حقّ وی شفاعت کند، امکان پذیر نیست، بنابراین از تحقق ارتضا وانتخاب فردی برای شفاعت شدن ، می توان وجود و تحقق اذن خدا را به شافعان استکشاف نمودواین که خداوند همراه با انتخاب فردی برای شفاعت شدن، به اولیای خود اذن داده است که درباره وی شفاعت نمایند.

در آیه زیر با صراحت کامل می گوید: معبودهایی که به وحدانیت و یگانگی خدا با آگاهی کامل، گواهی می دهند(مانند مسیح و غیره) محقّقاً شفاعت خواهند کرد چنان که می فرماید:

(وَلا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلاّ مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) .(۱)

«کسانی که جز خدا به عنوان عبادت و پرستش خوانده می شوند، مالک شفاعت نمی شوند مگر آن کس که آگاهانه به (وحدانیت) حق گواهی دهد».

این آیه حاکی از آن است که برخی از جانب خدا، مالک شفاعت می باشند، و تفویض این قدرت به آنان گواه بر صدور اذن از جانب خدا است.

بنابر این از تحقق تفویض شفاعت به گروهی که در آیه استثنا شده است استفاده می کنیم که مراحل قبلی مانند اذن به شفاعت و انتخاب افراد مورد شفاعت پایان پذیرفته است.

عین این بیان در این آیه نیز جاری است:

(لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلاّ مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً).(۲)

«کسی مالک شفاعت نمی گردد مگر آن کس که نزد خدا عهدی داشته باشد».

این آیه با صراحت کامل می گوید: گروهی که در نزد خدا عهد و پیمانی

۱- [۱] زخرف/۸۶.

۲- [۲] مریم/۸۷.

دارند مالک شفاعت خواهند شد و تملیک شفاعت به فرد و یا گروهی از جانب خدا بدون اذن الهی امکان پذیر نیست.

خلاصه اگر از آیاتی که شفاعت را منوط به اذن الهی کرده است تحقق اذن خدا را استفاده نکنیم حتماً از آیات دیگری که از انتخاب گروهی برای شفاعت شدن و یا تملیک شفاعت به افراد خاصی خبر می دهند، تحقق اذن الهی را به دست آورده و می فهمیم که مسأله از مرحله امکان گذشته و گام به مرحله تحقق نهاده است. و هرگز نباید تصور نمود که تملیک مقام شفاعت به کسی و یا گروهی دلیل بر وقوع استفاده از آن نیست و ممکن است، خداوند این مقام را به کسی تملیک کند، امّا اجازه استفاده از آن را ندهد، و یک چنین تصور از آن سفسطه های بی معنی است که می فهماند گوینده آن آشنا به وضع افعال الهی نیست، زیرا معنی ندارد که خداوند حقی را به کسی تفویض کند امّا هیچ گاه اجازه ندهد که آن شخص از آن حق استفاده کند، و یک چنین تفویض جز کار لغو، و بیهوده چیز دیگری نخواهد بود.

در پایان از تذکر دونکته ناگزیریم:

۱. اگر ما استثنا را در آیه (سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسی إِلّاما شاءَ اللّهُ) حمل بر امکان می کنیم نه بر وقوع به خاطر دلیل خارجی است که می دانیم پیامبر گرامی از خطا و نسیان، معصوم و پیراسته است و هدف از بعثت بدون یک چنین عصمت گسترده صورت نمی پذیرد.

این دلیل عقلی ما را بر آن داشته است که بگوییم مقصود از (إِلّاما شاءَاللّه) امکان نسیان است نه وقوع و هیچ گاه این استثنا محقق نخواهد شد.

و همچنین اگر استثنا را در آیه (خالِدینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَالأَرْضُ إِلاّ ما شاءَ رَبُّکَ)بر امکان خروج تفسیر می کنیم نه بر وقوع آن، به خاطر آیات

و عقیده مسلم اسلام است که خلود وجاودانی بودن بهشتیان را در بهشت مسلم و قطعی می سازد.

و اگر این قرائن در کار نبود هرگز این دو استثنا را به طور امکان تفسیر نمی کردیم ولی این قرائن در آیات مربوط به شفاعت وجود ندارد، اگر نگوییم قراین بر خلاف این تفسیر گواهی می دهند.

۲. این احتمال با روایات متواتر شفاعت به هیچ نحو سازگار نیست، زیرا مفاد احادیث اسلامی پیرامون شفاعت، گواه بر تحقق آن می باشد تا آنجا که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در خبری که محدثان سنی و شیعه نقل کرده اند فرموده است:

«ادخرتُ شَفاعَتی لأَهْلِ الْکَبائرِ مِنْ أُمّتی».(۱)

«من شفاعتم را برای مرتکبان کبایر از امت خویش ذخیره کرده ام».

آیا معنی این جمله ، این است که احتمال دارد من شفاعت بکنم و احتمال دارد نکنم، یا این که پیامبر در این خبر به طور قطعی از شفاعت خویش در روز قیامت درباره گروه مزبور گزارش می دهد؟ به طور مسلم معنی دوم مقصود است.

اشکال چهارم : شفاعت،نجات در پرتو تبلیغ پیامبران

معنی شفاعت این است که پیامبران از طریق تبلیغ احکام خدا و نمایاندن راه سعادت و خوشبختی، مقدمات نجات بندگان را فراهم آورده اند.

۱- [۱] مجمع البیان:۱/۱۰۴. مرحوم طبرسی در اینجا می نویسد این روایت را همه مسلمانان قبول دارند.

پاسخ

در گذشته گفته شد که یکی از معانی شفاعت همین است که در این انتقاد خلاصه گردیده است ولی هرگز دلیل نداریم که معنی شفاعت منحصر به همین معنی است و این مطلب در گذشته به صورت گسترده بیان گردیده و نیازی به تکرار نیست.

ولی در این جا جمله ای را اضافه می کنیم و آن این که: هرگاه معنی شفاعت این است که تبلیغ پیامبران و عمل ما به دستور آنان، مایه نجات است، پس چرا قرآن از یک آمرزش گسترده نوید می دهد که منوط به توبه و عمل نیست و یگانه شرط آن را فقط ایمان به خدا و اصول و ارکان اسلام می داند آنجا که می فرماید:

(إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ...) .(۱)

«خداوند گناه شرک را نمی بخشد و پایین تر آن را می بخشد».

در گذشته گفتیم که این بخشودگی مربوط به توبه نیست و گرنه باید شرک را نیز در صورت توبه که همان بازگشت به توحید است ببخشد، در صورتی که در این آیه شرک را استثنا کرده و نفی می کند. از این جا می فهمیم که خداوند دارای رحمت خاص و گسترده ای است که احیاناً بدون توبه و عملی شامل حال افراد با ایمان می گردد.

این خود یک نوع شفاعتی است که ربط به شفاعت عملی که انتقاد کننده مدعی حصر معنی شفاعت در آن است ندارد.

ص : ۳۱۰

۱- [۱] نساء/۴۸ و ۱۱۶.

اشکال پنجم : آیات شفاعت از آیات متشابه است؟

اشکال پنجم : آیات شفاعت از آیات متشابه است؟(۱)

برای تحقّق و وقوع شفاعت دلیل عقلی وجود ندارد و آیات مربوط به آن نیز متشابه است و تأدب دینی ایجاب می کند علم این آیات را به خداوند واگذار کنیم.

پاسخ

آیات متشابه آن دسته از آیاتی است که مقصود واقعی آن روشن نباشد و هاله ای از شبهه و احتمال دور معنی واقعی آن را بگیرد، و سرانجام معنی اساسی آیه به غیر آن مشتبه گردد.

متشابه با این خصوصیات، در آیات شفاعت وجود ندارد و هدف هر آیه ای از آیات شفاعت با در نظر گرفتن ما قبل و مابعد آن بسیار روشن است و اگر نیاز آیات شفاعت به بحث و تفسیر نشانه متشابه بودن آنها باشد، باید گفت بیشتر آیات قرآن متشابه است، زیرا اغلب آیات قرآن احتیاج به بحث و شرح و تفسیر دارد.

قرآن یک کتاب آسمانی است که برای هدایت بشر در تمام ادوار و اعصار فرو فرستاده شده است و رسیدن به مقصد نهایی چنین کتابی بی نیاز از تدبر و تفکر و تفسیر نخواهد بود.

فقهای اسلام در آیات مربوط به احکام چه قدر به تدبر واندیشه و بحث می پردازند، و گاهی پیرامون آیه ای رساله ای می نویسند، آیا این نوع بحثها دلیل بر متشابه بودن آیات قرآن است.

وانگهی آیات متشابه را به جرم این که متشابه است نباید کنار گذارد بلکه

۱- [۱] المنار:۱/۳۰۷.

باید به کمک آیات محکم که «ام الکتاب» است ، حل کرد، و ابهام آنها را برطرف نمود.

و ما در سومین بخش این کتاب مجموع آیات مربوط به شفاعت را در چند فراز آوردیم و به کمک یکدیگر، همه را معنی کردیم دیگر چرا در تفسیر این آیات انگشت تعجب به دندان گرفته و خود را به تجاهل بزنیم.

این نوع تجاهل ها علتی جز غلبه روح وهابیگری و گرایش به افکار سلفی مانند «ابن تیمیه» ندارد. زیرا آنان با این که اصل شفاعت را به حکم صراحت آیات پذیرفته اند امّا هرگز برداشت صحیحی از این اصل اسلامی ندارند.

و گاهی ممکن است علت این تجاهل یک نوع غرب زدگی باشد که بر افکار نویسندگان بزرگ مصری سایه افکنده است، و سبب شده است که برخی از اصول اسلامی به صورت غیر صحیح تفسیر گردد. و برای این نوع غرب زدگی شواهدی است که فعلاً جای بازگویی آنها نیست.

اشکال ششم : شفاعت تبعیض است؟

هرگاه بر اثر شفاعت اولیا، عموم گنهکاران از هر گناهی که انجام داده اند بخشیده شوند، در این صورت تعیین کیفر برای گنهکار، لغو و بیهوده خواهد بود، گذشته از این، هدف از تعیین کیفر، ایجاد بیم در بندگان است که به وظایف دینی خود قیام کنند، در این صورت دیگر بیمی در کار نخواهد بود که ضامن اجرای تکالیف الهی گردد.

هرگاه نتیجه شفاعت عفو برخی از گنهکاران و یا همه گنهکاران گرچه نسبت به گناه خاصی باشد، نتیجه چنین شفاعت یک نوع تبعیض نارواست، زیرا تمام افراد از نظر مجرم بودن یکسان ویکنواخت می باشند، همچنان که

گناهان از نظر این که همگی عصیان و تمرد است و تخلف از رسم بندگی می باشند، با هم فرقی ندارند، در این صورت چرا برخی از گنهکاران مورد شفاعت قرار گیرند، و برخی دیگر قرار نگیرند و یا بعضی گناهان بخشیده شود بعضی دیگر بخشیده نشود.

خلاصه معنی مجرم این است که گام از مرز بندگی بردارد، و به رسوم بندگی عمل نکند، و همه افراد مجرم در این موضوع یکسانند، در این صورت چرا باید برخی مشمول شفاعت بشوند، و برخی دیگر محروم گردند؟

پاسخ

درست است که همه مجرم ها وجرم ها، از نظر به هم زدن مرز بندگی یکسان و یکنواختند، و هر دو گروه خدا را نافرمانی می کنند ، امّا خود جرم دارای مراتب مختلفی است که به خاطر همین اختلاف مراتب، کیفرهای گوناگونی را به دنبال دارند.

مثلاًـ آتش زدن دستمال مغازه داری جرم و گناه است، و آتش زدن یک کارخانه نیز جرم و نافرمانی می باشد امّا این کجا و آن کجا، جریمه اولی پرداخت بهای آن است دومی علاوه بر پرداخت بهای کالاهای سوخته شده، زندان است و احیاناً....

همانطور که جرم دارای درجات گوناگونی است، همچنین مجرم ها نیز از نظر روحیه و دنائت وپستی، شرارت و هرزگی درجات گوناگونی دارند. در این صورت تبعیض میان مجرم ها وجرم ها، تبعیض ناروا و غیر منطقی نخواهد بود.

انتقاد کننده، تنها به یک نقطه توجه کرده و می گوید: مجرم به طور مطلق از مرز بندگی تجاوز می نماید و هر جرمی نیز تجاوز به حقوق الهی است چرا میان مجرم ها وجرم ها تفاوتی پدید آید.

ص : ۳۱۳

ولی وی از نقطه دیگر غفلت ورزیده است، زیرا درست است که همه مجرم ها و جرم ها در این مطلب شریک و یکسانند، ولی از نظر مراتب جرم و علل و آثار آن، یکسان نمی باشند.

برای توضیح مطلب به مثال زیر توجه فرمایید: تمام نورهای جهان اعم از یک شمعی و یا ده شمعی تا برسد به ده هزار شمعی، در این که خود روشن، و اطراف خود را نیز روشن می سازند، شریک و یکسانند، ولی نور یک نور افکن ده هزار شمعی چندین برابر نور یک لامپ صد شمعی است، و بر اثر اختلاف در درجه نور، آثار آنها نیز مختلف و گوناگون می باشد، یکی شعاع ده متری را روشن می سازد، ولی دیگری شعاع صد متری را نور باران می کند. این دو نه تنها از نظر درجه نور و اثر، با هم اختلاف دارند، بلکه از نظر دستگاه مولد برق نیز با هم مختلف می باشند، دستگاهی که بتواند شعاع صد متری را روشن سازد حتماً باید قوی تر از دستگاهی باشد که ده متری را روشن می کند.

عین این مسأله را می توانیم درباره علل جرم«روحیه» و خود جرم اثر آن در اجتماع پیدا کنیم.

روحیه جوانی که تنها به زن نامحرم می نگرد، و بس و هرگز حاضر نیست که گام از آن فراتر نهد، قطعاً با روحیه جوانی که به شنیع ترین اعمال منافی عفت دست می زند، و چیزی را در انجام مقاصد کثیف و پلید خود مانع ورادع نمی بیند،تفاوت بس زیادی خواهد داشت.

بر اثر اختلاف در روحیه و عوامل گناه، از نظر خود جرم نیز اختلاف خواهند داشت، جرم یکی نگاه و تجاوز سطحی به ناموس مردم است در حالی که جرم دیگری تجاوز عنفی به ناموس مردم می باشد.

ناگفته پیدا است اختلاف در روحیه و خود جرم، پدید آورنده اختلاف در آثار زیانبار گناه نیز هست، و هرگز مفسده تجاوز به ناموس مردم، با مفسده نگاه به دختر مردم یکسان نیست.

بنابراین اگر برخی از مجرم ها و بعضی از جرم ها مشمول شفاعت شوند و بعضی دیگر ازآن محروم گردند تبعیض ناروا، و کار غیر منطقی نخواهد بود.

در این جا می توان این گونه تبعیض را که در حقیقت تبعیض نیست، بلکه تفاوت است از راه دیگر تفسیر نمود و آن این که هرگاه افرادی که مورد شفاعت قرار می گیرند هیچ گونه شایستگی و ترجیح بر دیگران نداشته باشند و در این شرایط به آنها کمک شود، و بر دیگران مقدم گردند، قطعاً این کار یک نوع تبعیض ناروا خواهد بود ولی اگر بعضی از گناهکاران به خاطر پیوندهای معنویی که با خدا داشتند، و به خاطر ارتباط ایمانی که با اولیای خدا برقرار ساخته بودند مورد کمک شفیعان روز رستاخیز قرار گیرند، در این صورت، شفاعت عین عدل و دادگری ونوید به آن در این جهان، وسیله تربیت و بازگشت افراد گنهکار از نیمه راه خواهد بود، زیرا در این فرض ملاک تبعیض، و این که برخی مورد شفاعت قرار می گیرند و برخی دیگر از آن محروم می باشند، همان شایستگی و پیوندهای معنوی افراد است، آنان که پیوند خود را با خدا حفظ کرده و با اولیای خدا نیز ارتباط معنوی دارند، مشمول شفاعت اولیای او قرار می گیرند ولی کسانی که فاقد این دو شرط می باشند بر اثر دوری از مقام ربوبی و نداشتن چنین ارتباطی با اولیای حق، مستحق و شایسته آن نمی باشند، و این کار تفاوت ناروا و تبعیض غیر صحیح نخواهد بود.

روشنگر این بیان تفاوت هایی است که قرآن میان مشرک و غیر مشرک قائل شده است آنجا که می فرماید:

(إِنَّ اللّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ...) .(۱)

«خداوند مشرک را نمی بخشد و پایین تر از آن را می بخشد».

و این آیه که میان مشرک و غیر آن فرق می گذارد، مربوط به صورت توبه

ص : ۳۱۵

۱- [۱] نساء/۴۸و ۱۱۶.

نیست، زیرا اگر مربوط به توبه بود هرگز میان مشرک و غیر آن تفاوتی قائل نمی شد و هر دو گروه با توبه و بازگشت به آغوش توحید بخشیده می شدند.

اکنون سؤال می شود چرا رحمت گسترده حق، شامل حال مشرک نمی گردد، در حالی که رحمت او غیر مشرک را فرا می گیرد؟جواب داده می شود، زیرا مشرک به اندازه ای از خدا دور است که تمام پیوندهای خود را با خدا قطع کرده، و از زیر پوشش رحمت او بیرون رفته است، در حالی که غیر مشرک قسمتی از پیوندهای خود را با خدا حفظ نموده است.

قرآن مجید، پرهیز از گناهان بزرگ را کفاره گناهان کوچک می داند و می فرماید:

(إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ...) .(۱)

«اگر از گناهان بزرگ اجتناب ورزید ما از گناهان کوچک شما، در می گذریم».

و با توجه به بیان یاد شده، حقیقت مطلب روشن می گردد، زیرا فردی که از گناهان کبیره اجتناب ورزد قسمت اعظم پیوندهای خویش را با خدا حفظ کرده، و تنها لحظاتی از خدا غافل گردیده است، هرگز چنین فردی را نمی توان با آن مرتکب کبایر که غرق در فساد و آلودگی است مقایسه کرد و هر دو را یکسان دانست.

اشکال هفتم : شفاعت و سنت های یکنواخت الهی

سنت و روش خدا بر این جاری شده که افعال خود را یک نواخت و بدون استثنا اجرا کند، و در عالم اسباب نیز سنت بر همین جاری است. خداوند

۱- [۱] نساء/۳۱.

می فرماید:

(...هذا صِراطٌ عَلَيَّ مُسْتَقيمٌ* إِنَّ عِبادِی لَيْسَ لَکَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ إِلّا مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوِينَ).

«(۱)این روش مستقیم من است که بر بندگان من تسلطی نداری مگر بر گمراهان که از تو(شیطان) پیروی کرده اند».

نخستین جمله آیه(هذا صِراطٌ عَلَيَّ مُسْتَقيمٌ) گواه بر این است که سنت خداوند پیوسته یک نواخت و یکسان می باشد.

و نیز می فرماید:

(...فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللّهِ تَبديلاً وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللّهِ تَحْويلاً) .(۲)

«برای سنت و روش های خدا، تبدیل و تحویلی نیست».

بنابراین بخشیدن برخی از مجرم ها و یا عفو از برخی از جرم ها، یک نوع تبدیل و تغییر در سنن الهی است که باید یک نواخت باشد.

پاسخ

مغفرت و رحمت گسترده حق، که تحت شرایط خاصی شامل حال گنهکاران می گردد، خود یکی از سنن الهی، و روش های تغییر ناپذیر خداوند جهان است، همان طور که خدا وعده عذاب و کیفر داده است، همچنین تحت شرایطی وعده مغفرت و آمرزش به بندگان گنهکار خود نیز داده است، و هرگز نباید یکی را سنت خدا و دیگری را گامی بر خلاف سنت و روش های او تفسیر نمود، بلکه هر دو تحت شرایط خاصی از سنن تغییر ناپذیر وروش های دیرینه او شمرده می شوند.

انتقاد کننده تصور کرده است که عذاب و کیفر دادن سنت اصلی است،

۱- [۱] حجر/۴۱ و ۴۲.

۲- [۲] فاطر/۴۳.

امّا عفو و مغفرت از طریق شفاعت یک نوع استثنا در قانون می باشد در حالی که هیچ کدام نسبت به دیگری جنبه استثنایی ندارد، بلکه هر یک از سنت های قطعی است که در مورد خود اجرا می گردد.

اصولاً ـ معنی این که سنت ها و روش های خدا دگرگونی نمی پذیرد، این نیست که خداوند در پهنه هستی یک کار بیش ندارد در حالی که او خود را در کتاب عزیزش چنین معرفی می کند:

(...كُلَّ يَوْم هُوَ فی شَأْن) .(۱)

«هر روز برای او کار و شأن مخصوصی است».

و همچنین او در قرآن، خود را چنین توصیف می کند:

(يَمْحُوا اللّهُ ما يَشاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ) .(۲)

«هر چه بخواهد محو و اثبات می کند. و ام الکتاب (لوح محفوظ) در نزد او است».

از این جهت در جهان آفرینش برای خدا جلوه و تجلیات گوناگونی را مشاهده می کنیم.

خدایی که محیی و زنده کننده است، ممیت و میراننده نیز می باشد، هرگاه رؤوف و رحیم است قاهر و منتقم نیز می باشد، البته هر یک در جای معینی و شرایط مخصوصی، نه این که یکی سنت اصلی خدا است، و دیگری از قبیل استثنا در قانون خدا باشد.

همان طور که عفو از گناه در پرتو تو به یکی از سنت های استوار و خلل ناپذیر الهی است، همچنین بخشودن گناهان در سایه شفاعت اولیای خویش، یکی دیگر از مظاهر لطف و رأفت خاص او می باشد، که هیچ گاه تغییر و خلل نمی پذیرد.

۱- [۱] الرحمن/۲۹.

۲- [۲] رعد/۳۹.

حکما و عرفای اسلامی می گویند: هر کاری از کارهای خدا، و هر جلوه ای از تجلیات او، مربوط به یکی از صفات او است او به نام «شافی» بیماران را شفا می بخشد، و به اسم «قاهر» ستمگران را به خاک مذلت می افکند، و به نام «منتقم» بزهکاران را کیفر می دهد، و هر اسمی برای خود جلوه خاصی دارد.

اصمعی می گوید: من در بیابان حجاز در کنار زن بادیه نشینی از حفظ تلاوت قرآن می کردم، آیه مربوط به حدّ سرقت را چنین خواندم:

(وَالسّارِقُ وَالسّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما جَزاءً بِما كَسَبا نَكالاً مِنَ اللّهِ وَاللّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ).(۱)

«دست های زن و مرد دزد را ببرید، انتقامی است از خدا و کیفری است در مقابل بزهکاری خود، و خداوند بخشنده و مهربان است».

ناگهان آن زن بادیه نشین رو به من کرد و گفت:

«لو کان غفوراً رحیماً لما أمر بقطع أیدیهما».

«اگر خداوند غفور ورحیم بود، هرگز دستور به بریدن دست های آنان نمی داد».

من فوراً قرآن را باز کردم و نگاه کردم دیدم من اشتباه کرده ام و آخر آیه (غَفُورٌ رَحیم) نیست بلکه (عَزيزٌ حَكيمٌ) است که معنی آن، قدرتمندی است که کارهای خود را حکیمانه انجام دهد، در این جا نباید خدا به نام غفور و رحیم تجلی کند، زیرا مقام اجرای حد بر سارق تبهکار، با مقام رؤوفی و غفوری خداوند مناسب نیست، بلکه این مقام، با اسم عزیز وحکیم او، کاملاً مناسب می باشد.

و در حقیقت این زن به گفتاری که حکما وعرفا در کتابهای خود آورده اند با جمله کوتاهی اشاره کرده و خواسته است بگوید این جا جای تجلی خدا به

۱- [۱] مائده/۳۸.

نـام غفور و یا رحیم نیست این جا، جای تجلی به نام عزیز وحکیم است که شـنونده بدانـد که اگر آن خـدای رؤوف و مهربان دسـتور می دهـد که دست سارق را ببرنـد منافاتی با مقام غفوری او نـدارد، زیرا آن سـنت برای خود جای و مقامی دارد و این سنت نیز برای خود جـای و مقـام دیگری دارد، و هیـچ کـدام اسـتثنا از قـانون نیست بلکه هر سـخن جایی و هر نکته برای خود مقامی دارد.

در پایان از تذکر نکته ای ناگزیرم و آن این که: اسـتدلال با آیه (...هذا صِراطٌ عَلَیَّ مُسْتَقیمٌ).(۱) «این صراط روش مستقیم من است». بر این که روش و سـنت هـای خـدا یکسـان و یکنـواخت است نـارواست. زیرا مفـاد آیه این است که راه من مسـتقیم و درست است و راه شیطان راه انحراف و کج است چنان که ذیل آیه بر آن گواهی می دهد.

(إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ إِلاّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الغاوِینَ* وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوعِدُهُمْ أَجْمَعینَ).(۲)

«بر بندگان من تسلطی نداری، مگر بر گمراهان که از تو پیروی کرده اند و دوزخ وعده گاه همه آنها است».

و در حقیقت معنی این آیه، بسان معنی آیه دیگر است که می فرماید:

(وَأَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِهِ...).(۳)

«این راه راست من است از آن پیروی کنید، نه از راه های دیگر که شماها را از راه خدا پراکنده می کند».

و هرگز این آیات ناظر به یکسان و یکنواخت بودن سنت های خدا، در جهان تکوین و تشریع نیست، بلکه هدف جداگانه ای دارند.

۱- [۱] حجر/۴۱.

۲- [۲] حجر/۴۲ و ۴۳.

۳- [۳] انعام/۱۵۳.

اشکال هشتم : آیا شفاعت یک نوع وسیله تراشی وپارتی بازی است؟

نوید شفاعت و این که گروهی از بندگان پاک خدا، در حقّ گروهی از گنهکاران، شفاعت خواهند کرد، و وساطت آنان سبب خواهد شد که خداوند از سر تقصیر آنان در گذرد، شبیه به یک نوع وسیله تراشی وپارتی بازی دنیا است که باید ساحت دستگاه ربوبی را از آن پیراسته ساخت، تو گویی جهان دیگر نیزبسان این جهان است که هر کسی که پارتی قوی و نیرومندی دارد، می تواند از کیفر کردار خویش نجات یابد، کسانی که قدرت بروسیله تراشی وواسطه آفرینی ندارند، باید کیفر اعمال خود را ببینند.

پاسخ

هرگاه حقیقت شفاعت این باشد که گنهکار در روز رستاخیز بسان این جهان، از پیش خود وسیله ای برانگیزد، و او نیز بدون در نظر گرفتن هیچ شرطی، تحت تأثیر درخواست او قرار گیرد، و در پرتو نفوذی که در پیشگاه خداوند دارد عفو و مغفرت خدا را نسبت به چنین مجرم جلب نماید، این نوع شفاعت همان بیدادگری و پارتی بازی است که باید دستگاه ربوبی را از این آلودگی ها پاک و پیراسته دانست.

این همان شفاعت باطلی است که عربهای مشرک درباره بتها می اندیشیدند، زیرا آنها را متنفذان درگاه الهی می دانستند و معتقد بودند که از طریق نیایش و پرستش می توانند رضایت آنها را جلب کنند، و آنها را تحت

تأثیر خود قرار دهند که در حقّ آنها شفاعت نمایند. و چنین می گفتند:

(...هؤلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللّهِ...) .

«آنان شفیعان ما در پیشگاه خداوند هستند» .

و نیز می گفتند:

(...ما نَعْبُدُهُمْ إِلاّ لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللّهِ زُلْفی...) .(۱)

«ما آنان را از این جهت می پرستیم که ما را به خدا نزدیک سازند».

قرآن مجید با شدّت خاصی از این نوع شفاعت انتقاد کرده، و در ذیل آیه نخست می فرماید:

(...قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللّهَ بِما لا یَعْلَمُ فِی السَّماواتِ وَلا فی الأَرْضِ سُبْحانَهُ وَتَعالی عَمّا یُشْرِکُونَ).(۲)

«بگو ای پیامبر گرامی! آیا خدا را به آنچه که در آسمانها و زمین وجود ندارد، آگاه می سازید؟ پیراسته است خداوند از آنچه که برای او شریک می پندارند».

خلاصه شفاعت به این معنی که، کار از گنهکار شروع گردد، به خدا منتهی شود، و در شفاعت هیچ قید و شرطی در کار نباشد، شفاعتی است باطل، که هرگز نمی توان آن را به مقام ربوبی که جز اراده نافذ او هیچ اراده ای حاکم و نافذ نیست، و زمام کار در دست او است، نسبت داد.

اعتقاد به وجود چنین شفاعت، جز مقایسه شفاعت اخروی به شفاعت های دنیوی، علت دیگری ندارد، وجریان در شفاعت های دنیوی از این قرار است و فرد گنهکار به شفیعی متوسل می شود، و او را بر می انگیزد که با فرمانروای وقت، که زمام کار در دست او است، تماس بگیرد، و روی نفوذی که در دستگاه او دارد، وی را وادار کند که از تقصیر او درگذرد و از اجرای قانون در حقّ او صرف نظر کند.

۱- [۱] زمر/۳.

۲- [۲] یونس/۱۸.

در حالی که شفاعت در روز رستاخیز درست نقطه مقابل این است، در این جا فرمانروای عادل(خدای متعال) روی مصالحی که خود می داند، اولیای خود را برمی انگیزد که درباره آن گروه از گنهکاران که شایستگی شفاعت را دارند، و ارتباط خود را با خدا قطع نکرده، و پیوند ایمانی را با اولیای خدا حفظ کرده اند، شفاعت کنند تا مشمول رحمت و مغفرت و آمرزش خداوند گردند.

در این جا ممکن است سؤال شود که هرگاه هدف از شفاعت این است که افراد گنهکار مشمول رحمت حق و آمرزش او قرار گیرند چرا خود خدا مستقیماً این کار را انجام نمی دهد؟

پاسخ این سؤال روشن است، زیرا سنّت و اراده حکیمانه خداوندی، بر این تعلق گرفته است که نعمت های مادی و معنوی خود را از طریق اسباب و علل به بندگان خود برساند، مثلاً یک انسان در پرتو اشعه حیات بخش خورشید، رشد و نمو می کند، در حالی که خداوند می توانست بدون آفریدن چنین سببی، نعمت نمو و رشد در اختیار او قرار دهد. هم چنین خداوند افراد بشر را به وسیله پیامبران به تکالیف خود آشنا می سازد، و نعمت هدایت الهی، از راه پیامبران خدا به بشر می رسد، در صورتی که خداوند می توانست نعمت هدایت خود را بدون اعزام پیامبران به آنها ارزانی بدارد در حالی که می بینیم که تمام این فیوض از طریق اسباب خاص به ما می رسد.

بنابراین چون اراده حکیمانه وی بر این تعلق گرفته است که کلیه مواهب مادی ومعنوی خود را از طریق اسبابی که خود می آفریند و بر می انگیزد به بندگان خود برساند، از این جهت تمام این نعمت ها از طریق یک رشته نظامات مادی ومعنوی به دست بشر می رسد، و در سرای دیگر، جریان نیز از همین قرار است، شفاعت جز مغفرت گسترده و آمرزش خداوند چیزی نیست از این جهت هرگاه همین مغفرت به خود خدا نسبت داده شود آن را مغفرت و

آمرزش می نامند، و اگر به اسباب و به علل آن که اولیای الهی می باشند نسبت داده شود، شفاعت می گویند.

رحمت خداوند همه ذرات جهان تا چه رسد انسان را فرا گرفته است، شعار فرشتگانی که در حقّ افراد با ایمان طلب آمرزش می کنند، این است:

(رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْء رَحْمَهً وَعِلْماً) .(۱)

«بارالها! علم و رحمت تو همه چیز را فرا گرفته است».

آیات قرآن بر نظام معنوی گواهی می دهند

از بررسی آیات قرآن کریم کاملاً استفاده می شود که گسترش رحمت و آمرزش خداوند نظام خاصی دارد که به فرمان الهی فیض معنوی از این نظام به بندگان خدا می رسد.

قرآن مجید به پیامبر دستور می دهد که در حقّ گروهی که زکات مال خود را می پردازند، دعا و طلب آمرزش کند چنان که می فرماید:

(...وَصَلِّ عَلَیْهِمْ إِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ...) .(۲)

«درباره آنان دعا کن، دعای تو درباره آنان مایه آرامش است».

قرآن به گنهکاران دستور می دهد که حضور پیامبر بروند، و از او درخواست کنند که در حقّ آنها طلب آمرزش کند تا خدا از گناهان آنان درگذرد چنان که می فرماید:

(...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُوکَ فَاسْتَغْفِرُوا اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُالرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحیماً).(۳)

«هرگاه آنان به نفس خویش ستم کنند، سپس نزد تو بیایند، و خود آنها از خداوند

۱- [۱] آغاز آیه چنین است (...وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا...) غافر/۷.

۲- [۲] توبه/۱۰۳.

۳- [۳] نساء/۶۴.

طلب آمرزش نمایند وپیامبر نیز از برای آنها طلب آمرزش کند، خداوند را توبه پذیر و رحیم می یابند».

اگر اراده خدا بر این تعلق گرفته بود که آمرزش او بدون یک نظام خاصی به بندگان خود برسد، چرا به پیامبر دستور می دهد که درباره افراد زکات ده، دعا کن؟ چرا به گنهکاران دستور می دهد که پیش پیامبر بروند و از او بخواهند که در حقّ آنها طلب آمرزش نماید؟

اینها همگی حاکی است که رحمت خداوند بر اساس نظام و اسبابی است که یکی از آنها دخالت پیامبر و دیگر اولیای الهی است تا از این طریق فیض به گنهکاران و یا گروهی از بندگان او برسد.

در آیه دیگر به افراد با ایمان دستور می دهد که برای جلب آمرزش خداوند دنبال وسیله بروند آنجا که می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسیلَهَ...) .(۱)

«ای افراد با ایمان از مخالفت خداوند بپرهیزید و وسیله ای که شما را به رضای حق برساند بطلبید».

این آیات و آیات دیگر کاملاً ـ می رسانند که نعمتهای معنوی و رحمت گسترده خداوند، نظام خاصی دارد که باید از آن طریق به بندگان خدا برسد.

روی این اساس دیگر تعجب نخواهیم کرد که چرا در روز رستاخیز آمرزش خداوند از طریق اولیای او به ما می رسد و اولیای خدا باید به اذن وی درباره گنهکاران شفاعت نمایند، تا آنان مشمول لطف و عنایت خداوند گردند.

گذشته بر این پذیرفتن دعا و درخواست اولیای الهی در روز رستاخیز، یک نوع احترام تکریم از عزیزان درگاه خدا می باشد، و پذیرفتن درخواست آنها معرّف موقعیت آنان است.

۱- [۱] مائده/۳۵.

علاوه بر این نخستین شرط شفاعت این است که فرد گنهکار، پیوند خود را با خدا قطع نکند، و ارتباط ایمانی و روحی او با اولیای خدا محفوظ باشد، و در پرتو برقرار بودن ارتباط با خدا و اولیای او، مستحق مواهب بیشتری از خداوند گردد پس دیگر نمی توان نام این تفاوت ها را پارتی بازی نامید.

هرگز نباید شک و تردید کنیم که ارتباط ناقص با کامل، یا جاهل با دانشمند، یا یک کارگر ساده با استاد کار، ناخود آگاه مایه تکامل آنان می گردد، بنابراین پیوندی که این دسته از گنهکاران با خدا و اولیای او دارند موجب تکامل و برتری آنان نسبت به گروههای دیگری می گردد، و از این جهت بیشتر مشمول لطف ومرحمت الهی می شوند.

تفاوت شفاعت های دنیوی و اخروی

۱. در شفاعت های اخروی کار در دست خدا است، وکار از او سرچشمه می گیرد، و او است که شفیع را بر می انگیزد و بر اثر کمال و موقعیتی که دارد به او حق شفاعت می بخشد، و رحمت ومغفرت خود را از مجرای او شامل حال بندگان می سازد، ولی در شفاعت های دنیوی کار کاملاً بر عکس است، زیرا مجرم شفیع را بر می انگیزد، و اگر تحریک او نبود، هرگز به فکر شفاعت نمی افتاد، اگر قرآن مجید دستور می دهد که در همین دنیا گروه گنهکار حضور پیامبر برسند، و او را برای دعا و طلب آمرزش تحریک کنند، این کار نیز مستقیماً از خود خدا شروع می شود، زیرا او به ما فرمان می دهد که چنین کنیم. اگر دستور او نبود هرگز بدنبال پیامبر نمی رفتیم و اگر هم می رفتیم، بدون فرمان او تأثیری نداشت.

۲. در شفاعت های صحیح، شفیع تحت تأثیر مقام ربوبی قرار می گیرد، ولی در شفاعت های باطل صاحب قدرت تحت تأثیر سخنان شفیع

قرار گرفته، و خود شفیع تحت تأثیر مجرم قرار می گیرد.

۳. شفاعت های دنیوی فقط تبعیض در قانون است و نفوذ شفیع، اراده قانونگذار ویا مجریان قانون را مغلوب ساخته، و سرانجام قانون تنها قدرت خود را بر افراد ضعیف وناتوان نشان می دهد، در حالی که در شفاعت های اخروی هیچ کس قدرت خود را بر خدا تحمیل نمی کند، و جلو قانون را نمی گیرد بلکه شفاعت رحمت گسترده و مغفرت نامحدود خدای مهربان است که از او سرچشمه گرفته و می خواهد بوسیله آن افرادی را که شایسته تطهیر هستند و قابلیت برای پاک شدن دارند، پاک سازد.

گروهی که از شفاعت محروم می گردند نه از این نظر است که در قانون خدا تبعیض وجود دارد بلکه قابلیت مغفرت و رحمت گسترده الهی را ندارند از این نظر باید به همان حالت باقی بمانند.

به قول برخی از دانشمندان رحمت خدا بسان موجودی صندوق یک بازرگان و یا بانک نیست که پایان بپذیرد بلکه باید در طرف قابلیت و شایستگی باشد، تا رحمت خدا به او برسد. اگر خداوند می فرماید:

(إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ...) .(۱)

«خداوند افراد مشرک را نمی آمرزد».

برای این است که دل مشرک بسان ظرف دربسته ای است که اگر به هفت دریا فرو رود، هیچ گاه آب به درون آن نفوذ نمی کند، یا بسان سرزمین شوره زار است که هر چند باران بر آن بریزد، جز خس و خار چیز دیگری در آن نمی روید.

اگر قرآن اصرار میورزد که شفاعت اولیای خدا، مخصوص کسانی

۱- [۱] نساء/۴۸ و ۱۱۶.

است که مورد رضایت پروردگار جهان گردند چنان که می فرماید:

(...وَلا یَشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضی...) .(۱)

«درباره کسانی شفاعت می کنند که مورد رضایت خداوند جهان باشند».

برای این است که او می داند چه کسی لیاقت و شایستگی فیض معنوی و رحمت گسترده او را دارد و چه کسی ندارد. و به قول سعدی:

گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت *** شاید که ز مشاطه نرنجیم که زشتیم نه تنها گروه مشرک از رحمت گسترده خدا و شفاعت اولیای او محروم می باشند بلکه گروهی که بر اثر ناپاکیهای زیاد، شایستگی مغفرت خدا را ندارند ممکن است لطف الهی از طریق شفیعان درگاه او به آنان نرسد.

تا این جا مجموع انتقادهایی که پیرامون شفاعت شده بود، یا ممکن بود، بشود، به دقت مورد بررسی قرار گرفت، و روشن گردید که هیچ یک از این اشکالات اساس و پایه محکمی نداشت و بسیاری از آنها نتیجه بینش بد و ناروا نسبت به اصول و ایده های مسلّم اسلامی است. در پایان این بخش بر خود لازم و فریضه می دانم که از زحمات ارزنده استاد بزرگوار حضرت علاّمه طباطبایی (روحی فداه) تشکر نمایم، زیرا وی بیشتر این اشکالات را در تفسیر خود گرد آورده و به نحو مبسوط به تجزیه و تحلیل آنها پرداخته است و نگارنده خود بسان دیگر علاقمندان آثار علمی استاد، در این بخش از خرمن علمی استاد، حداکثر استفاده را نموده و به گونه ای که مناسب با سطح فکر جوانان و ذوق آنان باشد، در این صفحات منعکس نموده است.(۲)

انتقاد بی جا

گویا برخی سوگند یاد کرده اند که در هر بحثی از مباحث اسلام که وارد

۱- [۱] انبیاء/۲۸.

۲- [۲] المیزان:۱/ ۱۶۴ ـ ۱۷۱.

می شونـد، به نام «نوآوری» بحث را از جاده مسـتقیم خود منحرف ساخته و لذا کم و بیش باعث گیجی خوانندگان گردند، از این رو، اگر گاهی در متن یک بحث هیـچ جای پایی برای خود نیافتند می کوشـند تا با ضـمیمه کردن مطلب دیگری باز ذهن خواننده را مشوب سازند.

اینک نمونه:

نویسنده کتاب «توحید عبادت و یکتاپرستی» درباره شفاعت می نویسد:

«مسأله شـفاعت یکی از مسایل مهمه دینی است و از مسـلمات دین مبین اسـلام است و سـپس قسمت زیادی از آیات مربوط به شفاعت را نقل می کند و همانطور که ما در بحث «شـفاعت از نظر قرآن» نتیجه گرفتیم، نتیجه می گیرد که شفاعت ثابت است امّا به شرط رضایت خداوند از شفاعت شونده، و اذن او به شفاعت کننده».

تا این جا مطلب تازه ای نیاورده همان را که دانشمندان شیعه و سنی از آیات این باب استفاده نموده اند ذکر کرده است.

امّا پس از دو صفحه می نویسد:

«اکنون ببینیم شفاعت چیست: شفاعت سؤال از گذشتن گناه گناهکار است و در اصطلاح دینی عبارت است از سؤال بعضی از صالحین از خداونـد برای گذشـتن از عقاب گناهکاران و مورد عفو قرار دادن معصـیت کاران، این اعتقاد که ضـرر بسـیاری به اهـل دیانـات وارد آورده، تحریفی است از تعلیمـات کاهنـان و برای این که نزد مردم شـأنی داشـته باشـند این معنی را درست کردند و این مقام را برای خود قایل شدند».(۱)

از این نویسـنده باید پرسـید: شـما که خودتان تصـریح می کنید شـفاعت از مسـلمات دین مبین اسـلام است و از قرآن مجید به شرط رضایت خداوند از

۱- [۱] توحید عبادت ویکتاپرستی، ص ۱۳۰ _ ۱۳۸.

شفاعت شونده و اذن او به شفاعت کننده استفاده می شود، پس چطور می گویید اعتقاد به شفاعت ضرر بسیاری به اهل دیانات وارد آورده، و آن تحریفی است از تعلیمات کاهنان و... آیا این جز تناقض گویی نام دیگری دارد؟سپس اضافه می کند:«از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)سؤال شد که یا رسول اللّه (صلی الله علیه وآله) سزاوارترین مردم به شفاعت تو کیست؟ فرمود: سزاوارترین مردم به شفاعت من کسی ا ست که از صمیم قلب لااله إلا اللّه بگوید پس حضرت بزرگترین اسباب نیل به شفاعت را تجرید توحید قرار داد و این درست بر عکس چیزی است که مشرکین می گویند: وقتی نایل به شفاعت می گردی که انبیا را شفیع بگیری، و غیر از خدا به آنان هم موالات داشته باشی».

توجه کنید ایشان در این جمله دو مطلب فرموده اند:

۱. اگر بگوییم: موالات و دوستی پیامبران در شفاعت شدن تأثیر دارد، این گفتار با توحید و گفتن «لاإلهَ إلاّ اللّه» منافات دارد.

۲. کسی که پیامبر را شفیع خود بگیرد مشرك است. در پاسخ این دو گفتار توجه شما را به مراتب زیر جلب می کنیم:

اوّلاً: قرآن مجید ما را به دوستی و موالات رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و اهل ایمان دعوت می کند آنجا که می فرماید:

(وَمَنْ یَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغالِبُونَ) .(۱)

«هر که خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان دارند دوست داشته باشد (از حزب خدا است) و حزب خدا، حتماً چیره می شود».

ثانیاً: روشن است کسی که خدا و رسول او و افراد با ایمان را دوست داشته باشد به حکم این آیه از «حزب اللّه» است و خدا از اعضای چنین حزبی

۱- [۱] مائده/۵۶.

راضـی است، و به حکم آیه (...لا یَشْـفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضـی...) (۱) «شـفاعت نمی کننـد مگر کسانی را که مورد رضایت خـدا باشـند»، مورد شـفاعت قرار خواهنـد گرفت پس دوستی انسـان با پیامبر گرامی (صـلی الله علیه وآله)در شـفاعت شـدن او تأثیر دارد.

و به عبارت دیگر دوستی پیامبر گرامی(صـلی الله علیه وآله) موجب عمل به احکام اسـلام و متنِ شـریعت و پرهیز بیشتر از گناه اسـت و چنیـن شخصـی قطعاً مـورد شـفاعت قرار می گیرد، و موالاـت پیـامبر، جنبه طریقی دارد یعنی از این رهگـذر به انجـام وظایف و عمل به احکام دین می رسیم، و محبت راستین هیچ گاه جدا از عمل به منویات محبوب نیست.

آیا جای این سؤال نیست که از نویسـنده بپرسـیم چطور عقیده به تأثیر دوستی با پیامبر گرامی، در شفاعت منافی با توحید است با این که تأثیر دوستی او از خود قرآن استفاده می شود.

این که می گویـد اگر پیـامبری را شـفیع خود بگیریم شـرک است این همان گفتار گروه وهابیه است که می گوینـد: شـفاعت برای صالحان ثابت است ولی نباید از غیر خدا آن را بخواهیم و اگر از غیر خدا بخواهیم مشرک می شویم.

مـا در بخش هفتم این کتـاب، موضوع شـفاعت خواهی، از پیشوایـان معصوم را به طور گسترده بررسـی خواهیم کرد و روشـن خواهیم نمود چنین درخواستی ارتباط با شرک ندارد.

سپس می نویسد:

«به بیان واضح تر عقیده شرکیه در شفاعت همین اعتقادی است که عوام دارند که انبیا واولیا را عبادت می کنند و در مقابلشان خضوع وخشوع و در مجـالس عزاداری ایشـان، گریه وزاری می نماینـد، و محبتشـان را در دل جایگزین می کننـد و در عوض هزاران عمل فاسد از ایشان بروز می کند و خیال

۱- [۱] انبیاء/۲۸.

می کننـد فردای قیـامت مـورد شـفاعت آنـان واقع می شونـد این عقیـده مشـرکین است که به هیچوجه اتکـای به عمـل صـالح نداشتند».(۱)

در پاسخ می گوییم: واضح است که میزان در تشریح عقاید یک ملت، همان نوشته های دانشمندان وعلمای طراز اول و درجه یک آنها است، نه عقایـد عوام آنها، زیرا عوام هر ملّت غالباً عقاید اصیل خود را با یک رشـته اوهام و پندارها درهم آمیخته و معجونی از صـحیح و باطل می سازد، بنابراین حق این بود که نویسـنده حقیقت شـفاعت را از کتابهای اصیل اسلامی که دست تحریف به آنها راه نیافته است می گرفت، و درباره آن قضاوت می نمود. از این گذشـته کجا و کی دیـده شـده است که یکی از عوام، انبیا و اولیا را عبادت و پرستش کند این چه افترایی است که به مسلمانان زده است؟!

و نیز از شـما خواننـده عزیز می پرسـیم آیـا جـایگزین کردن محبت انبیا و اولیا در دل گناه است، آیا دوستی با اولیای خـدا که غالباً انسان را عمل به شریعت سوق می دهد وموجب نجات می گردد، شرک است؟ آیا اظهار ادب به اولیای خدا با برگزاری مجـالس جشن و سـرور در ایـام سـرور آنـان، و برپـا کردن مجـالس عزاداری و گریه در ایـام سوگواری آنـان آن هم بـا برنامه صحیـح، شـرک است؟ آیا مسـلمانان به هیچوجه اتکای به عمل صالح ندارند، و فقط و فقط دل خود را به شـفاعت گرم کرده اند؟

سپس در پایان کلام خود می نویسد:

«خلاصه برای نجات یافتن از عقاید شـرکیه راجع به شـفاعت باید سه اصل را در نظر گرفت اولاً: شفاعت بدون اذن خدا محال است، ثانیاً: خداوند اذن شـفاعت نمی دهد مگر آن که قولاً و عملاً از شـخص شـفاعت شونده راضی باشد و ثالثاً: قول وعملی که راضی کننده خدا است توحید مجرد از عقاید

۱- [۱] توحید عبادت ویکتاپرستی، ص ۱۳۹.

شركیه و متابعت رسول و سنت سنیه اوست پس اگر شرایط بالا جمع نشود شفاعت شافعین بی فایده است».(۱)

اگر بحثهای گذشته این کتاب به ویژه بخش شفاعت از نظر دانشمندان اسلامی را خوانده باشید می دانید که شرایط سه گانه ای که این نویسنده برای شفاعت بیان نموده سخن تازه ای نیست که فقط او از قرآن استفاده کرده باشد بلکه همه دانشمندان از قدیم با استفاده از قرآن مجید هر سه شرط را یادآوری نموده و آیات ذیل را هم گواه خود دانسته اند:

(...مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ...) .(۲)

«کیست که بدون اذن او شفاعت کند».

(...وَلا یَشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضی...) .(۳)

«جز برای کسانی که مورد رضایت خدا باشند شفاعت نمی کنند».

(فَما لَنا مِنْ شافِعِینَ) .(۴)

«گروه مشرک می گویند برای ما شفاعت کننده نیست».

و علاوه بر این که اصل سخن او تازگی ندارد، یک اشکال هم دارد، زیرا گفته است: عملی که راضی کننده خدا است... متابعت رسول و سنت سنیه اوست; در صورتی که اگر به مبانی تشیّع معتقد باشد باید متابعت از پیشوایان معصوم را به متابعت از رسول (صلی الله علیه وآله) و سنت سنیه او اضافه کند، زیرا همانطور که می دانیم به حکم «حدیث ثقلین»(۵) و حدیث «سفینه نوح»(۶) و احادیث فراوان دیگر و نیز به حکم قرآن مجید(۷) اطاعت از پیشوایان معصوم شیعه در ردیف

۱- [۱] توحیدعبادت و یکتاپرستی، ص ۱۴۰.

۲- [۲] بقره/۲۵۵.

۳- [۳] انبیاء/۲۸.

۴- [۴] شعراء/۱۰۰.

۵- [۵] «انّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه وعترتی».

۶- [۶] « مثل أهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من ترکها غرق».

۷- [۷] (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الأَمْرِ مِنْکُمْ...) (نساء/۵۹).

اطاعت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) است و بدون اطاعت از آنان اطاعت از رسول خدا تحقق نخواهد پذیرفت.

قسمتهای دیگر نوشته این نویسنده از جمله این که شفاعت باعث مغرور شدن مردم و شانه خالی کردن از انجام وظایف می شود در بخش نخست با بیانی ساده و مستدل پاسخ داده شد و نیازی به تکرار نیست.

و نیز این که می نویسد:

«آیا می شود تصور کرد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نواهی و اوامری از طرف خداوند بیاورد و بگوید باید اوامر را بجا آورید و نواهی را ترک کنید، ولی اگر چنین نکردید من از شما شفاعت می کنم...».(۱)

پاسخ این گفتار هم از بخش اول کتاب که در پیرامون سازندگی و آثار تربیتی شفاعت بحث شده به خوبی استفاده می شود و هیچ کس نمی گوید پیامبر فرموده است: گناه کنید تا من شفاعت کنم بلکه همه می گویند که پیشوایان معصوم گفته اند، پیرامون گناه نگردید و از کوچکترین گناهان جدّاً پرهیز کنید امّا از رحمت خدا مأیوس نباشید.

کوتاه سخن این که وقتی بحث این نویسنده درباره شفاعت را مطالعه می کنیم می بینیم قسمتهای صحیح نوشته او همان است که دانشمندان بزرگ شیعه پیش از او گفته اند و هیچ تازگی ندارند و بقیه مطالب وی پایه صحیح ندارد.

در این جا لازم به تذکر است که قسمتی از کتاب توحید عبادت و یکتاپرستی ترجمه کتاب «فتح المجید» تألیف شیخ عبدالرحمان بن حسن بن محمد بن عبد الوهاب است که در سال ۱۲۸۵، درگذشته، و کراراً در سعودی چاپ شده است و متأسفانه وی نامی از این کتاب نبرده است.

۱- [۱] یکتاپرستی، ص ۱۰۸_ ۱۱۶.

درخواست شفاعت از شافعان راستین

درخواست شفاعت از شافعان راستین که شافع بودن آنها از طریق قرآن و حدیث قطعیت پیدا کرده است چگونه است؟

از زمان پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله) تا زمانهای بعد، روش مسلمانان درخواست شفاعت از شافعان راستین بوده، و پیوسته از آنان در حال حیات و ممات، درخواست شفاعت می کردند و چنین درخواستی را هیچ یک از دانشمندان اسلامی، با هیچ یک از مبانی و اصول اسلام مخالف نمی دانستند.

تا این که در قرن هفتم اسلامی «ابن تیمیه» دیده به جهان گشود، و با طرز تفکر خاصی با این مسأله و بسیاری از سنن و روشهای مستمر میان مسلمانان مخالفت کرد، و چند قرن پس از وی محمد بن عبدالوهاب نجدی مجدّداً پرچم مخالفت را افراشت و مکتب ابن تیمیه را به گونه ای شدیدتر از نو زنده کرد، و به کمک قدرت های محلی شیوخ وقبایل، افکار انحرافی خود را در میان اعراب نجد، اشاعه داد، ولی هرگز از منطقه نجد، و از میان قبایل بدوی آن جا، گام فراتر ننهاد، با این که شیوخ قبایل نجد، از آن جمله خاندان «سعود» ، پیوسته از افکار و آرای او طرفداری می کردند، و در راه اشاعه آن، نبردهای خونین به راه می انداختند، و بر اثر تکفیر دیگر فرقه های اسلامی دست به غارتگری زده و نقاط مجاور بالأخص منطقه عراق را مکرر غارت کرده و قتل عام می نمودند، با این همه از دوران وفات محمد بن عبدالوهاب که در

سال ۱۲۰۷ ویا ۱۲۰۶ اتفاق افتاد، تا سال ۱۳۴۰ هجری قمری این افکار، گام از بیابانهای نجد فراتر ننهاد.

ولی پس از تسلط خاندان سعود بر مدینه و مکه، که از روز نخست حامی این مکتب بودند، کم کم این نوع طرز تفکر در پرتو قـدرت نظـامی در حرمین، و دیگر نقـاط عربسـتان شـایع گردیـد، وبـا نشـر کتاب و گنجانیـدن عقایـد وهابی گری در فرهنگ عربسـتان کم کم نضج و نمو کرد، و به خارج نیز سـرایت نمود، در این میان گروهی از نویسـندگان مصری به عللی، به ترویج این مکتب پرداخته و رسـماً در جراید و مطبوعات مصـر از آن دفاع کردند، و کم کم مطالب آنان از طریق مطبوعات مصـر که از نظر فرهنـگ ووسایـل طبع و نشـر، قوی تر و نیرومنـدتر است، به دیگر کشورهای اسـلامی کشـیده شـد، و طبعاً در این میان، کشور ایران نیز از مـاجرا مصون نمانـد، و برخی را تحت تـأثیر خود قرار داد. و آنچه را که اسـتاد ازل دسـتور گفتن آن را داده بود آنان نیز همان را گفتند و همه را کپیه کرده و نسخه مطابق اصل، تحویل دادند.

از این نظر نگارنده برخود فریضه دید که در ضـمن بحث از شفاعت به نقطه اختلاف گروه وهابی با دیگر فرق اسلامی در این مسأله اشاره کند، و آن را از دید علمی با کمال بی طرفی مورد بررسی قرار دهد.

یکی از نقاط اختلاف وهابیها با دیگر فرقه های اسـلامی این است که آنان با این که بسان دیگر مسـلمانان شفاعت را به عنوان یک اصل اسـلامی پذیرفته اند، و می گویند که روز قیامت شافعان درباره گنهکاران امت شـفاعت خواهند کرد، و پیامبر اکرم در این قسمت سهم بزرگتری را دارد، در عین حال می گویند: هرگز حق نداریم در این جهان از آنان طلب شفاعت کنیم و در این موضوع به اندازه ای تند رفته اند که عفت قلم مانع از نقل سخنان آنان است، لذا خلاصه گفتار آنان از نظرتان می گذرد.

ص : ۳۳۶

پیامبر اسلام و دیگر پیامبران و فرشتگان و اولیا در روز رستاخیز حق شفاعت دارند ولی باید شفاعت را از مالک شفاعت و اذن دهنده آن که خدا باشد، خواست و گفت: پروردگارا پیامبر و دیگر بندگان صالح خود را در روز قیامت شفیع ما قرار بده ولی ما حق نداریم بگوییم: ای پیامبر خدا از تومی خواهیم در حقّ من شفاعت بنمایی، زیرا شفاعت چیزی است که جز خدا کسی بر آن قادر نیست، هرگاه چنین چیزی را از پیامبر که در برزخ بسر می برد بخواهی به دام شرک افتادی.(۱)

وهابیها با دلایل پنجگانه ای درخواست شفاعت از شافعان راستین را تحریم کرده و درخواست کننده را مشرک وعمل او را شرک می نامند.

ما پیش از آن که دلایل آنان را رسیدگی کنیم خود مسأله را از نظر کتاب و سنت و عقل مورد بررسی قرار داده و از خدا می خواهیم که ما را در این بحث از اندیشه های ناروا باز دارد.

دلایل جواز درخواست شفاعت از اولیای خدا

۱. درخواست شفاعت همان درخواست دعا است

شفاعت پیامبر گرامی و دیگر شافعان راستین جز دعا و نیایش به درگاه الهی چیز دیگری نیست، و در سایه قرب و مقامی که آنان در پیشگاه خدا

۱- [۱] متن عبارت رساله دوم، «الهدیه السنیه» ص ۴۲، چنین است: پس از یادآوری مقام شفاعت برای پیامبر و اولیا می گوید: باید بگویید: «اللّهمّ شفّع نبیّنا محمّداً فینا یوم القیامه أو اللّهمّ شفّع فینا عبادک الصالحین أو ملائکتک أو نحو ذلک ممّا یطلب من اللّه لا ـ منهم فلا یقال یا رسول اللّه أو یا ولی اللّه أسألک الشفاعه أو غیرها ممّا لا یقدر علیه إلّااللّه فإذا طلبت ذلک فی أیّام البرزخ کان من أقسام الشرک».

دارند، بر اثر دعایی که درباره گنهکاران انجام می دهند، خداوند مهربان لطف و مهر گسترده خود را شامل حال افراد گنهکار نموده، و آنان را می بخشد، و درخواست دعا از برادر مؤمن تا چه رسد به نبی گرامی امری است مستحسن و احدی از علمای اسلام اعم از وهابی و غیره در صحت آن تردیدی نکرده است.

البته نمی توان گفت که:حقیقت شفاعت در تمام مواقف محشر، همان دعای به درگاه الهی است امّا می توان گفت که یکی از معانی روشن آن همان دعا است و کسانی که می گویند:

«یا وجیهاً عند اللّه اشفع لنا عند اللّه».

«ای کسی که در پیشگاه خدا جاه و مقامی داری در نزد خدا درباره ما شفاعت کن».

همین معنی را قصد می کنند.

نظام الدین نیشابوری در تفسیر آیه:

(مَنْ يَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْها...) .(۱)

از مقاتل نقل می کند که حقیقت شفاعت همان دعا کردن برای مسلمانان است و از پیامبر (صلی الله علیه وآله)نقل شده است که هر کس پشت سر برادر مسلمان خود دعا کند مستجاب می شود و فرشته ای می گوید برای تو نیز مانند آن خواهد بود.

ابن تیمیه از جمله افرادی است که درخواست دعا از شخص زنده را صحیح می داند بنابراین درخواست شفاعت اختصاص به پیامبر و اولیا ندارد بلکه می توان از هر مؤمنی که در پیشگاه خدا ارج و ارزشی داشته باشد، چنین درخواستی را نمود.

فخر رازی از جمله کسانی است که شفاعت را به دعا ونیایش به درگاه

۱- [۱] نساء/۸۵... مقاتل این است :«الشفاعه إلی اللّه إنّما هی الدعوه لمسلم».

الهی تفسیر کرده و در تفسیر آیه :

(...وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْء رَحْمَةً...) .(۱)

می گوید: این آیه گواهی می دهد که شفاعت حاملان عرش تنها درباره گنهکاران است(۲)هم چنان که شفاعت پیامبر وپیامبران دیگر نیز در باره همین گروه است، زیرا خداوند به پیامبر چنین دستور می دهد:

(...وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ وَلِلْمُؤْمِنِینَ وَالمُؤْمِناتِ...) .(۳)

«نسبت به گناهان خود و افراد با ایمان طلب آمرزش بنما».

و حضرت نوح درباره خود و والدینش و کسانی که به او ایمان آورده و همه افراد با ایمانی که تا دامنه قیامت می آیند طلب آمرزش کرده و از این طریق رسالت شفاعت خود را انجام داده است.(۴)

این بیان از فخر رازی گواه بر آن است که وی شفاعت را همان دعای شفیع در حقّ گنهکار تلقی کرده و درخواست شفاعت را همان درخواست دعا دانسته است.

در احادیث اسلامی اشارات روشنی بر این است که دعای مسلمان در حقّ مسلمان شفاعت است.

ابن عباس از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل می کند:

«ما مِنْ رجل مسلم یموتُ فیقومُ علی جنازته أربعونَ رجلًا لا یُشْرِکُونَ باللّه

۱- [۱] «حاملان عرش درباره افراد با ایمان طلب آمرزش می کنند و می گویند: پروردگارا! رحمت تو همه چیز را فرا گرفته است» (غافر/۷).

۲- [۲] زیرا در آخر آیه دارد: (...وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحیمِ) :« آنان را از عذاب جهنم بازدار».

۳- [۳] محمد/۱۹.

۴- [۴] نوح/۲۸.

شیئاً إلّا شفعهم اللّه فیه».

«هرگاه مسلمانی بمیرد و بر جنازه او چهل مرد که شرک نمیورزند نماز بگزارند خداوند شفاعت (دعای) آنها را درباره وی می پذیرد».(۱)

در این حدیث دعا کننده به عنوان شافع معرفی شده است.

در حدیث دیگر چنین می فرماید: «هرگاه صد نفر بر جنازه کسی نماز بگزارند و همه آنان در حقّ اوشفاعت کنند(دعا نمایند) خداوند شفاعت آنها را می پذیرد».(۲)

حالا اگر کسی در حال حیات خود از چهل دوست با وفایش بخواهد که پس از مرگش برای نماز خواندن بر جنازه وی حاضر گردند و در حقّ وی دعا نمایند در واقع از آنها طلب شفاعت کرده و مقدمات شفاعت بندگان خدا را فراهم کرده است.

۲. احادیث اسلامی و سیره صحابه

محدث معروف «ترمذی» نویسنده یکی از صحاح اهل تسنن از انس نقل می کند:

«سألت النبی أن یشفع لی یوم القیامه فقال: أنا فاعل قلت: فأین أطلبک؟ فقال: علی الصراط...».(۳)

«انس می گوید : از پیامبر درخواست کردم که در روز قیامت در حقّ من شفاعت کند وی پذیرفت وگفت شفاعت خواهم کرد گفتم: کجا تو را پیدا کنم؟ فرمود: کنار "صراط"...».

۱- [۱] صحیح مسلم:۳/۵۴.

۲- [۲] صحیح مسلم:۳/۵۳.

۳- [۳] سنن ترمذی: ۴/۶۲۱، کتاب القیامه.

انس با صرافت طبع از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) درخواست شفاعت می کند، وی نیز می پذیرد. و هرگز به خاطر انس در این درخواست اشکالی خطور نمی کند،و پیامبر نیز نه تنها او را از این درخواست نهی نمی کند، بلکه به او نوید عمل می دهد.

سواد بن عازب از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) است در ضمن اشعاری از پیامبر درخواست شفاعت می کند ومی گوید:

فکن لی شفیعاً یوم لا ذو شفاعه *** بمغن فتیلا عن سواد بن عازب

«ای پیامبر گرامی روز رستاخیز شفیع من باش روزی که شفاعت دیگران به حال سواد بن عازب مفید و سودمند نخواهد بود».

مردی به نام«تبع» از قبیله حمیر پیش از تولد پیامبر شنیده بود که به همین زودی پیامبری از سرزمین عربستان از جانب خدا برانگیخته خواهد شد وی پیش از مرگ نامه ای تنظیم کرد و از نزدیکان خود درخواست نمود اگر روزی چنین پیامبری مبعوث به رسالت شد، نامه مرا به او برسانید و در آن نامه چنین نوشته بود:

«وإن لم أدرکک فاشفع لی یوم القیامه ولا تنسنی».

«اگر عمرم وفا نکرد و پیش از درک تو درگذشتم، در آخرت درباره من شفاعت بنما و مرا فراموش مکن».

وقتی نامه به دست پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید سه مرتبه فرمود:

«مرحباً بِتُبَّع الأخ الصالح»

« آفرین بر (تبع) برادر صالح».

هرگاه درخواست شفاعت از پیامبر شرک بود، هرگز پیامبر او را برادر خود نمی خواند و سه مرتبه بر او آفرین نمی گفت.

ابن تیمیه که از مخالفین سرسخت درخواست شفاعت از شافعان راستین است در کتاب زیاره القبور حدیثی از پیامبر گرامی به شرح زیر نقل می کند:

عرب بیابانی حضور رسول خدا رسید و گفت: جانها به لب آمده و گرسنگی ما را فرا گرفته وچهارپاها نابود شده اند سپس این دو جمله را گفت:

۱. «فادع لنا فانّا نستشفع باللّه علیک».

«من خدا را به سوی تو شفیع می آورم».

۲. «وبِکَ علی اللّه».

«و تو را نیز شفیع خود به درگاه الهی قرار می دهم».

پیامبر گرامی از میان دو گفتار او تنها گفتار نخست او را تخطئه کرد، زیرا معنی ندارد خدا را پیش پیامبر شفیع قرار دهیم.

زیرا هرگز خداوند چیزی از بندگان خود درخواست نمی کند تا شفیع انسانی نسبت به انسان دیگر باشد، زیرا لازمه شفیع بودن; سؤال و درخواست از دیگری است بلکه برعکس باید مخلوق خدا را شفیع خود، به درگاه الهی قرار دهیم ازاین نظر پیامبر پس از تسبیح خدا چنین گفت:

«ویحک انّ اللّه لا یُستشفع به علی أحد من خلقه شأن اللّه أعظم من ذلک».(۱)

«وای بر تو، شأن خداوند بالاتر از آن است که پیش کسی شفیع قرار داده شود».

از این بیان استفاده می شود که پیامبر گرامی تنها جمله نخست را تخطئه کرده ولی جمله دوم را که از پیامبر خواست در حقّ اوشفاعت کند، صحیح و پای برجا دانسته است.

«احمد بن حنبل» و «ترمذی» دو محدث معروف از «عثمان بن حنیف»

۱- [۱] زیاره القبور، ص ۱۵۵.

صحابی، نقل کرده اند که مردی مبتلا به درد چشم حضور پیامبر رسید و درخواست دعا کرد و به پیامبر چنین گفت: «ادع اللّه أن یعافینی»: «از خدا بخواه تا خدا مرا عافیت بخشد» پیامبر او را میان دعا و صبر بر بلا مخیر ساخت پیامبر به او دستور داد که وضوی صحیح بگیرد وبا دعای مخصوص خدا را بخواند، و او انجام داد و گرفتاریش برطرف گردید.(۱)

هرگاه طلب دعا از پیامبر جایز نبود، نباید پیامبر در برابر گفتار اعرابی سکوت کند.

این بخش از احادیث حاکی است که طلب شفاعت از شفیع راستین در حال حیات و زندگانی او خالی از اشکال است.

از یک رشته روایات و احادیث استفاده می شود که صحابه پیامبر پس از وفات وی از روح پاک او طلب شفاعت می کردند از باب نمونه:

۱. هنگامی که امیر مؤمنان از غسل وکفن پیامبر فارغ گردید روی او را باز کرد و گفت:

«بأبی أنت و أُمّی طبت حیّاً وطبت میّتاً... وأذکرنا عند ربّک...».(۲)

«پدر و مادرم فدای تو در حال حیات و ممات پاک وپاکیزه هستی، از ما پیش پروردگار خود یادی بفرما».

۲. هنگامی که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) درگذشت، ابوبکر آمد چهره او را باز کرد وبوسید وگفت: «پدر و مادرم فدای تو باد در حال حیات و ممات پاک و پاکیزه هستی از ما پیش پروردگار خود یاد کن و به خاطر داشته باش».(۳)

۱- [۱] مسند احمد: ۴/۱۳۸; صحیح ترمذی، کتاب دعوات، ص ۱۱۸.

۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰، ط عبده.

۳- [۳] کشف الارتیاب، ص ۲۶۵ به نقل از خلاصه الکلام.

مؤلف کشف الارتیاب در ص ۲۶۵ از زرقانی در شرح مواهب، نقل می کند: هرگاه کسی هنگام دعا بگوید:

«اللّهمّ انّی أستشْفع بنبیّک یا نبیّ الرحمه اشفع لی عند ربّک».

«پروردگارا! من پیامبر تورا شفیع خود قرار می دهم ای پیامبر رحمت، در حق من در پیشگاه پروردگارت شفاعت کن».

دعای چنین شخصی مستجاب می گردد.

اینها همگی حاکی از این است که در طلب شفاعت میان حال حیات و ممات شفیع، تفاوتی نیست و اگر «نعوذ باللّه» درخواست شفاعت از شفیعی در حال ممات، شرک باشد در این صورت باید در حال حیات هم شرک شمرده شود و حیات وممات شفیع در این قسمت تأثیری نخواهد داشت. گذشته از این علمای بزرگ اسلام درکتابهای آداب زیارت پیامبر یادآور می شوند که بگوییم:

«جئناک لقضاء حقّک... والاستشفاع بک فلیس لنا یا رسول اللّه شفیع غیرک فاستغفر لنا واشفع لنا».

«ای پیامبر خدا به زیارت تو شتافتیم تا حقّ تو را ادا کنیم و از تو طلب شفاعت کنیم ای رسول خدا ما شفیعی جز تو نداریم در حقّ ما شفاعت بنما».

با توجه به این آیات و روایات، سنت جاری در میان مسلمانان در تمام اعصار، موضوع درخواست شفاعت به صورت یک مسأله بدیهی در می آید و هرگز نباید درباره آن شک و تردید کرد. و در آخر این فصل خواهید خواند که صحابه پیامبر پس از درگذشت او، طلب دعا کردند، و اگر درخواست دعا پس از وفات وی صحیح باشد، طلب شفاعت نیز که یک نوع درخواست دعا است، صحیح خواهد بود.

۳. قرآن و شفاعت خواهی

آیات قرآن گواهی می دهند که طلب آمرزش پیامبر در حقّ افراد کاملاً مؤثر و مفید می باشد مانند آیه های زیر:

۱.(...وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ وَلِلْمُؤْمِنینَ...) .(۱)

«برای گناه خود و افراد با ایمان طلب آمرزش بنما».

۲.(...وَصَلِّ عَلَیْهِمْ إِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ...) .(۲)

«در حقّ آنان دعا کن دعای تو مایه آرامش آنها است».

هرگاه دعای پیامبر چنین نفعی به حال انسان دارد چه مانعی دارد که از او خواسته شود که در حقّ انسانی چنین دعایی بکند و درخواست دعا جز درخواست شفاعت، چیز دیگری نیست.

۳. (...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحِیماً).(۳)

«هرگاه آنان هنگامی که بر خویش ستم کردند پیش تو می آمدند و از خداوند طلب آمرزش می کردند و پیامبر نیز برای آنان طلب آمرزش می کرد، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند».

این که می گوید:(جاؤوک) «به سوی تو می آیند» مقصود این است که می آیند درخواست دعا و طلب آمرزش از پیامبر کنند، و اگر هدف این نبود آمدن آنان لغو بود، و شرفیابی حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله)و درخواست، خود گواه بر

۱- [۱] محمد/۱۹.

۲- [۲] توبه/۱۰۳.

۳- [۳] نساء/۶۴.

انقلاب روحی، که برای استجابت دعا زمینه را آماده می سازد، می باشد.

این آیه به روشنی گواهی می دهد که شایسته است افراد گنهکار که بر نفس خویش ستم کرده اند پیش پیامبر بروند و از او بخواهند در حقّ آنان دعا کند و طلب آمرزش نماید، در این موقع خداوند توبه آنان را می پذیرد.

به حکم این آیه شایسته است افراد گنهکار به حضور پیامبر برسند و از او درخواست کنند که در حقّ آنان دعا و طلب آمرزش کند و طلب دعا از پیامبر جز درخواست دعا چیز دیگری نیست، درگذشته بیان گردید که حقیقت شفاعت و یا قسمتی از آن همان درخواست دعا از پیامبر و دیگر شافعان راستین است.

اگر واقعاً درخواست شفاعت از پیامبر شرک و گناه بوده خدا چنین دستوری نمی داد.

۴. قرآن مجید از فرزندان یعقوب نقل می کند که آنان از پدر خود خواستند که در حقّ آنان طلب آمرزش کند، حضرت یعقوب (علیه السلام) نیز درخواست آنان را پذیرفت و به وعده خود عمل نمود.(۱)

همه این آیات حاکی است که طلب دعا از پیامبر و دیگر صالحان از نظر موازین اسلامی کوچکترین ایرادی ندارد، ممکن است گفته شود که این آیات گواه بر این است که در زمان حیات پیامبر می توان از او درخواست شفاعت نمود، در صورتی که بحث ما مربوط به دوران پس از رحلت اوست.

ص : ۳۴۶

۱- [۱] یوسف/۹۷_ ۹۸: (قالُوا یا أَبانَا اسْتَغْفِر لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئِینَ * قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی...) . «گفتند پدرجان در حقّ ما طلب آمرزش کن ما خطاکار بودیم. او نیز گفت به همین زودی برای شما طلب آمرزش می نمایم».

ولی بایـد توجه نمود که: هـدف از اسـتدلال به این آیات این است که ثابت کنیم که چنین درخواستی از پیامبر و دیگر اولیای خـدا، شـرک و مخـالف مبانی مسلّم اسـلام نیست، زیرا اگر شـرک بود حیات و ممات در آن تأثیری نـداشت امّا این که طلب شفاعت از یک میت چه سودی دارد، این اشـکال جداگانه ای است که در ضـمن بیان اسـتدلالات وهابی ها به گونه ای از آن پاسخ خواهیم گفت.

صحیح بخاری بابی دارد تحت عنوان:

«اذا إسْتَشْفَعُوا إلی الإمامِ لِیَسْتَسْقِی لَهُمْ لم یردَّهم».

«هنگامی که مردم از امام خود درخواست شفاعت کردند که برای آنان باران بطلبد نباید درخواست آنان را رد کند».

و نیز بابی دارد تحت عنوان:

«إذا استشفعَ المشرکونَ بالمسلمینَ عند القَحْطِ».

«هنگامی که گروه مشرک در موقع قحطی به مسلمین طلب شفاعت نمایند».(۱)

دلایل قائلان به تحریم درخواست شفاعت

اشاره

اکنون وقت آن فرا رسیده است که دلایـل مخـالف را به دقت مورد بررسـی قرار دهیم، آنـان بـا دلایـل گونـاگون درخواست شفاعت از شافعان را در این جهان تحریم کرده اند.

۱- [۱] روایات این دو باب گواهی می دهند که روش مسلمانان این بو دکه در مواقع خاصـی حضور امام و یا دیگر مسلمانان برسـند، و از آنـان درخواست کننـد که از خـدا برای آنهـا بـاران رحمت بطلبنـد ونـام چنین درخواست، جز طلب شـفاعت چیز دیگری نیست. (به صحیح بخاری:۲/۲۹و۳۰، چاپ ۱۳۱۴ مراجعه کنید).

اینک دلایل آنان:

۱. درخواست شفاعت شرک است؟!

پیامبران و اولیای خدا در این جهان حق شفاعت ندارند، بلکه این حق برای آنان تنها در آخرت است هر کس بنده ای از بندگان خدا را میان خود و خدا واسطه قرار دهد، و از او بخواهد که در حقّوی شفاعت کند دچار شرک در عبادت شده است.

ما باید بگوییم که: «اللّهمّ اجعلنا ممّن تناله شفاعه محمد»:«خدایا ما را از کسانی قرار بده که به شفاعت محمد (صلی الله علیه وآله) نایل گردیم» و هرگز حق نداریم بگوییم: «یا محمّد اشفع لنا عند اللّه» :«ای محمد در حقّ ما شفاعت بنما».

درست است که خداوند به پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) حقّ شفاعت داده است ولی ما را از مطالبه شفاعت از او بازداشته است بلکه ما باید شفاعت را از خدا بخواهیم که شفاعت را به او داده است.

پاسخ: توحید در عبادت در برابر شرک در پرستش، یکی از ارکان توحید است که در قرآن به آن اهمیت شایان تقدیری داده شده است، ولی جان سخن این جا است که آیا هر نوع دعوت و خواندن طرف و خواستن چیزی از وی، عبادت و پرستش است و یا این که پرستش معنی خاصی دارد و آن دعوت و طلب توأم با نهایت ذلت وخضوع از کسی است که او را فاعل مختار و متصرف بی منازع در امور دنیا و آخرت می داند، هرگاه کسی از کسی به این صورت چیزی بخواهد، می گویند: او را پرستش کرده است.

توضیح این که «لفظ عبادت» در لغت عرب به معنی خضوع و اطاعت و ذلت و انقیاد است، ولی ناگفته پیدا است هر نوع خضوع و اطاعت شرک

نیست، زیرا لازمه این سخن این است که همه مردم از زمان حضرت آدم تا به امروز مشرک و کافر باشند، زیرا هر فردی در طول عمر، به مقام بالاتر از خود خضوع نموده و از او اطاعت می کند و پیوسته در هر زمانی فرزندان و خدمتکاران و کارگران و سربازان نسبت به پدر و رئیس و کارفرما و فرمانده مطیع بوده و در مقابل آنان خضوع می کردند.

خداوند دستور می دهد که فرزندان نسبت به والدین کمال خضوع و ذلت از خود نشان دهند چنان که می فرماید:

(وَاخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ...) .(۱)

خداوند اطاعت شوهران را بر همسران واجب کرده تا آنجا که پیامبر فرموده است: اگر جایز بود که کسی در مقابل کسی سجده کند به زنان می گفتم در مقابل شوهران خود سجده نمایند.(۲)

خداوند دستور داده است که رسول و فرمانروایان را اطاعت کنیم و اطاعت آنان را در ردیف اطاعت خود یاد کرده است چنان که می فرماید:

(...أَطیعُوا اللّهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الأَمْرِمِنْکُمْ...) .(۳)

«خداوند و رسول گرامی و صاحبان امر از خود را اطاعت کنید».

بنابراین ما حق نداریم هر نوع اطاعت و خضوع در مقابل بشری را عبادت و پرستش بنامیم، و یا هر نوع دعوت و درخواست چیزی را از کسی، پرستش او بخوانیم، بلکه همان طور که گفته شد عبادت درخواست حاجت است توأم با نهایت ذلت و خضوع از کسی که او را فاعل علی الاطلاق در امور

۱- [۱] اسراء/۲۴.

۲- [۲] «لو أمرت أحداً بالسجود لأحد لأمرت الزوجه بالسجود لزوجها».

۳- [۳] نساء/۵۹.

دنیا و آخرت بـدانیم، هرگـاه از فردی چیزی به این صورت بخواهیم چنـان که آن فرد، غیر خـدا باشـد، چنین کاری شـرک و دوگانگی خواهد بود.

آری گاهی در لسان شرع از طریق مجاز و به عنوان مبالغه به مطلق اطاعت و پیروی از کسی، عبادت و پرستش گفته شده است مانند:

(أَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ أَفَأَنْتَ تَکُونُ عَلَیْهِ وَکِیلًا) .(۱)

«آیا کسی که هوی و هوس خود را معبود خود قرار دهد دیدی آیا تو وکیل او هستی».

در این آیه اطاعت از هوی و هوس نفسانی یک نوع هواپرستی خوانـده شـده تو گویی هوای نفس، معبود انسان و خود او عابد و پرستنده آن می باشد.

قرآن مجید یهودیان و مسیحیان را مذمت می کند که علما و راهب های خود را «خدایان» اتخاذ نموده اند چنان که می فرماید:

(إِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَرُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ...) .(۲)

«آنان دانشمندان و راهب های خود را خدایانی قرار داده اند».

ناگفته پیـداست که جامعه کلیمی و مسـیحی هرگز این دو گروه را پرسـتش نمی کردنـد امّا چون از دسـتورهای آنان بی چون وچرا پیروی می کردند قرآن مجید نام چنین اطاعت و پیروی را پرستش آنان و خود آنان را ارباب معرفی کرده است.

در حدیثی وارد شده است:

«من أصغی إلی ناطق فقد عبده فإن کان ینطق عن اللّه فقد عبد اللّه و إن کان ینطق عن غیر اللّه فقد عبد غیر اللّه».(۳)

۱- [۱] فرقان/۴۳.

۲- [۲] توبه/۳۱.

۳- [۳] سفینه البحار، ماده «عبد».

«هر کس به سخن گوینده ای گوش دهد، او را پرستیده است هرگاه گوینده از خدا سخن می گوید خدا را پرستش نموده و اگر از غیر خدا سخن می راند او را پرستش کرده است».

ناگفته پیدا است این نوع استعمالات یک نوع مجازگویی و مبالغه در اهمیت مطلب است و هرگز معنی واقعی عبادت که ملاک توحید و شرک است این نیست .

در اصطلاح به افرادی که در اعمال غریزه جنسی و یا خوردن و نوشیدن افراط میورزند می گویند: فلانی شهوت پرست و یا شکم پرست است عین همین تعبیر در زبان عربی نیز وارد است می گویند: عبد الشهوه، عبد البطن.

بنابراین، عبادت معنی حقیقی دارد که انجام آن برای غیر خدا حرام است و معنی مجازی دارد که از دایره تحریم عبادت برای غیر خدا، خارج می باشد.

گواه بر این که مطلق خضوع و احترام پرستش نیست بلکه علاوه بر نهایت تذلل باید قیافه عمل طوری باشد که خضوع کننده، طرف را فاعل مختار و مالک حقیقی امور دنیا وآخرت بداند این است که خداوند به فرشتگان فرمان داد که بر آدم سجده کنند، و همچنین یعقوب با همسر و فرزندانش در برابر یوسف سجده کردند اگر واقعاً مطلق خضوع حتی به شکل سجده پرستش بود، هرگز خدا به فرشتگان دستور نمی داد که یک چنین شرک و کفر را مرتکب گردند و هرگز پیامبر معصوم مانند یعقوب (علیه السلام) آن را انجام نمی داد، زیرا ساحت مقدس خدا و پیامبران پیراسته تر از آن است که فرمان به کار قبیح بدهند و یا آن را مرتکب گردند.

آری در آیین مقدس اسلام سجده بر هر کس حتی بسان سجده یعقوب بر یوسف جایز نیست و این نه از آن نظر که شرک و کفر است بلکه در عین این که شرک نیست به خاطر علتی دیگر تحریم گردیده است.

لفظ «دعا» بعینه دچار سرنوشت لفظ «عبادت» می باشد همگی می دانیم

که معنی واقعی «دعا» خواندن است. و هیچ گاه خواندن و دعوت شخصی برای انجام کاری حرام نمی باشد بلکه اساس زندگی بشر را تعاون و همکاری و درخواست کمک به یکدیگر تشکیل می دهد.

ولی همین لفظ گاهی در معنی خاصی که همان دعوت شخصی با نهایت ذلت به گمان این که او مالک امور دنیا و آخرت و فعال ما یشاء جهان آفرینش است به کار می رود به طور مسلم درخواست چیزی از کسی به این نحو، رنگ و قیافه عبادت به خود گرفته و حرام خواهد بود.

در قرآن مجید و احادیث اسلامی گاهی لفظ دعا که معنی وسیع و گسترده ای دارد در خصوص عبادت به کار رفته است چنان که می فرماید:

(...أُدْعُونی أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ...) .(۱)

«مرا بخوانید تا به درخواست شما پاسخ بگویم کسانی که تن به پرستش من نمی دهند و کبر میورزند وارد دوزخ می شوند».

از پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله) نقل شده است: «الدُّعاءُ مُخُّ الْعِبادَهِ»: «دعا مغز و روح عبادت است».

نتیجه این دو بحث این می شود که: معنی حقیقی عبادت پرستش است و گاهی به معنی دیگر نیز استعمال می شود. و هرگز در این مورد نباید به بهانه این که لفظ عبادت به کار رفته است آن را مورد تحریم دانست.

و لفظ «دعا» و «مغفرت» عکس لفظ «عبادت» است و معنی وسیعی دارد که شرعاً جایز است ولی گاهی در معنی خاصی به کار می رود که هماهنگ با عبادت می گردد.

۱- [۱] غافر/۶۰.

با توجه به این بیان پاسخ اشکال روشن گردید، زیرا توحید اقسامی دارد که به سه قسم آن اشاره می شود:

۱. توحیـد ذات: خداونـد ذاتی است که شـریک و همتایی ندارد و در برابر آن اعتقاد به دوگانگی خداوند است که شـرک در ذات شمرده می شود.

۲. توحیـد در افعال: و آن این است که مؤثر واقعی در جهان یکی است و هر موجودی هر گونه اثر و خاصـیتی که دارد از خدا است، سوزنـدگی آتش، برنـدگی شمشیر، درخشـندگی خورشـید، زیبایی گل، درمان بخشی داروها...همه از ناحیه خدا و به فرمان او است.

هیچ موجودی در جهان در کار خود مستقل نبوده و همه از او نیرو می گیرند، و مستقل در تأثیر در سراسر جهان ذات پاک او است حتی انسان که در کار و فعالیت های خود اختیار دارد، قدرت بر انجام هر کاری را از خدا می گیرد.

۳. توحیـد عبـادت: و آن این است که جز ذات او، هیـچ کس را شایسـته عبودیت و بنـدگی نـدانیم، و هیـچ یـک از موجودات جهان از سـنگ و چوب، از ماه و خورشـید، از جانـدار و انسان حتی پیامبران و اولیا که مظهر عالی ترین کمال در جهان هستی می باشند، شایسته بندگی و پرستش نمی باشند.

زیرا ملاک وعلت خضوع در حدّ پرسـتش، همان کمال ذاتی است که تنها از آن خـدا است و جز او هیـچ موجودی کمالی از خود نداشته و بلکه هر چیزی هر چه دارد از جانب خدا دارد.

بـا تـوجه به این اصـل، قـدری دربـاره حقیقت شـفاعت و یـا درخواست شـفاعت از اولیـای خـدا، به پژوهش بـپردازیم. حقیقت شفاعت در روز رستاخیز جز این نیست که فیض الهی و رحمت گسترده او از ناحیه اولیای خدا به افراد

گنهکـار برسـد، همـان طور که فیض مـادی خـدا در این جهـان به وسـیله یک رشـته علل و اسـباب طبیعی به انسانها می رسـد، همچنین مغفرت و بخشـندگی که عـالیترین فیض معنوی برای بنـدگان خـدا در روز رسـتاخیز است از طریق اسـباب خاصـی به مجرمـان می رسـد. اعتقـاد به چنین اسـباب مادی و معنوی که سـببیّت و تأثیر و کار و فعالیت آنان همگی به فرمان خـدا و طبق اراده حکیمـانه او انجـام می گیرد، و هم چنین درخواست شـفاعت از آنهـا کوچکترین منافـاتی بـا توحیـد در مراحـل سه گـانه ندارد.

زیرا شـفاعت خواهی از اولیـا سـبب نمی شود که خـدا را دوتا بـدانیم. و یا موجودی را در تأثیر و افاضه، مسـتقل بیندیشـیم و یا طوق بنـدگی کسـی را به گردن نهیم، و او را به عنوان معبود بپرستیم. هرگاه خداوند در روز رسـتاخیز به اولیای خود اذن دهد که درباره گنهکاران شفاعت کنند، هرگز برای خود شریکی تعیین نکرده است.

هرگاه بندگان خدا از اولیای خدا بخواهند که در حقّ آنان شـفاعت کنند، و حداقل شـفاعت، این است که از خداوند بخواهند که از گناهان آنان درگـذرد، هیـچ گاه آنها را به هیـچ عنوانی نپرستیـده انـد و مسـتحق معبودیت و پرسـتش ندانسـته انـد. زیرا درخواست شفاعت از آنان به صورت نهایت ذلت و خضوع نبوده، و هرگز شافعان راستین را مالک زمام امور نمی دانند.

در هیـچ جـای جهان سؤال از کسـی را عبادت و پرسـتش نمی گوینـد بلکه سؤال در این صورت دو حالت دارد، زیرا طرف یا قـادر به انجام مورد درخواست انسان هست یا نه، در صورت نخست درخواست یک چنین کار کاملاً عاقلانه بوده، و یک نوع وسـیله خواهی است که عقـل و شـرع، همه را به آن دعوت نموده است، و در صورت دوم یـک چنین درخواست کار احمقانه است که باید افراد عاقل به حکم این که عاقلند از آن دوری بجویند.

ص : ۳۵۴

فرض کنید شخصی بر اثر اشتباهی به چاه افتاده اگر این شخص از افرادی که از کنار چاه می گذرند استمداد کند و بگوید مرا به وسیله ریسمانی نجات دهید، یک چنین تقاضا عاقلانه و صحیح خواهد بود. و اگر از سنگهایی که دور دیوار چاه قرار دارند چنین درخواستی کند، درخواست او ابلهانه بوده و هرگز نام عبادت و پرستش نخواهد داشت.

خلاصه شفاعت خواهی را به هر نحو تفسیر کنیم کوچکترین ارتباطی با شرک و پرستش غیر خدا نخواهد داشت.

قرآن مجید دستور می دهد که افراد با ایمان بدنبال وسیله بروند آنجا که می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ...) .(۱)

«ای افراد با ایمان از خداوند بپرهیزید و بدنبال وسیله بروید».

ناگفته پیدا است مقصود وسیله خواهی برای امور مادی و معیشت دنیوی نیست، زیرا آن کار چندان دشوار و پیچیده ای نیست که به چنین دستور مؤکدی نیازمند باشد، بلکه مقصود توسل به اسباب در امور معنوی و تقوایی است از آنجا که وسیله را در موردی مشخص نکرده طبعاً هر نوع وسیله ای که با اصول و موازین اسلام منطبق باشد در مفاد آیه داخل بوده و باید به دنبال آن رفت و یکی از این وسایل درخواست دعا از اولیای خداست که هیچ گاه ردّ و بازگشت ندارد.

آیا معقول است قرآنی که پایه گذار مبارزه با شرک و بندگی غیر خدا است مردم را به آن دعوت کند.

توضیح این که صریح آیات قرآن به روشنی گواهی می دهد که افرادی که

۱- [۱] مائده/۳۵.

به حق و حقیقت گواهی می دهند روز رستاخیز شفاعت خواهند کرد.

آنجا که می فرماید:

(وَلا یَمْلِکُ الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَهَ إِلاّ مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ) .(۱)

«کسانی که غیر خدا را می پرستند، از شفاعت معبودهای خود بهره ای نمی برند مگر آن کسانی که به حقیقت توحید گواهی دهند و از حقیقت آن آگاه گردند».

لفظ «الاّ» که از حروف استثنا است گواه روشن بر شفاعت کردن آن گروهی است که به وحدانیت خدا گواهی می دهند.

اکنون این سؤال پیش می آید: حالا ـ که خداوند به برخی از اولیای خود چنین حقی را لطف فرموده و اجازه داده است که شفاعت کنند چه اشکال دارد که گنهکاری از چنین شخصی که به اذن الهی حقّ شفاعت دارد درخواست شفاعت کند در این صورت هرگاه فرد درخواست کننده واجد شرایط شفاعت باشد، و در عِداد افرادی که خدا به آنان اذن داده است که درباره آنان شفاعت کنند، دعای او پذیرفته می شود، و در غیر این صورت مردود گردد.

خنده آور جمله ای است که رئیس فرقه وهابی ها می گوید: خداوند به اولیای خود حق شفاعت داده است امّا ما را از درخواست آن باز داشته است.(۲)

اوّلاً: خداوند در کدام آیه ما را از درخواست شفاعت از شافعان راستین بازداشته است؟ اگر این بازداری به خاطر این است که چنین درخواستی شرک است، به طور روشن ثابت نمودیم که هرگز چنین درخواستی عبادت و پرستش

۱- [۱] زخرف/۸۶.

۲- [۲] کشف الارتیاب، ص ۲۴۱، نقل از کتاب «کشف الشبهات» محمد بن عبد الوهاب، ص ۶۲.

طرف نیست و اگر از جهات دیگر است بعداً رسیدگی می نماییم.

ثانیاً: این کار یک نوع تناقض گویی است، خدا اگر چنین حقّی را به اولیای خود داده است برای این است که دیگران از آن حق بهره مند گردند امّا با این وضع صحیح است که به افرادی که این حق برای بهره مند شدن آنان به اولیای خدا داده شده است گفته شود که شما حق ندارید از آن درخواست، استفاده بنمایید!

۲. آیا شرک مشرکین به خاطر طلب شفاعت از بت ها بود؟

دومین استدلال گروه وهابی بر تحریم طلب شفاعت از اولیای خدا این است که علت این که خداوند بت پرستان حجاز را مشرک خوانده است، این است که : آنها از بتها طلب شفاعت می نمودند و در مقابل آنها به ناله و زاری پرداخته و درخواست وساطت می کردند چنان که آیه زیر بر آن گواهی می دهد:

(وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا يَضُرُّهُمْ وَلا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هؤلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللّهِ...) .(۱)

«موجوداتی را می پرستند که به آنها زیان وسودی نمی رساند و می گویند که آنها شفیعان ما در نزد خدا هستند».

بنابراین هر نوع شفاعت خواهی از غیر خدا، شرک و پرستش شفیع خواهد بود.

پاسخ: هرگز این آیه کوچکترین دلالتی بر مقصود آنان ندارد و اگر قرآن آنان را مشرک می داند نه از این نظر است که آنها از بتها شفاعت خواهی می کردند بلکه علت مشرک بودن آنان، این است که آنها را می پرستیدند تا

۱- [۱] یونس/۱۸.

سرانجام آنها را شفاعت کنند.

توضیح این که گروه بت پرست دو کار انجام می دادند:

۱. بتها را متنفذان درگاه الهی می دانستند و تصور می کردند که از طریق عبادت و پرستش آنها، می توانند رضایت آنان را جلب نمایند، وخداوند این حقیقت را با جمله زیر بیان کرده است:

(وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا يَضُرُّهُمْ وَلا يَنْفَعُهُمْ...) .

«موجوداتی را که ضرر و نفعی به آنان نمی رسانند، می پرستند».

از این جهت آنان مشرک بودند.

۲. چشم امید به آنها دوخته و از آنها طلب شفاعت می کردند و خداوند این حقیقت را با جمله زیر بیان کرده:

(...وَيَقُولُونَ هؤلاءِ شُفَعاؤُنا...) .

«می گفتند که آنان شفیعان ما در پیشگاه خداوند هستند».

چون بتها قادر به انجام مقاصد بت پرستان نبودند از این جهت شفاعت خواهی آنها کار احمقانه بوده است نه شرک.

با دقت در معنی آیه و این که آنان درباره بتها دوکار انجام می دادند، روشن می گردد علت مشرک بودن آنها همان پرستش آنها بوده است نه شفاعت خواهی از آنان، اگر شفاعت خواهی از بتها، در حقیقت پرستش آنها بود دیگر دلیل ندارد که علاوه بر جمله (وَيَعْبُدُونَ) جمله ای مانند: (وَيَقُولُونَ هؤلاءِ شُفَعاؤُنا) بیاورد.

این که در آیه این دو جمله به صورت عطف آمده اند حاکی از این است که موضوع پرستش بتها غیر از مسأله شفاعت خواهی از آنان بوده است، پرستش بتها نشانه شرک و دوگانه پرستی است، وشفاعت خواهی از سنگ و

چوب، عمل احمقانه و دور از منطق و علم به شمار می رود.

هرگز این آیه دلالت ندارد که شفاعت خواهی از بتها، پرستش آنها است تا چه رسد شفاعت خواهی از اولیای حق و عزیزان درگاه وی نشانه پرستش آنها باشد.

۳. آیا درخواست حاجت از غیر خدا حرام است؟

سومین دلیل آنان بر تحریم درخواست شفاعت از اولیای خدا، این است که به حکم صریح قرآن ما نباید در مقام دعا غیر خدا را بخوانیم و درخواست شفاعت از غیر او یک نوع درخواست حاجت از غیر خداست.

قرآن مجید می فرماید:

(...فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً) .(۱)

«با خدا، غیر خدا را نخوانید».

هرگاه دعوت غیر خدا حرام است و از طرف دیگر، شفاعت برای اولیای او ثابت می باشد راه جمع همان است که شفاعت اولیا را از خدا بخواهیم نه از خود آنان.

گواه بر این که این نوع دعوت ها عبادت و پرستش است آیه زیر می باشد:

(...أُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرینَ) .(۲)

«مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را، کسانی که از پرستش من کبر میورزند وارد دوزخ می گردند».

۱- [۱] جن/۱۸.

۲- [۲] غافر/۶۰.

دقت کنیـد در آغـاز آیه لفظ «دعوت» و در آخر آیه لفظ عبادت به کار رفته است و این گواه بر این است که دعوت و عبادت یک مفهوم دارند.

در ارشاد القلوب و دیگر کتابهای اخلاق وارد شده است:

«الدُّعاءُ مُخّ العِبادَهِ».

«دعا کردن مغز پرستش است».(۱)

پاسخ پرسش فوق

أوّلاً: مقصود از تحریم دعوت غیر خـدا در جمله (فَلا تَـدْعُوا) مطلق خواندن و درخواست نیست بلکه مقصود از تحریم دعوت، تحریم پرسـتش غیر خـدا است، به گواه ما قبل آیه که می فرمایـد:(وَإِنَّ الْمَساجِدَ للّه) این جمله دلیل بر این است که مقصود از دعوت در آیه دعوت خاصی است که ملازم با پرستش می باشد، و آن قیام توأم با ذلت و خضوع بی نهایت در برابر کسی که او را اختیاردار جهان و حاکم مطلق بر صحنه آفرینش می داند(۲) و هرگز این قیود در درخواست شفاعت از کسی که خدا به او چنین حقّی را اعطا کرده است که به اذن او شفاعت کند، وجود ندارد.

ثانیاً: آنچه در آیه تحریم شده است این است که کسـی را همراه خدا، بخوانیم و او را در رتبه خدا بیندیشـیم چنان که لفظ (مَعَ اللّه) روشـنگر این مطلب است اگر کسـی از پیامبر بخواهـد که در حقّ او دعا کنـد که خدا گناهان او را ببخشد یا حاجت او را برآورده کند، هرگز همراه خدا کسی را نخوانده

۱- [۱] ارشاد القلوب دیلمی، ص ۱۳۵.

۲- [۲] در حقیقت معنی آیه چنین است: «فلاـ تعبـدوا مع اللّه أحـداً» چنـان که در آیه دیگر می فرمایـد:(وَلا یَدْعُوا مَعَ اللّهِ إِلهاً آخر) .

است بلکه حقیقت این دعوت جز دعوت خدا چیز دیگری نیست.

اگر درخواست حاجت از بت، در برخی از آیات، شرک معرفی شده است به خاطر این است که آنها را قادر به انجام مقاصد خویش می دانستند از این رو قرآن مجید در مقام انتقاد از این نوع اندیشه ها چنین می فرماید:

(وَالَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَکُمْ وَلا أَنْفُسَهُمْ یَنْصُرونَ) .(۱)

«بت هایی را که به عنوان معبود جز خدا می خوانید نمی توانند شما را و خود را کمک کنند».

و نیز می فرماید:

(إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ عِبادٌ أَمْثالُکُمْ...) .(۲)

«کسانی را که جز خدا می خوانید بسان شما بندگان خدا هستند».

خلاصه مشرکین درباره بتها قدرت های فوق العاده می اندیشیدند،و با نهایت ذلت و خضوع در برابر آنها ایستاده و عرض حاجت می کردند و آنها را متصرف مطلق و فاعل تام در جهان آفرینش می دانستند البته درخواست حاجت به این شکل قطعاً حرام و بت پرستی خواهد بود.

ولی درخواست شفاعت و دعا از شخصی که خدا به او چنین حق و مقامی را داده است فاقد این شرایط است.

ثالثاً: در آغاز بحث یادآور شدیم که دعوت معنی وسیع و گسترده ای دارد و احیاناً به طور مجاز در عبادت استعمال می شود، مانند آیه (۳) و حدیثی(۴) که

۱- [۱] اعراف/۱۹۷.

۲- [۲] اعراف/۱۹۴.

۳- [۳] (أُدْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ...) .

۴- [۴] «الدُّعاءُ مُخُّ العِبادَهِ».

مستدل با آن استدلال کرده است در صورتی که چنین استعمالات جزئی به صورت مجاز دلیل نمی شود که همیشه دعوت را به معنی عبادت تفسیر کنیم و درخواست حاجت و دعا از کسی، به شکل معقول را محکوم به شرک بنماییم.

آیا شفاعت حق مختص خدا است؟

آیه زیر حاکی از آن است که شفاعت حقّ خدا است در این صورت درخواست شفاعت از دیگری چه معنی دارد؟ اینک آیه:

(أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ شُفَعاءَ قُلْ أَوَ لَوْ کانُوا لا یَمْلِکُونَ شَیْئاً وَلا یَعْقِلُونَ* قُلْ للّهِ الشَّفاعَهُ جَمِیعاً) .(۱)

«بلکه آنان جز خدا شفیعانی اتخاذ کرده اند بگو، اگر آنان چیزی مالک نباشند و چیزی را تعقل نکنند(چگونه می توانند شفیعان شما باشند) بگو شفاعت همگی ازآن خدا است».

پاسخ

مقصود از جمله (للّهِ الشَّفاعَهُ جَمِیعاً) این نیست که خدا شفاعت می کند و بس و دیگری حقّ شفاعت کردن ندارد، زیرا شکی نیست که خدا هیچ گاه درباره کسی نزد دیگری شفاعت نمی کند بلکه مقصود این است که خداوند مالک اصل شفاعت است و هیچ کس جز به اذن او نمی تواند شفاعت کند و شفاعت دیگران بسته به اذن و ارتضای او است، و این حق و مقام را خداوند اصالتاً داراست و او است که آن را به دیگران واگذار می کند.

و به عبارت دیگر مقصود از آیه این است که شفاعت از آن خدا است نه

۱- [۱] زمر/۴۳_۴۴.

بت هایی که شعور ندارند ومالک چیزی نمی شوند.

و به عبارت روشن تر آن کس مالک شفاعت می شود که از عقل و درک و امکان مالکیت چیزی برخوردار باشد تا در پرتو عقل و شعور درخواست را از گنهکار بگیرد و به مقام بالاتر برساند، و نیز بتواند حقّ شفاعت را مالک گردد، و از این حق استفاده کند، و بت های مورد پرستش آنان، فاقد هر دو شرطند چنان که می فرماید:

(...قُلْ أَوَ لَوْ کانُوا لا یَمْلِکُونَ شَیْئاً وَلا یَعْقِلُونَ* قُلْ للّهِ الشَّفاعَهُ جَمیعاً).

آیه هرگز ناظر به شفاعت های صحیح نیست، که شفیع از نظر عقل و کمال در درجه بسیار بالا است و قدرت بر تملک این حق را با اذن پروردگار دارد.

استدلال کننده تنها یک جمله از آیه را می نگرد ولی از صدر و آغاز آیه کاملاً غفلت میورزد و با توجه به صدر آیه، بی پایگی استدلال کاملاً روشن می گردد.

۴. آیا درخواست شفاعت از مرده لغو است؟

استدلال دیگر آنان این است که درخواست شفاعت از اولیای الهی در این جهان، درخواست حاجت از مرده است که فاقد حس شنوایی است و آیات و احادیثی که در آغاز این بخش با آنها بر صحت طلب شفاعت از اولیای الهی استدلال شد، همگی مربوط به حال حیات آنها است ولی بحث ما فعلاً درباره درخواست شفاعت از صالحان امت است که چهره در نقاب خاک کشیده اند آیا با این وضع صحیح است که ما در برابر قبر آنان بایستیم و بگوییم

که ای پیامبر گرامی! درباره من شفاعت بنما.

پاسخ

این گروه پیوسته در تخطئه دیگر فرقه های اسلامی از در شک وارد می شوند و به نام طرفداری از توحید، در صدد تکفیر دیگران بر می آیند امّا در این استدلال چهره گفتار را دگرگون کرده، و موضوع لغو بودن توجه به اولیا را پیش کشیده اند ولی آنان از یک نکته غافلند که اولیای الهی به برکت دلایل نقلی و عقلی حی و زنده اند.

این انتقاد، حاکی از آن است که انتقاد کننده از وضع روح انسان و تجرد و بقای آن پس از انتقال از جسدها آگاه نبوده و مرگ را فنای محض و نابودی شخص تصور کرده است در حالی که دلایل عقلی ونقلی، بر خلاف آن گواهی می دهند.

اوّلاً: دلایل تجرد نفس از ماده پس از جدایی از بدن، و بی نیازی آن از جسد مادی ایجاب می کند که روح انسانی پس از مرگ نیز باقی بوده و از حیات و ادراک خاصی برخوردار باشد و فلاسفه بزرگ اسلام با دلایل دهگانه ای بقای روح و برتری آن از ماده را ثابت نموده و برای هیچ فرد منصفی ، جای تردید باقی نگذارده اند.

ثانیاً: آیات قرآن بر ادامه حیات پس از مرگ گواهی می دهند مانند آیه های:

۱. (وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ) .(۱)

۱- [۱] آل عمران/۱۶۹.

«افرادی را که در راه خدا کشته می شوند مرده مپندارید بلکه آنان زندگانند که در نزد خدای خود روزی داده می شوند».

اگر جمله (يُرْزَقُونَ) نبود، ممکن بود که احتمال دهیم مقصود حیات اجتماعی آنان است که پس از مرگ در قلوب مردم جای بس عظیمی دارند وپیوسته در محافل و مجالس، نامشان برده می شود، امّا این جمله مانع از آن است که «حیات شهیدان» را از این راه تفسیر کنیم بلکه می رساند که آنان از حیات حقیقی وواقعی همراه با ارتزاق برخوردارند هر چند حقیقت رزق آن جهان بسان دیگر مطالب آن برای ما روشن نیست.

گواه روشن بر حیات واقعی شهیدان راه حق، این است که قرآن را پس از آن که زنده می نامد، چنین توصیف می کند:

(فَرِحينَ بِما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاّ خَوفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ) .(۱)

«آنان با آنچه که خداوند از کرم خود، عطا فرموده است، خرسند و شادمانند و به کسانی که هنوز به آنان نپیوسته اند بشارت می دهند که هرگز برای آنان بیم و اندوهی نیست».

صریح آیه این است که شهیدان راه خدا، در آن جهان درباره گروهی که هنوز جام شهادت ننوشیده اند، و یا از طریق مرگ طبیعی به آنان نپیوسته اند چنین می گویند:

«لا تَحْزَنُوا ، ولا تَخافُوا»: «غم و اندوه مخوریدو نترسید».

کسی که قدرت دارد به دوستان خود چنین جمله ای بگوید آیا نمی تواند درباره درخواست کنندگان شفاعت از خداوند مغفرت و آمرزش بطلبد و

۱- [۱] آل عمران/۱۷۰.

بگوید:

«اللّهم اغفر لفلان»:«خدایا فلانی را ببخش و بیامرز».

اگر شهید راه حق بتواند، از خداوند درخواست آمرزش درباره کسی کند آیا پیامبر که سرور جهانیان و بزرگ و رهبر جهان انسانها و پیشوای شهیدان است نمی تواند چنین کاری از خداوند درخواست کند.

شگفتا پیامبری که روز قیامت شاهد امت و گواه بر اعمال آنان می باشد چطور از کارهای آنان بی خبر است و سخنان آنان را نمی شنود.

قرآن مجید پیامبر را شاهد بر اعمال امت معرفی می کند آنجا که می فرماید:

(فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّه بِشَهید وَجِئْنا بِکَ عَلی هؤلاءِ شَهِیداً).(۱)

«چگونه می شود هنگامی که از هر گروهی شاهدی می آوریم و تو را نیز برای آنان شاهد آوریم».

آیا می شود که پیامبر بدون اطلاع از اعمال کسی ویا لا اقل بدون اطلاع از ایمان و کفر گروهی به شهادت برخیزد؟ به طور مسلم نه.

هرگز شهادت و گواهی دادن پیامبر منحصر به گروه معاصر خویش نیست. زیرا قرآن او را با همین صفت در کنار دو صفت دیگر او «بشیر ونذیر» خوانده است در حالی که آن دو صفت وی عمومی است و به گروهی اختصاص ندارد چنان که می فرماید:

(یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِیراً) .(۲)

«ای پیامبر ما تو را شاهد و بشارت ده و بیم رسان برانگیختیم».

۱- [۱] نساء/۴۱.

۲- [۲] احزاب/۴۵.

آیا می توان احتمال داد که بیم رسانی پیامبر منحصر به همان گروه معاصر خود می باشد چطور این دو صفت عمومی می باشد ولی صفت شهادت او رنگ خصوصی به خود بگیرد.(۱)

۲. (وَمِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ) .(۲)

«پس از این جهان برزخی دارند تا روز رستاخیز».

این آیه در پاسخ کسانی گفته شده است که هنگام مرگ درخواست بازگشت به دنیا، می کردند و می گفتند:

(...رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلّی أَعْمَلُ صالِحاً...) .

«بارالها مرا بار دیگر به این دنیا بازگردان تا عمل نیک انجام دهم».

قرآن پس از ردّ این تقاضا آیه یاد شده را می آورد، که می رساند پرونده حیات در این جهان کاملًا بسته شده وپرونده جهان دوم که برزخ میان دو جهان است آغاز گردیده است و باید رحل اقامت در آن جهان بیفکند.

پس این آیه از دلایل روشنِ ادامه حیات به صورت برزخی در جهان دیگر است و حیات با علم و ادراک و قدرت و توانایی، توأم می باشد.

۳.(النّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْها غُدُوّاً وَعَشِیّاً وَیَومَ تَقُومُ السّاعَهُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَونَ أَشَدَّ الْعَذاب) .(۳)

«آنان صبح و عصر بر آتش عرضه می شوند و روز قیامت، آل فرعون را وارد به شدیدترین عذاب کنید».

این آیه حاکی است که آل فرعون، پیش از رستاخیز صبح و عصر بر

۱- [۱] اهداء الحقیر،ص ۱۰۱.

۲- [۲] مؤمنون/۹۹_۱۰۰.

۳- [۳] غافر/۴۶.

آتش عرضه می شوند. عرضه بر آتش چون به خاطر معذب ساختن آنها است طبعاً باید دارای روح و روان باشند که درد آتش را بچشند.

بنابراین باید روح انسان در نشأه برزخ دارای بدن خاصی باشد که بسان لباس بر روح پوشانیده شود، و به وسیله بدن معذّب گردد.

در کیفرهای مادی مانند عذاب با آتش، بدن دنیوی و یا برزخی نقش لباس را دارند، هرگاه بخواهند شخصی را با چوب به نحوی بزنند که بدنش مجروح نگردد، لباس بر بدن او می پوشانند و چوب می زنند، بدن نیز در هر دوجهان این نقش را ایفا می کند، زیرا روح مجرد تا تعلق به بدن نگیرد قابل عذاب کردن با آتش نیست از این جهت باید دارای بدنی باشد که به وسیله اتحاد و با علقه ای که با بدن دارد او نیز معذب گردد.

احادیث اسلامی پیرامون ادامه حیات نفوس مؤمن و کافر، پس از مرگ بیش از حد است. محدثان اسلامی همگی نقل می کنند در «صحنه بدر» که پیروزی با مسلمانان شد و مشرکان با دادن هفتاد کشته پا به فرار گذاردند اجساد کشتگان کفر، به دستور پیامبر در چاهی ریخته شد سپس پیامبر با آنان چنین سخن گفت:

«آنچه را که پروردگار من به من وعده کرده بود، حق یافتم، آیا شما نیز آنچه را که خدا وعده کرده بود درست و پای برجا یافتید؟».

در این موقع برخی از مسلمانان از پیامبر پرسیدند:« آیا آنان سخن شما را می شنوند و درک می کنند؟»، حضرت فرمود: «بلی».(۱)

محدثان اسلامی در باب زیارت پیامبر احادیثی نقل کرده اند که پیامبر گرامی فرموده است:

۱- [۱] سیره ابن هشام:۱/۶۳۹.

«ما من أحد یسلم علی إلاّ ردّ اللّه روحی حتی أرد (علیه السلام)».

«هر کس بر من سلام کند خداوند روح مرا باز گرداند تا پاسخ سلام او را بگویم».

و نیز نقل می کنند:

«إنّ للّه ملائکه سیّاحین فی الأرض یبلغوننی من اُمّتی السلام».

«خداوند فرشتگانی دارد که روی زمین می گردند و سلام های امت مرا به من می رسانند».

احادیث و روایات در این مورد به اندازه ای است که نقل یک دهم آنها برای ما امکان پذیر نیست.(۱)

اگر اولیای الهی و شهیدان راه حق پس از مرگ زنده وجاوید نیستند چرا قرآن مجید بر شخصیتهای بزرگ، سلام و درود می فرستد مانند:

۱. (سَلامٌ عَلی نُوح فِی الْعالَمینَ) .

۲. (سَلامٌ عَلی إِبْراهیمَ) .

۳. (سَلامٌ عَلی مُوسی وَهارُونَ) .

۴. (سَلامٌ عَلی إِل یاسینَ) .

۵. (وَسَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلینَ) .(۲)

آیا می توان این همه تأکید، و روایات متواتری که محدّثان اسلامی از سنی و شیعه در زیارت اهل قبور، وزیارت پیامبران و اولیا و صالحان از نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) و پیشوایان پاک نقل کرده اند و در غالب آنها، با آن گروه به صورت

۱- [۱] مرحوم سید محسن عاملی در کتاب کشف الارتیاب، ص ۱۱۰ و۱۱۳ قسمتی از آنها را آورده است.
۲- [۲] صافات/۷۹، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۳۰و ۱۸۱.

خطاب سـخن می گوییم، مردود دانست؟ و گفت در برنـامه اسـلام، دسـتوری به نـام زیارت قبور، خطاب به شـهیدان و اولیا و صالحان و پاکان وجود، ندارد. و ده ها کتاب وحدیثی که در این مورد است همگی بی اساس می باشند:

(...كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْواهِهِمْ...).(۱)

۵. آیا قرآن مردگان را غیر قابل تفهیم اعلام می کند؟

قرآن مجید با صراحت کامل، مردگان را غیر قابل تفهیم می داند آنجا که می فرماید:

۱. (إِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوتی وَلا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ) .(۲)

«تو نمی توانی مردگان و کَران را که گوش به سخن تو نمی دهند تفهیم کنی(و هدایت بنمایی)».

قرآن در این آیه، مشـرکان را به مردگان تشبیه می کند و می رساند همان طور که مرده، قابل تفهیم نیست، همچنین تفهیم این گروه نیز برای تو مقدور نیست، اگر مردگان قابل سـخن گفتن بودند، وحس شـنوایی داشتند تشبیه مشرکان مرده دل، به گروه مردگان، صحیح نبود.

۲. (...إِنَّ اللّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشاءُ وَما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ) (۳)

«خداوند هر کس را بخواهد تفهیم می کند،و تو نمی توانی افرادی را که در گور نهفته اند،اسماع بنمایی».

۱- [۱] کهف/۵.
۲- [۲] نمل/۸۰.
۳- [۳] فاطر/۲۲.

استدلال به این آیه نیز بسان استدلال به آیه گذشته است و هر دو آیه حاکی است که اسماع و تفهیم اموات ممتنع است و چون مشرکان هم شبیه آنانند تفهیم آنان عملی نمی باشد.

روی این اساس درخواست شفاعت از شخص مرده بسان درخواست از یک جماد خواهد بود.

پاسخ

استدلال با این دو آیه روی این اساس است که تصور شده است مفاد آنها این است که تو ای پیامبر گرامی هیچ گاه نمی توانی اموات حقیقی و یا مجازی را اسماع و تفهیم نمایی، در صورتی که هدف این دو آیه این نیست بلکه مقصود از دو آیه این است که تو مستقلاً بدون استمداد از قدرت غیبی نمی توانی مردگان را اعم از واقعی و یا تنزیلی تفهیم کنی، و تا مشیت و خواست خدا در کار نباشد، قدرت تفهیم در شما نخواهد بود، و این سخن غیر این است که بگوییم پیامبر مطلقاً قدرت تفهیم مردگان را ندارد.

توضیح این که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) به گواهی آیات قرآن علاقمند بود که همه افراد را به آیین راست رهبری نماید. وعلاقه او به انسانها ، این آرزو را در او به وجود آورده بود، از طرف دیگر چون هدایت و ضلالت در دست خدا است و تا مشیت او بر هدایت کسی تعلق نگیرد، هدایت افراد، امکان پذیر نخواهد بود، قرآن برای اثبات دخالت کامل اراده خداوند، و این که این کارها همگی در دست او است، و پیامبر مالك هدایت و ضلالت افراد نیست، در پاره ای از موارد به این حقیقت اشاره می کند چنان که می فرماید:

۱. (إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلکِنَّ اللّهَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ...) (۱)

۱- [۱] قصص/۵۶.

«هر کسی را بخواهی نمی توانی هدایت کنی بلکه خدا هر کس را بخواهد هدایت می نماید».

۲. (وَما(۱) أَكْثَرُ النّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنينَ) .(۲)

«غالب مردم هر چند اصرار بورزی ایمان نمی آورند».

این دو آیه وهمچنین دو آیه پیش که ایراد کننده با آن استدلال کرد، می خواهند برسانند که کار هدایت در دست خدا است و خواست پیامبران در این مورد مؤثر نیست، و هادی واقعی و مقلب قلوب دل ها، و روشنی بخش روح ها خدا است و بس.

چنان که در آیه دیگر به صورت عموم به این حقیقت اشاره می کند و می فرماید:

(لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِشَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ...) .(۳)

«کاری در دست تو نیست یا توبه آنان را می پذیرد و یا عذاب می کند».

گواه روشن بر این که هدف آیات این نیست که پیامبر مطلقاً قدرت بر اسماع اموات ندارد بلکه می خواهد برساند که بدون مشیت الهی، تو کاری را درباره افراد اعم از میت حقیقی و مجازی نمی توانی انجام دهی، خود آیه دوم است، زیرا در این آیه، پیش از آن که بگوید: (وَما اَنْتَ بِمُسْمِع مَنْ فِي الْقُبُورِ) : «تو مردگان را نمی توانی تفهیم نمایی» می فرماید:(إِنَّ اللّهَ يسمعُ مَنْ يَشاءُ) :«خداوند است که هر که را بخواهد تفهیم می کند».

۱- [۱] اگر زمینه هدایت در طرف موجود باشد؛ قطعاً مشیت الهی به هدایت او تعلق می گیرد، و از این نوع آیات نباید به نفع گروه «جبری» استفاده کرد.

۲- [۲] یوسف/۱۰۳.

۳- [۳] آل عمران/۱۲۸.

از این که در این آیه تفهیم الهی را به طور اطلاق و بـدون قیـد ذکر می کند بعداً به پیامبر می فرماید: تو نمی توانی مردگان را اسـماع کنی، اسـتفاده می شود که آیه در مقام سلب قدرت مستقل از پیامبر است و این که او بدون مشیت الهی، هیچ کاری را نمی تواند انجام دهد، نه تنها اموات را نمی تواند تفهیم کند حتی احیا را نیز نمی تواند به راه راست هدایت نماید.

و این مطلب غیر ازاین است که بگوید اموات قابل اسماع نیستند حتی در صورتی که خدا بخواهد پیامبر میتی را تفهیم کند.

بر فرض این که گفتار ایراد کننـده صـحیح باشـد و از هـدفی که برای آیه بیان کردیم صـرف نظر کنیم نتیجه آیه این است که مردگان وکسانی که در قبرها نهفته انـد یعنی اجسادی که در زمین آرمیده اند قابل تفهیم نیسـتند، و هر جسدی که روح از آن جـدا شـد از قلمرو درک و فهم بیرون می رود، و به صـورت جمـادی درمی آیـد. ولی بایـد تـوجه نمود که طرف خطـاب مـا، اجساد نهفته در قبور نیسـتند بلکه ما با آن ارواح پاک و زنده که با اجساد برزخی در جهان برزخ به سـر می برند، و به تصـریح قرآن حیّ و زنده هستند، سخن می گوییم و درخواست شفاعت می نماییم نه با بدن نهفته در خاک.

اگر مردگان و اجساد پنهان شده در دل خاک از قلمرو تفهیم دور و کنارند دلیل بر آن نیست که ارواح و نفوس طیب و پاکیزه آنان که به نص قرآن در جهان دیگر زنده و روزی می خورند، قابل تفهیم نباشند.

اگر مـا سـلام می گوییم، ویـا طلب شـفاعت می کنیم، و یا سـخن می گوییم، سـر وکار ما با آن ارواح پاک و زنـده است نه با اجسـاد نهفته در دل خـاک. اگر مـا به زیـارت قـبر و خـاک و خـانه وکاشـانه آنـان برویم به خـاطر این است که از این راه می خواهیم در خود آمادگی ایجاد نماییم تا با آنان ارتباط روحی برقرار کنیم، حتی اگر بدانیم جسد آنان مبدل به خاک شده (هر چند

روایات اسلامی بر خلاف آن گواهی می دهند)، باز این نوع صحنه ها را به وجود می آوریم،تا از این راه، آمادگی ارتباط، با آن ارواح پاک، پیدا کنیم.

زیارت قبور اولیای خدا و صالحان وپاکان، فواید تربیتی و اجتماعی فراوانی دارند و همه خردمندان جهان به زیارت قبور رهبران و بزرگان ملت و کشور خود می روند و دسته گلهایی را نثار می نمایند، هر چند به خدا و سرای دیگر معتقد نباشند، ولی از نظر افراد معتقد به حیات و زندگی اولیا و صلحا در جهان دیگر یکی از فواید حضور در برابر قبور آنان، ایجاد آمادگی، برای ارتباط با روح و روان آنان است، البته زیارت قبور بزرگان فواید دیگری دارد وفایده آن منحصر به این نیست.

سیره صحابه پس از درگذشت پیامبر

صحابه پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) پس از درگذشت حضرت رسول پیوسته از روح مقدسش درخواست دعا می نمودند و آن را ملازم با شرک و منافی با رحلت و مرگ او نمی دانستند.

ما در این جا دو مورد را که در کتابهای اهل تسنن وارد شده است یادآور می گردیم و اگر درخواست دعا را از روح رسول گرامی (صلی الله علیه وآله)مشروع دانستیم طلب شفاعت که نیز شاخه ای ازآن است مشروع خواهد بود.

۱. مردی در زمان حکومت عثمان چند بار برای انجام کارش پیش عثمان رفت، ولی موفق نشد، روزی عثمان بن حنیف را دید وجریان را با او در میان نهاد وی گفت برو وضو بگیر و دو رکعت نماز بگزار و بگو:

«اللّهمّ انّی اسْألك وأتوجه إليك بنبيّنا محمّد نبی الرحمه يا محمّد إنّی أتوجه بك إلی ربّك لتقضی حاجتی».

«پروردگارا من تو را می خوانم و به وسیله پیامبر رحمت «محمّد» به سوی تو روی می آورم، ای پیامبر رحمت، من به وسیله تو رو به خدای تو آوردم، تا حاجتم برآورده شود».

وی این کار را انجام داد و پیش خلیفه رفت و حاجت او برآورده شد سپس با عثمان بن حنیف ملاقات کرد و سند دعا را خواست وی گفت من با گروهی در حضور پیامبر بودیم که مرد مبتلاـ به درد چشم آمد، و از حضرت درخواست دعا کرد پیامبر به او همین کار را که من به تو گفتم تعلیم داد.(۱)

به طور مسلم مقصود از جمله «لتقضی حاجتی» این است که در پرتو دعای تو حاجتم برآورده شود، زیرا دعای تو مستجاب است.

۲. پس از رحلت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) صفیه دختر عبدالمطلب قصیده ای در رثای پیامبر سروده و سیره نویسان آن را نقل کرده اند، یک بیت از آن قصیده این است:

ألا یا رسول اللّه أنت رجاؤنا *** وکنت بنا برّاً ولم تک جافیاً

«ای پیامبر خدا تو امید ما هستی و در گذشته نسبت به ما مهربان بوده و جفا کار نبودی».

مقصود از جمله «أنت رجاؤنا» چیست، جز این است که ما به شفاعت و دعای تو امیدواریم و درخواست می کنیم که در حقّ ما دعا و شفاعت کنی؟(۲)

درپایان نکته ای را متذکر می گردیم و آن این که: آیات و روایاتی را که در این بخش ذکر کردیم برای اثبات مطلوب کافی است . چون مسأله از نظر همه فرقه های اسلامی مورد اتفاق است بیش از این پیرامون آن سخن نمی گوییم و از همین جهت از نقل روایاتی که در کتابهای شیعه پیرامون شفاعت خواهی وارد شده است خودداری می کنیم.

۱- [۱] المعجم الکبیر للطبرانی: ۹/۳۰ _ ۳۱ باب ما اسند إلی عثمان بن حنیف، شماره ۸۳۱۱. وفاءالوفاء:۲/۸۹.
۲- [۲] کشف الارتیاب، ص ۳۱۲.

تنها مخالف این موضوع گروه وهابیه هستند آن هم به بهانه های «شرک» و «پرستش» و «بیهوده بودن درخواست» که پاسخ همگی قبلًا داده شد.

آنچه مایه تأسف است این است که آقایان وهابیها به هر کاری که از آن بوی احترام به انسان و یا مسلمانی بیاید فوراً تهمت شرک بسته و به این بهانه از آن جلوگیری می کنند.

در همین مورد «درخواست شفاعت و دعا از پیامبر» را در دوران حیات پیامبر جایز دانسته و منافی توحید نمی دانند ولی همین کار را در دوران ممات او شرک و مخالف توحید صحیح تلقی می کنند و دیگر توجه ندارند که حیات و ممات پیامبر ماهیت عمل را از نظر توحید و شرک دگرگون نمی سازد.

یک فرد شیعه که به پاکی و پیراستگی پیشوایان خود از خطا و اشتباه معتقد است، وقتی به زیارت های اصیل و دعاهایی که با اسناد صحیح از پیشوایان معصوم نقل شده است مراجعه کند مسأله شفاعت خواهی از اولیای خدا برای او به صورت یک بدیهی جلوه می کند، و در مشروع ومستحب بودن آن شک و تردید به خود راه نمی دهد.

شفاعت در احادیث اسلامی

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) و جانشینان راستین وی به پیروی از قرآن مجید موضوع شفاعت را در سخنان خود یاد کرده و آن را به صورت یک اصل مسلم اسلامی که دارای حدود و شرایطی می باشد بیان نموده اند.

روایات مربوط به شفاعت بیش از آن است که بتوان در چند صفحه گردآوری کرد و ما در این بخش یکصد حدیث از احادیث این باب را انتخاب ونقل کرده ایم وچون این روایات از نظر اثبات اصل شفاعت متواتر و قطعی است دیگر نیازی ندارد که در اسناد آن بحث و گفتگو کنیم، آری اگر روایتی

دارای نکته ای باشد که در دیگر احادیث موجود نباشد، اثبات آن نکته به اثبات صحت سند آن روایت بستگی خواهد داشت.

از این صـد روایت، چهل و پنـج روایت را از کتابهای اهل تسـنن که همه آنها از پیامبر گرامی (صـلی الله علیه وآله)نقل شده و پنجاه و پنج روایت دیگر را ازکتابهای شیعه که از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) و امیر مؤمنان و فرزندان معصوم او (علیهم السلام) روایت شده است انتخاب کرده ایم.

در انتخاب روایات سعی شـده است از آوردن روایات طولانی و نیز از آوردن روایاتی که مربوط به شـفاعت در آخرت نبوده، ونیز روایـاتی که متن آنهـا احتیاج به شـرح و توضـیح داشـته و یا احیاناً متن آنها از جهتی مورد اشـکال بوده، خودداری شود،و ضمناً روایات انتخاب شـده هم گاهی تلخیص شده و همان قسـمتی را که مربوط به مسأله مورد بحث بوده، ذکر نموده ایم، امّا در عین حال کوشـش شـده که مضامین همه روایات این باب در این صـد حدیث گنجانیده شود، تا در نتیجه گیری از روایات نقصـی در کار نباشـد و در ترجمه روایات هـدف این بوده که معنای حـدیث به طور مفهوم نوشـته شود گرچه از ترجمه تحت اللفظی خارج باشد.

ص : ۳۷۷

شفاعت در احادیث اهل سنّت

۱. پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله) فرمود: «لکُلّ نَبیّ دعوه مستجابه فتعجل کلّ نبی دعوته و انّی اختبات دعوتی شفاعه لأُمّتی فهی نائله من مات منهم لا یشرک باللّه شیئاً».(۱)

«خداوند بزرگ برای هر پیامبری دعای مستجابی قرار داده است، پیامبران گذشته در همین دنیا از آن استفاده کردند، امّا من آن دعا را برای شفاعت کردن امت خود در آخرت نگه داشته ام، و شفاعت من نصیب افرادی از امت خواهد شد که، با ایمان از دنیا بروند و مشرک نباشند(زیرا شرک مانع از شفاعت می گردد)».

۲. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «أعطیت خمساً... وأعطیت الشفاعه فادخرتها لأُمّتی فهی لمن لا یشرک باللّه شیئاً».(۲)

«خداوند بزرگ به من پنج امتیاز اعطا کرده است، ... یکی از آنها شفاعت است که آن را برای امت خود نگاه داشته ام، شفاعت برای کسانی است که مشرک نباشند».

۳. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «شفاعتی نائله إن شاء اللّه من مات ولا یشرک

۱- [۱] سنن ابن ماجه:۲/۱۴۴۰. ودر کتابهای زیر به همین عبارت یا با مختصر تفاوت بر می خورید. مسند احمد، ج۱، ص۲۸۱ موطأ مالک:۱/۱۶۶; سنن ترمذی: ۵/۲۳۸; سنن دارمی:۲/۳۲۸; صحیح مسلم:۱/۱۳۰; صحیح بخاری:۸/...و ۹/۱۷۰.

۲- [۲] مسند احمد:۱/۳۰۱. و به همین عبارت یا با مختصر تفاوت در کتابهای زیر برمی خورید. سنن نسائی: ۱/۱۷۲; سنن دارمی: ۱/۳۲۳و ج۲/۲۲۴; صحیح بخاری:۱/۹۲و ۱۱۹; مسند احمد:۴/۴۱۶.

باللّه شيئاً».(۱)

«شفاعت من بخواست خدا به كسانی می رسد كه با ايمان از دنيا بروند و مشرك نباشند».

۴. پيامبر گرامی (صلی الله عليه وآله) فرمود:« قوله: (عَسى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبّكَ مَقاماً مَحْمُوداً) هو المقام الذی اشفع لأُمّتی فيه».(۲)

«مقام محمود كه در آيه ۷۹ سوره بنی اسرائيل آمده است، همان مقامی است كه در آن برای امتم شفاعت می كنم».

۵. پيامبر گرامی (صلی الله عليه وآله) فرمود: «أنا أوّل شافع وأوّل مشفّع».(۳)

«من نخستين كسی خواهم بود كه شفاعت می كند و اوّلين كسی خواهم بود كه شفاعت او پذيرفته می شود».

۶. پيامبر گرامی (صلی الله عليه وآله) فرمود: «شفاعتی لمن شهد أن لا إله إلاّ اللّه مخلصاً يصدق قلبه لسانه ولسانه قلبه».(۴)

«شفاعت من برای كسی است كه به خدای يگانه ايمان داشته باشد و زبان و قلبش يكی باشد».

۷. پيامبر گرامی (صلی الله عليه وآله) فرمود: «انّ شفاعتی يوم القيامه لأهل الكبائر من أُمّتی».(۵)

«شفاعت من در روز قيامت برای كسانی از امتم خواهد بود كه مرتكب گناهان بزرگ شده باشند».

ص : ۳۷۹

۱- [۱] مسند احمد:۲/۴۲۶.

۲- [۲] مسند احمد:۲/۵۲۸. وبا مختصر تفاوت در ج۲، ص ۴۴۴ و۴۷۸; و در سنن ترمذی:۴/۳۶۵ وجود دارد.

۳- [۳] سنن ترمذی:۵/۳۴۸ و سنن دارمی:۱/۲۶ و۲۷.

۴- [۴] مسند احمد:۲/۳۰۷ و۵۱۸.

۵- [۵] سنن ابن ماجه:۲/۱۴۴۱. و در كتابهای زير با مختصر تفاوت همين عبارت وجود دارد. مسند احمد:۳/۲۱۳; سنن ابی داوود:۲/۵۳۷و سنن ترمذی:۴/۴۵.

۸. پیامبر (صلی الله علیه وآله) در ضـمن حدیثی فرمود: «رأیتما تلقی أَمّتی بعدی(أی من الذنوب) فسألت اللّه أن یولینی شـفاعه یوم القیامه فیهم ففعل...».(۱)

«چون دیـدم که امت من از پس من به گناه آلوده می شونـد از خـدای متعال خواسـتم که به من مقام شـفاعت بدهد تا در روز قیامت برای آنها شفاعت کنم وخدای متعال هم خواسته مرا برآورد».

۹. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «أسعد الناس بشفاعتی یوم القیامه من قال لا إله إلّااللّه خالصاً من قلبه أو نفسه».(۲)

«بیش از همه کسانی به شفاعت من در روز قیامت خوشبخت می شوندکه قلباً و از روی اخلاص به خدا ایمان داشته باشند».

۱۰. پیامبر (صلی الله علیه وآله) در ضمن حدیثی فرمود:« أنا أوّل شافع فی الجنّه».(۳)

«من اولین کسی هستم که در بهشت شفاعت می کند».

۱۱. پیامبر (صلی الله علیه وآله) در ضمن حدیثی فرمود: «شفاعتی لکلّ مسلم».(۴)

«هر کس مسلمان باشد از شفاعت من بهره مند خواهد شد».

۱۲. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إذا کان یوم القیامه کنت أمام النبیین وخطیبهم وصاحب شفاعتهم غیر فخر».(۵)

«هنگامی که قیامت برپا شود من پیشوای پیامبران، و سـخنگوی ایشان، وصاحب شـفاعت ایشان، خواهم بود، ولی بخاطر داشتن این مقامها به کسی فخر نمی کنم».

۱۳. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «أنا سید ولد آدم... و أوّل شافع و أوّل مشفّع ولا

۱- [۱] مسند احمد:۶/۴۲۸.

۲- [۲] صحیح بخاری:۱/۳۶.

۳- [۳] صحیح مسلم:۱/۱۳۰; سنن دارمی:۱/۲۷.

۴- [۴] سنن ابن ماجه:۲/۱۴۴۴.

۵- [۵] سنن ترمذی:۵/۲۴۷; سنن ابن ماجه:۲/۱۴۴۳.

فخر...».(۱)

«من آقای فرزندان آدمم... و اوّلین کسـی هستم که شفاعت خواهد کرد و اوّلین کسی هستم که شفاعت او پذیرفته خواهد شد ولی برای داشتن این مقامها به کسی فخر نمی کنم».

۱۴. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إنّی لأرجو أن أشفع یوم القیامه عدد ما علی الأرض من شجره ومدره».(۲)

«من امیدوارم که به عدد درختان وکلوخهایی که روی زمین است در روز قیامت از مسلمانان شفاعت کنم».

۱۵. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «لیخرجنّ قوم من اُمّتی من النّار بشفاعتی یسمّونالجهنمیین».(۳)

«گروهی از امتم به شفاعت من از آتش خارج می شوند و به این نام «جهنمیان» نامیده می شوند».

یعنی کسانی که اهل جهنم بودند در پرتو رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نجات یافتند.

۱۶. پیامبر (صلی الله علیه وآله) در ضمن حدیثی فرمود: «خیرت بین الشفاعه و بین أن یدخل نصف اُمّتی الجنه فاخترت الشفاعه لأنّها أعم و أکفی أترونها للمتّقین لا ولکنّها للمذنبین الخطائین المتلوثین».(۴)

«مخیر شـدم میان دو موضوع ۱. شفاعت ۲. این که نیمی از امتم بهشتی باشـند پس من شـفاعت را برگزیدم، زیرا شفاعت دامنه اش وسیعتر و برای نجات امت کافی تر بود، آیا شما فکر

۱- [۱] سنن ابن ماجه:۲/۱۴۴۰; و با مختصر تفاوت در صحیح مسلم:۷/۵۹;و مسند احمد:۲/۵۴۰.

۲- [۲] مسند احمد:۵/۳۴۷.

۳- [۳] سنن ترمذی:۴/۱۱۴; و سنن ابن ماجه:۲/۱۴۴۳; و با مختصر تفاوت در مسند احمد:۴/۴۳۴ ; و سنن ابی داوود:۲/۵۳۷ و شایـد ترجمه حدیث این باشد:«گروهی از امتم که به این نام «جهنمیها» نامیده می شوند به شـفاعت من از آتش جهنم آزاد می شوند».

۴- [۴] سنن ابن ماجه:۲/۱۴۴۱.

می کنید که شفاعت برای پرهیزگاران است؟ نه بلکه برای کسانی است که گناهکار وخطاکار، وآلوده باشند».

۱۷. ابوذر می گوید: «صلّی رسول اللّه (صلی الله علیه وآله) لیله فقرأ ب آیه حتی أصبح یرکع بها ویسجد بها: (إن تعذبهم فإنّهم عبادک وإن تغفر لهم فانّک أنت العزیز الحکیم) فلما أصبح قلت یا رسول اللّه ما زلت تقرء هذه الآیه حتی أصبحت ترکع بها وتسجد بها قال: إنّی سألت ربّی عزّوجلّ الشفاعه لأُمّتی فأعطانیها فهی نائله إن شاء اللّه لمن لا یشرک باللّه عزّوجلّ شیئاً».(۱)

«شبی تا به صبح رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) نماز می خواند و رکوع وسجود می کرد و پیوسته آیه ۱۱۹ سوره مائده ، را می خواند چون صبح شد جهتش را پرسیدم پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: من از پروردگارم عزّوجلّ شفاعت امتم را خواستم و او خواسته مرا برآورد پس شفاعت من به خواست خدا به کسانی می رسد که مشرک نباشند و ایمان به خدا داشته باشند».

۱۸. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در حدیثی فرمود: «یشفع النبیون والملائکه والمؤمنون فیقول الجبار بقیت شفاعتی».(۲)

«پیامبران و فرشتگان و مؤمنان شفاعت می کنند آن گاه خدای متعال می فرماید: شفاعت من باقی مانده است».

یعنی گروهی از آنها که به شفاعت شفاعت کنندگان نجات نمی یابند بازمشمول رحمت الهی خواهند شد.

۱۹. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «انّ اللّه یخرج قوماً من النار بالشفاعه».(۳)

«خداوند گروهی را به وسیله شفاعت شفاعت کنندگان از آتش جهنم خارج می کند».

۱- [۱] مسند احمد:۵/۱۴۹.

۲- [۲] صحیح بخاری:۹/۱۶۰ وبا مختصر تفاوت در مسند احمد:۳/۹۴.

۳- [۳] صحیح مسلم:۱/۱۲۲; و با مختصر تفاوت در صحیح بخاری:۸/۱۴۳.

۲۰. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «یشفع یوم القیامه الأنبیاء ثمّ العلماء ثمّ الشهداء».(۱)

«روز قیامت به ترتیب پیامبران و سپس دانشمندان و سپس شهیدان در راه خدا شفاعت می کنند».

۲۱. پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حدیثی فرمود: «فإذا فرغ اللّه عزّ وجلّ من القضاء بین خلقه وأخرج من النار من یرید أن یخرج أمر اللّه الملائکه والرسل أن تشفع فیعرفون بعلاماتهم انّ النار تأکل کلّ شیء من ابن آدم إلاّ موضع السجود...».(۲)

«هنگامی که خداوند از داوری میان بندگان فراغت یافت، و آنان را که می خواست ازآتش درآورد; امر می کند که فرشتگان و پیامبران، شفاعت کنند و کسانی که باید شفاعت شوند نشانه ای دارند که با آن نشانه شناخته می شوند، و آن این است که چون اهل سجده، و نماز بوده اند آتش دوزخ پیشانی آنان را نمی سوزاند».

۲۲. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) ضمن حدیثی فرمود: «فیؤذن للملائکه والنبیین والشهداء أن یشفعوا فیشفعون و یخرجون من کان فی قلبه ما یزن ذره من إیمان».(۳)

«پس اجازه داده می شود که فرشتگان و پیامبران وشهدا شفاعت کنند، آنگاه آنان شفاعت می کنند وهر کس را که ذره ای ایمان در قلب او باشد از آتش جهنم خارج می کنند».

۲۳. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إذا میّز أهل الجنّه وأهل النّار فدخل أهل الجنّه الجنّه وأهل النّار النار قامت الرُّسل فشفعوا».(۴)

«هنگامی که اهل بهشت و جهنم از هم جدا شوند و اهل بهشت به بهشت و اهل جهنم به جهنم جای گیرند; در آن هنگام پیامبران به شفاعت می پردازند».

۱- [۱] سنن ابن ماجه:۲/۱۴۴۳.

۲- [۲] سنن نسائی:۲/۱۸۱.

۳- [۳] مسند احمد:۵/۴۳ با اختصار.

۴- [۴] مسند احمد:۳/۳۲۵.

۲۴. پیامبر (صلی الله علیه وآله) ضمن حدیثی فرمود:«یشفع الأنبیاء فی کلّ من کان یشهد أن لا إله إلّااللّه مخلصاً فیخرجونهم منها».(۱)

«پیامبران برای کسانی که از روی اخلاص به یگانگی خدا گواهی می داده اند شفاعت می کنند و آنان را از جهنم خارج می کنند».

۲۵. «انّه (صلی الله علیه وآله) ذکر الشفاعه فقال: انّ الناس یعرضون علی جسر جهنم... وبجنبتیه الملائکه یقولون : اللّهم سلم سلم...».(۲)

«پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) از موضوع شفاعت یاد کرد، آنگاه فرمود: هنگامی که مردم می خواهند از پل جهنم بگذرند فرشتگانی که در دو طرف پل هستند آنان را دعا می کنند(و شفاعت می کنند) که از این موقف خطرناک به سلامت بگذرند».

۲۶. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در حدیثی فرمود: «أمّا أهل النّار الّذین هم أهلها فلا یموتون فیها ولا یحیی ولکن ناس أصابتهم نار بذنوبهم أو بخطایاهم فأماتتهم أماته حتی إذا کانوا فحماً أذن فی الشفاعه فیخرجون ضبائر ضبائر».(۳)

«امّا آنان که مشرک و اهل جهنم هستند که برای همیشه در آن مخلد خواهند بود، نه می میرند و نه زنده می شوند، ولی آنان که ایمان به خدا داشته اند امّا به خاطر گناهان و خطاهاشان گرفتار آتش جهنم شده اند مدتها در جهنم می مانند تا اجازه شفاعت داده می شود، و آنگاه به توسط شفاعت شفاعت کنندگان، گروه گروه از آتش خلاص می گردند».

۲۷. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در حدیثی فرمود: «فیشفعون حتی یخرج من قال لاإله إلاّاللّه ممّن فی قلبه میزان شعیره».(۴)

۱- [۱] مسند احمد:۳/۱۲.

۲- [۲] مسند احمد:۳/۲۶.

۳- [۳] مسند احمد:۳/۷۹;با مختصر تفاوت در کتابهای زیر می باشد: سنن ابن ماجه:۲/۱۴۴۱; سنن دارمی:۲/۳۳۲; و نیز مسند احمد:۳/۵.

۴- [۴] مسند احمد:۳/۳۴۵.

«آنگاه شفاعت می شوند تا آن که هر کس که حتی یک جو ایمان واقعی داشته باشد از آتش جهنم خلاص می شود».

۲۸. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود:«یشفع الشهید فی سبعین إنساناً من أهل بیته».(۱)

«شهید در راه خدا برای هفتاد نفر از خویشاوندان خود شفاعت می کند».

۲۹. علی (علیه السلام) از پیغمبر گرامی (صلی الله علیه وآله) نقل می کند:«من تعلّم القرآن (من قرأ القرآن) فاستظهره فأحل حلاله و حرّم حرامه أدخله اللّه به الجنّه وشفّعه فیعشره من أهل بیته کلّهم قد وجبت له النار».

«کسی که(۲) قرآن را یاد بگیرد (کسی که قرآن را بخواند) وآن را حفظ کند وحلال آن را حلال، وحرام آن را حرام بداند (مقید به احکام قرآن باشد) خداوند او را به واسطه اهل قرآن بودن، اهل بهشت قرار می دهد و شفاعت او را درباره ده نفر از خویشاوندانش که همه مستحق آتش باشند می پذیرد».

۳۰. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در ضمن حدیثی فرمود:« إذا بلغ الرجل التسعین غفر اللّه ما تقدّم من ذنبه و ما تأخر وسمی أسیراً للّه فی الأرض و شفع فی أهله».(۳)

«هنگامی که یک انسان (مؤمن) به نود سالگی برسد خداوند گناهان او را می آمرزد و شفاعت او را درباره خویشاوندانش می پذیرد».

۳۱. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «لیدخلنّ الجنّه بشفاعه رجل من أُمتی أکثر من بنی تمیم...».(۴)

۱- [۱] سنن ابی داوود:۲/۱۵; با مختصر تفاوت در ضمن حدیثی در مسند احمد:۴/۱۳۱; وسنن ترمذی :۳/۱۰۶ وجود دارد.

۲- [۲] سنن ترمذی:۴/۲۴۵; سنن ابن ماجه:۱/۷۸و مسند احمد:۱/۱۴۸ و ۱۴۹.

۳- [۳] مسند احمد:۲/۸۹ وبا مختصر تفاوت در ج۳/۲۱۸ همین عبارت وجود دارد.

۴- [۴] سنن دارمی:۲/۳۲۸; سنن ترمذی:۴/۴۶; سنن ابن ماجه:۲/۱۴۴۴; مسند احمد:۳/۴۷۰و ج۵/۳۶۶.

«در پرتو شفاعت یک فرد از امت من، جمعیتی بیش از جمعیت قبیله بنی تمیم (قبیله ای پر جمعیت بودند) داخل بهشت خواهند شد».

۳۲. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «انّ من أُمّتی لمن ینفع لأکثر من ربیعه و مضر...».(۱)

«در امت من کسانی هستند که برای جمعیتی، بیش از جمعیت قبیله «ربیعه و مضر» (دو طایفه پر جمعیت عرب) شفاعت می کنند».

۳۳. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «لیدخلنّ الجنّه بشفاعه رجل لیس بنبی مثل الحیین أو مثل أحد الحیین ربیعه ومضر...».(۲)

« در پرتو شفاعت یک فرد که پیامبر هم نیست به اندازه جمعیت یکی از دو قبیله «ربیعه و مضر» یا به اندازه جمعیت هر دوی آنها وارد بهشت می شوند».

۳۴. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود:«انّ الرجل من أُمّتی لیشفع للفئام من الناس فیدخلون الجنّه وانّ الرجل لیشفع للقبیله وانّ الرجل لیشفع للعصبه وانّ الرجل لیشفع للثلاثه و للرجلین و للرجل».(۳)

«مردی از امت من برای گروههای زیادی از مردم شفاعت می کند.و مردم برای یک قبیله و طایفه، و مردی برای خویشاوندان خود، ومردی برای سه نفر، و مردی برای دو نفر، و برخی برای یک نفر شفاعت می کنند».

یعنی هر که نزد خدا مقرب تر باشد بیشتر شفاعت می کند.

۳۵. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «یصف النّاس (أهل الجنّه) صفوفاً فیمر

۱- [۱] مسند احمد:۴/۲۱۲; و نیز در همان صفحه با مختصر تفاوت همین عبارت وجود دارد.

۲- [۲] مسند احمد:۵/۲۵۷.

۳- [۳] مسند احمد:۳/۲۰; و با مختصر تفاوت نیز در مسند احمد:۳/۶۳ و سنن ترمذی:۴/۴۶ وجود دارد.

الرجل من أهل النار علی الرجل فیقول یا فلان أما تذکر یوم استقیت فستقیتک شربه قال فیشفع له و یمر الرجل فیقول أما تذکر یوم ناولتک طهوراً فیشفع له».(۱)

«اهل بهشت در صفهایی صف می کشند. آنگاه یکی از اهل جهنم بر یکی از اهل بهشت می گذرد و به او می گوید: آیا یاد داری که یک روز از من آب خواستی و من تو را سیراب کردم(پس اینجا به من کمک کن) در این موقع آن شخص که اهل بهشت است برای او شفاعت می کند. و همچنین یکی از اهل جهنم بر یکی از اهل بهشت می گذرد و به او می گوید: آیا به خاطر داری که روزی آب وضو به تو دادم (پس اینجا مرا یاری کن) پس آن شخص او را شفاعت می کند».

۳۶. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در حدیثی فرمود: «لا یصبر علی لاوائها (أی المدینه) وشدّتها إلاّکنت له شفیعاً أو شهیداً یوم القیامه».(۲)

«هر کس در شهر مدینه بماند و بر گرسنگی و سختی آن صبر کند من در روز قیامت شفیع یا گواه او خواهم بود».

یعنی اگر گناهکار باشد شفیع او، و اگر اهل طاعت باشد گواه او می باشم.

۳۷. از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) ضمن حدیثی نقل شده است: «قال لخادمه: ما حاجتک؟ قال: حاجتی أن تشفع لی یوم القیامه قال: و من دلک علی هذا؟ قال: ربّی. قال: امّا فأعنی بکثره السجود».(۳)

«که به خادم خود فرمود: حاجت تو چیست؟ گفت: حاجتم این است که در روز قیامت مرا شفاعت کنی . فرمود: این مطلب را که به تو آموخت؟ گفت: پروردگارم(به دلم الهام شد) فرمود: پس مرا با کثرت سجده بر این کار یاری کن».

۱- [۱] سنن ابن ماجه:۲/۲۱۵.
۲- [۲] موطأ مالک:۲/۲۰۱; مسند احمد:۲/۱۹ و۱۳۳ و در چند جای دیگر از همین کتاب این عبارت وجود دارد.
۳- [۳] مسند احمد:۳/۵۰۰; و با مختصر تفاوت در ج ۴/۵۹ وجود دارد.

یعنی عبادت تو موجب می شود من بهتر بتوانم تو را شفاعت کنم.

۳۸. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «من صلّی علی محمّد و قال: اللّهمّ أنزله المقعد المقرب عندک یوم القیامه وجب له شفاعتی».(۱)

«هر کس بر من صلوات و درود بفرستد و بگوید: بارالها! اورا در روز قیامت به مقام قرب خود جای ده شفاعت من برای او واجب می شود».

یعنی حتماً اورا شفاعت می کنم.

۳۹. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «من قال حین یسمع النداء اللّهمّ ربّ هذهالدعوه التامه والصلاه القائمه آت محمّد الوسیله والفضیله وابعثه مقاماً محموداً الّذی وعدته حلت له شفاعتی یوم القیامه».(۲)

«هر کس هنگامی که اذان را می شنود این دعا را «اللّهم ربّ...» بخواند بر من لازم می شود در روز قیامت او را شفاعت کنم».

۴۰. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إذا سمعتم المؤذن فقولوا مثل ما یقول ثمّ صلّوا علیّ فانّه من صلّی علیَّ صلاه صلّی اللّه علیه عشراً ثمّ سلوا اللّه عزّ وجلّ لی الوسیله... فمن سأل اللّه لی الوسیله حلّت علیه الشفاعه».(۳)

«هنگامی که صدای مؤذن را شنیدند پس هر چه او می گوید شما هم بگویید (جمله های اذان را باز گو کنید) سپس بر من صلوات بفرستید، زیرا هر کس یک بار بر من صلوات بفرستد خدای متعادل ده بار بر او درود و رحمت می فرستد. سپس از خدا برای من «مقام وسیله» که

۱- [۱] مسند احمد:۴/۱۰۸.

۲- [۲] صحیح بخاری:۱/۱۵۹;و با مختصر تفاوت در کتابهای زیر وجود دارد: مسند احمد:۳/۳۵۴; سنن ابن ماجه:۱/۲۳۹; سنن ترمذی:۱/۱۳۶; سنن نسائی: ۲/۲۲;سنن ابی داوود:۱/۱۲۶.

۳- [۳] سنن ابی داوود: ۱/۱۲۴; صحیح مسلم: ۲/۴; سنن ترمذی: ۵/۲۴۶ و۲۴۷; سنن نسائی: ۲/۲۲; مسند احمد:۲/۱۶۸.

مقامی است بس بلند بخواهید هر کس این مقام را برای من بخواهد شفاعت من به او می رسد».

۴۱. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «من غشّ العرب لم یدخل فی شفاعتی ولم مودتی».(۱)

«هر کس به عربها (مسلمانان عرب) خیانت کند از شفاعت من بی بهره خواهد بود و دوستی من نیز به او نمی رسد».

۴۲. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «انّ اللعانین لا یکونون شهداء ولا شفعاء یومالقیامه».(۲)

«افراد بد زبان و فحاش، نمی توانند در روز قیامت از کسی شفاعت کنند و یا بر کسی گواهی دهند».

۴۳. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «تعلّموا القرآن فانّه شافع لأصحابه یوم القیامه».(۳)

«قرآن را بیاموزید، زیرا قرآن در روز قیامت اهل قرآن را شفاعت می کند».

۴۴. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «انّ سوره من القرآن ثلاثین آیه شفعت لرجل حتی غفر له وهی (تبارک الذی بیده الملک)».(۴)

«سوره تبارک که سی آیه است برای شخصی (که آن را خوانده است) شفاعت می کند تا او آمرزیده شود».

۴۵. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «الصّیام والقرآن یشفعان للعبد یوم القیامه. یقول الصیام: أی ربّ منعته الطعام والشهوات بالنهار فشفّعنی فیه ویقول القرآن: منعته النوم باللیل فشفعنی فیه قال: فیشفعان».(۵)

۱- [۱] مسند احمد:۱/۷۲.

۲- [۲] مسند احمد:۶/۴۴۸ وصحیح مسلم:۸/۲۴.

۳- [۳] مسند احمد:۵/۲۵۱ و با مختصر تفاوت در ج۵/۲۴۹ وجود دارد.

۴- [۴] مسند احمد:۲/۱۹۹ و۳۲۱ و سنن ترمذی:۴/۲۳۸.

۵- [۵] مسند احمد:۲/۱۷۴.

«روزه و قرآن برای کسـی کـه روزه گرفتـه اسـت و در شـبها قرآن تلاـوت کرده اسـت شـفاعت می کننـد. روزه می گویـد:پروردگارا من این شـخص را از خوردن غـذا و انجام شـهوات در روز مانع شـدم. پس شـفاعت مرا درباره او بپذیر و نیز قرآن می گویـد من این شـخص را از خـواب شب بازداشـتم پس شـفاعت مرا دربـاره او بپـذیر. پس شـفاعت هر دو دربـاره او پذیرفته می شود».

این بود چهل و پنـج روایتی که از معتبرترین کتابهای حدیثی اهل تسـنن انتخاب شد. و تمام این روایات به توسط اصـحاب آن گرامی (صلی الله علیه وآله) از آن سرور، روایت شده است.

ص : ۳۹۰

شفاعت در احادیث اهل بیت (علیهم السلام)

نخست حدیث هایی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده است می آوریم

۴۶. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إنّی لاشفع یوم القیامه فاشفع ویشفع علیّ فیشفع ویشفع أهل بیتی فیشفعون».(۱)

«من در روز قیامت شفاعت می کنم و شفاعتم پذیرفته می شود و علی هم شفاعت می کند و شفاعت او نیز پذیرفته می شود و اهل بیت من نیز شفاعت می کنند و شفاعت آنان هم پذیرفته می شود».

۴۷. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «أعطیت خمساً... أعطیت الشفاعه».(۲)

«خداوند به من پنج امتیاز اعطا کرده است... یکی از آنها شفاعت است».

۴۸. ابوذر و سلمان از پیامبر (صلی الله علیه وآله) روایت می کنند: «قال رسول اللّه (صلی الله علیه وآله): انّ اللّه أعطانی مسأله فادخرت مسألتی لشفاعه المؤمنین من أُمّتی یوم القیامه ففعل ذلک».(۳)

«که آن حضرت فرمود: خداوند به من یک درخواست برآورده عطا کرد،(دعای مستجاب) پس من آن را برای شفاعت افراد با ایمان امتم در روز قیامت نگاه داشتم. وخدای متعال هم پذیرفت».

۱- [۱] مناقب ابن شهر آشوب:۲/۱۵ و با مختصر تفاوت در مجمع البیان:۱/۱۰۴ وجود دارد.

۲- [۲] من لا یحضره الفقیه:۱/۱۵۵.

۳- [۳] امالی شیخ طوسی: ۳۶.

۴۹. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «انّ من أَمّتی من سیدخل اللّه الجنّه بشفاعته أکثر من مضر».(۱)

«در امت من کسانی هستند که برای جمعیتی بیش از جمعیت قبیله (مضر=قبیله ای پر جمعیت از عرب) شفاعت می کنند».

۵۰. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إنّما شفاعتی لأهل الکبائر من أُمّتی».(۲)

«همانا شفاعت من برای گناهکاران امتم خواهد بود که مرتکب گناهان بزرگ شده باشند».

۵۱. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «الشفعاء خمسه : القرآن والرحم والأمانه ونبیّکم وأهل بیت نبیّکم».(۳)

«شفاعت کنندگان پنج چیزند:۱. قرآن، ۲. خویشاوندان، ۳. امانت، ۴. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)، ۵. اهل بیت (علیهم السلام) ».

۵۲. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «یقول الرجل من أهل الجنّه یوم القیامه أی ربّ عبدک فلان سقانی شربه من ماء فی الدنیا فشفعنی فیه فیقول اذهب فأخرجه من النار فیذهب فیتجسس فی النار حتی یخرجه منها».(۴)

«روز رستاخیز یکی از اهل بهشت می گوید: پروردگارا فلان شخص که در جهنم است در دنیا مرا یک مرتبه آب داده است پس مرا شفیع او قرار ده خطاب می رسد: برو او را از آتش بیرون آور، می رود وجستجو می کند تا او را پیدا کرده از آتش نجات می دهد».

۵۳. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «ادخرت شفاعتی لأهل الکبائر من أُمّتی».(۵)

«شفاعت خود را برای گناهکاران امتم که مرتکب گناهان بزرگ شده اند نگاه داشته ام».

۱- [۱] مجمع البیان:۱۰/۳۹۲.

۲- [۲] من لا یحضره الفقیه:۳/۳۷۶.

۳- [۳] مناقب:۲/۱۴.

۴- [۴] مجمع البیان:۱۰/۳۹۲.

۵- [۵] مجمع البیان:۱/۱۰۴; مرحوم طبرسی در باره این حدیث می نویسد: خبری است که همه مسلمین آن را قبول دارند.

۵۴. از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود: «...انّ أدنیالمؤمنین شفاعه لیشفع فی أربعین من إخوانه».(۱)

«از مؤمنین آن که از همه کمتر شفاعت می کند برای چهل نفر از برادران ایمانی خود شفاعت خواهد کرد».

۵۵. پیامبر (صلی الله علیه وآله) در ضمن حدیثی فرمود: «أیّما امرأه صلت فی الیوم واللّیله خمس صلوات وصامت شهر رمضان وحجت بیت اللّه الحرام وزکت مالها وأطاعت زوجها ووالت علیّاً بعدی دخلت الجنه بشفاعه بنتی فاطمه».(۲)

«هر زنی که نمازهای پنجگانه اش را بخواند، و روزه ماه رمضان را بگیرد، در صورت استطاعت به زیارت خانه خدا برود،وزکات مالش را بدهد، و از همسرش اطاعت کند، و پس از من علی را به امامت قبول داشته باشد، چنین زنی به شفاعت دخترم فاطمه وارد بهشت خواهد شد».

احادیثی از امیر مؤمنان (علیه السلام)

۵۶. علی (علیه السلام) در حدیثی فرمود:«لنا شفاعه ولأهل مودّتنا شفاعه».(۳)

«ما شفاعت می کنیم و دوستان ما هم شفاعت می کنند».

۵۷. علی (علیه السلام) می فرماید: پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «ثلاثه یشفعون إلی اللّه عزّ وجلّ فیشفعون الأنبیاء ثمّ العلماء ثمّ الشهداء».(۴)

«سه دسته هستند که در پیشگاه خداوند شفاعت می کنند وشفاعت آنان پذیرفته می شود:۱. پیامبران ، ۲. دانشمندان دینی، ۳. شهدای راه خدا».

۱- [۱] مجمع البیان:۱/۱۰۴.

۲- [۲] امالی صدوق: ۲۹۱.

۳- [۳] خصال صدوق، ص ۶۲۴.

۴- [۴] خصال، ص ۱۵۶.

۵۸. علی (علیه السلام) به فرزندش محمد بن حنفیه سفارش می کند: «اقبل من متنصل عذره فتنالک الشفاعه»(۱).

«پوزش کسی را که از تو عذرخواهی می کند به پذیر تا شفاعت نصیب تو گردد».

۵۹.علی (علیه السلام) فرمود: «اعلموا انّه (أی القرآن) شافع و مشفّع وقائل ومصدّق وانّه من شفع له القرآن یوم القیامه شفع فیه».(۲).

«بدانید که قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعت او پذیرفته می شود، و گوینده ای است که گفتار او تصدیق می شود، و قرآن برای هر کس در روز قیامت شفاعت کند شفاعتش درباره او پذیرفته خواهد شد».

۶۰. علی (علیه السلام) فرمود: «قال رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) : إذا قمت المقام المحمود تشفعت فی أصحاب الکبائر من أُمّتی فیشفعنی اللّه فیهم واللّه لا تشفعت فیمن أذی ذرّیتی».(۳)

«رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: هنگامی که در مقام محمود (مقام شفاعت) قرار گیرم، برای آن افراد از امتم که مرتکب گناهان بزرگ شده اند شفاعت می کنم. و خدای متعال شفاعتم را درباره آنان می پذیرد. به خدا سوگند برای کسانی که ذریه و فرزندان مرا آزار کرده باشند شفاعت نمی کنم».

حدیثی از حسن بن علی (علیهما السلام)

۶۱. امام حسن (علیه السلام) می فرماید:«انّ النبی (صلی الله علیه وآله) قال فی جواب نفر من الیهود سألوه عن مسائل: وأمّا شفاعتی ففی أصحاب الکبائر ما خلا أهل الشرک والظلم».(۴)

«رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) در ضمن پاسخ آن دسته از یهود، که مسایلی از آن گرامی پرسیده بودند

۱- [۱] من لا یحضره الفقیه:۴/۲۷۹.
۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه ۱۷۱.
۳- [۳] امالی صدوق، ص ۱۷۷.
۴- [۴] خصال، ص ۳۵۵.

فرمود: شفاعت من برای کسانی است که مرتکب گناهان شده باشند، غیر از شرک به خدا وستمکاری (که این دومانع ازشفاعت می گردد)».

حدیثی از امام حسین (علیه السلام)

۶۲.از امام حسین (علیه السلام) روایت شده است که هنگام خروج ازمدینه (در داستان کربلا) رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)در خواب به آن گرامی فرزند خود فرمود: «حبیبی یا حسین کأنّی أراک عن قریب مرملاً بدمائک مذبوحاً بأرض کربلاء علی أیدی عصابه من أُمّتی وأنت مع ذلک عطشان لا ـ تسقی وظم آن لا ـ تروی وهم مع ذلک یرجون شفاعتی لا أنالهم اللّه شفاعتی یوم القیامه».(۱)

«ای حسین گویا تو را می بینم که به همین زودی به خون خود آغشته می شوی، و در زمین کربلا با لب تشنه به دست گروهی از امت من کشته می گردی، اینان با این عملشان باز امید به شفاعت من دارند خدا شفاعت مرا نصیبشان نگرداند».

احادیثی از امام سجاد (علیه السلام)

۶۳. در دعای دوم صحیفه سجادیه چنین آمده است: «عرفه فی أهله الطاهرین وأُمّته المؤمنین من حسن الشفاعه أجل ما وعدته».(۲)

«آنچه به او نوید دادی از شفاعت نیکو درباره خاندان پاک و امت با ایمان اوبیشتر از آن عطا فرما».

۶۴. و در دعای دیگر می گوید: «اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد وشرّف بنیانه وعظّم برهانه وثقّل میزانه وتقبّل شفاعته».(۳)

۱- [۱] مکاتیب الأئمّه: ۲/۴۱.

۲- [۲] دعای دوم صحیفه سجادیه.

۳- [۳] دعای چهل ودوم صحیفه.

«خدایا درود بر محمد و آل محمد فرست وپایه او را والا، وحجت او را بزرگتر، و ترازوی او را سنگین تر گردان، و شفاعت او را بپذیر».

۶۵. و در دعای دیگر می گوید: «فانّی لم آتک ثقه منّی بعمل صالح قدمته ولا شفاعه مخلوق رجوته إلاّ شفاعه محمّد وأهل بیته علیه وعلیهم سلامک».(۱)

«بارالها! من که نزد تو آمدم دلگرمی به آن ندارم که کردار شایسته ای از پیش فرستاده باشم، و یا به شفاعت هیچ آفریده ای جز محمد و اهل بیت او امیدوار باشم».

۶۶. و در دعای دیگر می گوید:

«الهی لیس لی وسیله إلیک إلاّ عواطف رأفتک ولا ذریعه إلیک إلاّ عوارف رحمتک وشفاعه نبیّک نبیّ الأُمّه».(۲)

«بارالها! من وسیله ای نزد تو ندارم مگر توجه و مهربانی تو، و دستاویزی ندارم مگر عنایت و بخشش تو وشفاعت پیامبرت که پیامبر رحمت است».

۶۷. و در دعای دیگر می گوید: «صلّ علی محمّد وآله واجعل توسلی به شافعاً یوم القیامه نافعاً إنّک أنت أرحم الراحمین».(۳)

«بارالها! درود بر محمد و آل او فرست. و توسل مرا به او شفیع من گردان تا در قیامت مرا سود دهد. تویی از هر مهربانی مهربانتر».

۱- [۱] دعای چهل و هشتم صحیفه.

۲- [۲] ملحقات صحیفه، ص ۲۵۰، چاپ اسلامیه.

۳- [۳] ملحقات صحیفه، ص ۲۲۹.

شش حدیث از امام باقر (علیه السلام)

۶۸.امام باقر (علیه السلام) فرمود: «انّ لرسول اللّه (صلی الله علیه وآله) شفاعه فی أُمّته».(۱)

«همانا برای رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) است شفاعت کردن در امتش».

۶۹. و نیز آن حضرت فرمود: «من تبع جنازه مسلم أعطی یوم القیامه أربع شفاعات...».(۲)

«هر کس جنازه مسلمانی را تشییع کند در روز قیامت چهار شفاعت به او داده می شود».

۷۰. امام باقر (علیه السلام) در ضمن حدیثی فرمود:«یشفع الرجل فی القبیله ویشفع الرجل لأهل البیت ویشفع الرجل للرجلین علی قدر عمله فذلک المقامالمحمود».(۳)

«هر کس به قدر عمل خود شفاعت می کند،ممکن است یک فرد قبیله ای را شفاعت کند، و یا فقط خویشاوندان خود را شفاعت کند; و یا دو نفر را شفاعت کند، و این شفاعت کردن همان مقام محمود است (که در قرآن ذکر شده است)».

۷۱. امام باقر (علیه السلام) در ضمن حدیثی فرمود:«انّ أدنی المؤمنین شفاعه لیشفع لثلاثین إنساناً فعند ذلک یقول أهل النّار (فَما لَنا مِنْ شافَعین* ولا صَدیق حَمِیم)».(۴)

«مؤمنی که از همه کمتر شفاعت می کند سی نفر را شفاعت می کند، و چون این شفاعت را اهل جهنم می بینند آیه صد و یک سوره شعراء را می خوانند که می فرماید: (پس شفاعت کننده ای برای ما نیست...)».

۱- [۱] محاسن برقی، ص ۱۸۴.

۲- [۲] تهذیب:۱/۴۵۵.

۳- [۳] مناقب:۲/۱۴.

۴- [۴] کافی:۸/۱۰۱ وروایتی قریب به این مضمون در تفسیر فرات کوفی، ص ۱۰۸ وجود دارد.

۷۲. بشـر بن شـریح بصـری که از اهل تسنن است می گوید: من به امام باقر (علیه السلام) گفتم: «أیه آیه فی کتاب اللّه أرجی؟ قال: ما یقول فیها قومک؟ قال، قلت: یقولون: (یا عِبادِیَ الَّذینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ) قال: لکنّا أهل البیت لاـ نقـول ذلـک قـال قلت: فـأی شـیء تقولون فیهـا ؟ قـال نقول: (وَلَسَوفَ یُعْطیـکَ رَبُّکَ فَتَرْضـی) الشـفاعه واللّه الشـفاعه واللّه الشفاعه».(۱)

«کـدام آیه در قرآن مجیـد از همه آیات بیشتر مردم را امیـدوار می کنـد؟ حضـرت فرمود: دانشـمندان شـما در این باره چه می گویند؟ گفت: می گویند آیه ۷۳ سوره زمر (یا عبادی الّذین...):(ای بندگان من که بر خود اسـراف کرده ای د از رحمت خدا مأیوس نشوید) حضـرت فرمود: لکن ما اهل بیت رسالت این را نمی گوییم . پرسید پس شما چه می گویید؟ حضرت فرمود ما می گوییم: آیه (ولسوف یعطیک ربّک فترضـی):(فردای قیامت پروردگار تو آن قـدر به تو عطا می کنـد که راضـی شوی) به خدا سوگند منظور شفاعت است، به خدا سوگند شفاعت است».

۷۳.«دخل مولی لاـمرأه علی بن الحسـین (علیهمـا السـلام) علی أبی جعفر (علیه السـلام) یقـال له أبو أیمن فقـال: یغرون النـاس فیقولون شـفاعه محمّـد (صـلی الله علیه وآله)قـال: فغضب أبو جعفر (علیه السـلام) حتی تربـد وجهه ثمّ قـال: ویحک یا أبا أیمن أغرک ان عف بطنـک وفرجـک أمـا واللّه لو قـد رأیت افزاع یوم القیامه لقـد احتجت إلی شـفاعه محمّـد (صـلی الله علیه وآله) ویلک وهل یشفع إلاّ لمن قد وجبت له النار».(۲)

«شخصـی به نام ابو ایمن، بر امام باقر وارد شد وگفت: مردم را مغرور می کنند وگول می زنندو می گویند شفاعت محمد ما را نجات می دهد(در صورتی که هر کس باید به عمل خود چشم امید داشـته باشد) امام (علیه السـلام) ناراحت شد به طوری که رنگش تغییر کرد و به او فرمود: وای بر تو ای ابو ایمن این که شـکم و فرج خود نگـاه داشـته ای و با آنها گناه نکرده ای تو را مغرور کرده است به خدا سوگند اگر ترسـهای روز قیامت را ببینی خواهی دانست که به شفاعت رسول اکرم نیازمندی. وای بر تو آیا جز برای کسی که مستحق جهنم باشد شفاعت می شود».

۱- [۱] تفسیر فرات کوفی، ص ۱۸.

۲- [۲] محاسن برقی، ص ۱۸۳.

حدیث هایی از امام صادق (علیه السلام)

۷۴.از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است :«واللّه لنشفعنّ لشیعتنا واللّه لنشفعنّ لشیعتنا واللّه لنشفعنّ لشیعتنا حتی یقول الناس:(فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم)».(۱)

«به خدا سوگند که شیعیان خود را شفاعت می کنیم ، به خدا سوگند آنان را شفاعت می کنیم، به خدا سوگند آنان را شفاعت می کنیم، تا این که اهل جهنم می گویند: پس برای ما شفاعت کنندگانی نیست...».

۷۵.امام صادق (علیه السلام) می فرماید:«لکلّ مؤمن خمس ساعات یوم القیامه یشفع فیها».(۲)

«برای هر مؤمنی در روز قیامت پنج ساعت است که در آن پنج ساعت شفاعت می کند».

۷۶. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:«شفاعتنا لأهل الکبائر من شیعتنا وأمّا التائبون فانّ اللّه عزّ وجلّ یقول:(ما علی المحسنین من سبیل)».(۳)

«شفاعت ما برای کسانی از شیعیان ما است که مرتکب گناهان بزرگ شده باشند، امّا کسانی که از گناهشان توبه کرده باشند(نیکوکارند ونیکوکاران را ایرادی نیست و) خدای متعال در آیه ۹۱ سوره توبه می فرماید: (ما علی المحسنین من سبیل) بر نیکوکاران راه اشکالی نیست).

۷۷. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «من أنکر ثلاثه أشیاء فلیس من شیعتنا: المعراج والمسائله فی القبر و الشفاعه».(۴)

«هر کس سه چیز را انکار کند، از شیعیان ما نیست:۱. معراج، ۲. سؤال قبر، ۳.

۱- [۱] مناقب ابن شهر آشوب:۲/۱۴.

۲- [۲] صفات الشیعه، صدوق، ص ۱۸۱، حدیث۳۷.

۳- [۳] من لا یحضره الفقیه:۳/۳۷۶.

۴- [۴] امالی صدوق، ص ۱۷۷.

شفاعت».

۷۸. معاویه بن عمار می گوید: «قلت من ذا الذی یشفع عنده إلّابإذنه قال: نحن أُولئك الشافعون».(۱)

«از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از جمله ای که در آیه الکرسی است (کیست که بدون اذن خدا نزد خدا شفاعت کند؟) فرمود : ما هستیم آن شفاعت کنندگان(که به اذن خدا شفاعت می کنند)».

۷۹. از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد: «عن المؤمن هل یشفع فی أهله قال: نعم المؤمن یشفع فیشفع ».(۲)

«آیا مؤمن می تواند برای خویشاوندان خود شفاعت کند؟ حضرت فرمود: آری، مؤمن شفاعت می کند و شفاعت او پذیرفته می شود».

۸۰. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إذا کان یوم القیامه نشفع فی المذنب من شیعتنا فأمّا المحسنون فقد نجاهم اللّه».(۳)

«در روز قیامت ما برای شیعیان گناهکارمان شفاعت می کنیم، امّا نیکوکاران را خدا نجات داده است(وشفاعت نمی خواهند)».

۸۱. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «نمجد ربّنا ونصلّی علی نبیّنا ونشفع لشیعتنا فلا یردنا ربّنا».(۴)

«پروردگار خویش را تمجید می کنیم، و بر پیامبرمان درود می فرستیم، و برای شیعیان خود شفاعت می کنیم، و پروردگار ما (شفاعت) ما را رد نخواهد کرد».

۱- [۱] تفسیر عیاشی:۱/۱۳۶. و با مختصر تفاوت در محاسن برقی ص ۱۸۳ وجود دارد.

۲- [۲] محاسن برقی، ص ۱۸۴.

۳- [۳] فضائل الشیعه، صدوق، ص ۱۵۹، حدیث ۴۵.

۴- [۴] محاسن برقی، ص ۱۸۳، و همین روایت در بحار:ج ۸/۴۱ از کتاب کافی، از امام کاظم (علیه السلام)نقل شده است.

۸۲.امام صادق (علیه السلام) فرمود:«انّ المؤمن لیشفع لحمیمه إلّا أن یکون ناصباً ولو انّ ناصباً شفع له کلّ نبیّ مرسل وملک مقرّب ما شفعوا».(۱)

«مؤمن برای دوست خود شفاعت می کند، مگر این که دوست او دشمن اهل بیت باشد. اگر تمام پیامبران مرسل و فرشتگان مقرب الهی برای شخص ناصبی و دشمن اهل بیت شفاعت کنند شفاعت آنان پذیرفته نمی شود».

۸۳. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «انّ الجار یشفع لجاره والحمیم لحمیمه ولو انّ الملائکه المقرّبین والأنبیاء المرسلین شفعوا فی ناصب ما شفعوا».(۲)

«همسایه، همسایه را و خویش، خویش را شفاعت می کنند. ولی اگر فرشتگان مقرّب الهی و پیامبران مرسل برای ناصبی وکسی که دشمن اهل بیت عصمت و طهارت است شفاعت کنند، شفاعت آنان پذیرفته نمی شود».

۸۴. ابان بن تغلب از امام صادق (علیه السلام) نقل کرد: «انّ المؤمن لیشفع یوم القیامه لأهل بیته فیشفع فیهم حتّی یبقی خادمه فیقول فیرفع سبابتیه یا ربّ خویدمی کان یقینی الحر والبرد فیشفع فیه».(۳)

«مؤمن در روز قیامت برای خانواده، و خاندان خود شفاعت می کند، تا این که فقط خدمتگزار او می ماند آنگاه در حالی که دو انگشت سبابه خود را بلند کرده می گوید پروردگارا خادمم که مرا از گرما و سرما حفظ می کرد، پس شفاعت او در باره خادمش نیز پذیرفته می شود».

۸۵. امام صادق(علیه السلام) در رساله ای که برای اصحاب خود نوشت این طور مرقوم می فرماید:«واعلموا انّه لیس یغنی عنکم من اللّه أحد من خلقه شیئاً لا ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا من دون ذلک فمن سرّه أن ینفعه شفاعه الشافعین

۱- [۱] ثواب الأعمال، ص ۲۵۱.

۲- [۲] محاسن برقی، ص ۱۸۴.

۳- [۳] بحار:۸/۵۶و ۶۱ به نقل از اختصاص مفید، و تفسیر عیاشی با مختصر تفاوت.

عند اللّه فليطلب إلی اللّه أن يرضی عنه».(۱)

«بدانيد که هيچکس برای شما سودی ندارد نه فرشته مقرّب نزد خدا، و نه پيامبر مرسل او و نه افراد ديگر، پس هر کس دوست دارد که شفاعت شفاعت کنندگان برای او سودمند باشد پس از خدا بخواهد که از او راضی شود».

يعنی عمل صالح انجام دهد تا مورد شفاعت شفاعت کنندگان قرار گيرد.

۸۶. امام صادق (عليه السلام) فرمود: «إذا کان يوم القيامه بعث اللّه العالم والعابد فإذا وقفا بين يدی اللّه عزّ وجلّ قيل للعابد انطلق إلی الجنّه وقيل للعالم قف تشفع للنّاس بحسن تأديبک لهم».(۲)

«روز قيامت که عالم و عابد محشور می شوند هنگامی که در پيشگاه الهی می ايستند به عابد گفته می شود برو به سوی بهشت، و به عالم و دانشمند گفته می شود بايست آنهايی را که تعليم و تربيت کرده ای شفاعت کن».

۸۷. امام صادق (عليه السلام) در تفسير آيه :(لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَه إِلّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمن عَهْداً)فرمود: «لا يشفع ولا يشفع لهم ولا يشفعون إلّا من أذن له بولايه أمير المؤمنين والأئمّه من بعده فهو العهد عند اللّه».(۳)

«کسی شفاعت نمی کند، و برای کسی شفاعت نمی شود، و از کسی شفاعت پذيرفته نمی شود، مگر اين که ولايت اميرالمؤمنين و فرزندان معصوم او را دارا باشد و آن است «عهد» نزد پروردگار».

۸۸. امام صادق (عليه السلام) در ضمن حديثی فرمود: «يا معشر الشيعه فلا

۱- [۱] بحار:۸/۵۶; به نقل از عيون أخبار الرضا ، و شايد معنی روايت اين باشد: «بايست، وبه پاداش زحماتی که در دنيا برای تربيت مردم کشيده ای مردم را شفاعت کن».

۲- [۲] تفسير قمی، ص ۴۱۷.

۳- [۳] کافی:۵/۴۶۹ و من لا يحضره الفقيه:۴/۲۸.

تعودون وتتكلون علی شفاعتنا فواللّه لا۔ ینال شفاعتنا إذا رکب هذا (زنا مورد بحث بوده) حتی یصیبه ألم العذاب ویری هول جهنم».(۱)

«ای گروه شیعیان به اتکای شفاعت ما گناه نکنید. زیرا به خدا سوگند شفاعت ما به کسانی که (مثلًا) مرتکب زنا شده باشند نمی رسد، مگر پس از آن که (مدتها) عذابهای دردناک الهی را بچشند و هول و ترس جهنم را ببینند».

۸۹. از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: «عن المؤمن هل له شفاعه ؟ قال: نعم، فقال له رجل من القوم: هل یحتاج المؤمن إلی شفاعه محمّد (صلی الله علیه وآله)یومئذ؟ قال: نعم انّ للمؤمنین خطایا وذنوباً و ما من أحد إلاّ۔ یحتاج إلی شفاعه محمّد یومئذ...».(۲)

«آیا مؤمن شفاعت می کند؟ فرمودند آری، سپس یکی از اهل تسنن از آن حضرت پرسید آیا شخص مؤمن نیازی به شفاعت رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) دارد؟ آن حضرت فرمود: آری، زیرا مؤمنان هم گناه و خطا دارند. و همه افراد در روز قیامت به شفاعت حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)نیازمندند».

۹۰. از امام صادق یا باقر (علیهما السلام) نقل شده است: «فی قوله : (عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً)قال: هی الشفاعه».(۳)

«در تفسیر آیه ۷۹ سوره بنی اسرائیل فرموده اند : مقام محمود که به پیامبر اکرم وعده داده شده همان شفاعت است».

۱- [۱] تفسیر عیاشی: ۲/۳۱۴.

۲- [۲] تفسیر عیاشی:۲/۳۱۴.

۳- [۳] کافی:۳/۲۷۰ و۶/۴۰۱; وتهذیب:۹/۱۰۷، وبا مختصر تفاوت در من لا یحضره الفقیه:۱/۱۳۳ و همین روایت با مختصر تفاوت از امام صادق (علیه السلام) از رسول اکرم صلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم در تهذیب:۹/۱۰۶ وجود دارد.

چند حدیث از امام کاظم (علیه السلام)

۹۱. ابی بصیر می گوید: «قال أبو الحسن الأوّل(علیه السلام) انّه لما حضر أبیالوفاه قال لی: یا بنیّ انّه لا ینال شفاعتنا من استخف بالصلاه».

«امام هفتم (علیه السلام) فرمود: پدرم امام صادق (علیه السلام) هنگام وفاتش به من فرمود: ای فرزند! شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد نمی رسد».

۹۲. امام کاظم (علیه السلام) می فرماید:«کان رسول اللّه (صلی الله علیه وآله) یقول: لا تستخفوا بفقراء شیعه علی فانّ الرجل منهم لیشفع لعدد ربیعه ومضر»(۱).

«رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: به فقرا و تنگدستان شیعیان علی (علیه السلام) استخفاف و بی اعنایی نکنید. زیرا هر یک از آنها برای جمعیتی به اندازه عدد دو قبیله ربیعه و مضر(دو قبیله پر جمعیت عرب) شفاعت می کنند».

۹۳. امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: «شیعتنا الّذین یقیمون الصّلاه ویؤتون الزّکاه ویحجّون البیت الحرام ویصومون شهر رمضان ویوالون أهل البیت ویتبرؤن من أعدائهم... وانّ أحدهم لیشفع فی مثل ربیعه ومضر فیشفعه اللّه فیهم لکرامته علی اللّه عزّوجلّ»(۲).

«شیعیان ما آنهایی هستند که نماز می خوانند، و زکات می دهند، و حج خانه خدا بجا می آورند، و روزه ماه رمضان را می گیرند، و دوست اهل بیت رسالت هستند، و از دشمنان آنان بیزاری می جویند، وهمانا از آنان برای جمعیتی به عدد جمعیت دو قبیله ربیعه و مضر شفاعت می کند و خدای متعال شفاعت او را می پذیرد برای این که نزد خدا گرامی است».

ص : ۴۰۴

۱- [۱] بحار الأنوار:۸/۵۹، چاپ جدید، و با مختصر تفاوت در امالی طوسی، ص ۶۳، وبشاره المصطفی، ص ۵۵ وجود دارد.
۲- [۲] صفات الشیعه، ص ۱۶۴، حدیث پنجم.

چهار حدیث از امام هشتم (علیه السلام)

۹۴. امام رضا (علیه السلام) از علی (علیه السلام) نقل می کند: «من کذب بشفاعه رسولاللّه لم تنله»(۱).

«کسی که شفاعت رسول خدا را تکذیب کند و به آن اعتقاد نداشته باشد شفاعت آن حضرت به او نمی رسد».

۹۵. امام رضا (علیه السلام) می فرماید:«مذنبو أهل التوحید لا یخلدون فی النار ویخرجون منها والشفاعه جائزه لهم...»(۲).

«گناهکارانی که موحد و خداشناس باشند مخلد در آتش نخواهند بود پس از مدتی از آتش خارج می شوند و شفاعت برای آنها رواست».

۹۶. امام رضا (علیه السلام) از پدرانش از امیر مؤمنان و او از پیامبر نقل می کند که رسول گرامی (صلی الله علیه وآله)فرمود: «أربعه أنا لهم شفیع یوم القیامه : المکرم لذریتی والقاضی لهم حوائجهم والساعی فی أُمورهم عند ما اضطروا إلیه والمحبّ لهم بقلبه ولسانه».(۳)

«چهار نفرند که من در روز قیامت شفیعشان خواهم بود:

۱. کسی که ذریه و فرزندان مرا گرامی دارد و احترام کند.

۲. کسی که حوایج آنها را برآورد.

۳. کسی که در انجام کار آنها سعی و کوشش کند هنگامی که به آن کار احتیاج واضطرار دارند.

۴. کسی که آنها را با زبان و دل دوست داشته باشد».

۱- [۱] عیون اخبار الرضا:۲/۶۶.

۲- [۲] عیون اخبار الرضا:۲/۱۲۵.

۳- [۳] عیون اخبار الرضا:۲/۲۴، و با مختصر تفاوت در بشاره المصطفی، ص ۱۴۰ وجود دارد.

۹۷. امام هشتم (علیه السلام) از پدرانش از امیر مؤمنان ، از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل می کند : «من لم یؤمن بشفاعتی فلا أنا له شفاعتی ثمّ قال (علیه السلام) : إنّما شفاعتی لأهل الکبائر من أُمّتی فأمّا المحسنون فما علیهم من سبیل . قال الحسین بن خالد فقلت للرضا (علیه السلام) : یابن رسول اللّه فما معنی قول اللّه عزّوجلّ: (وَلا یَشْفَعُونَ إِلاّلِمَنِ ارْتَضی)؟ قال:لا یشفعون إلاّ لمن ارتضی اللّه دینه».(۱)

«هر کس به شفاعت من ایمان نداشته باشد او را شفاعت نمی کنم، سپس فرمود: شفاعت من برای آن افراد از امت من است که مرتکب گناهان بزرگ شده اند. و امّا نیکوکاران که خود اهل نجات هستند. حسین بن خالد راوی حدیث می گوید: به امام هشتم (علیه السلام) گفتم پس معنای این آیه (وَلا یَشْفَعُونَ إِلاّلِمَنِ ارْتَضی) :«شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که مورد رضایت خدا باشد» چیست؟ حضرت فرمود: معنایش این است که شفاعت نمی کنند جز برای کسی که دین او مورد رضایت و پسند خدا باشد،(و مسلمان هر چه گناه کار باشد دین او مورد پسند خداوند است)».

جمله ای از امام دهم (علیه السلام)

۹۸. امام دهم (علیه السلام) در زیارت جامعه می فرماید:«ولکم الموده الواجبه والدرجات الرفیعه والمقام المحمود والمقام المعلوم عند اللّه عزّوجلّ والجاه العظیم والشأن الکبیر والشفاعه المقبوله...».(۲)

«برای شما (ائمه اطهار) است مودتی که قرآن واجب کرده است، و درجه های بلند و مقام محمود و مقام معلوم در نزد خدا و قدر و منزلتی بزرگ و شفاعت مورد قبول».

۱- [۱] امالی صدوق، ص ۵.

۲- [۲] من لا یحضره الفقیه:۲/۶۱۶.

حدیثی از امام عسکری (علیه السلام)

۹۹. از امام حسن عسکری از امیرمؤمنان (علیهما السلام) روایت شده است که در ضمن حدیثی فرمود: «لا یزال المؤمن یشفع حتی یشفع فی جیرانه وخلطائه ومعارفه...».(۱)

«مؤمن پیوسته شفاعت می کند تا شفاعت او درباره همسایه ها و دوستان و آشنایانش پذیرفته می شود».

جمله ای از امام زمان (علیه السلام)

۱۰۰. امام زمان (علیه السلام) در صلواتی از آن حضرت رسیده است می فرماید:

«اللّهمّ صلّ علی سیّد المرسلین و خاتم النبیّین وحجّه ربّ العالمین... المرتجی للشّفاعه».(۲)

«بارالها! درود بفرست بر آقای پیامبران مرسل و آخرین پیامبران وحجت خدای عالمیان... همان که امید به شفاعت او هست».

۳. چند توضیح در باره روایات شفاعت

۱. از روایات بخوبی برمی آید که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) و پیشوایان معصوم (علیهم السلام) نخواسته اند با این گفتارها مردم را به گناه و خلافکاری جری کنند و به آنها جرأت معصیت بدهند، بلکه منظور بیان یک واقعیتی است که در جهان پس از مرگ واقع خواهد شد و از این رو در برخی از روایات تصریح یا اشاره شده است که مردم نباید به اتکای شفاعت، خود را به گناه آلوده کنند و از انجام

۱- [۱] بحارالأنوار: ۸/۴۴، چاپ جدید.

۲- [۲] مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص ۲۸۴.

وظایف دینی سرپیچی نمایند. به حدیث ۲۱ ،۲۶ ،۳۷، ۵۵ ،۷۳، ۸۵، ۸۸ و ۹۱ مراجعه شود.

۲. در روایت ۲و ۴۷ که از طریق شیعه و سنی هر دو وارد شده است مقام شفاعت از امتیازات رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) شمرده شده، با این که در روایات دیگر، سایر پیامبران (علیهم السلام) هم به عنوان شفاعت کننده معرفی شده اند جمع بین این دو دسته از روایات به این است که: می توان گفت مقام شفاعتی که برای رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) ثابت است; عمومیتی دارد که عمومیّت از امتیازات آن حضرت است و به عبارت دیگر در موارد ویژه ای رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) می تواند شفاعت کند که سایر پیامبران اجازه شفاعت کردن ندارند و کوتاه سخن این که چون مقام آن حضرت از همه بالاتر است مقام شفاعت آن حضرت هم از همه بالاتر و گسترده تر می باشد، از این رو در حدیث ۱۲ خواندیم که پیامبر فرمود: هنگامی که قیامت برپا شود من پیشوای انبیا و سخنگو و صاحب شفاعت ایشان هستم.

۳. این که در روایات مربوط به شفاعت مؤمنین عبارات مختلفی آمده است در برخی آمده است که، مؤمن جمعیتی بیش از جمعیت دو قبیله بزرگ عرب را شفاعت می کند (حدیث ۳۲) و در برخی آمده است بیش از یک قبیله بزرگ (حدیث ۳۱) و در برخی یک قبیله (حدیث ۳۴) و در برخی ۴۰ نفر (حدیث ۵۴) و در برخی ۳۰ نفر (حدیث ۷۱) و در برخی ۱۰ نفر(حدیث ۲۹) و در برخی دو نفر و یک نفر، گویا به خاطر درجات ایمان و بیش وکمی اعمال صالحه آنها است چنان که در روایت (۷۰) خواندیم:«یشفع الرجل فی القبیله ویشفع الرجل لأهل البیت ویشفع الرجل للرجلین علی قدر عمله» و در واقع باید گفت:

هر که در این بزم مقرّب تر است *** جام شفا(عت) بیشترش می دهند

۴. این که در قسمتی از روایات خواندیم روزه، امانت، تقوا، صلوات و درود بر محمد و آل او فرستادن، قرائت قرآن و توسل به رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) از انسان شفاعت می کند بنابر تجسم اعمال معنایش بسیار روشن است و احتیاجی به توضیح ندارد.

۵. در برخی از روایات مانند (حدیث ۸۹) آمده است که روز قیامت همه مردم به شفاعت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نیازمند هستند; و در مقابل از برخی روایات مانند (حدیث ۷۶ ، ۸۰ و۹۷) برمی آید که، کسانی که گناهکار نباشند و یا از گناه توبه کرده باشند بدون شفاعت اهل نجات هستند جمع میان این دو دسته روایات به این است که بگوییم رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) دو جور شفاعت دارد:

الف. شفاعتی که عمومی است و دامنه اش حتی پیامبران را هم می گیرد یعنی همه افراد حتی پیامبران به توسط آن بزرگوار از رحمت الهی برخوردار می شوند و نتیجه آن ترفیع درجه و نیل به مقامات بلند خواهد بود و شفاعت به این معنی درباره همه متصور است.

ب. شفاعت به معنای خاص که مربوط به گناهکارانی است که بدون توجه از دنیا رفته باشند. وواضح است که نیکوکاران و کسانی که اهل گناه نبوده و یا اگر بوده اند توبه کرده اند بدون شفاعت وارد بهشت می شوند و بلکه همانطور که از روایات استفاده می شود خودشان، دیگر افراد را شفاعت می کنند.

۶. روایات شفاعت چهار دسته است:

دسته اول: روایاتی است که می گوید شفاعت باعث می شود که شخص گناهکار از رفتن به جهنم بخشوده شود.

دسته دوم: روایاتی است که دلالت می کند بر این که شفاعت موجب

می شود گناهکاری که به جهنم رفته است از جهنم نجات یابد.

دسته سوم: روایاتی است که از آنها استفاده می شود برخی از گناهکاران پس از آن که مدتها در جهنم می مانند آنگاه اذن داده می شود که شفاعت کنندگان، آنان را شفاعت کنند (به روایت ۲۶ مراجعه شود).

دسته چهارم: روایاتی است که می گوید عده ای اصلاً شفاعت نمی شوند وبرای همیشه باید در عذاب و جهنم باشند.

بنابراین روایاتی که می گویند هر کس ذره ای ایمان داشته باشد شفاعت می شود با روایاتی که می گویند کسی که مثلاً نماز را سبک بشمارد شفاعت نمی شود منافات ندارد، زیرا کسی که ایمان به خدا داشته باشد سرانجام شفاعت خواهد شد امّا ممکن است سالیان دراز به خاطر برخی از گناهان وخلافکاریهایش معذب باشد تا اجازه شفاعت او صادر گردد.

۷. برخی از روایاتی که در این بخش نقل شد مورد قبول همه مسلمانان است و واضح است که چنین روایتی برای هر شخص با انصافی اطمینان آور است مثلاًـ مرحوم طبرسی درباره حدیث «ادخرت شفاعتی لأهل الکبائر من أُمّتی » که از رسول اکرم روایت شده می نویسد: این روایت را همه مسلمین (سنی و شیعه) قبول کرده اند.(۱)

۸. پس از مطالعه و دقت در این روایات به این نتیجه می رسیم که روایات تفصیل همان مطالبی هستند که اجمالاً از آیات قرآن مجید استفاده می شود(به بحث شفاعت از نظر قرآن مراجعه کنید) و روایاتی که قرآن مجید مضامین آنها را تأکید کند احتیاج به بحث در سند ندارند به ویژه که در این مقاله در صدد اثبات جزئیاتی که در روایات آمده است نبوده و نیستیم.

۱- [۱] مجمع البیان:۱/۱۰۴.

۴. مدارک روایات شفاعت

اشاره

در پایـان لازم است به نام و خصوصیات کتابهایی که متون احادیث را، از آن کتابها گرفته ایم اشاره کنیم تا روشن گردد که این روایات از مدارک معتبر و دست اول شیعه و سنی نقل شده است.

کتاب های شیعه:

۱. کافی، تألیف محمد بن یعقوب کلینی، متوفای ۳۲۸ چاپ آخوندی.

۲. من لا یحضره الفقیه، تألیف شیخ صدوق، متوفای ۳۸۱، چاپ نجف.

۳. تهذیب الأحکام، تألیف شیخ طوسی، متوفای ۴۶۰ ، چاپ نجف.

۴. صفات الشیعه، تألیف شیخ صدوق، چاپ نجف.

۵. فضائل الشیعه، تألیف شیخ صدوق، چاپ نجف.

۶. ثواب الأعمال، تألیف شیخ صدوق،چاپ غفاری.

۷. امالی، تألیف شیخ صدوق، چاپ قم.

۸. عیون اخبار الرضا، تألیف شیخ صدوق، چاپ قم.

۹. خصال، تألیف شیخ صدوق، چاپ غفاری.

۱۰. امالی، تألیف شیخ طوسی، چاپ قدیم.

۱۱. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، (سده سوم)، چاپ خشتی.

۱۲. تفسیر عیاشی، (سده سوم)، چاپ قم.

۱۳. نهج البلاغه علی (علیه السلام) ، تألیف سید رضی، متوفای ۴۰۶، چاپ

ص : ۴۱۱

مصر با شرح عبده.

۱۴. تفسیر مجمع البیان، تألیف شیخ طبرسی، متوفای ۵۴۸، چاپ اسلامیه.

۱۵. مناقب ابن شهر اشوب، متوفای ۵۸۸، چاپ نجف.

۱۶. بشاره المصطفی، تألیف عماد الدین طبری ، (سده ششم)، چاپ دوم ، نجف.

۱۷. محاسن برقی،(سده سوم) ،چاپ تهران.

۱۸. تفسیر فرات کوفی، (سده سوم)، چاپ نجف.

۱۹. اختصاص، تألیف شیخ مفید، متوفای ۴۱۳، چاپ تهران.

۲۰. صحیفه سجادیه، دعاهای حضرت سجاد (علیه السلام) ، چاپ آخوندی.

۲۱. مصباح المتهجد، شیخ طوسی،چاپ قدیم.

و بدین مدارک ما از کتابهای شیعه مربوط به سده سوم تا ششم هجری می باشد.

کتاب های اهل تسنن:

۲۲. صحیح بخاری، تألیف محمد بن اسماعیل بخاری، متوفای ۲۵۶، چاپ کتاب الشعب ۹ جزء در سه جلد.

۲۳. صحیح مسلم، متوفای ۲۶۱، چاپ مصر۱۳۳۴ه_.ق، ۸ جزء در دوجلد.

۲۴. مسند احمد حنبل، متوفای ۲۴۱، چاپ مصر در شش جلد.

۲۵. سنن ترمذی، متوفای ۲۷۹، چاپ ۱۳۸۴ ه_.ق، ۵ جزء در سه جلد.

۲۶. سنن دارمی، متوفای ۲۵۵، چاپ دمشق ۱۳۴۹هـ. ق، در دو جلد.

۲۷. سنن ابن ماجه، متوفای ۲۷۳، چاپ مصر ۱۳۷۲ در ۲ جلد.

۲۸. سنن نسائی، متوفای ۳۰۳، چاپ اول ۸ جز در ۴ جلد.

۲۹. سنن ابی داوود، متوفای ۲۷۵ ، چاپ اول در ۲ جلد.

۳۰. موطأ مالک، متوفای ۱۷۹، چاپ مصر ۱۳۷۰ دو جز در یک جلد.

و بدین ترتیب مدارک ما از کتابهای اهل تسنن مربوط به سده دوم تا چهارم می باشد.

بحث در اسناد احادیث این باب از هدف این رساله خارج است ولی اتقان متون احادیث و کثرت آنها و نیز نقل شدن از کتابهای معتبر شیعه و سنی، ما را از بحث در اطراف سند آنها بی نیاز می سازد.

شفاعت کنندگان و شفاعت شوندگان از نظر قرآن و احادیث

اشاره

هدف از گشودن این بخش این است که با شناخت شفیعان و آشنایی با خصوصیات افرادی که مورد شفاعت قرار می گیرند، بدانیم که شفاعت در قرآن و احادیث اسلامی بسیار حساب شده است و هرگز اعتقاد به آن مایه جرأت بر گناه نمی گردد بلکه سبب می شود که تا حدودی خود را از آلودگی حفظ کرده تا زمینه شفاعت را از بین نبریم.

شفیعانی که در این بخش خواهیم شناخت نحوه شفاعت برخی از آنان با برخی دیگر کاملاً تفاوت دارد. مثلاً نخستین شفیع انسان در درگاه الهی اطاعت و فرمانبرداری او است و به طور مسلم نحوه شفاعت اطاعت، با شفاعت کردن پیامبران و اولیای خدا تفاوت دارد.

امّا از آنجا که نتیجه همگی آمرزش گناهان افراد و تکامل و تعالی آنان است در روایات از همه آنها به شفیع و شفاعت کننده تعبیر شده است. ما نیز به پیروی از احادیث اسلامی، در این بخش همگی را تحت این عنوان می آوریم هر چند برخی از آنها شفیع اصطلاحی نخواهند بود.

۱ . شفیعان درگاه الهی

۱. اطاعت خدا

علی (علیه السلام) می فرماید: «فاجعلوا طاعه اللّه... شفیعاً لدرک طلبتکم...».

ص : ۴۱۴

«برای رسیدن به خواسته های خود (سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت) اطاعت خدا را شفیع خود قرار دهید».(۱)

۲. توبه و بازگشت به خدا

علی (علیه السلام) می فرماید:

«لا شفیع أنجح من التوبه».(۲)

«شفیعی پذیرفته شده تر از توبه نیست».

«لا شافع أنجح من الاعتذار».(۳)

«شفیعی پذیرفته شده تر از عذرخواهی نیست».

از این قبیل روایات بخوبی استفاده می شود که انسان بیش از هر چیز بایـد در اطاعت خـدا بکوشد و اگر گناهی از او سـر زده است به توبه و استغفار بپردازد و عمل خویش را بزرگترین شفاعت کننده خود بداند نه این که به بهانه اعتقاد به شفاعت، خود را به گناه آلوده ساخته و در انجام وظایف دینی کوتاهی کند.

۳. رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله)

قرآن مجید به رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) خطاب نموده و می گوید:

(وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی) .(۴)

«در روز قیامت آنقدر پروردگار به تو عطا می کند (و گنهکاران را به تو می بخشد)

۱- [۱] نهج البلاغه:۲/۱۹۹، خطبه ۱۹۳.

۲- [۲] نهج البلاغه:۳/۲۴۲.

۳- [۳] غرر الحکم ودرر الکلم آمدی:۶/۳۸۵، ط دانشگاه.

۴- [۴] ضحی/۵.

که راضی و خشنود گردی».

و نیز قرآن مجید به آن حضرت خطاب کرده و می گوید:

(وَمِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَهً لَکَ عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً).(۱)

«بخشی از شب را با خواندن نماز نافله بیدار باش، تا پروردگارت تو را به مقام شفاعت برانگیزد».

و نیز از برخی آیات دیگر مانند آیه (۶۴) سوره نساء و آیه (۸۷) سوره مریم و آیه (۸۶) سوره زخرف و آیه (۵) سوره منافقون; شافع بودن رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) استفاده می شود و توضیح هر یک از این آیات در فصل های پیش گذشت.

بعد از آیات قرآن، در بسیاری از روایات از جمله در ۵۲ روایت از روایاتی که در بخش پیش ذکر شد به شافع بودن رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)تصریح شده است که به یکی از آنها در اینجا اکتفا می شود.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «ادخرت شفاعتی لأهل الکبائر من أُمّتی».(۲)

«شفاعت خود را برای گناهکاران از امتم که مرتکب گناهان بزرگ شده باشند ذخیره کرده ام».

۴. امیرمؤمنان (علیه السلام)

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «انّی لاشفع یوم القیامه فأشفع ویشفع علی فیشفع...».(۳)

۱- [۱] اسراء/۷۹.

۲- [۲] مجمع البیان:۱/۱۰۴ و نیز رجوع کنید به روایتهای ۱تا ۱۷ و ۳۶ تا ۴۰ وروایات ۴۶ تا ۴۸، ۵۰ تا ۵۳، ۵۸، ۶۵، ۶۷ تا ۶۹، ۷۲ و۷۳.

۳- [۳] مناقب ابن شهر اشوب:۲/۱۵.

«من در روز قیامت شفاعت می کنم و شفاعتم پذیرفته می شود و علی هم شفاعت می کند و شفاعت او نیز پذیرفته می شود...».

و علی (علیه السلام) فرمود: «لنا شفاعه ولأهل مودتنا شفاعه».(۱)

«ما شفاعت می کنیم و دوستان ما هم شفاعت می کنند».

و نیز به روایت های شماره ۵۶ و۶۵ که با عنوان اهلبیت (علیهم السلام) است مراجعه فرمایید.

۵. فاطمه زهرا (علیها السلام)

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود:

«أیّما امرأه صلّت فی الیوم واللیله خمس صلوات وصامت شهر رمضان وحجت بیت اللّه الحرام وزکت مالها وأطاعت زوجها ووالت علیّاً بعدی دخلتالجنّه بشفاعه ابنتی فاطِمه...».(۲)

«هر زنی که نمازهای پنجگانه اش را بخواند و روزه ماه رمضان را بگیرد و در صورت استطاعت به زیارت خانه خدا برود و زکات مالش را بدهد و از همسرش اطاعت کند و پس از من علی را به امامت قبول داشته باشد چنین زنی به شفاعت دخترم فاطمه وارد بهشت خواهد شد».

و نیز به روایت های شماره ۵۱ و ۵۶ مراجعه کنید.

۶. یازده فرزند معصوم علی و زهرا (علیهم السلام)

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در روایتی فرمود: «ویشفع أهل بیتی فیشفعون».(۳)

«واهل بیت من شفاعت می کنند وشفاعت شان پذیرفته می شود».

۱- [۱] خصال صدوق، ص ۶۲۴.

۲- [۲] امالی صدوق، ص ۲۹۱.

۳- [۳] مناقب ابن شهر اشوب:۲/۱۵و مجمع البیان۱/۱۰۴.

و نیز پیامبر فرمود: «الشفعاء خمسه... ونبیّکم وأهل بیت نبیّکم».(۱)

«شفاعت کنندگان پنج نفر هستند...۴. پیامبر شما، ۵. اهل بیت پیامبرتان».

و همچنین از روایت های شماره ۵۶، ۸۰ و۹۱ بر می آیدکه مقصود از «اهل بیت پیامبر» امامان معصوم هستند که دارای مقام شفاعت می باشند».(۲)

۷. پیامبران الهی

قرآن مجید می فرماید:

(وَقالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ* لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَولِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ* يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْديهِمْ وَما خَلْفَهُمْ وَلا يَشْفَعُونَ إِلّا لِمَنِ ارْتَضى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ) .(۳)

«وگفتند خداوند فرزند برای خود اختیار کرده است (آنان را که آنها فرزند خدا پنداشته اند مانند فرشتگان و عیسی (علیه السلام)) بندگان گرامی خدا هستند، و هرگز در گفتار بر اوسبقت نمی گیرند و به فرمان او عمل می کنند خداوند ازپیش رو وپشت سر آنها آگاه است و آنان جز درباره کسانی که مورد پسند خدا باشند شفاعت نمی کنند».

چون عیسی (علیه السلام) از کسانی است که مسیحیان او را فرزند خدا پنداشته اند از این رو او یکی از مصادیق این آیه می باشد که مقام شفاعت را دارا است.

۱- [۱] مناقب ابن شهر اشوب:۲/۱۴.
۲- [۲] با دقت در آیات مربوط به شفاعت واضح می شود که از برخی آیات مانند آیه ۸۶ سوره زخرف، و آیه ۸۷ سوره مریم، می توانیم استفاده کنیم که علی و زهرا ویازده فرزند آنان (علیهم السلام) مقام شفاعت را دارند.
۳- [۳] انبیاء/۲۶_ ۲۸ .

و نیز خدای متعال می فرماید:

(وَلا یَمْلِکُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَهَ إِلاّ مَنْ شَهِدَ بِالحَقِّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ) .(۱)

«کسانی که جز خدا مورد پرستش واقع می شوند (مانند بتها و فرشتگان ومسیح (علیه السلام)) مالك شفاعت نیستند مگر آن گروه که به حق گواهی دهند و به آن عالم باشند».

واضح است که از مصادیق روشن (مَنْ شَهِدَ بِالحَقِّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ) پیامبران الهی هستند پس این آیه تمام پیامبران بویژه حضرت مسیح را به عنوان شفاعت کننده معرفی می کند.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «یشفع الأنبیاء فی کلّ من کان یشهد أن لا إله إلاّ اللّه مخلصاً».(۲)

«پیامبران برای کسانی که از روی اخلاص به یگانگی خدا گواهی می داده اند شفاعت می کنند».

علی (علیه السلام) می فرماید:

«ثلاثه یشفعون إلی اللّه عزّ وجلّ فیشفعون: الأنبیاء...».(۳)

«سه دسته هستند که در پیشگاه خداوند شفاعت می کنند وشفاعت آنان پذیرفته می شود: ۱. پیامبران و ...».

و نیز به روایتهای شماره ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲ و ۲۳ مراجعه شود.

۱- [۱] زخرف/۸۶.

۲- [۲] مسند احمد:۳/۱۲.

۳- [۳] خصال صدوق،ص ۱۵۶.

۸. فرشتگان

علاوه بر آیات ۲۶ــ ۲۸ سوره انبیاء و آیه ۸۶ سوره زخرف که در پیش یاد کردیم و آیه ۲۶ سوره نجم; قسمتی از روایات هم بر شفیع بودن فرشتگان دلالت می کنند.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «یشفع النبیّون و الملائکه...».(۱)

«پیامبر وفرشتگان و... شفاعت می کنند».

و روایتهای شماره ۲۱، ۲۲ و ۲۵ همین مطلب را تأیید می کند.

۹. شهدای راه خدا و دین

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «یشفع یوم القیامه الأنبیاء ثمّ العلماء ثمّالشهداء».(۲)

«روز قیامت، پیامبران و دانشمندان دینی وشهیدان راه خدا شفاعت می کنند».

ونیز فرمود: «یشفع الشهید فی سبعین إنساناً من أهل بیته».(۳)

«شهید راه خدا، برای هفتاد نفر از خویشاوندان خود شفاعت می کند».

و در روایتهای شماره ۲۰، ۲۲، ۲۸ و۵۷ نیزبه شفیع بودن شهیدان راه خدا تصریح شده است.

۱۰. دانشمندان و علمای دین

علی (علیه السلام) از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت می کند:

«ثلاثه یشفعون إلی اللّه عزّ وجلّ فیشفعون الأنبیاء ثمّ العلماء

۱- [۱] صحیح بخاری:۹/۱۶۰.

۲- [۲] سنن ابن ماجه:۲/۱۴۴۳.

۳- [۳] سنن ابی داوود:۲/۱۵.

ثمّ الشهداء».(۱)

«سه دسته هستند که در پیشگاه خداوند شفاعت می کنند و شفاعت آنان پذیرفته می شود:۱. پیامبران، ۲. دانشمندان دینی، ۳. شهدای راه خدا».

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«إذا کان یوم القیامه بعث اللّه العالم والعابد فإذا وقفا بین یدی اللّه عزّوجلّ قیل للعابد انطلق إلی الجنّه و قیل للعالم قف تشفع للناس بحسن تأدیبک بهم».(۲)

«روز قیامت که عالم وعابد محشور می شوند هنگامی که در پیشگاه الهی می ایستند به عابد گفته می شود برو به سوی بهشت و به عالم و دانشمند گفته می شود بایست و آنها را که تعلیم و تربیت کرده ای شفاعت کن».

ونیز در روایت شماره ۲۰ دقت نظر کنید.

۱۱. متعلمان و حافظان قرآن که به آن عمل می کنند

علی (علیه السلام) از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) نقل می کند:

«من تعلم القرآن فاستظهره فأحل حلاله وحرّم حرامه أدخله اللّه به الجنّه وشفّعه فی عشره من أهل بیته کلّهم قد وجبت له النار».(۳)

«کسی که قرآن را یاد بگیرد و حفظ کند و حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بداند (مقید به احکام قرآن باشد) خداوند او را به واسطه اهل قرآن بودن اهل بهشت قرار می دهد و شفاعت او

۱- [۱] خصال صدوق، ص ۱۵۶.

۲- [۲] بحار:۸/۵۶.

۳- [۳] سنن ترمذی:۴/۲۴۵.

را درباره ده نفر از خویشاوندانش که همه مستحق آتش باشند می پذیرد».

۱۲. خویشاوندان

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «الشفعاء خمسه... والرحم».(۱)

«شفاعت کنندگان پنج طایفه اند... که یکی از آنان را باید خویشاوندان شمرد».

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «یشفع الحمیم لحمیمه».(۲)

«خویشاوند، خویشاوند خود را شفاعت می کند».

۱۳. همسایگان

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «انّ الجار یشفع لجاره».(۳)

«همسایه، همسایه خود را شفاعت می کند».

و نیز روایت شماره ۹۲ همین موضوع را تأکید می کند.

۱۴. افراد با ایمان; شیعیان

در بسیاری از روایات مربوط به شفاعت با بیانهای مختلف به شفیع بودن مؤمنان و شیعیان تصریح شده است که شانزده روایت آن، با شماره های ۱۸، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۵۴، ۷۹، ۸۴، ۸۸، ۹۲و ۹۳ در بخش روایات یاد شده است که ما در اینجا فقط به نقل یکی از آنها اکتفا می کنیم.

۱- [۱] مناقب:۲/۱۴; متن کامل روایت، در شماره ۵۱، بخش روایات نقل شده است.

۲- [۲] محاسن برقی، ص ۱۸۴.

۳- [۳] محاسن برقی، ص۱۸۴; واضح است که خویشاوند و همسایه ای می تواند از همسایه و خویشاوند خود شفاعت کند که، خودش و نیز خویشاوند وهمسایه اش از اهل ایمان باشند.

از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد:

«عن المؤمن هل یشفع فی أهله؟ قال: نعم المؤمن یشفع فیشفع».(۱)

«آیا مؤمن می تواند برای خویشاوندان خود شفاعت کند؟ آن حضرت فرمود: آری مؤمن شفاعت می کند و شفاعت او پذیرفته می شود».(۲)

۱۵. قرآن مجید

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «تعلموا القرآن فانّه شافع لأصحابه یومالقیامه».(۳)

«قرآن را بیاموزید، زیرا قرآن در روز قیامت اهل قرآن را شفاعت می کند».

علی (علیه السلام) فرمود: «اعلموا انّ القرآن شافع ومشفع... وانّه من شفَّع له القرآن یوم القیامه شُفِّع فیه».

«بدان(۴)ید که قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعت او پذیرفته می شود... و قرآن بر ای هر کس در روز قیامت شفاعت کند شفاعتش درباره او پذیرفته می شود».

و نیز به روایتهای شماره ۴۴و ۴۵ مراجعه شود.

۱۶. امین بودن

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «الشفعاء خمسه القرآن والرحم والأمانه...».(۵)

۱- [۱] محاسن برقی،ص ۱۸۴.

۲- [۲] از برخی از روایات برمی آید که برخی از صفات و کارهایی است که اگر مؤمن به آنها آلوده باشد از شفاعت کردن محروم می گردد، به حدیث شماره ۴۲ مراجعه شود.

۳- [۳] مسند احمد:۶/۴۴۸.

۴- [۴] نهج البلاغه، خطبه ۱۷۱.

۵- [۵] مناقب ابن شهر اشوب:۲/۱۴.

«شفاعت کنندگان پنج طایفه اند: ۱. قرآن، ۲.خویشاوندان، ۳. امین بودن و ...».

۱۷. توسل به رسول گرامی (صلی الله علیه وآله)

امام چهارم (علیه السلام) در دعایی این طور می گوید:

«صلّ علی محمّد وآله واجعل توسلی به شافعاً یوم القیامه نافعاً انّک أنت أرحم الرّاحمین».(۱)

«بارالها درود بر محمد و آل او بفرست و توسل مرا به او، شفیع من گردان در روز قیامت که مرا سود دهد. تویی از همه مهربانان مهربانتر».

۱۸. روزه

پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«الصّیام والقرآن یشفعان للعبد یوم القیامه، یقول الصیام أیّ ربّ منعتهالطعام والشهوات بالنهار فشفعنی فیه...».(۲)

«روزه و قرآن برای کسی که روزه گرفته و در شبها قرآن تلاوت کرده است شفاعت می کنند. روزه می گوید: پروردگارا !من این شخص را از خوردن غذا و انجام شهوات در روز مانع شدم. پس شفاعت مرا درباره او بپذیر...».

۱۹. درود فرستادن بر محمد و آل او

از امام سجاد (علیه السلام) در دعای ۳۱ صحیفه این طور نقل شده است:

«صلّ علی محمّد وآله صلاه تشفع لنا یوم القیامه ویوم الفاقه إلیک».(۳)

۱- [۱] ملحقات صحیفه سجادیه، ص ۲۲۹.

۲- [۲] مسند احمد:۲/۱۷۴.

۳- [۳] صحیفه سجادیه، ص ۱۶۵.

«بارالها بر محمد و آل او درود بفرست. درودی که برای ما در روز قیامت و روز نیازمندی به تو شفاعت کند».

۲۰. خداوند متعال شفاعت می کند

از برخی روایات استفاده می شود که پس از شفاعت شفاعت کنندگان، خدای متعال خودش شفیع گناهکاران می شود و آنان را از عذاب نجات می دهد.

پیامبر گرامی فرمود:

«یشفع النبیّیون والملائکه والمؤمنون فیقول الجبار بقیت شفاعتی...».(۱)

«پیامبران و فرشتگان و مؤمنان شفاعت می کنند. آنگاه خدای متعال می فرماید: شفاعت من باقی مانده است یعنی گروهی از آنان که به شفاعت شفاعت کنندگان نجات نمی یابند باز مشمول رحمت الهی می شوند».

و در دعای ابوحمزه ثمالی که از امام سجاد (علیه السلام) نقل می کند این جمله را می بینیم:

«حبی لک شفیعی إلیک».

«و دوستی من به تو، شفیع من به سوی تو است».

«...اللّهمّ صلّ علی محمّد وآله وشفّع فی خطایای کرمک... اللّهمّ لا شفیع لی إلیک فلیشفع لی فضلک...».

«بارالها بر محمد وآل او درود بفرست وکرمت را شفیع گناهانم گردان... بارالها شفیعی ندارم فضلت را شفیع من گردان».

۱- [۱] صحیح بخاری:۹/۱۶۰.

از این قبیل روایات و دعاها استفاده می شود که صحیح است خدا و فضل وکرم او را شفیع و شفاعت کننده بنامیم و نیز آیه (قُلْ للّهِ الشَّفاعَهُ جَمیعاً) و امثال آن گواهی می دهد که شفاعت از آن خدا است و هرکس یا هر چیز که درباره شخصی شفاعت می کند این مقام را خدای متعال به او داده است پس شفیع اصلی خود او است.(۱)

۲. چه گروهی مورد شفاعت قرار می گیرند؟

اشاره

از آیات قرآن مجید مانند: (لا یَشْفَعُونَ إلاّ لِمَنِ ارْتَضی) و از روایاتی که در بخش «شفاعت در احادیث اسلامی» خواندیم استفاده می شود; تمام کسانی که به خدا ایمان داشته و با رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)و اهل بیت او دشمنی نداشته باشند مشمول شفاعت می گردند. البته برخی از افراد به خاطر سوابق نیکشان زودتر از این رحمت الهی بهره مند می شوند و برخی دیرتر، امّا در هر صورت سرانجام این دریچه رحمت به سوی آنان باز خواهد شد.

و این که در قسمتی از روایات می خوانیم هر کس یک ذره ایمان داشته باشد شفاعت می شود ولی در برخی دیگر از روایات می خوانیم که مثلاً سبک شمردن نماز، خیانت، زنا وستم; مانع از شفاعت می شوند این دودسته از روایات همان طور که قبلاً گفته شد با هم تنافی ندارند، زیرا مقصود از دسته

۱- [۱] و نیز در روایتی وارد شده است که کودک سقط شده در روز قیامت، پدر و مادر خود را شفاعت می کند و می گوید تا آنها وارد بهشت نشوند من وارد نخواهم شد. به المیزان:۱/۱۸۲ مراجعه شود.

دوم این است که این گناهان باعث می شود انسان مـدتها در عـذاب بماند و از شـفاعت محروم باشد نه این که اصـلاً شـفاعت نشود و روایـات دسـته اول می گویـد هر کس ایمـان به خـدا داشـته باشـد و دین او مورد رضـایت و پسـند الهی باشـد بالأخره شفاعت شفاعت کنندگان موجب نجات او می شود.

و فقط کفر و دشـمنی با رسول اکرم و اهل بیت او است که به طور کلی انسان را از شـفاعت محروم می کنـد و اینک آنان که شفاعت نمی شوند:

۱. کافر شفاعت نمی شود

همانطور که در بخش «شـفاعت از نظر قرآن مجیـد» گذشت، از آیه ۵۳ سـوره اعراف، و آیه ۹۸ تا ۱۰۱ سوره شعراء، ونیز آیه ۴۶ سوره مـدثر، اسـتفاده می شود که روز قیامت کافر ومشـرک شـفاعت نمی شونـد وشـفاعت شـفاعت کنندگان به حال آنان سودی نخواهد داشت، در بسیاری از روایات هم به این موضوع تصریح شده است.

امام حسن (علیه السلام) می فرماید:

«انّ النبیّ(صـلی الله علیه وآله) قـال فی جواب نفر من الیهود سـألوه عن مسائـل: وأمّا شـفاعتی ففی أصـحاب الکبائر ما خلا أهل الشرک والظلم».(۱)

«رسول گرامی (صـلی الله علیه وآله) در ضـمن پاسخ آن دسته از یهود که مسایلی از آن حضرت پرسیده بودند فرمود: شفاعت من برای کسـانی است که مرتکب گناهان بزرگ شـده باشـند جز شـرک به خـدا وسـتمکاری (که این دو مانع از شـفاعت می گردد)».

از امام هشتم (علیه السلام) پرسیدند که معنای این آیه (لا یَشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضی)(۲): «شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که مورد رضایت خدا باشد» چیست؟

۱- [۱] خصال صدوق، ص ۳۵۵.

۲- [۲] انبیاء/۲۸.

فرمود: معنایش این است شفاعت نمی کنند جز برای کسی که دین او مورد رضایت و پسند خدا باشد(۱) (واضح است که مشرک و کافر دین مورد پسند خدا را ندارند).

و نیز در روایاتی که به شماره های ۱، ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۴و ۲۷ در بخش «شفاعت در احادیث اسلامی» خواندیم به همین موضوع «کافر شفاعت نمی شود» اشاره شده است مراجعه شود.

۲. ستمگر شفاعت نمی شود

قرآن مجید می فرماید:

(...ما لِلظّالِمینَ مِنْ حَمیم وَلا شَفیع یُطاع) .(۲)

«برای ستمگران دوست وشفاعت کننده ای که شفاعت او پذیرفته شود نیست».

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«أمّا شفاعتی ففی أصحاب الکبائر ما خلا أهل الشرک و الظّلم».(۳)

«شفاعت من برای کسانی است که مرتکب گناه بزرگ شده باشند جز شرک وستمکاری.(که این دو مانع از شفاعت می باشند)».

۳. دشمنان خاندان رسالت شفاعت نمی شوند

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«لو انّ الملائکه المقربین والأنبیاء المرسلین شفَّعُوا فی ناصب ما

۱- [۱] امالی صدوق، ص ۵.

۲- [۲] غافر/۱۸.

۳- [۳] خصال صدوق،ص ۳۵۵.

شُفِّعوا».(۱)

«اگر همه فرشتگان مقرّب الهی و تمام پیامبران مرسل برای (ناصبی) یعنی کسی که دشمن خاندان عصمت و طهارت است شفاعت کنند شفاعت آنان پذیرفته نمی شود».ونیز به روایتهای ۶۲، ۸۲، ۸۷و ۹۷ مراجعه شود.

۴. کسانی که فرزندان رسول اکرم را آزار کنند شفاعت نمی شوند

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«إذا قمت المقام المحمود تشفعت فی أصحاب الکبائر من أُمّتی فیشفعنی اللّه فیهم واللّه لاتشفعت فیمن آذی ذرّیّتی».(۲)

«هنگامی که در مقام شفاعت قرار گیرم برای گناهکاران امتم شفاعت می کنم و خداوند شفاعت مرا می پذیرد. به خدا سوگند برای کسانی که ذریه و فرزندان مرا آزار کرده باشند شفاعت نمی کنم».

و نیزبه روایت شماره ۶۲ مراجعه فرمایید.

۵.کسانی که به شفاعت اعتقاد نداشته باشند شفاعت نمی شوند

امام هشتم (علیه السلام) می فرماید: «من کذب بشفاعه رسول اللّه لم تنله».(۳)

«کسی که شفاعت رسول خدا را تکذیب کند شفاعت آن گرامی به او نمی رسد».

رسول گرامی(صلی الله علیه وآله) می فرماید: «من لم یؤمن بشفاعتی فلا أنا له شفاعتی».(۴)

«هرکس به شفاعت من ایمان نداشته باشد شفاعت من به او نمی رسد».

۱- [۱] محاسن برقی، ص ۱۸۴.
۲- [۲] امالی صدوق، ص ۱۷۷.
۳- [۳] عیون اخبار الرضا:۲/۶۶.
۴- [۴] امالی صدوق، ص ۵.

۶. خائن شفاعت نمی شود

رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) می فرماید: «من غش العرب لم یدخل فی شفاعتی...».(۱)

«هر کس به عربها(۲) (مسلمانان عرب)خیانت کند از شفاعت من بی بهره خواهد بود».

۷. برخی از گناهان باعث می شود که انجام دهنده آن پس ازمدت ها عذاب شدن شفاعت شود

امام صادق (علیه السلام) ضمن حدیثی می فرماید:

«فواللّه لا تنال شفاعتنا إذا رکب هذا (یعنی الزنا) حتی یصیبه ألم العذاب ویری هول جهنم».(۳)

«به خدا سوگند شفاعت ما به کسی که مرتکب زنا شده باشد نمی رسد. جز پس از آن که عذاب دردناك الهی را بچشد وهول و ترس جهنم را ببینند».

۸. کسی که به نماز اهمیت ندهد شفاعت نمی شود

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «لا ینال شفاعتنا من استخف بالصّلاه».(۴)

«کسی که نماز را سبک بشمارد به شفاعت ما نمی رسد».

۹. هر کس ذرّه ای ایمان داشته باشد بالأخره شفاعت می شود

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در ضمن حدیثی فرمود:«فیؤذن للملائکه والنبیین

۱- [۱] مسند احمد:۱/۷۲.

۲- [۲] واضح است که عرب از باب مثال ذکر شده است.

۳- [۳] کافی:۵/۴۶۹.

۴- [۴] کافی:۳/۲۷۰ و ۶/۴۰۱ و تهذیب:۹/۱۰۷.

والشهداء أن يشفعوا فيشفعون ويخرجون من كان في قلبه ما يزن ذرّه من إيمان».(۱)

«پس اجازه داده می شود که فرشتگان و پیامبران و شهدا، شفاعت کنند آنگاه آنان شفاعت می کنند. و هر کس که ذره ای ایمان در قلب او باشد از جهنم خارج می کنند».

و در حدیث دیگر فرمود:

«فیشفعون حتی خرج من قال لا إله إلّا اللّه ممّن فی قلبه میزان شعیره».(۲)

«آنگاه شفاعت می شوند تا آن که هرکس که حتی یک جو، ایمان واقعی داشته باشد از جهنم خلاص می شود».

۱۰. کسی که ولایت امیرالمؤمنین و فرزندان معصوم آن حضرت را نداشته باشد شفاعت نمی شود

به حدیث شماره ۹۶ مراجعه شود.

اشکال:آیه:(وَلا یَشْفَعُونَ إِلّا لِمَنِ ارْتَضی) می گوید شفاعت برای کسانی است که مورد رضایت و پسند خدای متعال باشند و کسی که آلوده به گناه باشد مورد ارتضای الهی نیست و از شفاعت بهره ای نخواهد داشت.

پاسخ: از همه روایات شفاعت استفاده می شود که گنهکاران مشمول شفاعت خواهند شد و بخصوص این روایت «ادخرت شفاعتی لأهل الکبائر من أُمّتی» که به گفته مرحوم امین الإسلام طبرسی مورد قبول همه مسلمین است.(۳)

۱- [۱] مسند احمد:۵/۴۳.

۲- [۲] مسند احمد:۳/۳۴۵.

۳- [۳] مجمع البیان:۱/۱۰۴.

بنابراین باید روایات را مفسّـِر آیه (وَلا یَشْفَعُونَ إِلّاَلِمَنِ ارْتَضی) قرار داد وهمانطور که از امام هشتم (علیه السلام) در تفسیر آیه وارد شـده است بگـوییم منظـور از مورد ارتضـای الهی بودن این است که دین انسـان مورد رضـایت الهی باشـد یعنی مشـرک وکافر و ناصبی و دشمن رسول اکرم وخاندان او (علیهم السلام)نباشد.

۳. کارهایی که موجب تسریع در شفاعت می شود

۱. اخلاص در ایمان و توحید

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«أسعد الناس بشفاعتی یوم القیامه من قال لا إله إلاّ اللّه خالصاً من قلبه».(۱)

«کسانی بیش از همه به شفاعت من در روز قیامت خوشبخت می شوند که قلباً و از روی اخلاص به خدا ایمان داشته باشند».

۲. اهل نماز وسجده بودن

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) به شخصی که از او درخواست شفاعت می کرد فرمود:

«أمّا فأعنی بکثره السجود».(۲)

«مرا با کثرت سجده یاری کن».(سجده وعبادت تو موجب می شود من بهتر بتوانم تو را شفاعت کنم).

و نیز به روایت شماره ۳۷ مراجعه کنید.

۱- [۱] صحیح بخاری:۱/۳۶.

۲- [۲] مسند احمد:۳/۵۰۰.

۳. درود فرستادن بر رسول خدا و درخواست مقام های بزرگ مانند شفاعت برای آن بزرگوار

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود:

«من صلّی علی محمّد وقال: اللّهم أنزله المقعد المقرب عندک یوم القیامه وجبت له شفاعتی».(۱)

«هر کس بر من درود فرستد وگوید بارالها او را در روز قیامت به مقام قرب خود جای ده شفاعت من برای او واجب می شود».

و نیز روایتهای شماره ۳۹ و۴۰ را ببینید.

۴. آموختن قرآن و حفظ کردن و خواندن آن

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «تعلموا القرآن فانّه شافع لأصحابه یومالقیامه».(۲)

«قرآن را بیاموزید، زیرا قرآن در روز قیامت اهل خود را شفاعت می کند».

و نیز به روایتهای شماره ۲۹، ۴۴، ۴۵و ۵۹ مراجعه شود.

۵. انجام وظایف دینی

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در حدیثی چنین می فرماید:

«أیّما امرأه صلّت فی الیوم و اللیله خمس صلوات وصامت شهر رمضان وحجت بیت اللّه الحرام وزکت مالها وأطاعت زوجها ووالت علیّاً بعد دخلت الجنه بشفاعه ابنتی فاطمه...».(۳)

۱- [۱] مسند احمد:۴/۱۰۸.

۲- [۲] مسند احمد:۵/۲۵۱.

۳- [۳] امالی صدوق، ص ۲۹۱.

«هر زنی که نمازهـای پنجگانه اش را بخوانـد و روزه ماه رمضان را بگیرد، و در صورت اسـتطاعت به زیارت خانه خـدا برود و زکات خود را بدهد و از همسر خویش اطاعت کند وپس از من علی را به امامت قبول داشته باشد چنین زنی به شفاعت دخترم فاطمه(علیها السلام) وارد بهشت خواهد شد».

و نیز به روایت شماره ۴۵ مراجعه شود.

۶. دوستی فرزندان رسول اکرم و احترام و خدمت به آنان

رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«أربعه أنا لهم شـفیع یوم القیامه: المکرم لذریّتی والقاضـی لهم حوائجهم والساعی فی اُمورهم عند ما اضـطروا إلیه والمحبّ لهم بقلبه ولسانه».(۱)

«چهار نفرنـد که روز قیامت شـفاعتشان خواهم کرد:۱. کسـی که ذریّه و فرزنـدان مرا گرامی دارد و احترام کنـد، ۲. کسی که حوایج آنان را برآورد، ۳. کسـی که در انجام کار آنها سعی و کوشش کند هنگامی که به آن کار احتیاج و اضطرار دارند، ۴. کسی که با زبان و دل آنان را دوست داشته باشد».

۷. دوستی با اهل ایمان و معاشرت با آنان

علی (علیه السلام) می فرماید:

«لا یزال المؤمن یشفع حتی یشفع فی جیرانه وخلطائه ومعارفه».(۲)

«مؤمن پیوسته شفاعت می کند تا شفاعت او درباره همسایه ها و دوستان و آشنایانش پذیرفته می شود».

۱- [۱] عیون اخبار الرضا:۲/۲۴.

۲- [۲] بحار:۸/۴۴، چاپ جدید.

و نیز به روایت شماره ۹۱ مراجعه کنید.

۸. خدمت کردن به اهل ایمان

به روایتهای شماره ۳۵، ۵۷و ۸۴ مراجعه شود.

۹. با گذشت بودن و پذیرفتن عذر از کسی که عذرخواهی می کند

علی (علیه السلام) به فرزندش محمد بن حنفیه می گوید: «پوزش کسی را که از تو عذرخواهی می کند بپذیر تا شفاعت نصیب تو گردد».(۱)

۱۰. زندگی در یک مرکز اسلامی و صبر بر سختی ها و محرومیت ها

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در حدیثی می فرماید:«هر کس در شهر مدینه بماند و بر گرسنگی و سختی آن صبر کند من در روز قیامت شفیع او خواهم بود».(۲)

در پایان نکته ای را که در آغاز نیز تذکر دادیم تکرار می کنیم:

اولین شفیع عمل اوست و باید بیش از هر چیز به عمل کردن به احکام اسلام اندیشید و عقیده به شفاعت نباید بهانه برای دست زدن به آلودگیها گردد.

۱- [۱] من لایحضره الفقیه:۴/۲۷۹.
۲- [۲] موطأ مالك:۲/۲۰۱.

شفاعت در ادبیات عربی و فارسی

اشاره

قرآن مجید و احادیث پیامبر گرامی وجانشینان راستین او، بزرگترین منبع الهام بخش برای شعرای عرب زبان و پارسی سرایان بوده، وتاریخ ادبیات عربی وپارسی گواه گویایی بر این موضوع می باشد.

اگر شعرای اسلامی توانسته اند که بسیاری از مفاهیم بلند فلسفی و اخلاقی و اجتماعی را در اشعار خود مطرح کنند، علتی جز ورود این مفاهیم در کتاب و سنت ندارد، و ادبیات عربی و پارسی در تکامل و پیشرفت خود، مرهون مفاهیم و ایدئولوژی اسلامی است که توانسته است به زبان عربی وپارسی جهش بدهد، و اگر چنین گنجینه پر ارزشی در اختیار سرایندگان و شعرای اسلامی نبود، هرگز ادبیات عرب و پارسی چنین موفقیتی را بدست نمی آورد. اگر ما مفاهیم و اندیشه ارزنده اسلامی را از ادبیات شرق بگیریم چیزی که بتوان نام آن را ادبیات سالم نهاد، باقی نخواهد ماند. بالأخص ادبیات فارسی که باید گفت زبان پارسی در بقا و گسترش خود مرهون زبان عربی و مفاهیم بلند اسلامی است و اگر سرایندگان ایرانی در ادای مفاهیم و ایدئولوژی مذهبی، الفاظ عربی به کار برده اند نه از این جهت است که واژه های عربی را بر واژه های پارسی ترجیح داده اند، بلکه زبان پارسی را ناتوان تر از آن دیدند که بتواند بیانگر مفاهیم بزرگ و اندیشه های عظیم اسلامی باشد، و گرنه جهت نداشت که در شعر پارسی کلمات و اصطلاحات تازه ای

ص : ۴۳۶

به کار ببرند. اثبات این مطلب به گفتگوی گسترده ای نیاز دارد که فعلاً وارد آن نمی شویم.

شفاعت راستین یکی از مفاهیم اصیل اسلامی است که شعرای ما در هر عصر و زمانی آن را به صورت یک اندیشه صحیح مذهبی تلقی کرده، وجامعه اسلامی را متوجه آن ساخته اند. اگر ادبیات هر قومی را آئینه تمام نمای افکار و فرهنگ آن ملت بدانیم، باید گفت شفاعت شافعان راستین در روز رستاخیز یک اندیشه اصیل اسلامی است و جزء فرهنگ عظیم اسلامی می باشد.

ما در این بخش از آوردن اشعار عربی که از قریحه های عربی تراوش کرده است، خودداری می کنیم، زیرا نقل آنچه که در دیوانهای شعرای عرب موجود است ممکن نیست بلکه حتی نقل قسمتی از آنها مایه ملال خوانندگان پارسی زبان می گردد، از این جهت در این بخش به نقل چند شعر عربی که در عصر رسول خدا انشاء شده و در محضر آن حضرت قرائت گردیده است اکتفا میورزیم سپس به نقل اشعار پارسی از شعرای اعصار گذشته می پردازیم.

۱. شفاعت در ادبیات عربی

۱. سواد بن قارب در محضر رسول خدا چند شعری انشاء کرد که یکی از آنها شعر زیر است:

فکن لی شفیعاً یوم لا ذو شفاعه *** بمغن فتیلا عن سواد بن قارب(۱)

«ای پیامبر گرامی روز رستاخیز شفیع من باش، روزی که شفاعت دیگران به حال سواد بن قارب سودمند نخواهد بود».

ص : ۴۳۷

۱- [۱] قاموس الرجال:۵/۲۰.

۲. عبداللّه رواحه حضور پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) اشعار زیر را انشاء کرد و خواند:

انّی تفرست منک الخیر أعرفه *** أنت النبی و م_ن یح_رم شفاعته

واللّه یعلم انّ ما خاننی البصر *** یوم الحساب فقد ازری به القدر(۱)

«من خیر و رحمت را در سیمای تو می بینم خدا گواه است که دیده من خیانت نکرده است، تویی پیامبر و تویی شفیع، هر کس روز رستاخیز از شفاعت تو محروم گردد سرنوشت بدی خواهد داشت».

شعرای پارسی زبان این اندیشه اسلامی را در اشعار خود مطرح کرده اند، اینک بخشی از آنها را در این صفحات به ترتیب قرون منعکس می نماییم.(۲)

۲. شفاعت در ادبیات فارسی

۱. غضایری رازی (متوفای سال ۴۲۶هجری) که به قول تذکره نویسان، شیعی مذهب بوده است چنین قطعه شعری سروده:

م_را شفاعت این پن_ج تن بسن_ده ب_ود *** که روز حشر ب_دین پنج تن رسان_م ت_ن

بهین خلق و برادرش و دختر و دو پسر *** محمد(صلی الله علیه وآله) و علی و فاطمه; حسن و حسین(علیهم السلام) (۳)

۲. سنایی غزنوی (متوفای سال ۵۳۵ یا ۵۴۵ هجری) در

۱- [۱] استیعاب:۳/۸۹۷.

۲- [۲] نگارنده در گردآوری قسمت اعظم این اشعار مرهون الطاف جناب دکتر حمید فرزام استاد دانشگاه ادبیات وعلوم انسانی اصفهان می باشد امید آن که مشمول شفاعت خاتم پیامبران صلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم گردد.

۳- [۳] تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح اللّه صفا:۱/۵۷۲، تهران ۱۳۳۸.

«حدیقه الحقیقه» درباره پیامبر گرامی گفته است:

برده بر بام آسمان رخشش *** سایه بخت وپایه تختش...

در رسالت تمام بود تمام *** در کرامت امام بود امام...

زاد کم توشگان قناعت او *** قوّت امّتان شفاعت او(۱)

۳ .جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی (متوفای سال ۵۸۸ هجری) در ترکیب بند معروف خود در بعثت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به مطلع:

ای از بر سدره شاهراهت *** وی قبه عرش تکیه گاهت

دربند آخر چنین گفته:

هر آدمیئی که او ثنا گفت *** هرچ آن نه ثنای تو، خطا گفت

خود خاطر شاعری چه سنجد؟ *** نعت تو سزای تو، خدا گفت

گرچه نه سزای حضرت تست *** بپذیر هر آنچه این گدا گفت...

در عمر هر آنچه گفت یا کرد *** نادانی کرد و ناسزا گفت...

تو محو کن از جریده او *** هر هرزه که از سر هوا گفت

چون نیست بضاعتی ز طاعت *** از ما گنه و ز تو شفاعت(۲)

۴. خاقانی شروانی (متوفای سال ۵۷۵ هجری) در قصیده ای به مطلع:

هر صبح سر به گلشن سودا برآورم *** وز ص__ور آه ب_____ر ف__لک آورم

۱- [۱] حدیقه الحقیقه سنایی غزنوی، به تصحیح مدرس رضوی،تهران ۱۳۲۹ ص ۲۱۳__ ۲۱۵.

۲- [۲] دیوان جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی متوفای سال ۵۸۸ به تصحیح وحید دستگردی، تهران ۱۳۲۰، ص ۱۱.

(در مدح نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) و ذکر کعبه) گفته است:

بر آستان کعبه مصفا کنم ضمیر *** زو نعت مصطفای مزکا بر آورم

دیباچه سراچه کل خواجه رسل *** کز خدمتش مراد مهنا برآورم...

دارا و داور اوستجهان را من از جهان *** فریاد پیش داور و دارا برآورم...

فردا هم از شفاعت او کار آن سرای *** در حضرت خدای تعالی برآورم(۱)

۵. شیخ عطار نیشابوری (مقتول به سال ۶۱۸ هجری) در حکایت زن آلوده که در مدینه به خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله)آمد در «الهی نامه» گفته است:

چو پیغمبر بیامد با مدینه *** به مهر دل بدل شد جنگ و کینه...

شد آن زن در مدینه سخت درویش *** به نزدیک پیمبر رفت دلریش

پیمبر گفت هان چون آمدی چون *** بگو تا هاجری یا تاجر اکنون...

زن آنگه گفت آن صدر جهان را *** که نی این را سفر کردم نه آن را...

بر امید عطای تو رهی دور *** ز پس کردم من مسکین مهجور

پیمبر را خوش آمد آن سخنها *** ردای خود بدو بخشید تنها

بیاران گفت هر که امروز یارید *** بدو بخشید چیزی زانچه دارید

ز صد نوعش عطا دادند یاران *** شد آن زن از گروه سیم داران

۱- [۱] گزیده اشعار خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی، تهران ۱۳۵۱، ص ۵۹_ ۶۲.

زنی را یا رسول الله که دور است *** میان شرک در فسق و فجور است

نمی گردانیش نومید از خویش *** نمی ماند زانعام تو درویش

تو میدانی که در وصف تو (عطار) *** بسی گردید بر سر همچو پرگار

اگر خاک سر کوی تو دریافت *** از آن هر ذره خورشید دگر یافت...

چون آن زن را رسید از تو ردایی *** رسد از تو به من آخر نوایی

تو داری در دو گیتی پادشاهی *** توانی داد تشریف الهی...

ندارم در رهت آن استطاعت *** که گویم این گدا را کن شفاعت(۱)

و باز عطار در «منطق الطیر » (در استشفاع از رسول گرامی) چنین آورده:

خواجگی هر دو عالم تا ابد *** کرده وقف احمد مرسل احد

یا رسول اللّه بسی درمانده ام *** باد در کف خاک بر سرمانده ام

بیکسان را کس تویی درهر نفس *** من ندارم در دو عالم جز توکس...

روز و شب بنشسته درصد ماتمم *** تا شفاعت خواه باشی یک دمم

از درت گر یک شفاعت در رسد *** معصیت را مهر طاعت در رسد

ای شفاعت خواه مشتی تیره روز *** لطف کن شمع شفاعت برفروز

تا چو پروانه میان جمع تو *** پرزنان آیم به پیش شمع تو(۲)

و در داستان شیخ صنعان در همان کتاب به شفاعت پیامبر (صلی الله علیه وآله) اشارت

۱- [۱] الهی نامه عطار به تصحیح فؤاد روحانی، تهران ۱۳۳۹، ص ۱۸.

۲- [۲] منطق الطیر عطار، به تصحیح دکتر محمد جواد مشکور، تهران ۱۳۴۱،ص ۲۴.

کرده و گفته است:

خاست از ره کفر و پس ایمان نشست *** بت پرست روم شد یزدان پرست

موج زد ناگاه دریای قبول *** شد شفاعت خواه کار تو رسول(۱)

وهم در «خسرونامه» درباره پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) سروده است:

ثنایی کان ورای عقل و جانست *** چه حد شرح و چه جای بیانست

ثنا و مدح صوری چون توان گفت *** که مدح او خداوند جهان گفت

محمد(صلی الله علیه وآله) کافرینش را غرض اوست *** مراد از جوهر وجسم و عرض اوست

محمد مشفق دنیا و دین را *** شفیع اولین و آخرین را...

سپهسالار دیوان رسالت *** امام مسند و صدر جلالت(۲)

و باز در «اسرارنامه » (درباره معراج رسول (صلی الله علیه وآله)) گفته است:

درآمد یک شبی جبرئیل از دور *** براقی برق رو آورد از نور

که ای مهتر ازین زندان گذر کن *** به دارالملک روحانی سفر کن

۱- [۱] همان مدرک، ص ۹۸.

۲- [۲] خسرونامه، شیخ عطار نیشابوری، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران ۱۳۳۹، ص ۱۱.

که بسیار انبیا و مرسلین اند *** به هر جانب جهانی حور عین اند

همه بر ره نشسته شم بر راه *** ز بهر رویت ای خورشید درگاه...

خطاب آمد که دع نفسک درون آی *** به بی یسمع و بی ینطق برون آی

بخواه از آرزویی هست رودت *** چرا بی خود شدی آخر چه بودت

کنون چون سوختی برهم بتان را *** شفاعت کن زمانی امتان را

یتیمی وز یتیمی این بدیع است *** که خلق هر دو عالم را شفیع است

فقیری وز فقیری این شگفت است *** که عرش و فرش صیت او گرفت است...

خدایا نور دین همراه ما کن *** محمد(صلی الله علیه وآله) را شفاعت خواه ما کن(۱)

۶. الیاس بن یوسف معروف به حکیم نظامی گنجه ای متولد حدود ۵۴۰ ۵۳۵ و متوفای۶۰۲ ۵۹۹ شاعر سخن ساز زمان، سراینده «مخزن الاسرار» و «خسرو و شیرین» و «لیلی و مجنون» و غیره.

محمّد کافرینش هست خاکش *** هزاران آفرین بر جان پاکش

سرو سر خیل میدان وفا را *** سپه سالار جمع انبیا را

مرقع درکش نر ماده چند *** شفاعت خواه کار افتاده چند(۲)

۱- [۱] اسرارنامه شیخ عطار، به تصحیح دکتر سید صادق گوهرین، تهران ۱۳۳۸، ص ۲۱_۲۴.

۲- [۲] خسرو و شیرین ضمن کلیات، چاپ مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر، سال ۱۳۳۵، جلسه ۱۲۸.

و نیز در «خسرو و شیرین» ص ۴۰ پیرامون معراج پیامبر می گوید:

شبی رخ تافته زین دیر فانی *** به خلوت در سرای امّ هانی...

گنهکاران امت را دعا کرد *** خدایش جمله حاجت را روا کرد

خلایق را توان شادی آورد *** ز دوزخ نامه آزادی آورد

۷.کمال الـدین اسـماعیل اصـفهانی (مقتول به سال ۶۳۵ هجری) ترکیب بنـدی (در نعت خـاتم پیـامبر (صـلی الله علیه وآله)) به مطلع:

ای جز به احترام خدایت نبرده نام *** وی سلک انبیا ز وجود تو با نظام

ساخته و در بند چهارم با مطلع :

ای ب__ا علو همت ت__و آسمان زمین *** وی گام اولین تو بر چرخ هفتمین

چنین سروده است:

آدم که دانه ای ز بهشتش بدر فکند *** از خرمن شفاعت تو هست خوشه چین»(۱)

۸.جلال الدین محمد بن محمد بن الحسـین بلخی که در سال ۶۰۴ دیده به جهان گشوده و در سال ۶۷۲ درگذشته است، چنین می گوید:

گفت پیغمبر که روز رستخیز *** کی گذارم مجرمان را اشک ریز

من شفیع عاصیان باشم بجان *** تا رهانمشان ز اشکنجه گران

عاصیان و اهل کبایر را بجهد *** وارهانم از عتاب نقض عهد

صالحان امتم خود فارغند *** از شفاعت های من روز گزند

۱- [۱] دیوان کمال الدین اسماعیل اصفهانی، به اهتمام حسین بحرالعلومی، تهران ۱۳۴۸،ص ۴.

بلکه ایشان را شفاعت ها بود گفت *** گفتشان چون حکم نافذ می رود(۱)

۹.شیخ سعدی شیرازی در مقدمه «گلستان» چنین آورده :

«... در خبر است از سید کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان وصفوت آدمیان و تتمه دور زمان محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله):

شف___یع مط___اع نب___ی ک___ری_م *** قسیم جسیم بسیم وسیم...»(۲)

و در «بوستان» (در ستایش پیامبر (صلی الله علیه وآله)) فرمود:

کریم السجایا جمیل الشیم *** نبی البرایا شفیع الامم

امام رسل پیشوای سبیل *** امین خدا مهبط جبرئیل

شفیع الوری خواجه بعث ونشر *** امام الهدی صدر دیوان حشر

کلیمی که چرخ فلک طور اوست *** همه نورها پرتو نور اوست

شفیع مطاع نبی کریم *** قسیم جسیم بسیم وسیم...(۳)

و در همین کتاب «بوستان» در باب نهم (در توبه وراه صواب) در حکایتی، به مطلع:

یکی مال مردم به تلبیس خورد *** چو برخاست لعنت بر ابلیس کرد...

گفته است

پی نیکمردان بباید شتافت *** که هر ک این سعادت طلب کرد یافت...

۱- [۱] مثنوی:۳/۲۴۷، چاپ اسلامیه، چاپ سال ۱۳۷۱شمسی.

۲- [۲] گلستان سعدی، به اهتمام عبدالعظیم خان گرگانی، ۱۳۱۰شمسی، ص۳.

۳- [۳] بوستان سعدی، به تصحیح سید محمدرضا جلالی نائینی و مقدمه محیط طباطبایی، تهران ۱۳۱۷، ص ۵.

پیمبر کسی را شفاعتگرست *** که بر جاده شرع پیغمبرست.(۱)

و در قطعه دیگری فرموده:

نگین ختم رسالت پیمبر عربی *** شفیع روز قیامت محمد مختار

اگر نه واسطه موی و روی او بودی *** خدای خلق نگفتی قسم به لیل و نهار(۲)

۱۰. خواجوی کرمانی (متوفای سال ۷۵۰ هجری) در قصیده ای(در مدح پیامبر (صلی الله علیه وآله)) گفته است:

صلّ علی محمّد درّه تاج الاصطفا *** صاحب جیش الاهتدا،ناظم عقدالاتقا

بلبل بوستان شرع، اختر آسمان دین *** کوکب دری زمین، دری کوکب سما

تاج ده پیمبران، باج ستان قیصران *** کارگشای مرسلین،راهنمای انبیا

سید اوّلین رسل مرسل آخرین زمان *** صاحب هفتمین قران خواجه هشتمین سرا...

تا آنجا که فرموده :

دست عنایتی که ما مفتقریم و تنگدست خوان *** شفاعتی که ما مشتهئیم وناشتا(۳)

۱- [۱] کلیات سعدی، به کوشش مظاهر مصفا، تهران ۱۳۴۰، ص ۳۲۸.

۲- [۲] همان مدرک، ص ۸۲۸.

۳- [۳] دیوان اشعار خواجو، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران ۱۳۳۶، ص ۲.

۱۱. سلمان ساوجی (متوفای سال ۷۷۸ه_) در ترکیب بندی ، به مطلع:

ای ذروه لامکان مکانت *** مع_راج ملایک آست_انت

(در مدح حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)) در بند چهارم گفته است:

ما مجرم وعاصییم وداریم *** امید به لطف عذرخواهت...

سلطان رسل سراج ملت *** هادی سبل شفیع امت

و در بند هفتم آورده:

س_کان س_رادقات ع_زّت *** محتاج شفاعت ورعایت

و در پایان چنین سروده:

هر چند که ما گناهکاریم *** امید شفاعت تو داریم(۱)

و در قصیده ای (در منقبت ومرثیه شاه شهدا امام حسین سلام اللّه علیه) گفته است:

ای دل بی صبر من آرام گیر اینجا دمی *** کاندرین جا منزل آرام جان مرتضاست

روضه پاک حسین است آن که مشکین زلف حور *** خویشتن را بسته بر جاروب این جنت سراست

۱- [۱] دیوان سلمان ساوجی، به اهتمام منصور مشفق با مقدمه دکتر تقی تفضلی، تهران ۱۳۳۶، ص ۳۱۷_ ۳۲۲.

کوری چشم مخالف من حسینی مذهبم *** راه حق این است و نتوانم نهفتن راه راست

یا امام المتّقین ما مفلسان طاعتیم *** یک قبولت صد چو ما را تا ابد برگ و نواست

یا شفیع المذنبین در خشکسال محنتیم *** زابر احسان تو ما را چشم احسان وعطاست

یا امام المسلمین از ما عنایت وا مگیر *** خود تو می دانی که سلمان بنده آل عباست(۱)

۱۲. شاه قاسم انوار درباره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چنین سروده است:

صدر عالم آفتاب شرع و دین *** صفوت آدم نبی المرسلین

در دریای نبوت جان او *** لی مع اللّه آیتی در شأن او

روح پاکش معدن صدق و صفا *** شمع ایوان هدایت مصطفا

عقل کل وامانده در معراج او *** از لعمرک داده یزدان تاج او

تا آنجا که گفته:

لاف فرزندی ندارم یا رسول *** در رهت خاکم قبولم کن قبول

ای به شرعت قاسمی را افتخار *** شافع امت رسول کردگار(۲)

۱۳. اهلی شیرازی(متوفای سال ۹۴۲ هجری) در قصیده ای (در نعت

ص : ۴۴۸

۱- [۱] دیوان سلمان ساوجی، به اهتمام منصور مشفق، ص ۴۲۳_ ۴۲۶.

۲- [۲] کلیات سید قاسم انوار با تصحیح سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۷، ص ۳۶۲.

سید المرسلین) گفته:

ما را چراغ دیده خیال محمدست *** خرم دلی که مست وصال محمّدست

مرغی که نامه احدیت به ما رساند *** مرغ ضمیر وحی مقال محمدست

اثنا عشر که بحر کمالند هر یکی *** سرچشمه محیط زلال محمدست

مهدی که ازنهال وجود آخرین براست *** او نیز میوه ای ز نهال محمدست

زد دیو نفس را هم و چشم شفاعتم *** از مشرف فرشته خصال محمدست(۱)

۱۴. فرصت الدوله شیرازی متوفای سال ۱۳۳۹ در قصیده ای (در عرفان و نعت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله)) به مطلع:

ز من تعلیم گیر ای دل مکن زین پس به مدرس جا *** ب_رین منزل نشان دست و از این م_أوی ب_رون ن_ه پ_ا

آورده است:

خدا را حامد وساجد نبی را طالب و واجد *** نب_ی یعن_ی ش_ه یث_رب رسول اک_رم اع_لی

محمد پیشوای دی_ن شفی_ع عرصه مح_شر *** ام_ین حض_رت داور امی_ر یثرب وبطحا(۲)

پایان بحث شفاعت در قرآن

ص : ۴۴۹

۱- [۱] کلیات اشعار اهلی شیرازی، به کوشش حامد ربانی، تهران ۱۳۴۳، ص ۴۲۵.

۲- [۲] دیوان فرصت، به کوشش علی زرّین قلم، تهران ۱۳۳۷، ص ۲۴۴ _ ۲۴۱.

این صفحه در کتاب اصلی بدون متن است / هذه الصفحه فارغه فی النسخه المطبوعه

ص : ۴۵۰

توبه و رحمت بیکران الهی

آیات موضوع

۱.(...إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابینَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرینَ) (بقره/۲۲۲)

۲. (إِنَّمَا التَّوْبَهُ عَلَی اللّهِ لِلَّذینَ یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَه ثُمَّ یَتُوبُونَ مِنْ قَریب فَأُولئِکَ یَتُوبُ اللّهُ عَلَیْهِمْ وَکانَ اللّهُ علیماً حَکیماً) (نساء/۱۷)

۳.(إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بَعْدَ إِیمانِهِمْ ثُمَّ ازْدادُوا کُفْراً لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولئِکَ هُمُ الضّالُّونَ)(آل عمران/۹۰)

۴.(...کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءً بِجَهالَه ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ) (انعام/۵۴)

۵ . (وَ تُوبُوا إِلیَ اللّهِ جَمِیعاً أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ) (نور/۳۱)

۶ . (قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَالغَفُورُالرَّحِیمُ) (زمر/۵۳)

۸.(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحاً عَسی رَبّکُمْ أَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُم...)(تحریم/۸)

ص : ۴۵۱

ترجمه آیات

۱.«حقّا که خداوند انسان های توبه کننده وپاکیزه را دوست دارد».

۲.«پـذیرش توبه بر خدا است، نسبت به کسانی که از روی «جهالت» کار زشت انجام می دهند، آنگاه به زودی توبه می کنند. آنان کسانی هستند که خدا با رحمت و کرم، به سوی آنان توجه می کند، وخدا دانا وحکیم است».

۳.«آنان که پس از ایمانشان کفر میورزند و بر آن می افزایند، هرگز توبه آنان پذیرفته نمی شود، و آنان همان گمراهانند».

۴.«پروردگارتـان رحمت را بر خود نوشـته است که اگر کسـی از شـما از روی نادانی کار بـدی انجام دهـد، سـپس از آن توبه نماید، و خود را اصلاح نماید، پس خدا آمرزنده و مهربان است».

۵ . «ای افراد با ایمان همگی به سوی خدا باز گردید، به امید آن که رستگار شوید».

۶ . «بگو ای بنـدگان من که در حقّ خود از حد تجاوز کره ای د، از رحمت خدا نومید نباشـید، خدا همه گناهان را می بخشد، او آمرزنده و مهربان است».

۷ . «او است که توبه را از بندگانش می پذیرد و بدی ها را می بخشد و آنچه را که انجام می دهید، می داند».

۸ . « ای افراد با ایمان، به سوی خـدا با توبه خالص (پیراسـته از هر نوع اغراض مادی) باز گردید. شاید خداو بدی های شـما را به وسیله آن بپوشاند».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

توبه از جمله موضوعـاتی است که هم بُعـد کلامی دارد و هم بُعـد تفسـیری. از برخی جهات دارای بُعـد فقهی است. و در عین حال، علمای

اخلاق نیز درباره آن بحث و گفتگو دارنـد. متکلمان اسـلامی نیز گاهی آن را در کنار مسایل مربوط به وعد ووعید وپاداش و کیفر عنوان می کنند(۱) و احیاناً به طور مستقل در بحث معاد درباره آن گفتگو می نمایند.(۲)

برای توضیح آن مطالبی را یادآور می شویم:

۱. توبه در لغت و در اصطلاح شرع

توبه، مصدر «تابَ»، «یَتُوبُ» است.

و در لغت عرب مـاده «تَوْب» به معنی رجوع است و از آنجـا که انسـان توبه کـار از گنـاه خود نـادم گشـته به سوی خـدا بر می گردد، عرب می گویـد:«تابَ مِنْ ذَنْبِه» به معنی «رَجَعَ مِنْ ذَنْبِهِ»، و از آنجا که خـدا با پـذیرفتن توبه او با رحمت بیکران خود به سوی او رو می آورد، گفته می شود «تـابَ عَلَیْه» یعنی «رَجَعَ إِلَیْهِ بِالرَّحْمَهِ» بـا رحمت وسیع به او توجه کرد(۳) و در آنجا که مقصود رجوع بنده به سوی خدا باشد با حرف «إِلی» متعدی می شود، چنان که می فرماید:

(...فَتُوبُوا إِلی بارِئِکُمْ...) .(۴)

«به سوی خدای خود باز گردید».

۱- [۱] نوبختی در «یـاقوت» (انوار الملکوت، ص ۱۷۶); مفیـد در اوائل المقالات، ص ۹۹; ابن میثم بحرانی در قواعـد المرام، ص ۱۵۷ ـ ۱۵۸.

۲- [۲] تجرید الاعتقاد(کشف المراد، ص ۲۶۳).

۳- [۳] در بحثهای آینـده خواهیم گفت که رجوع خـدا به سوی بنـده خود با رحمت بیکران، هم پیش از توبه و هم بعد از آن خواهد بود و در اینجا چون در مقام تحدید معنی توبه هستیم به اختصار برگزار شد.

۴- [۴] بقره/۵۴.

و نیز می فرماید:

(وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ...) .(۱)

«از خدا طلب آمرزش کنید وبه سوی اوباز گردید».

ولی آنجا که مقصود رجوع و توبه خدا به سوی بنده اش باشد، لفظ «عَلی» بکار می رود مثلاً درباره آدم می فرماید:

(فَتَلَقّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمات فَتابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرَّحيمُ) .(۲)

«آدم از پروردگار خود کلماتی را اخذ کرد، سپس خدا به سوی او به رحمت بازگشت،زیرا او توبه پذیر ورحیم است».

و باز می فرماید:

(لَقَدْ تابَ اللّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهاجِرينَ وَالأَنْصارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فيساعَهِ الْعُسْرَهِ...) .(۳)

«خدا به سوی پیامبر و گروه مهاجر وانصار، یعنی آنان که در سخت ترین لحظات از او پیروی کرده بودند، با رحمت بیکران خود توجه کرد».

بنابراین توبه به معنی بازگشت است. اگر درباره بنده بکار رود، بازگشت از گناه به سوی خداست(۴) و اگر در مورد خدا بکار رود، به معنی بازگشت به سوی بنده با رحمت بیکران خویش می باشد.(۵)

۱- [۱] هود/۳.

۲- [۲] بقره /۳۷.

۳- [۳] توبه/۱۱۷.

۴- [۴] این نوع از توبه از آن انسانهای عادی است که از گناه رو به پاکی می آورند در حالی که واقعیت برخی از مراحل توبه به گونه دیگر است که در آینده بیان خواهیم کرد.

۵- [۵] امّا «تَوّاب» آنگاه که صفت خدا باشد به معنی زیاد توبه پذیر است، و هرگاه صفت بنده باشد به معنی بسیار توبه کننده خواهد بود.

تا اینجا با معنی لغوی لفظ آشنا شدیم، اکنون به تعریف توبه در اصطلاح عالمان دینی (تفسیر، اخلاق وکلام) می پردازیم.

دانشمندان اسلامی برای توبه تعریف های مختلفی نموده اند و از بررسی مجموع این تعریف ها یک حقیقت به دست می آید، و آن این که واقعیت توبه، ندامت و پشیمانی از عمل ناپسند است، با تصمیم قاطع بر عدم بازگشت به سوی آن.(۱)

در مقام تحلیل باید گفت: در زمینه تحقق توبه، سه چیز به چشم می خورد:

۱. آگاهی انسان از پیامدهای ناگوار عمل که دامنگیر انسان در دنیا و آخرت می شود.

۲. پشیمانی صمیمانه و جدّی از کاری که کرده است و طبعاً چنین پشیمانی از علم پیشین نتیجه بدست می آید. و اگر چنین آگاهی به او دست نمی داد، هرگز ندامتی حاصل نمی شد.

۳. در لحظه پشیمانی از گذشته، از انجام مجدد آن منصرف می شود (تصمیم بر ترک آن در آینده).

اکنون باید دید واقعیت توبه چیست؟ و کدامیک از امور یاد شده حقیقت آن را تشکیل می دهد، وکدامیک حالت سبب یا نتیجه را دارد؟ باید گفت: حقیقت توبه همان ندامت عمیقی است که فضای روح را فرا می گیرد. امّا علم به پیامدهای ناگوار گناه و فاصله گرفتن از محبوب (خدا)، عامل پدید آمدن

۱- [۱] طبرسی می گوید:«أصل التوبه الرجوع، وحقیقتها الندم علی القبیح مع العزم علی أن لا یعود إلی مثله»(مجمع البیان :۲/۲۱) علامه در شرح تجرید می گوید:«التوبه هی الندم علی المعصیه لکونها معصیه والعزم علی ترک المعاوده فی المستقبل» (کشف المراد، ص ۲۶۳).

نـدامت است. و اگر بر فرض بـدون علم از عواقب، حالت نـدامت برای انسان پدید آید، باز واقعیت توبه تحقق می پذیرد. ولی چیزی که هست، چنین ندامت، معلول علم پیشین است. و امّا تصمیم بر عدم بازگشت به عمل ناروا، در ندامت بر گذشته نهفته است وشایـد واقعیت جـدا از ندامت نباشد، زیرا اگر تصـمیم بر ترک آن در آینده نداشـته باشد، در حقیقت ندامت بر گذشـته تحقق نپـذیرفته است، زیرا فرض این است که گناه در گذشـته و آینده هر دو قبیح و ناروا بوده و از نظر پیامد مساوی و یکسان می باشند.

در این جا مرحوم نراقی سخن زیبایی دارد، وی می گوید:

«علم پیشین به منزله مقدمه توبه، و تصمیم بر ترک آن در آینده، از ثمرات توبه به شمار می رود».(۱)

۲. حکمت تشریع توبه

از مسایـل مهم در تحلیل توبه، تفسیر حکمت تشـریع آن است، زیرا قرآن به مسأله توبه عنایت فوق العاده ای نشان داده و همه گناهکاران را به بازگشت به سوی خدا وندامت از گذشته دعوت می کند، وبا ندای جهانی می فرماید:

(قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ إِنَّاللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ) .(۲)

«بگو ای بندگان من که در حقّ خود از حد تجاوز کرده ای د، از رحمت خدا نومید نباشـید، خدا همه گناهان را می بخشد، او آمرزنده و مهربان است».

۱- [۱] جامع السعادات:۳/۵۰.

۲- [۲] زمر/۵۳.

درست است که در این آیه، سخن از بخشودن همه گناهان است و سخن از توبه به میان نیامده است ولی با توجه به مفاهیم قرآن روشن می شود که بخشوده شدن گناهان در پرتو عواملی است که عمده آنها توبه وندامت است و عوامل دیگر نسبت به توبه کمتر دخالت دارند.

باز در آیه دیگر می فرماید:

(...وَتُوبُوا إِلَی اللّهِ جَمیعاً أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ) .(۱)

«ای افراد با ایمان همگی به سوی خدا باز گردید، به امید آن که رستگار شوید».

انگیزه توبه به معنی توجه به سوی خدا، منحصر به ندامت از گناه وخلاف نیست، بلکه همان طور که بعداً یادآور خواهیم شد، بازگشت انبیا و اولیا به سوی خدا و به شکل دیگر است، ولی در عین حال این آیه با یک دعوت همگانی، توبه را به صورت یک اصل کلی مطرح می کند.

با توجه به چنین وعده و عنایت گسترده، برخی در حکمت تشریع آن دچار اشکال شده و با خود چنین اندیشیده اند که اعلام پذیرش توبه یک نوع دعوت به معصیت و گناه است و بندگان به اعتماد این که در آینده راه توبه به روی آنها باز است، در بخشی از عمر به گناه و نافرمانی روی می آورند.

البته اشکال یاد شده مخصوص به تشریع توبه نیست،چنین اندیشه های خام در هر نوع عملی که اسلام آن را مایه بخشودگی گناه معرفی کرده، حاکم است، چنان که مخالفان شفاعت نیز همان را دست آویز خود ساخته اند و ما چون در بحث شفاعت پیرامون راز «تشریع» و حدود تأثیر آن بحث جداگانه ای

۱- [۱] نور/۳۱.

مطرح می کنیم، اکنون فقط به تشریح علت تشریع توبه می پردازیم، اینک بیان مطلب:

پاسخ:

امید و رجا، از عوامل مؤثر تربیتی است که می تواند نیروهای درونی انسان را برای نیل به مقصود بسیج سازد و در مقابل، یأس و نومیدی مایه رکود و سکون نیروهای درونی است که سرانجام انسان را به فنا نزدیک می سازد.

در خبر آمده است: حضرت مسیح (علیه السلام) از نقطه ای می گذشت، پیرمردی را دید که مشغول کاشتن نهال است. او از تلاش این پیرمرد در شگفت ماند و از خدا خواست امید و رجا را از او بگیرد. درخواست مسیح (علیه السلام) مقرون به اجابت شد و در نتیجه پیرمرد دست از کار کشید و در گوشه ای نشست. ولی او بار دیگر از خدا خواست امید و رجا را به او بازگرداند، ناگهان حیات نوی در کالبد این پیرمرد دمیده شد وحرکت و کار را آغاز کرد و با شور فراوان به غرس نهال مشغول گشت. وقتی از او علت دو حالت مختلف سؤال شد، وی آن را با استیلای یأس و رجای مجدد توجیه کرد.(۱)

ما از پایه صحت این حدیث آگاه نیستیم ولی در هر حال حقیقتی را به نحو روشن بیان می کند و آن این که امید و رجای با حرکت و تلاش توأم، و یأس ونومیدی با سکون مرگبار هم آغوش می باشد. هیچ جای گفتگو نیست که جوان امیدوار به آینده، به تلاش خود ادامه می دهد، ولی هر گاه مأیوس از موفقیت گردد، به گوشه ای خزیده و چه بسا دست به انتحار می زند.

۱- [۱] سفینه البحار:۱، ماده رجاء.

قرآن یکی از صـفات برجسـته پیامبران را، مسأله امید به رحمت و ترس آنان از عذاب الهی بیان می کند و این که پیوسته آنان در درون خود امیـد را با خوف ممزوج کرده و در عین ترس از دوزخ، به بهشت حق امیـدوار بودند قرآن در این مورد آنان را چنین توصیف می کند:

(...وَیَدْعُونَنا رَغَباً وَرَهَباً وَکانُوا لَنا خاشِعینَ) .(۱)

«ما را در حال امید واشتیاق به رحمت، و ترس از خشم و عذاب، با خضوع کامل می خوانند».

شما سراسر آیات قرآن را در نظر بگیرید، پیوسته سخن از دوزخ و عذاب، با سخن از بهشت و نعمت همراه است.

این تقـارن، به خـاطر آن است که در قلمرو تربیت، تنها ایجاد ترس و خوف کافی نیست، بلکه در کنار آن بایـد رجا و امیـد را نیز پرورش داد وبه آنان گفت: «اگر خـدا جهنم و دوزخی دارد، جنت وبهشتی نیز دارد»، تا گِرد زشتیها نرونـد و از آنها دوری جوینـد و اگر روزی آلوده شدنـد، از رحمت گسترده او مأیوس نشونـد، و مردم در کنار خوف از عذاب الهی به رحمت او نیز امید و رجا داشته باشند.

قرآن پیامبران الهی را به عنوان منادیان امید و بیم معرفی کرده می فرماید:

(کانَ النّاسُ أُمَّهً واحِدَهً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرینَ وَمُنْذِرینَ...) .(۲)

«مردم یک گروه بیش نبودند، سپس خدا پیامبران را در حالی که نوید و بیم دهنده بودند، برانگیخت».

۱- [۱] انبیاء/۹۰.

۲- [۲] بقره/۲۱۳.

تا اینجا نقش امید در سازندگی یک انسان بطور اجمال روشن گشت. این مسأله به اندازه ای واضح است که نیاز به توضیح بیش از این ندارد. آنچه مهم است، این که یادآور شویم که وعده پذیرش توبه تحت شرایطی، شاخه ای از ایجاد امید در دل گنهکاران است که در آینده خود تجدید نظر کنند، از گمراهی بازگشته،و از قانون شکنی دست بردارند، و هرگز «توبه» عامل تشویق بر خلاف کاری وقانون شکنی در زندگی دینی نیست، اینک توضیح این قسمت:

شکی نیست که هر انسانی (مقصود انسانهای معمولی وعادی است نه اولیای معصوم الهی) در طول زندگی به خاطر طغیان غرایز و میول نفسانی، به یک رشته خلاف و گناه کشیده شده و سرانجام کیفرهایی در نامه اعمال او نوشته می شود حالا اگر این انسان راه توبه را به روی خود بسته ببیند، با خود چنین می اندیشد: اکنون که سرنوشت من جز عذاب الهی و کیفربینی، چیزی نیست پس چرا در باقیمانده عمر، از لذتهای نفسانی و اعمال غرایز خودداری کنم؟ من که اهل دوزخ و آتشم، چرا در آینده زندگی، از لذت گناه باز بمانم. بدون شک با چنین عقیده، به فکر اصلاح خود نمی افتد و به خلافکاری خود ادامه می دهد، و پیوسته این مثل را زیر زبان زمزمه می کند«آب که از سر گذشت، چه یک وجب، چه صد وجب. چه یک نی، چه صد نی».

ولی چنین انسانی باید به مسأله توبه معتقد باشد وباور کند که خدای قهّار کیفرده، سنت دیگری را نیز در مسیر گنهکاران دارد، و آن این که اگر در باقی مانده زندگی تصمیم بگیرند که دیگر گرد گناه و خلاف نروند، و از قانون شکنی و خلافکاری دست بردارند، در این صورت خدا گناهان پیشین آنان را بخشیده و در این حال، سرنوشت آنها با سرنوشت صالحان و پاکان یکسان

خواهد بود. در چنین حالی، دست از گناه و خلاف کشیده به صلاح و تقوا روی می آورد.

یک چنین نور امید، در زندگی این انسان دگرگونی عظیمی ایجاد می نماید و آهنگ زندگی او در آینده عوض شده و از مسیر پیشین، فاصله خواهد گرفت.

از این بیان روشن می شود که توبه، نه تنها عامل تشویق به گناه نیست، بلکه عامل کاهش گناه و خلاف می باشد و چه بسا از این طریق، هزاران فرد آلوده، در نیمه دیگر زندگی، به پاکی و پیراستگی گرویده و از حجم جرایم و گناهان کاسته می شود.

شما اگر به قوانین حاکم بر زندان ها در جهان، نظری بیفکنید، کسانی را مشاهده خواهید نمود که به زندانهای ابد یا دراز مدت محکوم می شوند، ولی در کنار این قانون، یک اصل دیگر بر عموم زندانیان حکومت می کند و آن این که اگر بر متصدیان بی طرف زندان ندامت و پشیمانی زندانی آشکار گردد و بدانند که او از صمیم دل از گناه خود پشیمان است، در این صورت عفو او را از مقامات مسئول می خواهند. حال، اگر چنین اصلی وجود نداشت وزندانی می دانست که دگرگونی و ندامت و پشیمانی در سرنوشت او تأثیری ندارد، در این صورت نه تنها در زندان، وضع خود را عوض نمی کرد، بلکه چه بسا اسباب دردسر مأموران را نیز فراهم می آورد.

از برخی از آیات استفاده می شود که اگر تهدید به کیفر، یکی از پایه های اتمام حجت از جانب خدا است، نویدهای شادی بخش نیز پایه دیگر آن را تشکیل می دهد. از جمله آنجا که می فرماید:

(رُسُلًا مُبَشِّرِینَ وَمُنْذِرِینَ لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّهٌ

ص : ۴۶۱

بَعْدَالرُّسُلِ...) .(۱)

«پیامبرانی نوید بخش و بیم دهنده بر انگیخت تا پس از آمدن پیامبران، مردم بر خدا حجت و دلیلی نداشته باشند».

پندار پیشین(باز کردن باب توبه نوعی ارائه چراغ سبز برای خلافکاران است) در صورتی می تواند رنگ استدلال به خود بگیرد که توبه در هر شرایط و به هر صورت مایه نجات انسان باشد، در حالی که توبه برای خود شرایطی دارد که بسا قسمتی از آنها برای انسانهای گنهکار فراهم نگردد. در این صورت چگونه می تواند یک انسان گنهکار بدون آگاهی از امکان تحصیل شرایط، به امید توبه گناه کند وقانون ها را بشکند، چه بسا برخی از این شرایط در آینده ممکن نباشد.

یکی از این شرایط تکوینی توبه، بقای حیات وزندگی است. و هرگز هیچ گنهکاری قطع ویقین به حیات خود ندارد. در این صورت، چگونه می تواند با شک وتردید نسبت به حیات آینده، به امید توبه گناهی را مرتکب شود؟

آری، گاهی برخی از مجرمان به امید توبه مرتکب گناهان می شوند، چنین افرادی، خود را فریب می دهند و اگر هم باب توبه به روی آنان باز نبود، دست از گناه بر نمی داشتند. ولی برای ظاهر سازی مسأله توبه و بازگشت به سوی خدا را مطرح می کنند.

اصولاً سوء استفاده از هر اصل صحیحی امکان پذیر است، ولی این سبب نمی شودکه آن اصل تشریع نشود و ازبرنامه تربیتی مربیان حذف گردد.

ما، در برابر یک واقعیت انکار ناپذیری هستیم وآن این که نوع و غالب

۱- [۱] نساء/۱۶۵.

انسانها در طول زندگی خود، جدا از گناه و خطا نیستند و افراد پیراسته در میان آنها بسیار کم و انگشت شمارند. و سرانجام به این واقعیت می رسیم که گناه از فرد وجامعه منفک وجدا نیست، خواه باب توبه بر روی بشر باز باشد ویا به روی اوبسته گردد. در چنین شرایط، تشریع توبه کمک به سعادت انسان است نه به شقاوت و بدبختی او....

آری اگر فرد وجامعه در صورت بسته شدن باب توبه، از گناه مصون، ویا توبه مایه «تَجَرّی» بود، در این صورت تشریع توبه برخلاف حکمت به حساب می آمد، در حالی که حقیقت بر خلاف آن است. انسان با یک رشته غرایز مرزنشناسی آفریده شده و غالباً «تعقّل» و تمایلات فوقانی او مقهور غرایز و تمایلات پایین او است و این مطلب به صورت یک پدیده اجتناب ناپذیر درباره انسان محرز است. در این صورت، تشریع توبه عامل پیدایش گناه و یا فزونی آن نخواهد بود، بلکه روزنه امیدی برای رهایی از اسارت شهوتها ونجات از شقاوت وبدبختی است.

با این تحلیل، به یکی از رازهای مهم تشریع توبه آگاه شدیم و بسیار مناسب است برخی از روایات را که به گونه ای به این حکمت اشاره دارند یادآور شویم:

۱. محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) سؤال می کند: اگر کسی گناه کرده و توبه نموده، امّا باز توبه را شکسته ومرتکب گناه شده، آنگاه توبه نموده است، آیا خدا توبه چنین فردی را می پذیرد؟

امام در پاسخ این سؤال چنین فرمودند: «هرگاه مؤمن ، با طلب آمرزش و توبه به سوی خدا باز گردد خدا نیز با آمرزش به وی می نگرد، خدا بخشاینده ومهربان است، توبه را می پذیرد و ازبدی ها می گذرد».

ص : ۴۶۳

آنگاه فرمود:

«فَايّاکَ أَنْ تُقَنِّط الْمُؤْمِنينَ مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ».

«مبادا افراد با ایمان را از رحمت خدا مأیوس سازی».(۱)

۲. امیرمؤنان (علیه السلام) در کلمات قصار خود چنین می فرماید:

«اَلْفَقيهُ كُلُّ الْفَقيهِ مَنْ لَمْ يُقَنِّطِ النّاسَ مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ، وَلَمْ يُؤْنِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللّهِ، وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللّهِ».(۲)

«انسان فهمیده و با کمال کسی است که مردم را از رحمت خدا ناامید نگرداند، و آنان را از لطف و رأفت خدا نومید نسازد و (در عین حال) از عذاب ناگهانی خدا مطمئن نگرداند».

در این حدیث، به دو عامل تربیتی یعنی بیم و امید توجه کامل شده است. آنان که تنها به امید تکیه می کنند، یهودی ویا یهودی صفتانند که به امید رحمت از هیچ جنایتی خودداری نمی کنند و آنان که تنها به بیم و خوف از غضب خدا تکیه می کنند افراد مأیوسی خواهند بود که هرگز توبه نیز مایه نجات آنها نخواهد بود.

۳. «زُهَری» از عالمان دربار اموی بود، روزی دستور مجازات و تنبیه فردی را صادر کرد، آن فرد در حین مجازات جان سپرد زهری از این حادثه به وحشت افتاد، شهر و خانواده خود را ترک نموده و به غاری پناه برد، مدت نُه سال در آن جا اقامت نمود، تا آن که در ایّام حج شرفیاب محضر امام سجاد (علیه السلام) شد. امام (علیه السلام) به او فرمود:

«إنّی أخافُ مِنْ قُنُوطِكَ ما لا أَخافُ مِنْ ذَنْبِکَ».

«من از یأس و ناامیدی تو از رحمت الهی، بیش از گناهی که مرتکب شده ای ترسانم».

۱- [۱] بحارالأنوار:۶/۲۰، باب ۲۰، روایت ۷۱.

۲- [۲] نهج البلاغه: کلمات قصار، شماره ۹۰.

آنگاه فرمود:

«دیه مقتول را به وارثان او پرداخت کن و به سوی خانواده خود بازگرد و به فراگیری برنامه های دینی خود بپرداز».

از سخنان امیدبخش امام (علیه السلام) نور امیدی در روان تاریک زهری درخشید، از انزوا و خمودگی نجات یافت، و از آن پس در شمار اصحاب و یاران امام چهارم (علیه السلام) جای گرفت.(۱)

۳. آیا توبه از گناه واجب است؟

در آغاز بحث یادآور شدیم که توبه از نظرهای مختلفی مورد بحث قرار می گیرد ویکی ازبحثهای مربوط به آن، که در حقیقت بعد فقهی آن به شمار می رود، الزامی بودن آن است . وجوب توبه گاهی از نظر عقل مورد بحث قرار می گیرد وگاهی از نظر نقل یعنی کتاب و سنت.

از نظر عقل، وجوب آن مسلّم و روشن است و به قول مرحوم نراقی هر کسی معنی «وجوب»و معنی «توبه» را بداند در لزوم آن از نظر عقل شک و تردید نمی کند، زیرا توبه مایه سعادت و وسیله نجات از عذاب دایمی است و عقل هر فردی بر تحصیل خوشبختی و دوری از بدبختی حکم و فرمان می دهد. در این مسأله نباید شک و تردید کرد وحتی اشاعره که منکر احکام عقلی در قلمرو «عقل عملی» هستند اگر به خود بیایند و سرنوشت خود را از نظر توبه و ترک آن بسنجند از درون، ندای فطرت را بر وجوب آن خواهند شنید.(۲)

ص : ۴۶۵

۱- [۱] بحار الأنوار:۴۶/۱۳۲; علامه مجلسی این روایت را از مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده است. البته داستان مزبور با اندکی تفاوت در مجموعه ورام نیز نقل شده است.

۲- [۲] محقّق طوسی دلیل عقلی وجوب توبه را این گونه یادآور شده است:«وَالتَّوبَهُ واجِبَهٌ لِدَفْعِهَا الضَّرَر»:«توبه واجب است، زیرا مایه دفع ضرر (عقوبت اخروی) است».

و امّا از نظر شرع، ظاهر آیات و روایات، گواه بر وجوب آن است، زیرا با تأکید خاصی به آن فرمان داده می گوید:

(...وَتُوبُوا إِلَی اللّهِ جَمیعاً أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ) .(۱)

«ای افراد با ایمان همگی با توبه و انابه به سوی خدا بازگردید تا رستگار شوید».

و در آیه دیگر می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحاً عَسی رَبُّکُمْ أَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ...) .(۲)

«ای افراد بـا ایمان، به سوی خـدا با توبه خالص (پیراسـته از هر نوع اغراض مادی) بازگردیـد. شایـد خـدا بـدی های شـما را به وسیله آن بپوشاند».

نکته جـالب در ذیـل آیه نخستین، این که، رسـتگاری را به توبه وابسـته می دانـد، چنان که گویی بـدون آن رسـتگاری ممکن نیست. آیا هیچ انسان عاقلی در وجوب تحصیل رستگاری شک و تردید به خود راه می دهد؟ در حقیقت نکته یاد شده، اشاره به همان دلیل عقلی بر وجوب توبه است.

۴. آیا توبه، واجب فوری است؟

یکی از بحث های فقهی توبه، وجوب فوری آن است، و در این مورد خرد بر فوریت آن داوری می کند، زیرا مرگ، هر لحظه انسان را تهدیـد می کنـد و هیـچ انسانی نمی تواند بر حیات خود در ساعات آینده یقین داشـته باشد. چه بسا مرگه ای ناگهانی انسانهای قوی را از پای درآورد. در این صورت، خرد از باب احتیاط بر فوریت آن داوری می نماید.

۱- [۱] نور/۳۱.

۲- [۲] تحریم/۸.

و به دیگر سخن: قرآن به روشنی می فرماید: «توبه کسانی که مرتکب گناه می شوند و در لحظات مرگ ابراز ندامت می نمایند، پذیرفته نیست».(۱) در این صورت انسان به حکم این که لحظه مرگ خود را نمی داند، باید به توبه که ضامن رستگاری او است، پیشی بجوید، زیرا چه بسا ممکن است در دام اجل افتد و ندامت و توبه او ثمربخش نباشد.

ولی آیا از نظر شرع نیز وجوب فوری دارد یا نه؟با توجه به داوری عقل در این زمینه نیازی به دلیل شرعی نیست واگر هم دلیلی بر فوریت آن در کتاب و سنت باشد، در حقیقت مؤکد حکم عقل خواهد بود.

این مطلب در سخنان حکیمانه علی (علیه السلام) گاهی با صراحت و گاهی به صورت اشاره مورد توجه واقع شده است که برخی را یادآور می شویم:

پرهیزگار کسی است که خیرخواه خود باشد، در انجام توبه پیشی جوید، بر شهوت خود غلبه نماید، زیرا مرگ او بر او پنهان و پوشیده است و آرزوها او را فریب می دهد و شیطان پیوسته گناه را زینت می دهد، تا به آن دست یازد، و آرزوی توبه را در دل او تقویت می کند تا آن را به تأخیر اندازد، تا سرانجام مرگ او فرا رسد و او از انجام توبه غافل گردد.

«فَاتَّقى عَبْدٌ رَبَّهُ، نَصِحَ نَفْسَهُ وَقَدَّمَ تَوْبَتَهُ وَغَلَبَ شَهْوَتَهُ فَإِنَّ أَجَلَهُ مَسْتُورٌ عَنْهُ وَأَمَلَهُ خادِعٌ لَهُ وَالشَّيْطانُ مُوَكَّلٌ بِهِ يُزَيِّنُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيَرْكَبَها وَيُمَنِّيهِ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَها، إِذا هَمَجَتْ مَنِيَّتُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ ما يَكُونُ عَنْها».(۲)

ص : ۴۶۷

۱- [۱] (وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ حَتّى إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوتُ قالَ إِنّى تُبْتُ الانَ...) (نساء/۱۸).

۲- [۲] نهج البلاغه:خطبه ۶۴ نیز به خطبه ۱۸۳ و نامه ۳۱ رجوع شود.

و نیز در کلمات قصار خود فرموده اند:

«لا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الاخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ وَيُرَجِّی التَّوْبَةَ بِطُولِ الأَمَلِ».(۱)

«از کسانی مباش که به سعادت در سرای دیگر بدون عمل نیک امید میورزد و به خاطر آرزوهای دراز توبه را به تأخیر می اندازد».

۵. آیا ترک توبه، گناه مستقلی است؟

از برخی از کتابهای کلامی اشاعره، استفاده می شود که گروه معتزله وجوب توبه را مولوی دانسته و معتقدند که ترک آن مستلزم گناه مستقل و تأخیر در آن نیز گناه دوم خواهد بود بنابراین اگر کسی توبه نکند یا توبه خود را چند روزی به تأخیر بیندازد علاوه بر کیفر گناهی که مرتکب شده است، به خاطر ترک توبه و تأخیر آن، کیفر جدیدی خواهد داشت.(۲)

ولی این اندیشه در صورتی صحیح است که توبه، خود یکی از واجبات، در عرض دیگر فرایض باشد و شارع از همان موضع مولویت که بر نماز فرمان می دهد، بر توبه نیز فرمان دهد. در این صورت تعدد کیفر به نحوی که بیان گردید، پذیرفته خواهد شد.

ولی اگر دستور توبه به عنوان ارائه طریق و راهنمایی باشد، در این صورت مخالفت با آن، مخالفت با یک اندرز و نصیحت است که نتیجه ای جز همان پیامدهای گناه پیشین، نخواهد داشت، مثلاً اگر پزشکی به بیمار سرما خورده بگوید ترشی مخور، ولی بیمار مخالفت کند، واکنشی جز طولانی بودن دوران بیماری نخواهد داشت. و به اصطلاح فقهی، اوامر الهی در مورد توبه، اوامر «ارشادی» است نه اوامر «مولوی»، وبسان آیه (...أَطِيعُوا اللّهَ

۱- [۱] نهج البلاغه: کلمات قصار، شماره ۱۵۰.

۲- [۲] شرح مقاصد:۲/۲۴۲.

وَأَطيعُوا الرَّسُولَ وَأَولى الأمْرِ مِنْكَمْ...)(۱) می باشد. یعنی اگر کسی نماز نخواند یک کیفر بیش نخواهد داشت وآن کیفر ترک نماز است و هرگز کیفر مجددی به خاطر ترک اطاعت خدا که در آیه (أَطیعُوا اللّه) آمده است، نخواهد داشت.

و به دیگر سخن: به هنگام ظهر، خدا با دو فرمان ما را مخاطب می سازد.

۱. صَلِّ; نماز بگزار، ۲. أَطیعُوا اللّهَ ;با گزاردن نماز خدا را اطاعت کن، اگر انجام وظیفه کنیم یک پاداش، و اگر مخالفت ورزیم یک کیفر بیش نخواهیم داشت، و امر دوم جز نصیحت، اثر دیگری (پاداش یا کیفر) ندارد.

۶. آیا توبه از هر گناهی لازم است؟

هدف از توبه، پاک کردن تیرگی هایی است که بر اثر گناه بر قلب انسان سایه می افکند. حال اگر واقعیت گناه به گونه ای باشد که در پرتو عملی یا عامل دیگری خود به خود پاک می گردد، در این صورت، توبه لازم وواجب نخواهد بود مثلاً در مورد گناهان کوچک، قرآن یادآور می شود که ترک گناه کبیره، مایه بخشودگی گناهان صغیره خواهد بود چنان که می فرماید:

(إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ...) .(۲)

«هر گاه گناهان بزرگی را که از آن نهی شده ای د، ترک نمایید، خدا گناهان کوچک شما را می بخشد».

حال،اگر کسی مرتکب گناه کوچکی شد و کبیره ای نیز از او سر نزد، در این صورت عامل آموزش چنین گناهی در کنار آن موجود است. در این حال، خرد بر توبه فرمان نمی دهد، زیرا موضوع توبه منتفی است.

۱- [۱] نساء/۵۹.

۲- [۲] نساء/۳۱.

آری، از نظر عارفان و انسانهای آگاه، توبه در هر حال و نسبت به هر گناهی، شایسته و لازم است و این مسأله دیگری است و ربطی به بعد فقهی و کلامی آن ندارد.

۷. آیا پذیرفتن توبه بر خدا واجب است؟

هرگاه بنده ای راه توبه را پیش گرفت، آیا بر خدا لازم است که توبه او را بپذیرد؟

اشاعره به گمان خود این نوع تعبیرها (بر خدا لازم است توبه او را بپذیرد) را غیر صحیح می دانند و می گویند: هرگز کسی نمی تواند بر خدا فرمان دهد، یا چیزی را بر او واجب سازد و به اصطلاح «تکلیف معیّن کند» ولی آنان از ماهیت این نوع «ایجاب»ها غفلت ورزیده اند، هرگز مقصود این نیست که بنده نالایق و ناچیز کاری را بر خدا واجب نماید و او را مورد تکلیف قرار دهد، بلکه هدف کشف این حقیقت است که با توجه به «حکمت بالغه» خدا چه کاری شایسته مقام او است، وچه کاری شایسته ساحت قدس او نیست، بدون این که کسی بر خدا فرمان دهد یا چیزی را واجب سازد.

مثلاً بی نیازی خدا از ظلم و ستم و آگاهی او از قبح و زشتی آن، ایجاب می نماید که ظلم نکند و اگر بگوییم بر خدا واجب است که از ظلم دوری جوید، هدف این است که با توجه به کمالات وجودی او یک چنین ضرورتی در آنجا وجود دارد وعقل کاشف آن است.

در مورد توبه، هدف این است که آیا مقتضای «عدل و داد» و یا «جود وکرم» او، پذیرفتن توبه است یا نه؟

در این مورد، معتزله بغداد، پذیرفتن توبه را لازمه جود و کرم خدا شمرده اند، در حالی که معتزله بصره آن را مقتضای عدل و دادِ او دانسته اند.

شاید در این جا بتوان گفت: اگر از دلیل سمعی که قرآن درباره پذیرفته شدن توبه گزارش داده است، صرف نظر کنیم، هرگز دلیلی بر لزوم پـذیرفتن توبه بنـده گنهکـار در دست نیست. و اگر خـدا، نـدامت انسـانی را نپـذیرد، بر خلاف عـدل و داد رفتار نکرده است، زیرا قبلاً حجت را بر آنان تمام نموده است.

آری در این باره، آیات و روایات بسیاری درباره پذیرفته شدن توبه از جانب خداوند وارد شده است. به عبارت دیگر، توبه از نظر دلایل نقلی، یکی از وعـده های قطعی خداونـد به شـمار می رود و چون خلف وعـده بر خداوند حکیم قبیح و ناروا است، بنابراین عقل(خلف وعده قبیح است) بر لزوم پذیرش توبه حکم قطعی می کند.

و اینک نمونه هایی از آیات وروایات در این باره:

۱. آیاتی که یکی از صفات خداوند را (تَوّاب) (۱) یعنی بسیار توبه پذیر دانسته است چنان که می فرماید:

(...وَأَنَا التَّوّابُ الرَّحِیمُ) .(۲)

۲. آیاتی که خداوند را پذیرنده توبه معرفی نموده است چنان که می فرماید:

(...هُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبادِهِ وَیَعْفُوا عَنِ السَّیِّئاتِ...) .(۳)

«او است خدایی که توبه بندگان خود را می پذیرد و گناهان آنان را عفو می نماید».(۴)

ص : ۴۷۱

۱- [۱] در این باره به آیات:۳۷، ۲۵۴، ۱۲۸ بقره ; ۱۰۴، ۱۶، ۶۴ نساء; ۱۱۸ توبه; ۱۰ نور; ۱۲ حجرات ونصر مراجعه شود.

۲- [۲] بقره/۱۶۰.

۳- [۳] شوری/۲۵.

۴- [۴] به آیه ۱۰۴ توبه و ۲ سوره مؤمن رجوع شود.

بعید نیست بتوان نظریه آن گروه از متکلمان که قبول توبه را لازمه صفت «عدل الهی» بشمار آورده اند، از آیه یاد شده زیر استفاده نمود، آنجا که می فرماید:

(...مَنْ تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ وَلا یُظْلَمُونَ شَیْئاً) .(۱)

«کسانی که توبه کرده و ایمان آورند و عمل نیکو انجام دهند، وارد بهشت خواهند شد وکمترین ظلمی به آنان نخواهد شد».

ولی مبنای استفاده این است که مقصود از «ظلم» در جمله (یظلمون) ، «ظلم» در برابر «عدل » باشد و این که پس از توبه، پاداش کامل عمل پرداخته شده و مورد ستم واقع نمی شوند. تو گویی هرنوع پاداش به غیر این صورت، ظلم و ستم می باشد.

در حالی که احتمال دارد که مقصود از آن در آیه، «کم شدن پاداش» باشد، چرا که «ظلم» در لغت عرب به معنی نقص به کار می رود. در این صورت، آیه از پاداش کامل توبه کاران گزارش می دهد و این که پاداش کامل آنان پس از توبه پرداخت می شود، بدون این که ناظر به مسأله «ظلم » و «عدل» باشد.

قبول توبه در روایات

پذیرفته شدن توبه از جانب خداوند در روایات نیز مطرح گردیده است.

حضرت علی (علیه السلام) در این باره می فرماید:

به هرکس چهار چیز اعطا گردد از چهار چیز محروم نمی گردد:

۱. هرکس توفیق دعا پیدا کند، از اجابت آن محروم نخواهد بود.

۱- [۱] مریم/۶۰.

۲. هر کس توفیق توبه بدست آورد، از قبول آن محروم نمی گردد.

۳. هرکس به استغفار و طلب آمرزش از گناهان توفیق حاصل نماید، از بخشش گناهان محروم نخواهد بود.

۴. هرکس نعمتهای الهی را شکرگزاری نماید، از افزون شدن آنها محروم نخواهد شد.(۱)

۸. آیا توبه، یک وظیفه همگانی است؟

از این که قرآن به همه افراد با ایمان فرمان توبه داده و می فرماید:

(...وَتُوبُوا إِلَى اللّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ...) .(۲)

نتیجه گرفته می شود که توبه یـک وظیفه همگانی است، و تمام انسان های مکلف، از پیامبران و اولیای الهی گرفته تا برسـد به افراد عادی، لازم است راه توبه را پیش گیرند، و به سوی خدا انابه کنند.

اکنون این سؤال پیش می آیـد، هرگاه هـدف از توبه پاك کردن فضای روح از آلودگی گناهان است، هـدف از توبه پیامبران معصوم و اولیای الهی که پیراسته از گناه اند چیست؟

اصولاً این یکی از پرسشهایی است که در کتابهای اخلاقی و کلامی مطرح شده و گفته می شود: چگونه معلمان معصوم امت، پیوسته در بکاء وگریه و توبه و استغفار فرو رفته وجمله هایی را بر زبان جاری می کنند که شایسته انسانهای گنهکار است؟

۱- [۱] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۳۵، نظیر این گفتار در شماره ۴۳۵ نیز آمده است.

۲- [۲] نور/۳۱.

در این مورد پاسخهایی گفته شده است که به نقل برخی می پردازیم:

۱. پیامبران و اولیای الهی از نظر گفتار و رفتار، اسوه امت بوده و برای ارشاد و هدایت مردم مبعوث شده اند، آنان با مناجاتهای پر شور و استغفارهای شدید و استوار خود به امت گنهکار راه استغفار وطلب آمرزش را تعلیم کرده و آنان را در ادامه این راه کمک می کنند.(۱)

۲. در اینجا تحلیل دیگری است که متذکر شویم. و آن این که در تمام امور اجتماعی، اخلاقی، علمی، تربیتی و دینی، انتظارات از افراد یکسان نیست.

ما از میان صدها مثالی که ممکن است برای روشن شدن این مطلب آورد، تنها به نمونه زیر اکتفا می نماییم:

هنگامی که عده ای برای انجام یک خدمت «اجتماعی»پیشقدم می شوند، و تصمیم می گیرند مثلاً یک بیمارستان برای مستمندان بسازند، اگر یک فرد کارگر معمولی که درآمدش برای مخارج خودش هم کافی نیست، مبلغ مختصری به این کار کمک کند، بسیار شایان تقدیر است، امّا اگر همین مبلغ را یک فرد ثروتمند بدهد، نه تنها شایان تقدیر نیست، بلکه ایجاد یک نوع نفرت و ناراحتی و انزجار می کند.

یعنی: همان چیزی که نسبت به یک فرد، خدمت قابل تحسینی محسوب می شد، از یک فرد دیگر، کار ناپسندی شمرده می شود، با آن که از نظر قانونی چنین شخصی، به هیچ وجه مرتکب جرم و خلافی نشده است.

دلیل این موضوع، همان طوری که در بالا تذکر داده شد، این است که:پایه انتظارات از انسان، بسته به امکانات او یعنی: عقل او، دانش او،

۱- [۱] به جامع السعادات:۳/۸۱ رجوع شود.

ایمان او، و بالأخره قدرت توانایی او است.

ای بسا کاری که انجام آن، از یک نفر، عین ادب، خدمت، محبت، وعبادت شمرده می شود، امّا از فرد دیگری عین بی ادبی، خیانت، خلاف صمیمیت، و کوتاهی در بندگی و اطاعت محسوب می گردد.

اکنون با توجه به این حقیقت، موقعیت پیامبران و امامان را در نظر بگیریم و اعمال آنها را با آن موقعیت فوق العاده عظیم، مقایسه نماییم:

آنها مستقیماً با مبدأ جهان هستی مربوطند، وشعاع علم و دانش بی پایان الهی بر دلهای آنها می تابد، حقایق بسیاری بر آنها آشکار است که از دیگران مخفی است، علم و ایمان و تقوای آنها در عالی ترین درجه قرار دارد. خلاصه، آنها به اندازه ای به خدا نزدیکترند که یک لحظه سلب توجه از خداوند برای آنها لغزشی محسوب می شود.

بنابراین جای تعجب نیست که افعالی که برای دیگران مباح یا مکروه شمرده می شود، برای آنها «گناه» نامیده شود.

گناهانی که در آیات و سخنان پیشوایان دینی، به آنها نسبت داده شده، و یا خود در مقام طلب آمرزش از آنها برآمده اند، همه از این قبیل است. یعنی: مقام و موقعیت معنوی آنها، علم و دانش و ایمان آنها، آن قدر برجسته است که یک غفلت جزئی، در یک کار ساده معمولی که باید توجه خاص و همیشگی به خداوند داشته باشند«گناه» شمرده شده است، وجمله معروف «حَسَناتُ الأَبْرارِ سَيِّئاتُ الْمُقَرَّبين»: «اعمال نیک خوبان گناه مقرّبان خدا محسوب می شود» نیز ناظر به همین حقیقت است.(۱)

فیلسوف عالی قدر شیعه ، مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی نیز در یکی

ص : ۴۷۵

۱- [۱] رهبران بزرگ، ص ۲۳۲ ـ ۲۳۸.

از کتابهای خود پاسخ فوق را این طور توضیح می دهد:

هرگاه کسی مرتکب کار حرامی شود، و یا امر واجبی را ترک کند، معصیت کار است وباید توبه کند، این نوع گناه و توبه مربوط به افراد عادی و معمولی است.

ولی هرگاه امور مستحب را ترک کند و کارهای مکروه را بجا آورد، این نیز نوعی گناه شمرده می شود و باید از آن توبه نماید، این نوع گناه و توبه مربوط به افرادی است که از قسم اوّل از گناه معصومند.

گناهانی که در قرآن و روایات به برخی از انبیای گذشته مانند: آدم ، موسی، یونس (علیهم السلام)و... نسبت داده شده از این نوع گناهان است نه از نوع اول، و هرگاه کسی التفات به غیر خدا پیدا کند و با اشتغال به امور دنیا از توجه به خدا، آنی غافل شود، این نیز برای اهل حقیقت نوعی گناه بشمار می آید و بایستی از آن توبه کند و از خدا برای آن طلب آمرزش نماید.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و پیشوایان دین ما که در دعاها اقرار به گناه خود کرده و از خدا آمرزش و بخشش خواسته اند، گناهان آنان، از این نوع گناهان است نه از نوع اول و دوم.(۱)

بد نیست برای تکمیل این پاسخ، موضوعی را که دانشمند بزرگوار شیعه مرحوم «علی بن عیسی اربلی» در جلد سوم کتاب نفیس «کشف الغمّه فی معرفه الأئمّه»ضمن بیان تاریخ زندگانی حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) نوشته در اینجا نقل نماییم.

او می نویسد:

«امام هفتم (علیه السلام) دعایی دارد که آن را هنگام سجده شکر می خوانده و در

ص : ۴۷۶

۱- [۱] اوصاف الاشراف، ص ۱۷.

آن اقرار به انواع گناه کرده و از خدا پوزش خواسته است.(۱)

من هنگامی که آن دعا را دیدم، در فهم معنای آن، زیاد فکر کردم و با خود گفتم: چگونه از کسی که شیعه عقیده به «عصمت» او دارد، این گونه کلماتی که اقرار به انواع گناهان است، صادر می شود؟

هر چند که فکر کردم، فکرم به جایی نرسید، تا روزی فرصتی دست داد وبا «رضی الدین ابی الحسن علی بن موسی بن طاووس» در یکجا بودیم، این مشکل را از او پرسیدم، او فرمود:

«مؤید الدین علقمی وزیر، همین سؤال را چندی پیش از من کرد، و من در جواب او گفتم: این نوع دعاها برای تعلیم مردم بوده است».

من بعد از این پاسخ، کمی فکر کردم و با خود گفتم: آخر، این دعا را حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) در سجده های نیمه شب خود می خواند. و در آن ساعتها، کسی کنارش نبوده تا منظور، تعلیم آنها باشد؟

مدتی از این واقعه گذشت. روزی «مؤید الدین محمد بن علقمی وزیر» همین سؤال را از من کرد، و من همان پاسخ اول و ایرادی که به آن داشتم، به او گفتم. آنگاه اضافه کردم: شاید معنی صحیح این دعا، جز این نباشد که حضرت آن را از باب تواضع و فروتنی نسبت به پروردگار عرضه داشته باشد.

ولی بیان «ابن طاووس» مشکل مرا حل نکرد و این عقده همچنان در دلم ماند، تا معظم له دار فانی را بدرود گفت، پس از گذشت روزگار درازی، از توجهات امام موسی بن جعفر(علیهما السلام) مشکلم حل شد، و پاسخ صحیح آن را یافتم که اینک برای شما می نویسم:

اوقات پیامبران و ائمه (علیهم السلام) ،مشغول به ذکر خدا است، و دلهای آنها

۱- [۱] برای اطلاع از اصل دعا رجوع شود به «کشف الغمّه»:۳/۴۳.

بسته به جهان بالا_ است. آنها همیشه، همچنان که معصوم فرموده است «خدا را آنچنان عبادت کن مثل این که تو او را می بینی، که اگر تو او را نبینی، او تو را می بیند» مراقب این حقیقتند.

آنها همیشه متوجه او هستند و به تمام معنی رو به سوی او دارند، که هرگاه لحظه ای از این حالت غافل شوند، و کارهای مباحی از قبیل خوردن و آشامیدن آنها را از این حالت توجه باز دارد، آنها همین مقدار غفلت را برای خود گناه و خطا می دانند، و از خدا طلب آمرزش می نمایند.

و گفته پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که فرمود:

«إِنّهُ لَيُرانُ عَلى قَلْبِى وَإِنّى أَسْتَغْفِرُ بِالنَّهارِ سَبْعينَ مَرَّةً» وجمله معروف «حَسناتُ الأَبْرارِ سَيِّئاتُ الْمُقَرَّبينَ» و نظایر اینها اشاره به همین واقعیت است که ما توضیح دادیم.(۱)

۹. آیا توبه مشرک پذیرفته می شود؟

مشرک ، از نظر قرآن به کسی گفته می شود که در یکی از مراحل توحید برای خدا شریک وهمتایی قائل شود و قرآن در دو مورد یادآور می شود که خدا از همه گناهان می گذرد جز گناه شرک آنجا که می فرماید:

(إِنَّ اللّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدِ افْتَرى إِثْماً عَظِيماً) .(۲)

«خدا شرک را نمی بخشد و پایین تر از آن را برای هر کس که بخواهد، می آمرزد و هر

۱- [۱] کشف الغمّه:۳/۴۲_ ۴۴.

۲- [۲] نساء/۴۸. این آیه در سوره نساء آیه ۱۱۶ نیز آمده است ولی با ذیل :(...وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدْضَلَّ ضَلالاً بَعيداً) .

کس به خدا شرک ورزد، دروغ بزرگی را مرتکب شده است».

ممکن است تصور شود به حکم این دو آیه ، گناه شرک هرگز بخشوده نمی شود هر چند از آن توبه نماید، در حالی که مقصود غیر این است. و آن این که برخی از گناهان، بدون توبه نیز بر اثر رحمت گسترده خدا بخشوده می شوند، ولی هرگز شرک در قلمرو چنین رحمت قرار نمی گیرد، زیرا مشرک هیچ گونه شایستگی برای نزول رحمت حق ندارد. البته بخشوده شدن در سایه توبه، امر جداگانه ای است، زیرا تحوّل عظیمی در روح و روان مشرک پدید می آید، و «شرک» به «اسلام» تبدیل می گردد. کسانی که در صدر اسلام به پیامبر می گرویدند، و پیامبر اسلام آنان را می پذیرفت، مشرک بودند. آیات توبه با عمومیت محکمی، شرک را نیز در بر می گیرند آنجا که می فرماید:

(وَهُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبادِهِ وَیَعْفُوا عَنِ السَّیِّئاتِ وَیَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ) .(۱)

«او است که توبه را از بندگانش می پذیرد و بدی ها را می بخشد و آنچه را که انجام می دهید، می داند».

این آیه و آیات دیگر، شامل بخشوده شدن شرک در سایه توبه نیز می باشد.

۱۰. اصرار بر کفر پس از ایمان

از برخی از آیات استفاده می شود که گروهی که پس از ایمان، کفر میورزند و بر کفر خود بیفزایند (از روی عناد اصرار ورزند) توبه آنان پذیرفته نمی شود، چنان که می فرماید:

(إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بَعْدَ إِیمانِهِمْ ثُمَّ ازْدادُوا کُفْراً لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ

۱- [۱] شوری/۲۵.

وَأولئِکَ هُمُ الضّالّونَ) .(۱)

«آنان که پس از ایمانشان کفر میورزند و بر آن می افزایند، هرگز توبه آنان پذیرفته نمی شود، و آنان همان گمراهانند».

اکنون سؤال می شود چگونه توبه این گروه پذیرفته نمی شود؟

پاسخ

توضیح این آیه بستگی دارد به این که در آیات ماقبل و مابعد آن دقت بیشتری کنیم. در آیه ماقبل، توبه کسانی را که پس از ایمان کفر ورزیده اند، پذیرفته شده، اعلام می کند وچنین می فرماید:

(کَیْفَ یَهْدِی اللّهُ قَوْماً کَفَرُوا بَعْدَ إِیمانِهِمْ... خالِدینَ فِیها لا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ... إِلاّ الَّذینَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِکَ...).(۲)

«چگونه خدا گروهی را که پس از ایمانشان کفر ورزیده اند، هدایت می کند؟... آنان در دوزخ جاودانند از عذاب آنان کاسته نمی شود... مگر آنان که پس از این توبه کنند».

بنابراین به حکم این آیه، توبه از کفر پس از ایمان پذیرفته شده است.

و در آیه ما بعد، توبه در زمان مرگ را غیر مقبول اعلام داشته، می فرماید:

(إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَماتُوا وَهُمْ کُفّارٌ فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْؤُ الأَرْضِ ذَهَباً وَلَوِ افْتَدى بِهِ...) .(۳)

۱- [۱] آل عمران/۹۰.

۲- [۲] آل عمران/۸۶_ ۸۹.

۳- [۳] آل عمران/۹۱.

«آنـان که کـافر شدنـد و به حالت کفر مرده انـد، هرگز از آنان چیزی به عنوان رهایی ازعـذاب پـذیرفته نمی شود، هر چنـد به مقدار وسعت زمین طلا بدهند».

از نظر مرحوم طبرسـی، این آیه مربوط به «فـدیه» در حال مرگ است ومسـلّماً «فدیه» در حالی انجام می گیرد که انسان از کار پیشین خود پشیمان می گردد و در نتیجه چنین عملی همراه با توبه به هنگام مرگ پذیرفته نیست.

اکنون با توجه به این که آیات قبل از آیه مورد بحث، از پـذیرفته شدن توبه از کفر پس از ایمان گزارش می دهد و آیه مابعد، از مقبول نبودن توبه در زمان مرگ گزارش می کنـد، می توان گفت مقصود از مقبول نبودن توبه پس از افزایش کفر و قبل از فرا رسـیدن مرگ، تـوبه هـای صوری است که فاقـد روح توبه است. و اگر توبه این گروه، توبه واقعی بود، بسـان گروه مـا قبل مورد عفو الهی قرار می گرفتنـد و افزایش کفر، مغلوب رحمت گسـترده حق می گشت، ولی چون توبه آنـان ناخـالص بود، از این جهت پذیرفته نشد.

گذشته از این، ذیل آیه که می گوید:

(أُولئِکَ هُمُ الضّالُّونَ) ، گواه بر این است که توبه آنان فضای روح آنان را پاک نکرده و در همان حال گمراهی و سرگردانی اند.

۱۱. آیا توبه تبعیض می پذیرد؟

از مباحث مربوط به توبه، مسأله تبعیض پذیری آن است. آیا می توان از گناه خاصی توبه کرد و ندامت حاصل نمود، در حالی که نسبت به گناهان دیگر بی تفاوت بوده و یا عزم بر بقا داشت؟ این مسأله متکلمان اسلامی را به دو گروه مقابل تقسیم نموده است:

۱. برخی از معتزله، نافیان تبعیض پذیری توبه می باشند و

«ابوهاشم»،متوفای (۳۲۱ه_) فرزند «ابوعلی جبایی» پرچمدار این نظریه می باشد. او می گوید:

«هرگز ندامت از گناه نمی تواند تبعیض بپذیرد. و اگر انسان از گناهی واقعاً نادم و پشیمان گردد، طبعاً باید از همه گناهان نادم و پشیمان باشد. و اگر نسبت به بخشی از گناهان نادم نباشد، نمی تواند نسبت به بخش دیگر نادم و پشیمان گردد. گویی مجموعه گناهان بسان حلقه های به هم پیوسته است که قابل گسستن نمی باشند، یا باید با همه وداع نمود و یا با همه علقه و ارتباط ایجاد کرد.

وی می گوید: انسان اگر گناهی را ترک می کند، به خاطر این است که زشت و نازیبا است و از آنجا که یک چنین ملاک در تمام گناهان وجود دارد، طبعاً باید این حالت را نسبت به تمام گناهان پیدا کند، یعنی تصمیم بر ترک همه داشته باشد و انگشت ندامت نسبت به همه به دندان بگیرد. و اگر تصمیم بر ترک بخشی از گناهان نداشته باشد، با این که از نظر قبح و زشتی با دیگر گناهان یکسان است، می توان کشف کرد که در او ، حالت ندامت نسبت به هیچ گناهی پیدا نشده است، وگرنه، جهت ندارد که نسبت به برخی منصرف وبه برخی دیگر متمایل باشد».(۱)

این تنها ابوهاشم نیست که اصرار بر تبعیض ناپذیری توبه دارد، بلکه قاضی عبدالجبار معتزلی نیز راه او را پیموده، آنگاه با یک مثال به استدلال خود رنگ جدیدی بخشیده و می گوید:

«اگر انسانی ازپیمودن راهی به خاطر این که در آن راه درنده است، سرباز زند، آیا امکان دارد همین انسان، راه مشابهی را که در آن نیز وجود درنده

۱- [۱] شرح اصول خمسه، ص۷۹۴.

قطعی است، بپیماید یا غذایی را به خاطر مسموم بودنش ترک کند ولی مشابه آن را تناول کند؟».(1)

۲. در حالی که ابوهاشم بر تبعیض ناپذیری توبه اصرار میورزد، پدر وی یعنی ابوعلی جبایی متوفای (۳۰۳) کاملًا آن را تبعیض پذیر دانسته و بر آن چنین استدلال می کند:

«فرض کنید کافری است که با انواع معاصی (علاوه بر کفر) ارتباط داشته باشد، ولی سعادت نصیب او گردد و می خواهد به آیین توحید باز گردد وبا همه کارهای زشت وداع نماید، جز یکی، مثلاً ـ دروغ گفتن. در اینجا سؤال می شود: آیا چنین موضوعی امکان پذیر است یا نه؟ طبعاً باید گفت: آری، در حالی که آنچه ابوهاشم آن را محال وممتنع می اندیشید، در این مثال محقق است. زیرا او کفر و دیگر گناهان را به خاطر قبح و زشتی آن ترک می گوید، در حالی که همان قبح و زشتی در دروغ هم تحقق دارد، امّا به علل روحی وروانی ویا مادی و دنیوی از آن دست بر نمی دارد. اگر سخن ابوهاشم صحیح و استوار باشد، باید بگوییم که چنین کافری مسلمان نشده و بر کفر خود باقی است، در حالی که هیچ فقیهی نمی تواند چنین انسانی را کافر بخواند.

البته در این جا، سخن از هر دو طرف زیاد رد وبدل شده که نقل آنها مایه گستردگی سخن می شود. ولی ما فکر می کنیم که مشکل را باید از راه دیگر حل کرد وبا تکثیر مثال آن هم به صورت مثال های نقضی گره گشوده نمی شود.

در این جا، سخن حق، همان است که مرحوم محقق طوسی در تجرید آورده و از نظر روانشناسی نیز بسیار سخن ارزنده است. و آن این که:

در این که همه گناهان زشت و قبیح می باشند، سخنی نیست. ولی در

۱- [۱] شرح اصول خمسه، ص ۷۹۴.

این جا باید به این نکته توجه داشت که گناهان از نظر قبح، درجات ومراتبی دارند. خوردن مقدار اندکی از مال دیگران زشت است و گناه، و در عین حال آمیزش حرام در مسجد و اماکن متبرکه نیز حرام و ناروا است، اگر کسی نسبت به گناه دوم به خاطر عظمت گناه ابراز توبه وندامت کرد، نمی توان او را نسبت به عمل اول نیز نادم حساب نمود به دلیل این که هر دو، در قبح و زشتی شریک هستند، زیرا ندامت از یک گناه بزرگ که پیامد ناگوارتر و عقوبت شدیدتری دارد، سبب نمی شود که انسان از گناه کوچک که پیامد کوچک تری دارد، نیز نادم و پشیمان گردد.

اصولاً از نظر روانشناسی دواعی خارجی، در تصمیم گیری انسان کاملاً مؤثرند. چه بسا به خاطر حفظ آبرو گناهی را ترک می کند و زشتی گناه به ضمیمه داعی یاد شده، سبب می شود که او به کلّی با آن گناه وداع نماید، در حالی که این داعی، در گناهی دیگر وجود ندارد. از این جهت، تنها آگاهی از زشتی آن، او را به توبه وادار نمی سازد.

افرادی را می شناسیم که نسبت به برخی از گناهان معصوم وپیراسته اند.مثلاً هرگز به هیچ قیمت حاضر نمی شوند انسان بی گناهی را به قتل برسانند و یا مسجدی را ویران سازند، و یا به عنف، مرتکب آمیزش حرام شوند. ولی همین افراد، نسبت به برخی دیگر از گناهان، نه تنها معصوم نیستند، بلکه چه بسا تا فرق، غرق این نوع گناهان می باشند.

بنابراین همان طور که در ابتدای کار، تبعیض در انجام گناه امکان پذیر است و انسان گناهی را مرتکب می شود و گناه دیگری را مرتکب نمی شود، همچنین در بخشی از زندگی آنگاه که عاقل تر و آگاهتر می شود، تبعیض در ترک گناه نیز امکان پذیر است و اندیشه این که تمام انسانها در یک لحظه آن

چنان وارسته وپاک می شوند که با هر نوع گناه پیوند خود را قطع می نمایند، اندیشه خامی است که تجربه و آزمون آن را به شدت تکذیب می کند.

در این جا می توان برای تبعیض پذیری توبه، از برخی از آیات وروایات کمک گرفت قرآن در مورد توبه چنین می فرماید:

(...كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلى نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءً بِجَهالَه ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ) .(۱)

«پروردگارتان رحمت را بر خود نوشته است که اگر کسی از شما از روی نادانی کار بدی انجام دهد، سپس از آن توبه نماید، و خود را اصلاح نماید، پس خدا آمرزنده و مهربان است».

سخن در کلمه «سوءً» است که در آیه به صورت نکره، وارد شده است. و به حسب ظاهر می رساند که اگر کسی از یک بدی توبه نمود، توبه او پذیرفته می شود، هر چند نسبت به بدی های دیگری چنین حالتی رخ ندهد. هر بدی برای خود حکم جداگانه ای دارد و سرنوشت بدی ها از نظر ندامت به هم پیوسته نیست.

در برخی از روایات چنین وارد شده است که خدای تعالی به حضرت داوود (علیه السلام) خطاب فرمود:

«اگر بنده مؤمن من گناهی را انجام دهد، سپس از آن توبه نماید و هر موقع آن گناه را یاد کرد حالت شرم او را فرا گیرد، او را می بخشم و حافظان اعمال را وادار به نادیده گرفتن آن می کنم و آن را به عمل زیبا تبدیل می سازم و پروایی از این کار ندارم، من «اَرْحَم الراحِمین» هستم».(۲)

۱- [۱] انعام/۵۴.

۲- [۲] بحارالأنوار:۶/۲۸، باب ۲۰، حدیث ۳۰.

در این حدیث، محور، یک گناه است و این که اگر از آن توبه کند، بخشیده می شود و هرگز نمی گوید بخشیدن آن در گرو توبه از سایر گناهان است.

خلاصه،لازمه رحمت گسترده خدا و این که او بخشاینده گناهان باشد، این است که تبعیض در توبه، درباره گناهان مورد پذیرش حق تعالی، باشد.

آری، در برخی از روایات برای پذیرفته شدن توبه شرایطی را یادآور شده اند که خود می رساند که توبه از یک گناه در گرو ترک دیگر گناهان و انجام بخشی از فرایض است.

این روایات، ناظر به مرتبه کامل توبه است که به حق در کمال توبه، از آن چاره ای نیست. در اینجا ما سخنی را از امیر مؤمنان (علیه السلام) یادآور می شویم:

در حدیث آمده که مردی در محضر حضرتش استغفار کرد امام (علیه السلام) از استغفار لفظی و زبانی او ناراحت شد و فرمود: می دانی استغفار چیست؟ طلب آمرزش درجه بلندمرتبه ها است و تحقق آن در گرو اعمال ششگانه است:

۱. بر اعمال گذشته نادم گردد.

۲. نسبت به آینده، تصمیم بر ترک بگیرد.

۳. حقوق مردم را بپردازد و آنچنان صحیفه عمل او نقیّو پاک گردد که چیزی بر ذمه او نباشد.

۴. فرایضی که در گذشته ترک کرده است، قضا کند.

۵. گوشتی را که از طریق حرام در بدن او رشد کرده است، با غم و اندوه ذوب کند تا آنجا که پوست به استخوان بچسبد و از نو در میان آن گوشت بروید.

۶. زحمت فرمان برداری را به خود بچشاند، همچنان که لذت گناه را

چشیده است. در این شرایط حق دارد بگوید: «اَسْتَغْفِرُ اللّه».(۱)

مسلماً آنچه پیشوای پرهیزکاران در این روایت به عنوان شرایط توبه بیان فرموده اند، از آنِ توبه کاران والا مقام است که در کوی صدّیقین و علّیین گام نهاده اند، وگرنه در پذیرفته شدن توبه انسانهای معمولی، برخی از این شرایط مانند آب کردن گوشت حرام قطعاً لازم نیست.

۱۲. توبه از کردارهای جاهلانه

در برخی از آیات، اعمالی قابل توبه معرفی شده است که از روی جهالت و نادانی از انسان سر بزنند. اینک آیات مربوط به این مطلب را از نظر می گذرانیم:

۱. (إِنَّمَا التَّوْبَهُ عَلَی اللّهِ لِلَّذینَ یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَه ثُمَّ یَتُوبُونَ مِنْ قَریب فَأُولئِکَ یَتُوبُ اللّهُ عَلَیْهِمْ وَکانَ اللّهُ عَلیماً حَکیماً) .(۲)

«پذیرش توبه بر خدا است، نسبت به کسانی که از روی «جهالت» کار زشت انجام می دهند، آنگاه به زودی توبه می کنند. آنان کسانی هستند که خدا با رحمت و کرم، به سوی آنان توجه می کند، وخدا دانا وحکیم است».

۲.(کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءً بِجَهالَه ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ) .(۳)

«پروردگارتان بر خویشتن رحمت بربندگان را نوشته است، که هر کس از روی نادانی کار زشتی انجام دهد، سپس توبه نماید و خود را اصلاح کند (خدا توبه او

۱- [۱] نهج البلاغه: کلمات قصار، شماره ۴۱۷.

۲- [۲] نساء/۱۷.

۳- [۳] انعام/۵۴.

را می پذیرد). او است توبه پذیر و مهربان».

۳. (ثُمَّ إِنَّ رَبَّکَ لِلَّذِینَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهالَه ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِیمٌ) .(۱)

«حقّا که پروردگار تو نسبت به کسانی که از روی جهالت، بدی انجام داده اند، سپس توبه نموده و خود را اصلاح کرده اند، حقّا که پروردگار تو پس از چنین عمل جاهلانه، توبه پذیر و مهربان است».

همین طور که در آیات سه گانه ملاحظه می فرمایید، توبه از اعمالی پذیرفته می شود که از روی جهالت سرزده باشد.

اکنون سؤال می شود مقصود از جهالت چیست؟

شکی نیست که جهالت از «جهل» که ضد «علم» است، مشتق شده است. ولی جهل و جهالت وحتی جاهل به دو معنی به کار می روند:

گاهی جهل به معنی دانستن، وجاهل به معنی کسی که نمی داند، به کار می رود و در این صورت در مقابل عالم و آگاه است.

و در قرآن جاهل در این معنی به کار رفته است، آنجا که می فرماید:

(...یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ...) .(۲)

«افراد نا آگاه، تهیدستان را به خاطر عفتی که دارند، بی نیاز می انگارند».

ولی غالباً کلمه جاهل وجهالت و حتی «جاهلیت» در موردی به کار می رود، که انسان آگاه و دانا است، امّا آگاهی او نسبت به زشتی کار تأثیری در او نمی گذارد، بلکه بسان افرادناآگاه از زشتی، کارهای بد را انجام می دهد، گویی اساساً این فرد، از زشتی کردار خود آگاه نیست، و آن را یک کار زیبا و

۱- [۱] نحل/۱۱۹.

۲- [۲] بقره /۲۷۳.

پسندیده می اندیشد.

به دیگر سخن: درک و آگاهی از زشتی، محکوم تمایلات درونی او شده و غرایز طغیانگر آن را پوشانیده است و شهوت و غضب و هوی و هوس، یکه تاز میدان زندگی او شده است. در قرآن و در مکالمات مردم به چنین افراد هر چند واجد عقل و خرد، علم و آگاهی هستند_ «جاهل» و «نادان» گفته می شود، و عمل آنان، عمل جاهلانه که از روی یک نوع نادانی سرزده است، توصیف می گردد. چنانچه به جوان محکوم غرایز، که عقل و خرد او مغلوب تمایلات او گردیده است، جاهل ونادان می گویند هر چند از شیوه کار خود، آگاه بوده و زشتی آن را می داند.

قرآن از یوسف یاد می کند که وی به برادران خود چنین گفت:

(...هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخيهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ) .(۱)

«آیا به خاطر دارید ستمی که بر یوسف و برادر او روا داشتید، در حالی که همگی جاهل و نادان بودید؟».

جهالت و نادانی آنان، به معنی نا آگاهی آنها از زشتی ظلم و ستم نبود، بلکه همگی قبح آن را درک می کردند و به همین جهت با ظاهرسازی در نزد پدر، خود را تبرئه نمودند. ولی چون این علم در بازداری آنان مؤثر نبوده و خودخواهی ، میان آنان و زشتی عمل پرده ضخیمی پدید آورده بود، گویی آنان نسبت به زشتی کار خود به کلی ناآگاه بودند.

با این بیان، روشن می شود که اعمال زشتی که از فرد گنهکار سر می زند بر دو نوع است:

۱. کار زشتی را از روی هوی و هوس و به حکم غرایز حیوانی، انجام

۱- [۱] یوسف/۸۹.

می دهـد، یـک چنین عمـل، عمل جاهلانه بوده از روی طغیانگری و عناد از او سـر نزده است. و لـذا پس از خاموشـی غریزه و آتش شـهوت و غضب و کنار رفتن پرده جهالت، فوراً پشـیمان می شود و ابرازندامت می نماید. بدون شک، توبه چنین انسانی پذیرفته شده، و رحمت حق شامل حال او می گردد.

۲. کارهـای زشت و بـدی که از روی عنـاد از انسان سـر می زنـد، نه از روی طغیان غریزه، و افزایش هوی و هوس، بلکه خُبث درونی و عناد و اسـتکبار نفسانی، او را به کار ناروا، وا می دارد وچنین حالت غالباً تا پایان زندگی باقی می ماند و با خاموشـی غرایز و هـوی و هوسـهای دوران جـوانی خـاموش نمی گردد.مسـلماً چنیـن عملی، در قلمرو تـوبه فرا نگرفته و مشـمول رحمت بیکران الهی نمی گردد.

این گونه افراد، معمولاً در لحظات پایان زنـدگی که دست خود را از همه چیز کوتاه می بینند، ابراز ندامت کرده و به توبه پناه می برند، ولی آنان حقیقتاً از کار ناروای خود پشـیمان نشده و اگر مجالی پیدا کنند، باز به آن کار اقدام می نمایند. اینها همان گروهی هستند که خدای سبحان درباره آنان می فرماید:

(بَلْ بَدالَهُمْ ما کانُوا یُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَو رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ) .(۱)

«آنچه که قبلًا آن را پنهان می ساختنـد، برای آنان آشـکار می گردد و اگر به دنیا بازگردند، از آنچه که نهی شده اند اجتناب نمیورزند و آنان دروغگویانند».

گاهی اتفاق می افتـد که فرد معاند و لجوج، از عناد و لجاجت خود دست برداشته و یا انسان مسـتکبر از کبر و برتری فروشـی خود باز می گردد، و در پوشش عبودیت و بندگی قرار می گیرد. در این صورت می توان گفت: عناد

۱- [۱] انعام/۲۸.

چنین فردی، سرچشمه جهالت داشته، نه رذالت و خباثت درونی ونفسانی و در نتیجه مشمول رحمت خداوند گردیده و توبه او نیز پذیرفته می شود و در عداد توبه کاران قرار می گیرد.

خلاصه سخن این که: توبه یک نوع چراغ سبزی برای معاندان ولجوجان و مستکبران نیست که به امید آن عرصه را بر بندگان خدا تنگ کنند و از انجام هر عمل زشت و ناروا خودداری نورزند، بلکه توبه روزنه امیدی است نسبت به افرادی که تحت تأثیر غرایز حیوانی قرار گرفته و نیروی نفسانی وقوای بهیمی، آنان را به گناه و قانون شکنی کشانده است، توبه چنین افرادی پذیرفته شده و می توانند از کرم و لطف حق تحت شرایط خاصی بهره بگیرند.

در روایتی که از امام صادق (علیه السلام) پیرامون آیات مربوط به جهالت وارد شده است، چنین آمده است:

«مقصود از جهالت، گناهی است که بنده خدا آن را انجام می دهد که اگر چه از حکم آن آگاه می باشد ولی آنگاه که تصمیم می گیرد که عمل خلافی انجام می دهد در واقع جاهل است» آنگاه با آیه مربوط به یوسف که قبلاً یادآور شدیم (آیه ۸۹ سوره یوسف) بر معنی جاهل به نحوی که گفته شده استدلال می کند.(۱)

۱۳. زمان پذیرفته شدن توبه

قرآن برای توبه زمان خاصی قایل شده است، گاهی درباره آن می فرماید:

(...ثُمَّ یَتُوبُونَ مِنْ قَرِیب...) .(۲)

۱- [۱] بحار:۶/۳۲.

۲- [۲] نساء/۱۷.

بار دیگر می فرماید:

(...ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ...) .(۱)

اکنون سؤال می شود: مقصود از کلمه (من قریب) و (من بعده) چیست؟ آیا مقصود این است که پس از گناه، بلافاصله و یا در زمانی نزدیک توبه کند، یا زمان توبه بسیار وسیع و گسترده است، فقط در یک زمان توبه پذیرفته نمی شود و آن هنگامی است که چنگال اجل در بدن انسان فرو رود و روح به سینه برسد و انسان مرگ را مشاهده کند؟

ابهام این دوجمله (من قریب) و (من بعده) را می توان به واسطه آیات دیگر برطرف نمود. زیرا قرآن با یک تقسیم دقیق، توبه کنندگان را به دو گروه تقسیم می کند و آشکارا می فرماید: توبه گروهی پذیرفته و توبه گروهی دیگر پذیرفته نخواهد بود.

امّا آیه مربوط به گروهی که توبه آنان پذیرفته می شود، همان آیه ای است که در آن کلمه (من قریب)وارد شده است.

وامّا آیه مربوط به گروهی که توبه آنان پذیرفته نمی شود، به قرار زیر است:

(وَلَیْسَتِ التَّوبَهُ لِلَّذینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئـاتِ حَتّی إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُالْموتُ قالَ إِنّی تُبْتُ الآنَ وَلاَ الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَهُمْ کُفّارٌ أُولئِکَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً) .(۲)

«برای گروهی که کارهای زشت انجام می دهند و در لحظه ای که مرگ آنان فرا می رسد، توبه می کنند، ونیز افرادی که کافر می میرند، توبه ای نیست (پذیرفته

۱- [۱] انعام/۵۴.

۲- [۲] نساء/۱۸.

نمی شود) برای آنان عذابی دردناک آماده نموده ایم».

اکنون بـا مقـایسه این دو آیه، می توان ابهـام کلمه (من قریب) را رفع کرد و این که مقصود از آن، نقطه مقابل جمله ای اسـت کـه در آیـه دوم وارد شـده است، یعنی جمله (إِذا حَضَـرَ أَحَـدَهُمُ الْمَـوتُ). از این دو آیه نـتیجه می گیریم که تـوبه قبـل از فرا رسـیدن مرگ پـذیرفته می شود و به هنگام فرا رسـیدن مرگ پذیرفته نیست. و نکته آن این است که توبه ای می تواند رحمت حق را جلب کنـد که انسـان فضـای روح را بـا کمـال حریت و آزادی پاک سازد تا شایسـته نزول رحمت حق گردد، ولی توبه انسان از کار زشت به هنگام فرا رسـیدن مرگ، نوعی پشـیمانی ناخواسته است که به خاطر مشاهده عذاب، به آن می گراید، و چنین گرایشـی، ندایی نیست که انسان آن را از درون بشنود، بلکه اندیشه ای است که از خارج بر او تحمیل می شود، و هرگز نمی توان آن را مایه طهارت نفس و پاکی روح دانست.

گذشـته از این، کلمه (من قریب) نـوعی دعـوت به فـوریت توبه است که عقـل و خرد نیز بر آن حکم می کنـد و این که نبـاید انسان به امید طولانی بودن عمر، در اظهار ندامت تأخیر بیندازد.

این مطلب که توبه پس از فرا رسـیدن مرگ و معاینه ومشاهـده عالم آخرت، سودی ندارودپذیرفته نخواهد بود، در روایات نیز مورد تأکید قرار گرفته است.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«مَنْ تابَ قَبْلَ أَنْ یُعایِنَ قَبِلَ اللّهُ تَوبَتَهُ».(۱)

«هرکس قبل از آن که مرگ را مشاهده کند، توبه نماید، توبه او پذیرفته می شود».

۱- [۱] وسائل الشیعه:۱۱/۳۷۰، باب ۹۳ از ابواب جهاد نفس، حدیث ۳.

صدوق می گوید از امام صادق (علیه السلام) از مفاد آیه (وَلَیْسَتِ التَّوبَهُ لِلَّذِینَ...) سؤال شد. فرمود: «ذاکَ إِذا عایَنَ أَمْرَ الآخِرَهِ»(۱):« این محرومیت، مربوط به لحظه ای است که حجاب بالا رود و سرای دیگر را مشاهده کند».

بنابراین برخی از روایات که حاکی از پذیرفته شدن توبه تا لحظه ای است که جان به سینه و حلقوم برسد، باید به شیوه یاد شده در فوق توجیه گردند، یعنی انسان به مرحله مشاهده مرگ و سرای دیگر نرسیده باشد، زیرا در این صورت دیگر توبه او پذیرفته نیست.(۲)

قرآن درباره فرعون و توبه او به هنگام قطعی شدن مرگ و هلاکت او می فرماید:

(...حتّی إِذا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لاإِلهَ إِلاّ الّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائیلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمینَ).(۳)

« لحظه ای که امواج دریا او را به کام خود کشید، گفت: به خدایی که بنی اسرائیل به آن ایمان آورده اند، ایمان آوردم و من از تسلیم شدگان هستم».

ولی خطابی به جز ردّ قهرآمیز حق نشنید آنجا که به او گفته شد:

(آلانَ وَقَدْعَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدینَ) .(۴)

«آیا اکنون توبه می کنی، در حالی که قبلاً گناه می کردی و از مفسدان بودی؟».

۱- [۱] وسائل الشیعه:۱۱/۳۷۰، باب ۹۳ از ابواب جهاد نفس، حدیث ۷.

۲- [۲] به احادیث۶،۵،۲،۱و۱۱ ازباب یاد شده مراجعه شود.

۳- [۳] یونس/۹۰.

۴- [۴] یونس/۹۱.

۱۴. مقصود از توبه نصوح چیست؟

قرآن افراد با ایمان را دعوت به توبه نصوح کرده می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحاً عَسی رَبُّکُمْ أَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ...) .(۱)

«ای افراد با ایمان به سوی خدا توبه کنید، توبه نصوح (خالص)، شاید خدا بدی های شما را بپوشاند(ببخشاید)».

«نُصح» در لغت عرب به معنی خالص است، چنان که به عسلی که خالص از موم باشد می گویند: «عَسلٌ نَصُوحٌ». اکنون باید دید مقصود از توبه خالص چیست؟

شاید مقصود این باشد که به خاطر آگاهی از زشتی عمل از دیدگاه عقل و فطرت و شرع توبه نماید. و به دیگر سخن: محرک او برای توبه، از احساس عبودیت و بندگی او سرچشمه بگیرد، نه از جهت مذمت و نکوهش مردم و یا ترس از عقاب اخروی. در این صورت، چنین توبه ای درجه کاملی را خواهد داشت، هر چند توبه به خاطر ترس از عقاب خدا نیز نجات بخش است، ولی میان این دو نوع توبه از نظر سازندگی فاصله زیادی است.

در این جا احتمال دیگری نیز بیان شده است و آن این که:

«نُصح» در لغت عرب به معنی سیراب کردن بکار می رود، چنان که گفته می شود:«نَصَحَ الْغَیْثُ الْبَلَدَ» باران منطقه را سیراب کرد. در این صورت، می تواند مقصود از توبه نصوح، آن توبه ای باشد که قلب مُرده به وسیله معاصی، بار دیگر زنده گردد و از تیرگی های گناه پاک شود. در نتیجه، مقصود

۱- [۱] تحریم/۸.

این است که توبه او حقیقی باشد.

برخی گفته اند مقصود از «نصوح»، توبه صادقانه است.

جَزَری در «نهایه» خود که پیرامون لغات حدیث نوشته است، می گوید: «اُبَی بن کعب» از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) پرسید: مقصود از توبه نصوح چیست؟ فرمود: توبه ای که صادقانه باشد، یعنی بار دیگر به گرد گناه نگردد.

و در هر حال، توبه برای خود مراتبی دارد که از نظر انگیزه ها، و درجات ندامت متفاوت هستند.

۱۵. اقسام توبه

واقعیت توبه، بازگشت به سوی خداست، در شرایطی که ندامت و پشیمانی فضای روح را فرا می گیرد. ولی نشانه تحقق چنین حالت و دوام و استمرار آن، این است که در جریانهای مشابه گذشته، گرد گناه نگردد و تصمیم خود را نشکند.

ولی در عین حال، اسلام برای پرورش روح توبه، علاوه بر ندامت، انجام اموری را نیز لازم دانسته است.و در حقیقت انجام این امور جزء واقعیت توبه نیست، بلکه شرایط پذیرفته شدن توبه و ندامت از کارهای زشت گذشته است. در عین حال، در برخی از موارد به خود ندامت و پشیمانی اکتفا ورزیده است. و از این نظر چگونگی توبه نسبت به گناهان مختلف متفاوت خواهد بود. در همه این موارد، باید به کتاب و سنت مراجعه نمود تا تکلیف تائب پس از ندامت وپشیمانی روشن گردد. از این بحث در کتابهای کلامی و اخلاقی گاهی به «اقسام توبه» و گاهی «راههای توبه» تعبیر آورده اند.

اینک ما به نمونه های مختلف آن اشاره می کنیم:

۱. کارهای حرامی که فقط جنبه قانون شکنی دارد و تجاوز به حریم قانون الهی به شمار می رود و حقوق انسانی در میان نیست. در این مورد تنها ندامت و پشیمانی کافی است مشروط بر این که تصمیم بگیرد که بار دیگر به مثل آن باز نگردد مانند میگساری، دروغگویی، آمیزش حرام با زن بی همسر و... در این موارد فقط ندامت و تصمیم بر عدم انجام آن کافی است.

۲. ترک واجبات دینی، مانند نماز، روزه،حج که خود گناه کبیره به شمار می روند. در این مورد علاوه بر ندامت، باید آنها را قضا نماید و در مثل حج که تأخیر آن حرام است، باید در اولین فرصت ممکن آن را انجام دهد.

در مواردی که عملی در زمان خاصی مطلوب است نه در غیر آن، مانند نماز عید فطر و قربان، تنها ندامت کافی بوده و قضا لازم نیست.

۳. گناهانی که در آن به حقوق مردم تجاوز شود، خواه مال انسانی را تلف کند یا به جان انسانی آسیب برساند، یا به آبروی کسی لطمه وارد نماید. در این موارد، علاوه بر ندامت، باید به جبران حقوق یاد شده بپردازد. مثلاً باید اصل مال مردم را در صورت امکان و یا مثل و قیمت آن را در صورت فقدان اصل مال ادا نماید، و اگر ضرری بر جان انسانی رسانده است، باید خود را برای قصاص عرضه نماید، و یا در صورت موافقت طرف، مطابق شرع دیه آن را بپردازد. در تعیین پایه دیه مانند دیه نفس، یا عضو آن هم از طریق عمد یا خطا، باید به کتابهای فقیهان مراجعه نماید. اگر به آبروی کسی آسیبی رسانده است، باید از او طلب حلیّت نماید و آن را به نوعی جبران کند و اگر در انظار عمومی او را به کار زشتی متهم کرده است، در میان همان جمع باید سخن خود را تکذیب نماید، و اگر این چنین «استحلال» امکان پذیر نباشد، ویا فسادی به دنبال داشته باشد، درباره او طلب آمرزش کند و از خدا بخواهد که

او در روز قیامت از وی راضی گردد.

در این جا دو مورد دیگر نیز هست که نحوه تحقق توبه با مشکلاتی روبه رو است:

۴. اگر به ناموس کسی تجاوز کند، در این مورد بازگویی جریان به شوهر که حقّ او مورد تجاوز قرار گرفته است، فساد فزاینده ای دارد که بر کسی پنهان نیست. در این جا علاوه بر تضرع و انابه بیش از حد به درگاه الهی، باید از طریق نیکی ها و خدمات شایان، مهر و علاقه او را جلب نماید. شاید در پرتو این مهر دنیوی آن هم به خاطر خدمات صادقانه روز رستاخیز از وی درگذرد، روزی که پرده ها کنار می رود و ضمایر آشکار می گردد. و اگر در چنین روزی رضایت او را جلب نکند، حتماً قصاص الهی در کمین او است.

۵. بالاتر از همه این که به دین و عقیده مردم آسیب برساند، یعنی افرادی را گمراه نماید و آنان را از حق وحقیقت به باطل و ضلالت بکشاند. توبه این کار، علاوه بر ندامت، مشروط به هدایت گمراهان و سعی در راهنمایی آنان است.

در این جا باید درباره اهل بدعت که بسا قرنها مایه گمراهی مردم شده اند کمی اندیشید.آنان هیچ گاه به توبه راستین موفق نشده، هر چند هم قبل از مرگ دست توبه به سوی خدا بلند نمایند و انگشت ندامت به دندان بگیرند. زیرا چنین حالتی کافی در هدایت مردم نبوده و بر اثر کج اندیشی های وی هزاران انسان، در کام ضلالت فرو رفته اند و تا زمانی که به هدایت آنان موفق نشود(و هیچ گاه موفق نخواهد شد) این ندامت ها و پشیمانی ها سودی نخواهد بخشید.

ص : ۴۹۸

۱۶. وظیفه انسان ها نسبت به افراد توبه کار

افراد آلوده که از طریق توبه و بازگشت به سوی خدا، فضای روح خود را پاک می سازند، در درگاه الهی یک نوع محبوبیت خاصی پیدا می کنند و قرآن به این حقیقت با آیه یاد شده در زیر اشاره نموده است:

(...إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابینَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرینَ) .(۱)

«خدا افراد تائب و پاکیزه را دوست می دارد».

در حدیثی از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) وارد شده است:

«چیزی نزد خدا، محبوب تر و گرامی تر از زن و مرد تائب نیست».(۲)

هرگاه فرد تائب مورد علاقه خدا است، جامعه با ایمان نیز باید از او با آغوش پر مهر استقبال نماید ودر نتیجه سبب شود که دیگر گنهکاران، دست از گناه برداشته و به آغوش گرم امّت پاکدل بازگردند. در این مورد از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) حدیثی روایت شده است که متن آن را نقل می کنیم:

«یَلْزَمُ الْحَقُّ لأُمَّتی فی أَرْبَع: یُحِبُّونَ التّائبَ وَیَرحَمُونَ الضَّعیفَ وَیُعینُونَ الْمُحْسِنَ وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلْمُذْنِب».(۳)

«بر امت من لازم است حقوق چهارگانه ای را رعایت کنند: توبه کار را دوست بدارند، به ناتوان رحم نمایند، نیکوکار را کمک کنند و برای گنهکار طلب آمرزش کنند».

به راستی چه برنامه سعادت آفرینی است، که می خواهد همه اعضای جامعه را با اختلافاتی که دارند انسجام بخشد. دیگر نباید فرد گنهکار، پس از

۱- [۱] بقره/۲۲۲.

۲- [۲] بحارالانوار:ج۶، باب ۲۰، روایت ۱۵.

۳- [۳] بحارالانوار:ج۶، باب ۲۰، روایت ۱۰.

توبه به بهانه این که دیروز گناه کرده است، مورد بی مهری قرار گیرد. حتی وظیفه است درباره گنهکار دعا کرد تا به رستگاری برسد و این همان شیوه پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) است که در همه حالات حتی در حالی که دندان و پیشانی او را شکسته بودند، به سوی خدا توجه پیدا کرده می گفت:

«اللّهُمَّ اهْدِ قَومی فَإِنَّهُم لا یَعْلَمُونَ».

«خدایا قوم مرا هدایت فرما، زیرا آنان جاهل و نادانند».

۱۷.ارزش توبه و منزلت تائبان

در پایان،پیرامون ارزش توبه و منزلت تائبان از نظر روایات سخن می گوییم:

نخست نکته ای را یادآور می شویم وآن این که امیرمؤمنان (علیه السلام) پس از درگذشت پیامبر(صلی الله علیه وآله)امت را به آن توجه داد و فرمود:

«در روی زمین، دو وسیله امان برای مردم از عذاب خدا بود که یکی گرفته شد ولی دیگری باقی است. ای مردم، به آن چنگ بزنید. امانی که گرفته شد، وجود رسول خدا بود. ولی امانی که باقی وجاوید است، آن «استغفار» و طلب آمرزش است.تا مردم از گناهان خود استغفار کنند، عذاب الهی فرود نمی آید». آنگاه امام آیه یاد شده در زیر را تلاوت نمود که مدرک این نکته لطیف است:

(وَما کانَ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فیهِمْ وَما کانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ یَسْتَغْفِرُونَ) .(۱)

«خدا هرگز آنان را عذاب نمی کند در حالی که تو ای پیامبر خدا در میان آنان هستی و خدا هرگز آنان را عذاب نمی کند در حالی که آنان طلب آمرزش می نمایند».

۱- [۱] انفال/۳۳. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الإسلام، حکمت ۸۸، ص ۱۱۲۵.

در این مورد کافی است که به برخی از روایات توجه کنیم که توبه را بهترین پاک کننده توبه کننده از تیرگی های گناه، و عامل نجات بخش از فرو رفتگی در هلاکت، حربه انسان در مقابله با شیطان معرفی کرده است. بهتر این که با متون این روایات آشنا شویم:

۱. امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود:

«لاشفَیعَ أَنْجَح مِنَ التَّوبَهِ».(۱)

«هیچ واسطه ای در درگاه الهی پیروزتر از توبه نیست».

۲. امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«التَّوبَهُ مُطَهِّرَهٌ مِنْ دَنَسِ الْخَطیئَهِ وَمُنْقِذَهٌ مِنْ شَفا الْهَلَکَه».(۲)

«توبه، پاک کننده روح از تیرگی های گناه و وسیله نجات بخش از پرتگاه است».

۳. امام باقر (علیه السلام) مناجات آدم با خدا را یادآور شده می فرماید:

خدا به آدم چنین فرمود: «من برای تو و فرزندانت متعهد شده ام که اگر کار بدی انجام دهند آنگاه طلب آمرزش کنند، آنان را ببخشم».(۳)

در زمینه منزلت والای تائبان در پیشگاه الهی ، همین بس که قرآن کریم «تائبان» را در زمره کسانی که خدا آنان را دوست دارد یاد می کند، چنان که می فرماید:

(...إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابینَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرینَ) .(۴)

«حقّا که خداوند انسان های توبه کننده وپاکیزه را دوست دارد».

۱- [۱] نهج البلاغه: کلمات قصار، شماره ۳۷۱.

۲- [۲] بحار: ج۶، باب ۲۰، روایت ۴۵.

۳- [۳] همان مدرک،روایت ۲، ۴۴.

۴- [۴] بقره/۲۲۲.

هرگـاه ایـن نکتـه را مـورد تـوجه قرار دهیـم کـه تعـبیر یـاد شـده (انّ اللّه یحبّ) دربـاره افرادیماننـد متقیـان(۱)، صابران(۲)، نیکوکاران(۳)، مجاهدان(۴) و پیکـارگران در راه خـدا و... نیزبکـار رفته است ارزش و منزلت «تائبـان» یـاد کرده و آنان را در ردیف عابدان راستین و آمران به معروف و ناهیان از منکر و حافظان حدود الهی مورد ستایش قرار می دهد.(۵)

در روایات نیز «تائبان» مورد ستایش و تمجید فراوان قرار گرفته اند:

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:شادمانی خداوند از انسان توبه کننده، بیشتر از شادمانی انسانی است که در شب تاریک پس از گم کردن زاد و راحله خود، آن را بیابد.(۶)

امیر مؤمنان (علیه السـلام) در این باره می فرماید: «در دنیا جز برای دو نفر خیر و سـعادتی یافت نمی شود: یکی آن کس که به واسطه توبه، گناهان خود را تدارک و جبران می کند و دیگری کسی که در انجام خوبی ها شتاب می نماید».(۷)

در این بـاره، احـادیث بسـیاری روایت شـده است که نقل همه آنها در حوصـله این بحث نیست و به نمونه های یاد شـده اکتفا میورزیم.(۸)

۱- [۱] (...فَإِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقینَ) (آل عمران/۷۶).

۲- [۲] (...وَاللّهُ یُحِبُّ الصّابِرِینَ) (آل عمران/۱۴۶).

۳- [۳] (...وَاللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ) (آل عمران/۱۴۸).

۴- [۴] (إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقاتِلُونَ فی سَبِیلِهِ صَفّاً...) (صف/۴).

۵- [۵] (التّائِبُونَ العابِدُونَ الحامِدُونَ السّائِحُونَ الرّاکِعُونَ السّاجِدُونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنّاهُونَ عَنِ الْمُنْکَرِوَالْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنینَ) (توبه/۱۱۲).

۶- [۶] « انّ اللّه تعالی أشدّ فرحاً بتوبه عبده من رجل أضل وراده فی لیله ظلماء»، بحارالانوار، ج۶، باب ۲۰، روایت ۷۳.

۷- [۷] «ولا خیر فی الـدنیا إلاّ لرجلین : رجل أذنب ذنوباً فهو یتدارکها بالتوبه، ورجل یسارع فی الخیرات».(نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۹۴).

۸- [۸] به بحارالانوار: ج۶،باب ۳۰، روایات ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۷۰، ۷۵و ۷۸ رجوع شود.

احباط و تکفیر

آیات موضوع

۱.(...وَمَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ فَیَمُتْ وَهُوَ کافِرٌ فَأُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَالآخِرَهِ وَأُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیهاخالِدُونَ)(بقره/۲۱۷)

۲.(فَتَری الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ یُسارِعُونَ فیهِمْ...) (مائده/۵۱)

۳.(وَیَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا ءَهؤُلاءِ الَّذِینَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خاسِرینَ) (مائده/۵۳)

۴.(ما کانَ لِلْمُشْرِکینَ أَنْ یَعْمُرُوا مَساجِدَ اللّهِ شاهِدینَ عَلی أَنْفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ أُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ وَفِی النّارِ هُمْ خالِدُونَ) (توبه/۱۷)

۵.(...أُولئِکَ لَمْ یُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللّه أَعْمالَهُمْ وَکانَ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسیراً)(احزاب/۱۹)

۶.(یاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوقَ صَوْتِ النَّبِیّ وَلا تَجْهَرُوا لَهُ بِالقَولِ کَجَهْرِ بَعضِکُمْ لِبَعْض أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُکُمْ وَأَنْتُمْلاتَشْعُرُونَ)(حجرات/۲)

ص : ۵۰۳

۷ . (وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُری* ثُمَّ يُجْزيهُ الجَزاءَ الأوْفی) (نجم/۴۰)

۸ . (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّه خَيْراً يَرَهُ) (زلزله/۷)

ترجمه آیات

۱.«هر کس راه ارتـداد را پس از ایمان در پیش گیرد و به همان حالت بمیرد، اعمال او در دنیا و آخرت باطل می گردد و آنان برای همیشه در آتش خواهند بود».

۲ . «مسلمانان بیماردل را می بینی که با شتاب باًآنان پیوند دوستی برقرار می کنند».

۳.«مؤمنـان مخلص،(به مؤمنـان بیمـار دل) می گوینـد: آیـا این گروه(اهـل کتاب) همانها نیسـتند که برای شـما سوگنـد یاد می کردند که با شـما خواهند بود(و شما را یاری خواهند کرد؟پس چرا در این هنگام که شما به ذلت و خواری گرفتار شده ای د، شما را یاری نمی کنند؟)کارهای آنان باطل گردیده و زیانکار شدند».

۴.«هرگز بر مشرکان روا نیست که مسجدهای خدا را تعمیر کنند، در حالی که بر کفر خود گواهی می دهند. اعمال آنان باطل شده و در آتش جاودانه خواهند بود».

۵.«آنان در واقع به خـدا و اسـلام ایمان نیاوردند، پس خداوند کارهای آنان را حبط وباطل ساخت و این کار بر خداوند آسان است».

۶.«ای افراد بـا ایمان! صـداهای خود را فراتر از صـدای پیامبر نبریـد. وبرای او داد و فریاد نکنیـد، آن گونه که برخی از شـما با برخی دیگر سخن می گوید و فریاد می زند، مبادا اعمال شما باطل شود و خود توجه نداشته باشید».

۷ . «به زودی سعی و تلاش او دیده می شود و به صورت کاملتر پاداش داده می شود».

۸ . «هرکس به اندازه سنگینی ذرّه ای کار نیک انجام دهد، آن را خواهد دید».

ص : ۵۰۴

تفسیر آیات

اشاره

واژه «حبط» در لغت عرب به معنی بطلان و بی اثر شـدن عمل است مثلاً می گوینـد: «اَحْبَطَ اللّه عَمَلَ الکافِر»: خـدا کار کافر را بی اثر نمود.

لفظ «تکفیر» از کُفر به معنی پوشانیدن است. و به کشاورز، از آن نظر که دانه را زیر خاک می پوشاند« کافر» می گویند. قرآن کریم می فرماید:

(...کَمَثَلِ غَیْث أَعْجَبَ الْکُفّارَ نَباتُهُ...).(۱)

«بسان بارانی که گیاه روییده از آن مایه شگفتی کشاورزان می شود».

بحث پیرامون «حبـط» مربوط به کفر و گنـاه است که ایمـان و اعمـال نیـک انسـان را باطـل و بی اثر می سـازد، در صورتی که محور بحث در «تکفیر» نقطه مقابل آن است، یعنی ایمان و کارهای نیک انسان، کفر و اعمال زشت او را می پوشاند.

انسانهای مکلّف، در برابر خدا و دستورات الهی به سه گروه تقسیم می شوند:

۱. کسانی که سراسر عمر را به کفر و گناه می گذرانند.

۲. آنان که تمام عمر را به ایمان و طاعت بسر می برند.

۳. در بخشـی از عمر خود مؤمن یا کافر بوده، و در بخشی دیگر بر خلاف آن، و یا در بخشی از عمر علاوه بر ایمان، اطاعت از فرمان خدا نموده و یا آن که همراه با ایمان، نافرمانی و عصیان نیز نموده اند.

احبـاط و تکفیر، در دو صورت نخست فاقـد موضوع است. تنهـا در مورد سوم می توانـد موضوع داشـته باشـد، به این معنی که کفر و گناه، ایمان و یا

۱- [۱] حدید/۲۰.

طاعت را باطل و بی اثر کند و یا ایمان و اطاعت، کفر ونافرمانی سابق را بپوشاند.

اکنون که محور موضوع بحث در مسأله «احباط و تکفیر» روشن شد، به نقل اقوال و آرای متکلمان در این باره می پردازیم:

۱. مقصودِ مثبتان و منکران احباط چیست؟

در کتابهای تفسیری وکلامی، مسأله «احباط» و «تکفیر» مطرح شده است. ما نخست پیرامون «احباط» سخن می گوییم و با روشن شدن وضع آن، مسأله تکفیر نیز روشن می گردد. از آن جا که آگاهی از مقصود منکران ومثبتان، به فهم مطلب و برداشت صحیح از آیات کمک می کند، ما نخست مقصود نافیان و مثبتان را به صورت روشن بیان می کنیم.

شکی نیست که در قرآن و روایات، برای ایمان و اعمال نیک پاداشهایی مقرر گردیده است، این از یک طرف.

از طرف دیگر این مطلب نیز مسلم است که انسانهای مرتّد وکافر و یا مؤمنانی که برخی از کارهای زشت را انجام می دهند، از آن پاداشها محروم خواهند بود.

این دو مطلب جای بحث و گفتگو ندارد. سخن در جای دیگر است و آن این که آیا کفر و اعمال زشت، پاداشهای ثابت را از بین می برد یا این که اصلاً پاداش ثابت وجود نداشته تا اعمال زشت بعدی آن را نابود سازد؟

توضیح این که پیرامون پاداشهای مربوط به ایمان و عمل صالح، دو نظر است:

۱. گروهی می گویند که از روز نخست، استحقاق انسان نسبت به

پـاداش ایمان و عمل نیک، به صورت مشـروط است. یعنی ایمان و عمل نیک، در صورتی مایه پاداش می شونـد که در آینـده کفری به دنبال آن نیایـد ویا گناه کبیره ای صادر نشود، به طوری که اگر این شـرط مفقود شـد، یعنی کفر ورزید و گناه کبیره کرد، روشن می گردد که از روز نخست این فرد مسـتحق پـاداش نبوده است. زیرا خـدای توانـا پاداش خود را مشـروط و مقید مقرر داشته بود و چون این فرد عمل به شرط نکرد، مستحق پاداش نگردیده است.(۱)

و اگر در این مورد کلمه «احبـاط» به کار می رود، معنای مجازی دارد. زیرا مقتضـی و زمینه ثواب و پاداش موجود بود، و کفر یا گناه بعدی آن زمینه را از بین برد.

بنابراین زمینه ثواب خنثی گردیده است ، نه خود ثواب.

۲. گروهی دیگر می گوینـد: فرد بـا ایمـان در برابر ایمـان و یا عمل صالحی که انجام می دهـد، از روز نخست مسـتحق پاداش بوده و در صـحیفه عمل او پاداش به صورت یک امر قطعی نوشـته شـده است، ولی اعمال زشت اعم از کفر و گناه کبیره بسان آتشـی می مانـد که خرمن ایمـان وعمـل صالـح را می سوزانـد. در این صورت، احبـاط معنی حقیقی پیـدا کرده و در حقیقت، عملی، عمل دیگری را باطل می سازد. و آنچه خنثی گردیده است، ثواب است نه زمینه آن.

و اگر بخواهیم این دو نظریه را در قالب اصـطلاح علمی بریزیم، باید بگوییم در نظریه نخست،علت تامّ پاداش وجود نداشته، و در پرتو آن معلول (پاداش) نیز تحقق نیافته است. وجز یک شالوده و زمینه ثواب، چیزی در کار نبوده است.

ص : ۵۰۷

۱- [۱] التبیان:۲/۲۰۸; مجمع البیان:۱/۳۳۱، ط صیدا و ۲/۲۰۷ ، ۱۶۳ و۴۲۴.

در حالی که در نظریه دوم، علت تامّ پاداش وجود داشته، وپاداش در صحیفه عمل انسان مقرر گشته است. لکن اعمال بعدی بر معلول وعلت آن پیروز گشته، آثار آن را محو می نماید.

طرفداران نظریه نخست، به نام «منکران احباط» شناخته شده اند، در حالی که طرفداران نظریه دوم به نام مثبتان آن شهرت یافته اند.

اکنون که مقصود واقعی منکران و مثبتان روشن گردید، شایسته است متکلمانی را که از دو نظریه یاد شده طرفداری کرده اند، معرفی نماییم:

۱. متکلمان امامیه و اشاعره و برخی از معتزله.

۲. اکثریت متکلمان معتزلی.

گروه نخست در جمع میان دو مطلب پیشین (۱. برای ایمان و طاعت پاداش مقرر شده است، ۲. کفر و برخی از گناهان مانع دریافت پاداش می باشند).

راه نخست را انتخاب کرده اند و می گویند: اگر انسان با کفر بعدی و یا گناه کبیره، پاداش خود را دریافت نمی کند، نه برای این است که پاداشی در کار بوده و این دو عامل، حایلی میان انسان وپاداش او پدید آورده اند، بلکه از اول پاداش در کار نبوده، و آنچه هم که مقرر شده بود از آغاز مشروط بود. و چون شرط فراهم نگشت، کاشف به عمل آمد که چیزی در واقع نبوده است.

اکثریت متکلمان معتزلی نظریه دوم را برگزیده اند البته ابوعلی و ابوهاشم جبایی در تقریر این نظریه با یکدیگر اختلاف نظر دارند و عمده اختلاف آنان به مطلب یاد شده در زیر بر می گردد:

فرد نخست که پدر ابوهاشم است، می گوید: عمل بعدی بسان آتشی است که بر جان خرمن عمل نخست می افتد، آن را نابود می کند و این انسان

هیچ نوع بهره از آن نمی گیرد و از میزان جرم او نیز کم نمی شود. و اگر انسان ایمان یا عمل صالح ده درجه ای داشت، سپس جرم بیست درجه ای را مرتکب شد، آن ایمان و عمل صالح پیشین چیزی از کیفر او نمی کاهد، و در مقام «موازنه» عذاب او کاهش نمی یابد. در حالی که پسر در اصل مطلب با پدر همراه است و معتقد است پاداش تحقق یافته است ولی اعمال زشت آن پاداش را نابود می سازد، ولی در مقام محاسبه، «موازنه» برقرار می شود و از جرم انسان به مقدار پاداشی که استحقاق آن را داشت، کاسته می شود و قهراً در مثال یاد شده، فرد گنهکار، به ده درجه کیفر محکوم می گردد و ده درجه از آن کاسته می شود.

۳. دلیل منکران احباط

نافیان احباط که طرفداران نظریه نخست هستند، به دو دلیل استناد کرده اند:

۱. دلیل عقلی.

۲. دلیل شرعی و نقلی.

۱.دلیل عقلی

آنان می گویند: عقل به روشنی داوری می کند که اگر خدا پاداش را به صورت مطلق وغیر مشروط مقرر فرموده باشد، و در ثبوت آن پاداش، قید و شرطی در کار نباشد، معنی ندارد که خدا چنین پاداشی را با عمل زشت بعدی نابود سازد، و در حقیقت این، یک نوع خلف وعده است که شاخه ای از ظلم به شمار می رود.

قانون گذاری که می گوید: اگر این عمل را انجام دهی، بدون هیچ قید و

شرطی، مستحق پاداشی هرگاه فردی آن عمل را انجام دهد، او حق ندارد، بواسطه عمل نادرستی که از او سرزده است، حکم پیشین خود را نقض سازد، مگر این که از روز نخست وعده خود را مشروط و مقید مطرح سازد. و چون در برخی از آیات و روایات، عباراتی وارد شده که به ظاهر حاکی از ابطال ثواب پیشین است، ناچار باید آنها را به نحوی که بیان گردید، تأویل نمود.

۲. دلیل شرعی و نقلی

آیاتی که به روشنی گواهی می دهند که هر انسانی پاداش عمل نیک خود را می بیند و یا به صورت کامل پاداش داده می شود، احباط مورد نظر معتزله را نفی می کند، از جمله آنجا که می فرماید:

(فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّه خَیْراً یَرَهُ) .(۱)

«هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک انجام دهد، آن را خواهد دید».

و در آیه دیگر می فرماید:

(وَأَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُری* ثُمَّ یُجْزیهُ الجَزاءَالأَوْفی) .(۲)

«به زودی سعی و تلاش او دیده می شود و به صورت کاملتر پاداش داده می شود».

در این زمینه می توان به آیاتی دیگر که به همین مضمون است نیز استدلال نمود.(۳) تا اینجا با دلایل نافیان آشنا شدیم، اکنون دلیل مُثبتان را مطرح می سازیم و پس از آن نظریه خود را در پایان بحث می آوریم.

ص : ۵۱۰

۱- [۱] زلزله/۷.

۲- [۲] نجم/۴۰_۴۱.

۳- [۳] محقّق طوسی، این دو دلیل را در عبارت فشرده ای چنین آورده است:«والاحباط باطل لاستلزامه الظلم، ولقوله تعالی: (فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّه خَیْراً یَرَهُ)» . کشف المراد، مقصد ۶، مسأله ۷.

۳. دلیل مثبتان احباط

معتزله که به عقـل بیش از همه چیز بهـا می دهنـد، تصور می کننـد که بر خلاـف داوری محقق طوسـی، مقتضـای حکم عقل، همـان «احبـاط» است و اساس دلیل عقلی آنان را پیوسـتگی عقاب کافر ومرتکب گناه کبیره تشـکیل می دهـد، یعنی اگر برای فردی کیفری معین گردد، پیوسـته و دایمی خواهد بود و برای همیشه در آتش خواهد سوخت، ویکی از اصول آنان این اسـت که اگر مرتکب گناه کبیره بدون توبه بمیرد، در آتش مخلد خواهد بود.

با توجه به این مطلب، انسانی که در بخشـی از عمر خود مؤمن بوده و سپس کفر ورزیده، یا در بخشی از عمر خود اعمال نیک انجام داده و در بخشی دیگر مرتکب گناه شده است، از نظر ثواب و عقاب، از چهار حالت بیرون نیست:

۱. فقط مستحق پاداش باشد.

۲. فقط مستحق کیفر گردد.

۳. مستحق هیچ کدام نباشد.

۴. مستحق هر دو باشد.

احتمال اول و دوم منتفی است، زیرا اوّلاً در کتاب و سـنت به چنین فردی هم وعده پاداش داده شده و هم وعده کیفر. و علاوه بر این مسأله پاداش وکیفر، یک مسأله عقلی است. و اگر شرع هم آن را مطرح نکرده بود، انسان

نیکوکار و بدکار مستحق پاداش و کیفر می بود. در این صورت چگونه می توانیم بگوییم تنها یکی را مستحق است نه دیگری را؟!

احتمال سوم نیز بر خلاف نظریه هر دو گروه است. طبعاً صورت چهارم متعین است، یعنی این شخص استحقاق هر دو را دارد، ولی از آنجا که کیفر درباره هر فردی صورت دوام و پیوستگی دارد، ممکن نیست یک فرد در یک زمان در پوشش پاداش و کیفر دایمی قرار گیرد.

در این صورت، راهی جز این نیست که بگوییم:

پاداش ویا کیفر سنگین تر، دیگر را نابود می کند و تأثیر اکثر در اقل، و نفی اقل به وسیله اکثر، همان «احباط» است که اکثریت معتزله به آن عقیده دارند و مورد اتفاق آنان می باشد.(۱)

چیزی که هست، نحوه تأثیر اکثر در اقل به دوصورت متصور است:

الف: اکثر، اقل را از بین ببرد و خود نیز آسیبی نپذیرد.

ب: اقل به وسیله اکثر نفی شود، ولی خود به مقدار اقل که مایه نابودی آن می شود آسیب پذیرد و از میزان آن کاسته شود.

صورت نخست، مورد قبول «ابوعلی جبایی» است ، و صورت دوم را «ابوهاشم» فرزند او و قاضی عبدالجبار پذیرفته اند.

قاضی می گوید: اگر ما نظریه ابوهاشم را برگزینیم وبگوییم اکثر در عین نابود کردن اقل، خود از جانب اقل ضربه می پذیرد، می توان گفت که آیه (فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّه خَیْراً یَرَهُ).

با این نظریه وفق می دهد و سرانجام فرد نیکوکار، به نوعی پاداش خود را

۱- [۱] شرح الأُصول الخمسه، ص ۶۲۵.

ولو به صورت کسر وانکسار می بیند.[۱]

۴. تحلیل دلیل معتزله

خلاصه دلیل معتزله این است:آیات و روایاتی، حاکی از فعلیت ثواب و پاداش درباره ایمان و دیگر اعمال نیک است. این از یک طرف ; از طرف دیگر، کافر و مرتکب کبیره که بدون توبه بمیرد، در آتش مخلّد است. در این صورت، چاره ای جز این نیست که بگوییم اعمال بد، یادداشتهای گذشته را که به صورت فعلی موجود بود، نه تقدیری و مشروط، از میان می برد.

و به دیگر سخن: دلیل معتزله بر اساس نااستواری قرار گرفته است و آن این که اگر مرتکب کبیره بدون توبه از دنیا برود عقاب او پیوسته است، روی این اساس، شفاعت را به گونه ای دیگر تفسیر کرده و گفته اند: شفاعت از آنِ صالحان است، و نتیجه آن، ارتفاع درجه او است نه اسقاط عقاب. طبعاً قائل به چنین نظریه ای، ناچار است در فرض چهارم (هم استحقاق پاداش و هم استحقاق کیفر) بگوید: «عمل زشت یک انسان، به حکم دوام عقاب، ثواب پیشین را باطل و فانی می نماید».

درباره این دلیل، دو مطلب را یادآور می شویم:

۱. از کجا بدانیم که تمام پاداشهای الهی، جنبه فعلی دارند، و اگر کسی کاری انجام داد، در صحیفه اعمال او به طور مطلق، آن پاداش نوشته می شود؟ زیرا همان طور که پاداشها می توانند فعلی باشند، می توانند به صورت تقدیری ومشروط باشند.

[۱] شرح الأُصول الخمسه، ص ۶۲۸_ ۶۲۹.

۲. اگر ما این مطلب را بپـذیریم، تنها در موردی می توانـد نتیجه بخش باشـد که پاداش و عقاب با هم قابل جمع نباشـند، مانند مخلّد بودن کـافر در دوزخ که هرگز مجالی برای پاداش باقی نمی مانـد، وچاره ای جز احباط در صورت پـذیرفتن فعلی بودن پاداشـها نیست، ولی هرگز در مورد مرتکب کبیره که مخلـد بودن آن ممنوع است، نتیجه بخش نمی باشـد و اگر عمـل بعـدی گناه کبیره باشد، به حکم مخلد نبودن مؤمن در آتش، پس از مدّتی کیفر، از آن نجات یافته وارد بهشت می شود.

به عبارت دیگر: اگر محور اشکال، پیوستگی عذاب است، هرگز عذاب درباره مؤمن پیوسته نیست. و اگر محور اشکال، این است که در یـک زمـان پاداش و کیفر با هم جمع نمی شونـد، حل آن آسان است. و آن این که نخست کیفر داده شود، آنگاه پاداش خود را دریافت کند.

در این جا شایسته است، سخنی را که علاّمه مجلسی درباره داوری میان مثبتان ونافیان دارند، یادآور شویم. این عالم بزرگوار می گوید:

«هر دو گروه،نتیجه احبـاط را پـذیرفته انـد، زیرا قبول دارنـد که کفر و برخی از گناهـان کبیره، در اعمـال نیک مؤثر است،و با وجود آن دو، پاداشی که به انسان نوید داده شده است نمی رسد.

نکته ای که هست، این که: منکران احبـاط می گوینـد: پـاداش از روز نخست وجـود فعلی نداشـته، بلکه جز وجـود تقـدیری و مشروط چیزی در کار نبوده است. ومسأله، از قبیل «انتفاء مشروط به انتفاء شرط آن» است.

ولی مثبتـان آن می گوینـد: پاداش، از روز نخست، وجود فعلی و تحقق واقعی داشـته، و تنها اعمال بـد انسان، آنها را باطل می سازد.

سرانجام خواه جریان به صورت نخست باشد یا به صورت دوم، فرد کافر

ص : ۵۱۴

یا مرتکب کبیره، روز رستاخیز دست خالی است».[۱] در واقع، عوامل احباط (نتیجه احباط) ازنظر نافیان به آنچه که در قرآن و حدیث وارد شده محدود است، در حالی که عوامل آن از نظر مثبتان، وسیع و گسترده است و هر نوع عمل بد که عنوان کبیره به خود بگیرد، مایه احباط می شود. و نکته آن «مخلد بودن» مرتکب هرنوع کبیره است که با پاداش در یک جا جمع نمی شوند.

تا این جا با دلایل عقلی هر دو طرف آشنا شدیم، و نادرستی دلیل عقلی معتزله نیز روشن گردید.

۵. تحلیل عقلی مسأله

در آغاز بحث یادآور شدیم که مسأله حبط را از دو زاویه می توان مطالعه کرد: یکی از نظر داوری عقل و دیگری از نظر نقل.

نا استواری دلیل عقلی مُثبتان حبط اعمال، روشن شد، زیرا اساس آن که پیوستگی و دوام کیفر است، کاملاً متزلزل می باشد.

مهم در این جا دلیل عقلی نافیان است که احباط را شاخه ای از ظلم تلقی کرده اند.

اکنون باید راه جمعی میان داوری عقل و ظواهر آیات جستجو نماییم. تبیین این جمع، مستلزم آن است که دو نظر معروف را درباره کیفرها و پاداشها یادآور شویم، آنگاه بر اساس این دو نظریه دست به جمع میان دلیل عقل و ظاهر آیات بزنیم.

درباره عقاب و ثواب، دو نظریه معروف است:

الف: پاداشها و کیفرهای اخروی بسان جزاهای دنیوی، همگی اعتباری

[۱] بحارالانوار:۷۱/۱۹۹.

و قراردادی است یعنی همین طور که کیفر دزدی، بریـدن دست و پاداش نیکوکاری بالا بردن مقام او است، همچنین کیفر آدم بـدکار، دوزخ، و پـاداش انسـان نیکوکار بهشت است. و همه اینها یک نوع جعل و قرارداد الهی است که از این طریق بنـدگان خود را هدایت نماید.

ب: پاداشـها و کیفرهـا مخلوق خود نفس است. یعنی هر انسـانی بر اثر اعمـال نیـک و بـد ملکاتی را تحصـیل می کنـد که این ملکـات، صورت و فعلیت نفس بشـمار می رونـد. و در سـرای دیگر، هر نفس، مطابق صورت و فعلیت خود، فعالیت و خلاقیت دارد. نفوسـی که فعلیت آنهـا از طریق طاعـات سرچشـمه گرفته، خلاق پاداشـهای نیک و صورتهای زیبا هسـتند. و نفوسـی که صورتهـا وفعلیت هـای آنها معلول اعمال بـد و زشت آنها است،مطابق فعلیت خود، صورتهای زشت که پیوسـته نفس را آزار و اذیت می نماید، خلق می کند.

بنـابراین مبنـا، جزاها یک امر قراردادی نیست که از طریق جعل ووضع تحقق پذیرنـد و با به هم زدن قرارداد از بین برونـد بلکه مخلوق خود نفس است که بدون اختیار، مبدأ این نوع از صورتها و فعلیت ها می گردد.

در اینجـا می توان این مسأله را به صورت دیگر نیز مطرح کرد. افعـال ما، در عالم دیگر به وجود دیگری، تجسم و تجلی پیـدا می کننـد و در حقیقت نمـاز انسـان در آن جهـان به صـورت نور و به عنوان پـاداش ظـاهر می گردد و همچنین است کارهـای زشت.و تفاوت این بیان با بیان پیشین روشن است.

اکنون باید با توجه به این دو نظریه در باب ثواب و عقاب، مسأله جمع میان دلیل عقلی وظاهر آیات را پی گیری و تقریر کرد.

۱. هرگـاه مسأله کیفر و پاداش را یک مسأله قراردادی بـدانیم، می توان با حفظ داوری عقل، آیات مربوط به حبط را به شـیوه زیر تفسیر کرد:

آیات مربوط به حبط، به آن معنی نیست که پاداش محقق را باطل سازد، بلکه از آغاز، استحقاق پاداش به یکی از دو صورت بوده است:

الف: اصل استحقاق ، مشروط به این بود که بعداً خلافی را انجام ندهد، به طوری که اگر از او کار خلافی سر زد، استحقاقی در کار نخواهد بود.

ب: استحقاق پاداش مشروط به شرطی نبوده، ولی استقرار و استمرار این استحقاق در آینده مشروط به این است که کار خلافی از او سر نزند .طبعاً در غیر این صورت، استمرار استحقاق، از میان خواهد رفت.

در این جا هم حکم عقل پیاده شده و هم ظواهر آیات رعایت شده است. امّا حکم عقل، زیرا پاداش در کار نبوده است، تا ابطال آن مستلزم ظلم یا خلف وعده باشد.

و امّا از نظر آیات، زیرا حبط نیز انجام گرفته است چون یا استحقاق باطل شده ویا استمرار آن. و مقصود از بطلان، این است که فرد گناهکار با تخلف در شرط، کاری کرده است که به دریافت پاداش نایل نمی گردد.

یادآور می شویم این جمع، در صورتی موجه است که کیفر وپاداش را یک اصل قراردادی تلقی کنیم.

۲. و امّیا اگر آن دو را لازمه وجود انسان گناهکار ونیکوکار بدانیم، در این صورت به تبیین دیگری نیاز دارد، که هم حکم عقل استوار باشد و هم به گونه ای آیات احباط نیز تفسیر شود و آن این که صورتهای مختلف نفس از نظر طهارت وخباثت به افعالی بستگی دارد که از او سر می زند. هرگاه از او حسنه ای صادر شود، در نفس، صورت خاص و کمال معنوی پدید می آید که همان صورت و کمال معنوی نفس، به عنوان پاداش او بشمار می آید. و اگر

معصـیتی از او سـر نزند، صورت مخالف کمال در نفس پدید می آید که کیفر نفس بشمار می آید. در حقیقت این صورتهای کمال و مخالف کمال است که برای نفس، پاداش و کیفر شمرده می شود.

روی این اسـاس، نفس درجهـان مـاده، پیوسـته بر اثر اختلاف اعمال، و معصـیتها و اطاعت ها، در حال تحول است. اگر طاعتی صورت کمال را در او ایجاد کند، معصیتی صورت دیگری را در او پدید می آورد.در این صورت، نفس متحول، پیوسته بر اثر نوسان در طاعت و عصیان، صورتهای گوناگون پیدا می کند، تا لحظه ای که مرگ او فرا رسد.

آنگاه زمانی که مرگ او فرا رسـید و نفس از بدن جدا شد وحرکت به سوی کمال یا نقصان(کمال و نقص اخلاقی نه فلسفی، زیرا کمـال از نظر دوم به معنی خروج از قـوه به فعـل است، و در این صـورت نقصـان فرضـی نـدارد) متوقـف گردیـد، در این صورت آن صور نفسـانی از تغییر و تبـدل مصون می ماننـد و دیگر قابـل تغییر وتبـدیل نیسـتند، مگر به واسـطه دو عامـل: یکی غفران وعفو الهی و دیگری شفاعت شافعان که هر دو به گونه ای نفس را دگرگون می کنند.

روی ایـن اصـل، احبـاط در این جهـان تـا وقـتی که مرگ انسـان فرا نرسـیده است کاملاًـ ممکن است، و هرگز ظلمی در کـار نخواهـد بود. زیرا مسأله قراردادی در میان نیست که به هم زدن آن برخلاف حکم عقل باشد، بلکه این انسان است که با افعال خود صورتهای مختلفی را پدید می آورد و این صورتها، نتایج و آثار زیبا یا زشت و شومی را به دنبال دارند.

بنـابراین حکم عقـل فاقـد موضوع است. و آیات احباط نیزبه معنی حقیقی، بر مورد منطبق می شونـد. البته پس از مرگ، دیگر احباطی در کار

نیست، یعنی چون عمل زشتی وجود نـدارد، نمی تواند صورت کمالی نفس را دگرگون سازد و آثار سـعادت آفرین آن صور را از میان ببرد.(۱)

۶. عوامل احباط در قرآن

اشاره

عوامل احباط در قرآن (۲) عبارتند از:

۱. ارتداد پس از ایمان

(...وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كافِرٌ فَأُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِي الدُّنْيا وَالآخِرَهِ وَأُولئِكَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ).(۳)

«هر کس راه ارتـداد را پس از ایمـان در پیش گیرد و به همـان حـالت بمیرد، اعمال او در دنیا و آخرت باطل می گردد و آنان برای همیشه در آتش خواهند بود».

۲. شرک مقارن با عمل نیک

گروهی از مشـرکان تصور می کردنـد که محور پـاداش، عمل نیک است، از هر فاعلی که سـر بزنـد. و از این جهت، به هنگام تعمیر «مسـجدالحرام» در انتظـار پـاداش بودنـد. قرآن در پاسـخ آنـان یـادآور می شود که در مسـأله پاداش، علاوه بر زیبا بودن عمل، ایمان به خدا نیز شرط است. و در حقیقت علاوه بر

ص : ۵۱۹

۱- [۱] المیزان:۲/۱۷۸_۱۷۹.

۲- [۲] مقصود از «احباط» نتیجه آن است که منکران ومثبتان در آن وحدت نظر دارند، نه احباط اصطلاحی.

۳- [۳] بقره/۲۱۷.

زیبایی فعل، زیبایی فاعل از نظر روح واندیشه نیز شرط دریافت پاداش می باشد از این جهت، مسجد سازی مشرکان به خاطر شرک ورزیدنشان بی فایده است، چنان که می فرماید:

(ما کانَ لِلْمُشْرِکینَ أَنْ یَعْمُرُوا مَساجِدَ اللّهِ شاهِدینَ عَلی أَنْفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ أُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ وَفِی النّارِ هُمْ خالِدُونَ).(۱)

«هرگز بر مشرکان روا نیست که مسجدهای خدا را تعمیر کنند، در حالی که بر کفر خود گواهی می دهند. اعمال آنان باطل شده و در آتش جاودانه خواهند بود».

روی این اساس، مفاد یک رشته از آیاتی روشن می گردد که یادآور می شوند که اگر فرد با ایمان بعداً شرک ورزد، اعمال اوحبط می شود، از جمله آنجا که می فرماید:

(...وَلَوْ أَشْرَکُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما کانُوا یَعْمَلُونَ) .(۲)

«اگر شرک ورزند آنچه را که انجام داده اند باطل و بی اثر می شود».

و در آیه دیگر، خطاب به پیامبر ولی برای تفهیم دیگران همین مضمون را یادآور شده، می فرماید:

(...لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرینَ) .(۳)

«اگر شرک ورزی، عمل تو باطل می شود و از زیانکاران هستی».

در حقیقت، با توجه به این که شرک مذکور در دو آیه پیشین، شرک متأخر از ایمان است، شاخه ای از ارتداد ــ عامل اول ــ خواهد بود.

ص : ۵۲۰

۱- [۱] توبه/۱۷.

۲- [۲] انعام/۸۸.

۳- [۳] زمر/۶۵.

۳. کفر مقارن با علم نیک

اگر شـرک مقـارن، مایه بطلان وحبط عمل نیک است، کفر مقارن هر چنـد به صورت شـرک نباشـد نیز مایه حبط عمل است. مانند این که در حال انکار معاد، عمل نیکی را انجام دهد چنان که می فرماید:

(أُولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِ آیاتِ رَبِّهِمْ وَلِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقیمُ لَهُمْ یَومَ الْقِیامَهِ وَزْناً).(۱)

«آنان کسانی هسـتند که به آیات خدا و روز معاد کفر ورزیده اند، پس عملهای نیک آنان باطل گردیده، و روز رستاخیز برای آنان ارزشی قائل نخواهیم شد».

۴. بی حرمتی نسبت به پیامبر (صلی الله علیه وآله)

در برخی از آیات، بی حرمتی به پیامبر (صـلی الله علیه وآله) از عوامل احباط شمرده شده است. یکی از مظاهر این بی حرمتی، آن است که انسان بلندتر از پیامبر سـخن بگوید و در سـخن گفتن با او فریاد بزنند،و به عبارت دیگر: در مقام سخن گفتن ادب را رعایت ننماید و با پیامبر مانند دیگران سخن بگوید، چنان که می فرماید:

(یاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوقَ صَوْتِ النَّبِیّ وَلا تَجْهَرُوا لَهُ بِالقَولِ کَجَهْرِ بَعضِکُمْ لِبَعْض أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُکُمْ وَأَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ).(۲)

«ای افراد با ایمان! صداهای خود را فراتر از صدای پیامبر نبرید. وبرای او داد و فریاد نکنید، آن گونه که برخی از شما با برخی دیگر سخن می گوید و فریاد

ص : ۵۲۱

۱- [۱] کهف/۱۰۵. به همین مضمون است آیه ۱۴۷ سوره اعراف.

۲- [۲] حجرات/۲.

می زند، مبادا اعمال شما باطل شود و خود توجه نداشته باشید».

برخی تصور کرده اند که فراتر سخن گفتن و داد زدن در برابر پیامبر، ازآن نظر مایه احباط است که کشف از کفر و نداشتن ایمان می کند. در این صورت، خود عامل مستقلی نخواهد بود.

ولی با توجه به این که خطاب در آیه متوجه مؤمنان است، این نظر صحیح نیست. و اصولاً مانعی ندارد که خود بی حرمتی با پیامبر (صلی الله علیه وآله) از گناهانی باشد که اعمال صالح انسان را باطل سازد.

با توجه به شأن نزول آیه، ممکن است بگوییم: هرگاه بلند سخن گفتن با پیامبر، مایه هتک حرمت او شود و نوعی تحقیر در انظار به شمار آید، خود موجب حبط اعمال می شود. چنان که گفته شده است برخی از افراد، در برابر خانه پیامبر ایستاده، با مشت و لگد بر در خانه می زدند و فریاد می کشیدند که «اُخْرُجْ یا مُحَمّد، اُخْرُجْ یا مُحَمَّد»: ای محمد از خانه بیرون بیا.(۱)

بنابراین ممکن است بگوییم فریاد کشیدن در برابر پیامبر، به خودی خود عامل حبط نیست، ولی دلیلی ندارد که آن را کاشف از کفر بدانیم. بلکه می توان گفت به عنوان هتک حرمت پیامبر، موجب حبط اعمال می گردد.

۵. نداشتن التزام عملی نسبت به ایمان

دو نمونه از عوامل «احباط» از نظر قرآن، یکی کفر مقارن با عمل و دیگری کفر متأخر از ایمان است که بحث آن گذشت. در اینجا نوع دیگری از کفر به عنوان حبط کننده عمل معرفی شده است که عبارت است از کفر نسبت به ایمان.

۱- [۱] مجمع البیان:۵/۱۲۹، ط صیدا.

و به عبارت دیگر دو نمونه گذشته، مربوط به کفر اعتقادی بود. لکن نمونه ای که هم اکنون درباره آن بحث خواهیم کرد، کفر عملی است. قرآن کریم در این باره می فرماید:

(...وَمَنْ یَکْفُرْ بِالإِیمانِ فَقَدْحَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِی الآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرینَ) .(۱)

«هرکس به ایمان کفر ورزد، عملش باطل گردیده، و در سرای آخرت از زیانکاران خواهد بود».

برای روشن شدن مفاد آیه، دو مطلب را یادآور می شویم:

۱. کفر در لغت به معنی پرده و حجاب است که چیزی را می پوشاند.

۲. متعلق کفر در آیه، لفظ «ایمان» است نه الفاظی چون «اللّه»، «الاـخره»، «الرسول» ونظایر آن که در آیات دیگر، کفر به آنها تعلق گرفته است.

۳. تحقق معنی «کفر» (پرده، حجاب) در موردی مشروط به این است که متعلق آن ثابت وپابرجا باشد، آنگاه کفر به صورت پرده و حجابی روی آن را بپوشاند.

اینک با توجه به مطالب یاد شده، می توان به مفاد ظاهری آیه به روشنی دست یافت. آیه درباره کسانی سخن می گوید که از نظر اعتقاد، به خدا ووحی الهی ایمان دارند واین اعتقاد به عنوان یک واقعیت ثابت و پا برجا در وجود آنان تحقق دارد، ولی پرده کفر روی آن را پوشانیده است. و چون حائل و مانعی از بروز آثار عملی آن جلوگیری می کند، بدون شک تحقق معنی کفر به گونه ای که بیان گردید، در صورتی است که انسانِ مؤمن به خدا ووحی، بهطور مستمر ومداوم، از عمل به مقتضای ایمان خودداری نماید. امّا اگر

۱- [۱] مائده/۵.

صرفاً به صورت لغزش، در برخی موارد مرتکب گناه گردد، هر چند عنوان «فسق» در مورد او تحقق می یابد، ولی عنوان «کفر» تحقق نخواهد یافت.

آنچه می تواند گواه روشنی بر مطلب فوق بشمار آید، مطالبی است که در آغاز آیه مطرح گردیده است. و حاصل آن، این که خوردن غذای اهل کتاب بر مسلمانان جایز بوده و آنان می توانند با زنان پاکدامن آنان پیوند زناشویی برقرار سازند. آنگاه در پایان، سخن از کفر ورزیدن به ایمان به میان آورده، و آن را عامل حبط اعمال آنان دانسته است.(۱)

با توجه به مطالب مطرح شده در صدر آیه، جمله اخیر (وَمَنْ یَکْفُرْ بِالإِیمانِ) در حقیقت هشداری است به مسلمانان که مبادا از این آزادی که از جانب خداوند به آنان داده شده (تا بتوانند با اهل کتاب نوعی معاشرت و آمیزش داشته باشند و زندگی بر آنان دشوار نباشد و در عین حال با پیوند خویشی با اهل کتاب، تعالیم اسلام را در میان آنان ترویج نمایند) سوء استفاده کنند. ومبادا گذشته بر این پیوند ظاهری، به آنان از صمیم قلب ابراز علاقه نمایند و یا آن که گرفتار مکر و فریب شیطانی آنان گردیده، از عمل به تعالیم اسلام خودداری کنند (به ایمان خود کفر ورزند) که در این صورت، اعمال آنان باطل گردیده و در سرای دیگر، از سعی وتلاش خود بهره ای نخواهند داشت.(۲)

۶. نفاق و دورویی

نفاق و دو رویی، از جمله عوامل «احباط» از نظر قرآن کریم است. هرگاه افرادی روی یک سلسله ملاحظات دنیوی، به ظاهر، خود را مؤمن به خدا و قوانین اسلام معرفی کنند، ولی در واقع معتقد به آن نبوده و نسبت به آن انکار قلبی ورزند اعمال نیکی که احیاناً انجام می دهند، حبط وباطل گردیده، به هنگام حساب و پاداش در رستاخیز کمترین نتیجه ای برای آنان نخواهد داشت.

قرآن کریم در سوره احزاب (۳) چهره منافقان را افشا نموده، عذرتراشی وبهانه جویی های واهی آنان را به هنگام پیکار با دشمنان یادآور می شود. همچنین از کارشکنی گروهی از آنان گزارش می دهد که نه تنها خود به جنگ نمی رفتند، بلکه از رفتن دیگران نیز با تبلیغات سوء و تحریکات خود جلوگیری می کردند در پایان این آیات می فرماید:

(...أُولئِکَ لَمْ یُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللّه أَعْمالَهُمْ وَکانَ ذلِکَ عَلَى اللّهِ یَسیراً) .(۴)

ص : ۵۲۴

۱- [۱] (اَلْیومَ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَطَعامُ الَّذینَ أُوتُوا الکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ وَطَعامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَناتُ مِنَ المُؤْمِنات وَالْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ إِذا آتَیْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ وَلا مُتَّخِذِی أَخْدان وَمَنْ یَکْفُرْ بِالإِیمانِ فَقَدْحَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِی الآخِرَهِ مِنَالْخاسِرینَ) (مائده/۵).

۲- [۲] المیزان:۵/۲۲۰_ ۲۲۲.

۳- [۳] احزاب/۱۲_ ۱۹.

۴- [۴] احزاب/۱۹.

«آنان در واقع به خـدا و اسـلام ایمان نیاوردنـد، پس خداونـد کارهای آنان را حبط وباطل ساخت و این کار بر خداونـد آسان است».

در سوره توبه نیز، نخست آنـان را در ردیف کـافران قرار داده، و آنـان را اهل جهنم و از نفرین شـدگان و محرومان از رحمت خـدا معرفی می کنـد. آنگـاه سـرگذشت طغیـان کننـدگان امتهـای گذشـته را یـادآور می شود که از گروه منـافق وکافر بسـی نیرومندتر، و از نظر ثروت و فرزند برخوردارتر بودند، ولی سرانجام

ص : ۵۲۵

به خاطر فرو افتادن و غرق شدن در لذایذ مادی از اطاعت حق سربرتافتند و کارهایشان به کلّی حبط گردید. منافقان نیز در صورتی که از راه نفاق برنگردند، به همین سرنوشت گرفتار شده و کارهای خوب آنان در دنیا وآخرت حبط می گردد.(۱)

۷. ایمان آمیخته با شک

در قرآن کریم در مقابل گروه مؤمنان مخلص، از سه گروه سخن به میان آمده است:(۲)

۱. کافران.

۲. منافقان.

۳. آنان که دلی بیمار دارند(مریض القلب).

در اینجا درباره«حبط» اعمال کافران (مقارن با عمل و متأخر از عمل) و منافقان بحث کردیم. اینک نظر قرآن را درباره گروه سوم جویا می شویم، یعنی کسانی که در واقع به خدا اعتقاد دارند، نه مانند کافران و منافقان که معتقد به آن نیستند، با این تفاوت که کافران انکار باطنی خود را ابراز می کنند، ولی منافقان از ابراز آن خودداری میورزند.

۱- [۱] (وَعَدَ اللّهُ الْمُنافِقینَ وَالْمُنافِقاتِ وَالْکُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها هِیَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللّهُ وَلَهُمْ عَذابٌ مُقیمٌ * کَالَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ کانُوا أَشَدَّ مِنْکُمْ قُوَّةً وَأَکْثَرَ أَموالاً وَأَولاداً فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلاقِکُمْ کَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ بِخلاقِهِمْ وَخُضْتُمْ کَالَّذِی خاضُوا أُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَالآخِرَهِ وَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ)(توبه/۶۸_ ۶۹).

۲- [۲] مقصود ازگروههای مخالف مؤمنان مخلص مخالفت از نظر عقیده است و امّا از نظر عمل خود مؤمنان نیز به گروههایی تقسیم می شوند مانند عادل، فاسق و... که فعلاً مورد نظر ما نیست.

این گروه، به خدا عقیده دارند، ولی اعتقادی متزلزل و توأم با نوعی شک و تردید که قرآن کریم، از آن به عنوان (فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ...) (۱) یاد می کند. قرآن نخست از طرح دوستی با یهود و نصاری نهی کرده می فرماید:

(...وَمَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ...) .(۲)

«هر کس ازمسلمانان آنان را دوست بدارد، از آنان خواهد بود».

سپس در باره گروهی که از این فرمان سرپیچی کرده و به خاطر پاره ای ملاحظات دنیوی با آنان پیوند دوستی برقرار می نمایند، چنین می فرماید:

(فَتَری الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ یُسارِعُونَ فیهِمْ...) .(۳)

«مسلمانان بیمار دل را می بینی که با شتاب با آنان پیوند دوستی برقرار می کنند».

آنگاه در آیه ای دیگر، از سرانجام شوم و نکبت بار آنان، این گونه خبر می دهد:

(وَیَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا ءَهؤُلاءِ الَّذِینَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خاسِرینَ) .(۴)

«مؤمنان مخلص،(به مؤمنان بیمار دل) می گویند: آیا این گروه(اهل کتاب) همانها نیستند که برای شما سوگند یاد می کردند که با شما خواهند بود(و شما را یاری خواهند کرد؟پس چرا در این هنگام که شما به ذلت و خواری گرفتار شده ای د، شما را یاری نمی کنند؟)کارهای آنان باطل گردیده و زیانکار شدند».

بیماردلان چه کسانی هستند؟

در باره این که مقصود از انسانهای بیماردل(مریض القلب) در قرآن

۱- [۱] بقره/۱۰.

۲- [۲] مائده/۵۱.

۳- [۳] مائده/۵۲.

۴- [۴] مائده/۵۳.

چیست دو نظریه مطرح است:

۱. همان منافقانند.

۲. گروه دیگری هستند.

برخی معتقدنـد مقصود از بیماردلاـن در قرآن همـان منافقـان اسـت، ولی از نظر برخی دیگر آنـان گروه دیگر غیر از منافقـان هستند.

داوری در این مورد کار دشواری است، زیرا آیات در این مورد دو دسته اند:

الـف: از برخی از آیـات، نظریـه نخسـت اسـتفاده می شـود. در بسـیاری از آیـات کـه از موضـع گیری آنـان در برابر پیـامبر و دسـتورات او سـخن گفته شـده است، هر دو گروه روش یکسـانی دارنـد و در سوره بقره نیز عنوان «بیماردل» بر منافقان اطلاق شده است چنان که می فرماید:

(فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً...) .(۱)

ولی ظـاهر برخی از آیـات، ایـن است که آنـان دو گروهنـد. زیرا پس از ذکر منافقـان، از انسانهـای «مریض القلب» (بیمـاردل) سخن گفته شده است.(۲)

مـا فعلاًـ در صـدد بررسـی این مطلب نیستیم ولی یـادآور می شویم که در صورتی می توان «بیمـاردلی» را عامـل خاصـی برای احباط (غیر از نفاق) بشمار آورد که نظریه دوم را پذیرا شویم.(۳)

۸. تکذیب معاد و آیات الهی

در برخی از آیات قرآن تکذیب معاد و آیات الهی به عنوان عامل «حبط

۱- [۱] بقره/۱۰.

۲- [۲] به آیه ۱۲ احزاب، ۴۹ انفال، ۵۳ حج و غیره رجوع شود.

۳- [۳] علاّمه طباطبائی نظریه دوم را برگزیده است به المیزان:۵/۴۱۲ _ ۴۱۵ رجوع فرمایید.

اعمال» معرفی شده است چنان که می فرماید:

(وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِ آياتِنا وَلِقاءِ الآخِرَه حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ هَلْ يُجْزَونَ إِلّاما كانُوا يَعْمَلُونَ) .(۱)

«کسانی که آیات الهی و لقای قیامت را تکذیب نمودند اعمالشان حبط گردیده است آیا به چیزی غیر از آنچه انجام داده اند، مجازات می شوند؟».

در این جا دو احتمال است: یکی این که تکذیب و انکار معاد، خود عاملی مستقل برای حبط عمل نخواهد بود، زیرا در آیاتی که تکذیب یا کفر ورزیدن به معاد عامل حبط عمل معرفی شده، تکذیب آیات الهی و کفر ورزیدن به آنها نیز ذکر شده است، و تکذیب آیات الهی در حقیقت به تکذیب و کفر به توحید و نبوت باز می گردد.

ولی این احتمال هم هست که تکذیب یا کفر ورزیدن به معاد، خود عامل جداگانه ای باشد و ذکر آن در کنار تکذیب آیات الهی و کافر شدن به آنها، با این مطلب که خود، عامل جداگانه ای برای احباط باشد، منافاتی ندارد.

ص : ۵۲۹

۱- [۱] اعراف/۱۴۷. و به همین مضمون :(قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالأَخْسَرِينَ أَعمالاً * الَّذينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِى الحَياهِ الدُّنْيا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً * أُولئك الَّذينَ كَفَرُوا بِ آياتِ رَبِّهِمْ وَلِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقيمُ لَهُمْ يَوْمَ القِيامَهِ وَزْناً) (کهف/۱۰۳_۱۰۵). «بگو آیا شما را به زیانکارترین افراد از نظر عمل آگاه سازم آنان کسانی هستند که کوشش های دنیویشان گم شد و می پنداشتند که کارهای نیکو انجام می دهند آنان همانها هستند که به آیات الهی و لقای خداوند (معاد) کافر شدند پس اعمال آنان «حبط» گردید پس در روز قیامت عمل سنگینی (عمل صالح) نخواهند داشت».

۹. دنیا را یگانه مقصود دانستن

در برخی از آیات، دنیا را یگانه مقصود قرار دادن به عنوان عامل «حبط» اعمال نیک شناخته شده است چنان که می فرماید:

(مَنْ کانَ یُریدُ الحَیاهَ الدُّنْیا وَزینَتَها نُوَفِّ إِلَیْهِمْ أَعْمالَهُمْ فِیها وَهُمْ فِیها لا یُبْخَسُونَ* أُولئِکَ الَّذِینَ لَیْسَ لَهُمْ فِی الآخِرَهِ إِلاّ النّارُ وَحَبِطَ ما صَنَعُوا فِیها وَباطِلٌ ما کانُوا یَعْمَلُونَ) .[۱]

«کسانی که فقط زندگی دنیا و زینتهای آن را اراده نموده اند و به آن دل بسته اند، نتایج اعمال آنان را به طور کامل در دنیا خواهیم داد و در روز قیامت چیزی جز آتش دوزخ برای آنان نخواهد بود و کارهای آنان حبط وباطل می گردد».

برخی از افراد، اگر چه به انجام پاره ای از کارهای نیک اقدام می کنند، ولی مقصود آنان از این اعمال، جلب رضای خدا و انجام فریضه دینی یا نیل به پاداشهای اخروی نیست، بلکه می خواهند از این طریق موقعیت اجتماعی خود را تحکیم نمایند و یا به اغراض دنیوی دیگر دست یازند.

این گروه، از اعمال خود در سرای دیگر، بهره ای نخواهند داشت. و به خاطر گناهانی که انجام داده اند، وارد دوزخ خواهند شد.

یادآور می شویم این عامل را نباید به عنوان عامل جداگانه ای قلمداد کرد، زیرا انسانهایی که کارهای نیک را به خاطر برخی مقاصد دنیوی انجام می دهند، دو گروهند:

۱. کافران و مشرکان.

۲. مؤمنان.

[۱] هود/۱۵_۱۶.

با توجه به این مطلب که انسانهای مؤمن مخلد در عـذاب نخواهند بود و پس از دیدن کیفر اعمال زشت خود، از عذاب نجات می یابنـد، نمی توان گفت آن گروه از مؤمنـانی که در دنیا کارهای خوب را به خاطر اغراض دنیوی انجام داده انـد جزایی جز دوزخ ندارند و مخلد در عذابند. بنابراین مقصود از گروه مطرح شده در آیه، کافران و مشرکان هست.

سیاق آیات نیز این مطلب را گواهی می دهـد، زیرا در آیات قبل، سـخن با منکران نبوت است. به آنان گفته می شود: اگر می گوییـد قرآن از جـانب خـدا نیست (نبوت را تکـذیب می کنیـد)، ده سوره ماننـد آن بیاوریـد و اگر نمی توانیـد که نمی توانید بدانیـد که قرآن از علم الهی نـازل گردیـده و جز خـدای یکتـا خـدایی نیست. آنگـاه آیه مورد بحث را مطرح کرده است. این خود، قرینه و شاهـد گویـایی است که مقصود از گروه مطرح شـده در آن، همان منکران نبوت و توحیـد است، که در آیه قبل درباره آنان سخن گفته شده است.

۱۰. چند عامل دیگر

در برخی از آیات، در کنار کفر، عوامل دیگری نیز بیان گردیده است.از آنجا که این عوامل همراه با عامل کفر ذکر شده اند، یکجا ذکر می کنیم:

۱. ناخشنودی از آیات قرآن.

۲. بازداری از راه خدا.

۳. ستیزه جویی با پیامبر (صلی الله علیه وآله).

۴. کشتن پیامبران الهی.

۵. کشتن آمران به معروف و منادیان عدالت.

در این جا دو احتمال وجود دارد: یکی این که عامل حقیقی حبط،

ص : ۵۳۱

همـان کفر است و این عوامـل، دیگر عامـل مسـتقلی نیسـتند، بلکه اثر عملی کفر تلقی می شونـد. در حالی که احتمال دارد هر یک از آنها به عنوان عامل مسـتقلی بشـمار آیند. مثلاً هرگاه کسی با اعتقاد به اسلام، به خاطر تضاد منافع دنیوی خود از آیات قرآن ماننـد «ربـا» ناخرسـند و یـا به خـاطر طمع در مال پیامبران و منادیان عـدالت آنان را بکشـد، اعمال صالـح او نیز حبط می گردد. اینک آیات این قسمت:

۱. (وَالَّذینَ کَفَرُوا فَتَعْساً لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمالَهُمْ* ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کَرِهُوا ما أَنْزَلَ اللّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ).

«(۱)آنـان که کفر ورزیـده انـد; مرگ بر آنـان باد، و اعمالشان نابود گردیـد. این نفرین به خاطر این است که آنها آنچه را که خدا از شریعت بر آنان فرو فرستاد، خوش نداشته و در نتیجه اعمال آنان باطل شده است».

۲. (إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللّهِ وَشاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدی لَنْ یَضُرُّوا اللّهَ شَیْئاً وَسَیُحْبِطُ أَعْمالَهُمْ) .(۲)

«آنـان کـه کفر ورزیدنـد و دیگران را از راه خـدا بـاز داشـتند و پس از روشـن شـدن نشـانه هـای هـدایت بـا پیـامبر به مجـادله پرداختند، به خدا ضرری نمی رسانند(و خدا) به زودی اعمال آنان را باطل می سازد».

۳. (إِنَّ الَّذِیـنَ یَکْفُرُونَ بِ آیـاتِ اللّهِ وَیَقْتُلُونَ النَّبِیّیـنَ بِغَیْرِحَقّ وَیَقْتُلُونَ الَّذِیـنَ یَـأْمُرُونَ بِالقِسْطِ مِنَ النّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذاب أَلیم*أُولئِکَ الَّذینَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَالآخِرَهِ وَما لَهُمْ مِنْ ناصِرینَ).(۳)

۱- [۱] محمدصلّی اللّه علیه و آله و سلّم/۸_ ۹.
۲- [۲] محمدصلّی اللّه علیه و آله و سلّم/۳۲.
۳- [۳] آل عمران/۲۱_۲۲.

«کسانی که به آیات خدا کفر میورزند،و پیامبران و کسانی را از مردم که به قسط و عدل دعوت می کنند، می کشند، به عذاب دردناکی بشارت بده. آنان کسانی هستند که اعمال آنان در دنیا و آخرت نابود شده و برای آنان کمک کنندگانی وجود ندارد».

تا اینجا با حقیقت احباط، و آرا و اقوال و عوامل آن از نظر قرآن آشنا شدیم. اکنون به بررسی مسأله «تکفیر» و عوامل آن می پردازیم.

۷. عوامل تکفیر در قرآن

اشاره

مقصود از «تکفیر» در بحث کلامی و تفسیری، بخشودگی گناهان از جانب خداوند، به خاطر یک رشته عواملی است که یادآور خواهیم شد. با توجه به بحثی که پیرامون «احباط» انجام گرفت، مسأله تکفیر نیاز به بحث کلامی ویژه ای ندارد، زیرا واقعیت این دو مسأله از نظر کلامی یک چیز است. و آن این که عملی از تأثیرگذاری عمل دیگر جلوگیری کند. این واقعیت، گاهی در جهت مانع بودن کارهای بد، از تحقق آثار کارهای خوب مطرح می شود. در این صورت، «احباط» است و گاهی در شکل معکوس آن صورت می گیرد که «تکفیر» نامیده می شود.

گذشته از این، مسأله «تکفیر» از نظر عقلی و کلامی مشکل چندانی ندارد، زیرا محور بحث در این مسأله، بخشش گناه از جانب خداوند است، و از نظر عقل مانعی ندارد که خداوند از عقوبت مجرمی درگذرد. و در مواردی هم که پای حق دیگری در میان است، با دادن پاداش و مانند آن، او را نیز راضی سازد.

بنابراین آنچه در این مسأله لازم است درباره آن بحث شود، عوامل تکفیر

از نظر قرآن است که اکنون به بررسی آن می پردازیم:

۱. ایمان به خدا

در این که ایمان پس از کفر و شرک، آثار آن دو را خنثی کرده و چنین انسانی به خاطر اعمال گذشته مؤاخذه نمی شود، جای هیچ گونه تردیدی نیست. و آیات وروایات، به روشنی بر این مطلب گواهی می دهند.

قرآن کریم می فرماید:

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ وَآمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلى مُحَمّد وَهُوَالْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بالَهُمْ) .[۱]

«آنان که (به خدا) ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند و به آنچه که به حق از جانب خداوند بر حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) نازل گردیده است معتقد شدند، خداوند گناهان آنان را پوشانیده و حال آنان را (در دنیا و آخرت) نیکو می سازد».[۲]

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:گروهی از کافران، پس از آن که ایمان آوردند، خدمت پیامبر آمده و گفتند: آیا ما به واسطه کارهایی که در زمان جاهلیت انجام داده ایم، مؤاخذه می شویم؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: هرکس ایمان واقعی اختیار کند، خداوند او را به خاطر گناهان دوران جاهلیت عقوبت نمی کند. ولی اگر کسی واقعاً ایمان نیاورده باشد، و فقط به ظاهر خود را مسلمان سازد، هم به واسطه گناهان گذشته و هم گناهان بعد از اسلام آوردن، عقوبت می شود.[۳]

[۱] محمدصلّی اللّه علیه و آله و سلّم/۲.

[۲] در آیه ۶۵سوره مائده نیز، ایمان و پاکدامنی، مایه کفّاره گناهان و رفتن به بهشت قلمداد گردیده است، چنان که می فرماید: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَرْنا عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَلأَدْخَلْناهُم جَنّاتِ النَّعيم) .

[۳] اصول کافی:۲/۴۶۱، کتاب الإیمان و الکفر.

۲. هجرت، جهاد و شهادت در راه خدا

(...فَالَّذِینَ هاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وأُوذُوا فی سَبِیلِی وَقاتَلُوا وَقُتِلُوا لأُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَلأُدْخِلَنَّهُمْ جَنّات تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ ثَواباً مِنْ عِنْدِ اللّهِ وَاللّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوابِ).(۱)

«کسانی که در راه خدا هجرت کرده و (از جانب ستمگران) از سرزمین خود بیرون رانده شده، و در راه من (خدا) مورد اذیت و آزار قرار گرفتند، و با دشمنان خدا جهاد نموده و به شهادت رسیدند، گناهان آنان را پوشانیده و به بهشت هایی که پایین آنها نهرها جاری است، وارد می کنیم. این پاداش از جانب خدا است و نزد خداوند است پاداش نیکو».

کارهای خوب و شایسته ای که در این آیه به عنوان عوامل تکفیر ذکر شده است، عبارتند از:

الف. هجرت در راه خدا.(هاجَرُوا) .

ب. دوری از زادگاه و وطن به وسیله ستمگران.(وَأُخْرِجُوا...).

ج. تحمل شداید و ناملایمات در راه خدا.(وَأُوذُوا...) .

د. جهاد در راه خدا.(وَقاتَلُوا) .

هـ. نیل به درجه رفیع شهادت(۲).(وَقُتِلُوا) .

موارد یاد شده با کلمه «واو» بر یکدیگر عطف شده اند. در این صورت، دو احتمال مطرح است:

۱. معنای عطف به «واو» جمع میان امور یاد شده است. و در نتیجه

۱- [۱] آل عمران/۱۹۵.

۲- [۲] در مورد این که شهادت در راه خدا، کفاره گناهان است، به آیه ۴و۵ سوره محمدصلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم رجوع شود.

همه آنها به یک عامل باز می گردند، و آن شهادت در راه خدا است. ومصداق آن مهاجرانی هستند که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله)به شهادت رسیدند، زیرا آنان صفات مذکور در آیه را دارا بودند.

۲. ممکن است مقصود از عطف به (واو) این باشد که هر یک از کارهای شایسته مذکور در آیه از چنان ارزشی در پیشگاه الهی برخوردار است که مایه بخشش و کفاره گناهان می گردد، و به اصطلاح «واو» به معنای «جمع» نیست، بلکه به معنی «شرح» و تفصیل مطلب است.

از آنجا که کلمه «واو» در هر دو مورد یاد شده بکار می رود، تعیین یکی از آن دو نیاز به قرینه دارد.

قرینه ای که بر مطلب دوم گواهی می دهد، این است که این آیه در حقیقت پاسخ خداوند است نسبت به درخواست گروهی از بندگان مؤمن خدا که از آنان با کلمه (أُولی الأَلْباب) تعبیر شده است. این گروه، از خداوند درخواست کرده اند که آنان را مورد عفو و بخشش خود قرار دهد. درخواست آنان مورد قبول واقع شده، و آیه یاد شده پاسخ خداوند نسبت به درخواست آنان است. بنابراین منحصر نمودن آیه به مهاجرانی که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به شهادت رسیده اند، بر خلاف ظاهر این آیات است، زیرا قرآن، از آیه ۱۹۱ تا۱۹۴ سوره آل عمران نشانه های افراد خردمند را به عنوان (اولی الأَلباب) یادآور می شود، ومی فرماید:

(الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قیاماً وَقُعُوداً...) .

«کسانی که خدا را در حال ایستاده و نشسته یاد می کنند».

(رَبَّنا إِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ النّارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ...) .

«پروردگارا! آن کس را که تو وارد آتش کنی، خوار کرده ای».

(رَبَّنا وَآتِنا ما وَعَدْتَنا عَلى رُسُلِكَ...) .

«پروردگارا! آنچه را که توسط پیامبرانت به ما وعده نموده ای عمل ساز».

بنابراین با توجه به این که صفات یاد شده در این آیات، مربوط به زمان خاصی نیست و آیه مورد بحث نیز پاسخ خداوند به درخواست این گروه (اولوا الألباب) است، مطالب مطرح شده در آیه مورد بحث نیز، اختصاص به زمان پیامبر و گروه خاصی از مجاهدان راه خدا نداشته، بلکه کسانی را که در آن زمان ویا زمانهای بعد به شهادت نرسیدند، ولی از مؤمنان و مجاهدان راه خدا بوده اند، نیز شامل می گردد.

۳. اجتناب از گناهان بزرگ

(إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَونَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَريماً).(۱)

«اگر از گناهان بزرگ اجتناب نمایید، گناهان کوچک شما را می پوشانیم و شما را در جایگاه ارجمندی وارد می سازیم».(۲)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: هر کس از گناهانی که بر آنها وعید آتش داده

۱- [۱] نساء/۳۱.

۲- [۲] لازم به ذکر است که گناهان را می توان از دو نظر مطالعه کرد: ۱- در مقایسه با خداوند که از آنها نهی نموده است. در این صورت همه گناهان، کبیره اند و هیچ گناه صغیره ای وجود ندارد.

شـده است اجتناب نمایـد، خداونـد گناهان دیگر او را می بخشـد و او را در جایگاه ارجمنـدی وارد می سازد. آنگاه فرمودند: گناهانی که موجب ورود در آتش می شوند، عبارتند از:

۱. کشتن نفس محترم (و بی گناه).

۲. عاق والدین.

۳. خوردن ربا.

۴. بادیه نشـینی پس از هجرت (التَّعرُّبُ بَعْدَ الْهِجْرَهِ) و مقصود این است که انسان از مناطق دور افتاده که هیچ خبری از اسلام و برنامه های دینی در آن نیست، به سـرزمینی هجرت نمایـدکه تعالیم الهی در آنجا رواج دارد،ولی بار دیگر به همان منطقه دور افتاده باز گردد و در نتیجه نتواند وظایف دینی خود را فرا گرفته و انجام دهد.

۵. متهم نمودن زنان پاکدامن به گناه.

۶. خوردن مال یتیم.

۷. فرار از میدان جنگ.(۱)

۴. توبه و ندامت از گناه

(یـا أَیُّهَـا الَّذِیـنَ آمَنُـوا تُوبُـوا إِلَی اللّـهِ تَـوْبَهً نَصُوحـاً عَسـی رَبّکُـمْ أَنْ یُکَفِّر عَنْکُـمْ سَـیِّئاتِکُمْ وَیُـدْخِلَکُمْ جَنّـات تَجْری مِـنْ تَحْتِهَا الأَنْهار).(۲)

«ای افرادی که ایمان آورده ای د، صادقانه به سوی خدا توبه کنید(تصـمیم به بازگشت به گناه نداشته و بار دیگر مرتکب گناه نگردید) امید است خداوند گناهان

۱- [۱] وسائل الشیعه:۱۱، باب ۴۶ از جهاد النفس، حدیث ۳۲.

۲- [۲] تحریم /۸.

شما را بپوشاند(ببخشد) و در بهشتهایی که از پایین آنها نهرها جاری است، داخل نماید».

امام صادق (علیه السلام) درباره توبه نصوح فرمودند:

مقصود این است که باطن انسان با ظاهر او یکسان، بلکه بهتر از آن باشد.(۱)

۵. صدقه پنهانی

(إِنْ تُبْدُوا الصَّدقاتِ فَنِعِمّا هِیَ وَإِنْ تُخْفُوها وَتُؤْتُوهَا الْفُقَراءَ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَیُکَفِّر عَنْکُمْ مِنْ سَیِّئاتِکُمْ وَاللّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرٌ) .(۲)

«اگر آشکارا در راه خدا صدقه دهید کار شایسته ای است و اگر آن را به طور پنهانی انجام دهید(نه تنها خود مایه پاداش می گردد، بلکه) برخی از گناهان شما را هم می پوشاند و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است».

حضرت امیر(علیه السلام) نیز می فرماید: صدقه پنهانی کفاره گناهان است، وصدقه آشکارا از مرگ بد جلوگیری می کند.(۳)

۶. تقوا پیشگی و پارسایی

تقوا، عامل فوق العاده مؤثری در سعادت بشمار می رود، و بسان درخت بارآوری است که میوه های شیرینی را در زندگی دنیوی و اخروی انسان، ببار می آورد.

۱- [۱] اَلتَّوبَهُ النَّصوحُ أنْ یَکونَ باطِنُ الرَّجُلِ کَظاهِرِه وأفضل. (معانی الأخبار، ص ۱۷۴).
۲- [۲] بقره/۲۷۱.
۳- [۳] وَصَدَقَهُ السِّرِ فَإِنّها تُکَفِّر الْخَطیئَهَ وَصَدَقَهُ الْعَلانیهِ فَإِنّها تَدْفَعُ میتَه السُّوء(نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۱۰).

از جمله نتایج این درخت بارآور، این است که برخی از گناهان و لغزشها را می پوشاند و به اصطلاح «کفّاره» آنها است.

قرآن کریم در این موردمی فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرقاناً وَیُکَفِّر عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَیَغْفِرْ لَکُمْ وَاللّهُ ذُو الفَضْلِ الْعَظیم) .(۱)

«ای افرادی که ایمان آورده ای د، اگر تقوای الهی داشته باشید، خداوند برای شما نوری قرار می دهد که در پرتو آن حق را از باطل تشخیص دهید و گناهان شما را پوشانیده مورد آمرزش قرار می دهد، و خدا دارای فضل و پاداش بزرگ است».(۲)

۷. قرض در راه خدا و چند عامل دیگر

در آیه ۱۲ سوره مائده، موارد یاد شده در زیر به عنوان اسباب و عوامل تکفیر وبخشودگی گناه شناخته شده است:

۱. ایمان به پیامبران الهی و یاری آنان.

۲. برپاداشتن نماز.

۳. پرداختن زکات.

۴. قرض دادن در راه خدا(قرض الحسنه).

چنان که می فرماید:

(وَلَقَدْ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ وَبَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَی عَشَرَ نَقیباً وَقالَاللّهُ إِنّی مَعَکُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاهَ وَآتَیْتُمُ الزَّکاهَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلی

۱- [۱] انفال/۲۹.

۲- [۲] در این مورد به آیات ۳۵ زمر، ۵ طلاق، ۲۸ حدید، و ۳ _ ۴ نوح رجوع شود.

وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللّهَ قَرْضاً حَسناً لأُكَفِرَنَّ عَنْكَم سَيِّئاتِكَمْ ولأُدْخِلَنَّكَمْ جَنّات تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ...) .(۱)

«حقّا که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و از آنان دوازده نقیب(سرپرست و رهبر) برانگیختیم و خداوند به آنان فرمود: من با شما هستم اگر نماز برپا دارید و زکات بپردازید و به پیامبران من ایمان آورده و آنان را یاری دهید و به خدا وام نیکو دهید(به دیگران قرض دهید وهدف شما تنها جلب رضای خدا باشد). قطعاً گناهان شما را می پوشانم و به باغهایی (در بهشت) که نهرها در پایین آن جاری است وارد می سازم».

در مورد عامل اخیر (قرض الحسنه) در آیه دیگر می فرماید:

(إِنْ تُقْرِضُوا اللّهَ قَرْضاً حَسَناً يُضاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِر لَكُمْ وَاللّهُ شَكُورٌ حَليمٌ) .(۲)

«اگر به خدا وام نیکو دهید خداوند آن را برای شما افزایش می دهد و شما را می آمرزد و خدا سپاسگزار و بردبار است».

۸. ایمان و عمل صالح

(وَمَنْ يُؤمِنْ بِاللّهِ وَيَعْمَلْ صالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنّات تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدينَ فِيها أَبَداً ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظيم).(۳)

«آن کس که به خدا ایمان آورده، عمل صالح انجام دهد، خداوند گناهان او را می پوشاند و او را در باغهایی که نهرها در پایین آن جاری است وارد می سازد، برای همیشه در آنجا خواهد بود و این رستگاری بزرگی است».

۹. گذشتن از خطای دیگران

(وَلا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَهِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِى الْقُربى وَالْمَساكِينَ وَالْمُهاجِرينَ فی سَبيلِ اللّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا اَلا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللّه لَكُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ).(۴)

«نباید صاحبان ثروت و مکنت در رسیدگی به وضع خویشاوندان و تهی دستان و مهاجران در راه خدا (به خاطر برخی لغزشها و اشتباهات آنان) کوتاهی نمایند، باید آنان را عفو نمایند و از خطاهای آنان بزرگوارانه درگذرند، آیا دوست ندارید که خداوند گناهان شما را بیامرزد، خدا آمرزنده ومهربان است».

۱- [۱] مائده/۱۲.

۲- [۲] تغابن/۱۷.

۳- [۳] تغابن /۹.

۴- [۴] نور/۲۲.

در این آیه، آمرزش الهی منوط به این گردیده است که انسان از خطای دیگران بگذرد. بنابراین عفو و بخشش دیگران، یکی از عوامل تکفیر و آمرزش گناهان است.

۱۰. رفتن به استقبال خطر در راه خدا

به دستور فرعون، ساحران زبردست را احضار نمودند تا به زعم خود معجزه موسی (علیه السلام) را مغلوب سازند. ساحران که از حقیقت اعجاز موسی بی خبر بودند، و آن را از مقوله سحر می پنداشتند، سحر خود را آغاز کرده و با غرور می گفتند پیروز وغالب خواهیم بود. ولی ناگاه حضرت موسی (علیه السلام)عصای خود را افکند، و همه آنچه را آنان ساخته بودند، فرو خورد. این جا بود که فطرت ساحران بیدار شد و دانستند که کار موسی از نوع سحر نیست، بلکه اعجاز خداوندی است که به او اعطا شده است، پس همگی به سجده افتادند و گفتند:«ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم».

فرعون از دیـدن این منظره، سـخت به وحشت افتـاده و برای آن که دیگران دست از فرمانبرداری او برندارنـد، ساحران را متهم سـاخت که موسـی در واقع بزرگ و اسـتاد شـما سـاحران است و این یـک نوع توطئه بر ضـد من بوده است، آنگـاه آنان را به مجازات سـختی تهدید کرد و گفت: دستها و پاهای شما را از پشت قطع کرده و بر دارتان می زنم.ساحران در پاسخ او گفتند: در شـکنجه شـدن و کشـته شـدن بر ما ضـرری نیست، ما امیدواریم که خداوند به خاطر این که ما نخستین کسانی بودیم که به اسـتقبال خطر رفته و به موسـی ایمان آوردیم گناهان گذشـته ما را مورد بخشش خود قرار دهد.(۱) گذشـته بر موارد یاد شده، مـوارد دیگری نیز به عنـوان عوامـل تکفیر گناهـان، در آیـات قرآن و روایـات اسـلامی مطرح شـده است که بررسـی همه آنها موجب گسترده شدن سخن می شود. ما این بحث را در همین جا پایان می دهیم.

۱- [۱] (فَجَمَعَ السَّحَرَهُ لِمِیقـاتِ یَوم مَعْلُوم * ... فَأُلْقِیَ السَّحَرَهُ ساجِـدینَ * قالُوا آمَنّا بِرَبِّ الْعالَمینَ * رَبِّ مُوسـی وَهارُونَ * قالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ اذَنَ لَکُمْ إِنَّهُ لَکَبیرُکُمُ الَّذِی عَلَّمَکُمُ السِّحْرَ فَلَسَوفَ تَعْلَمُونَ لأُقَطِعَنَّ أَیْدِیَکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ مِنْ خِلاف وَلأُصَلِبَنَّکُمْ أَجْمَعینَ * قالُوا لا ضَیْرَ إِنّا إِلی رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ * إِنّا نَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لَنا رَبُّنا خَطایانا أَنْ کُنّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنینَ)(شعراء/۳۸ _ ۵۱).

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹